

مجموعه
میراث ایران و اسلام

لسان التبریل

تألیف قرن چهارم یا پنجم هجری

بإضام فرنگ لغت

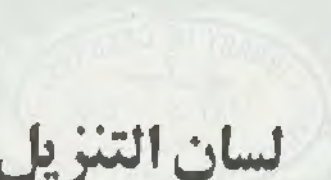
به اهتمام
مهدی محقق

مرکز انتشارات علمی و فرهنگی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ.
يُؤْتِي الْحِكْمَةَ مَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ
أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ.
(نور: ۳۶، ۳۷)

به نام خدای مهربان بخشنده و خدای فراخ کار است و دانای.
بدهد حکمت آن را که خواهد، و آن را که دهد حکمت، بدستی که
داده شد نیکی بسیار، و نه پند گیرد مگر خداوندان خردوار.
(از ترجمه تفسیر طبرسی)

مجموعه
میراث ایران و اسلام



لسان التنزیل

زبان قرآن

تألیف قرن چهارم یا پنجم هجری

بانتظام فرهنگ لغات

با اهتمام
مهدی محقق

مرکز انتشارات علمی و فرهنگی

چاپ اول، ۱۳۴۴

چاپ دوم، ۱۳۶۲



مرکز انتشارات علمی و فرهنگی

وابسته به

وزارت فرهنگ و آموزش عالی

ده هزار نسخه از این کتاب در سال ۱۳۶۲ در چاپخانه مرکز انتشارات علمی و فرهنگی چاپ شد

کلیه حقوق برای ناشر محفوظ است

بسم الله الرحمن الرحيم

فرهنگ اسلامی، که با کتاب خدا و سنت رسول اکرم (ص) و آداب اهل بیت عصمت و طهارت (ع) پایه‌ریزی شده است، مقدس‌ترین و استوارترین فرهنگ جهانی است. این فرهنگ، که پس از چهارده قرن همچنان زنده و پویاست، بهترین عناصر و سایه‌های فرهنگ‌های باستانی از جمله فرهنگ ایرانی را جذب کرده، تعالی بخشیده و در بنای خلل‌ناپذیر وحدت تمدن اسلامی به کار برده است.

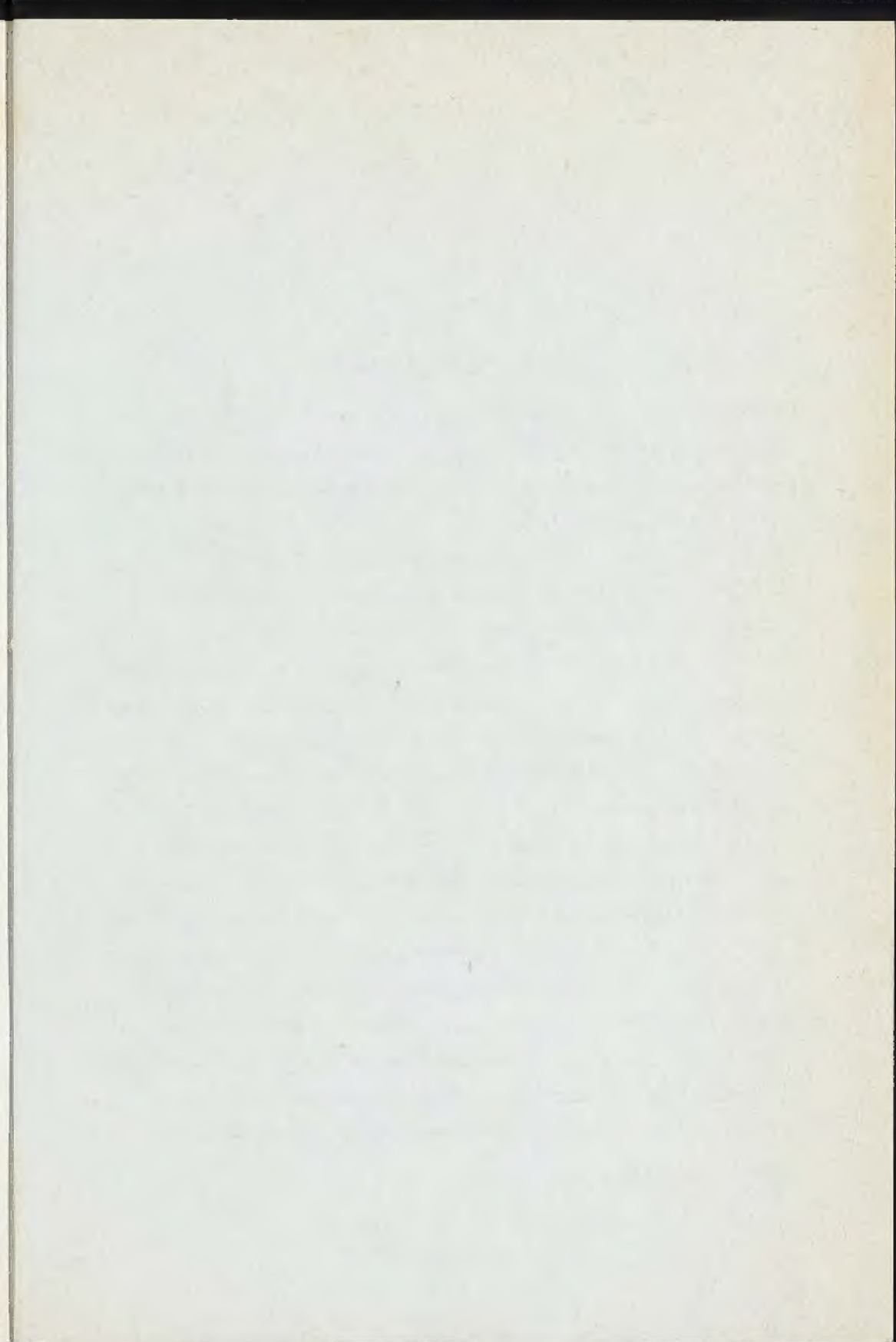
آثار این فرهنگ درخشان در فراخنای جهان همه جا به چشم می‌خورد و تلائم آنها در موارد بیشماری خیره‌کننده است. از جمله این ذخائر گسترانها کتب و رسائل هستند که در معتبرترین گنجینه‌های دنیای شرق و جهان غرب خفته‌اند و در لایه‌های اوراق آنها حاصل تجارب ظاهری و باطنی هزاران رهرو طریق علم و ایمان بازتاب یافته است.

بجرات می‌توان گفت که آثار مکتوب فارسی و عربی به‌طور عمده و در اساس، مبلغ و مروج اندیشه‌های اسلامی‌اند. از این رو برای بیرون کشیدن این آثار پرارزش از زیر گرد غلیظ نسیان هرچه کوشش شود اندک است. مرکز انتشارات علمی و فرهنگی، بر این اساس و نیاز، مجموعه میراث ایران و اسلام را به یاری خداوند بنیان نهاده است.

هدف این است که به اندیشه‌های اصیل فرهنگ اسلامی جان تازه بخشیم، ارزش آنها را در پرتو معنویت انقلاب اسلامی بازشناسیم و با ارائه سهم‌برافتخاری که این افکار در فرهنگ جهانی داشته‌اند، اعتماد به نفس روشنفکران مسلمان را تقویت کنیم.

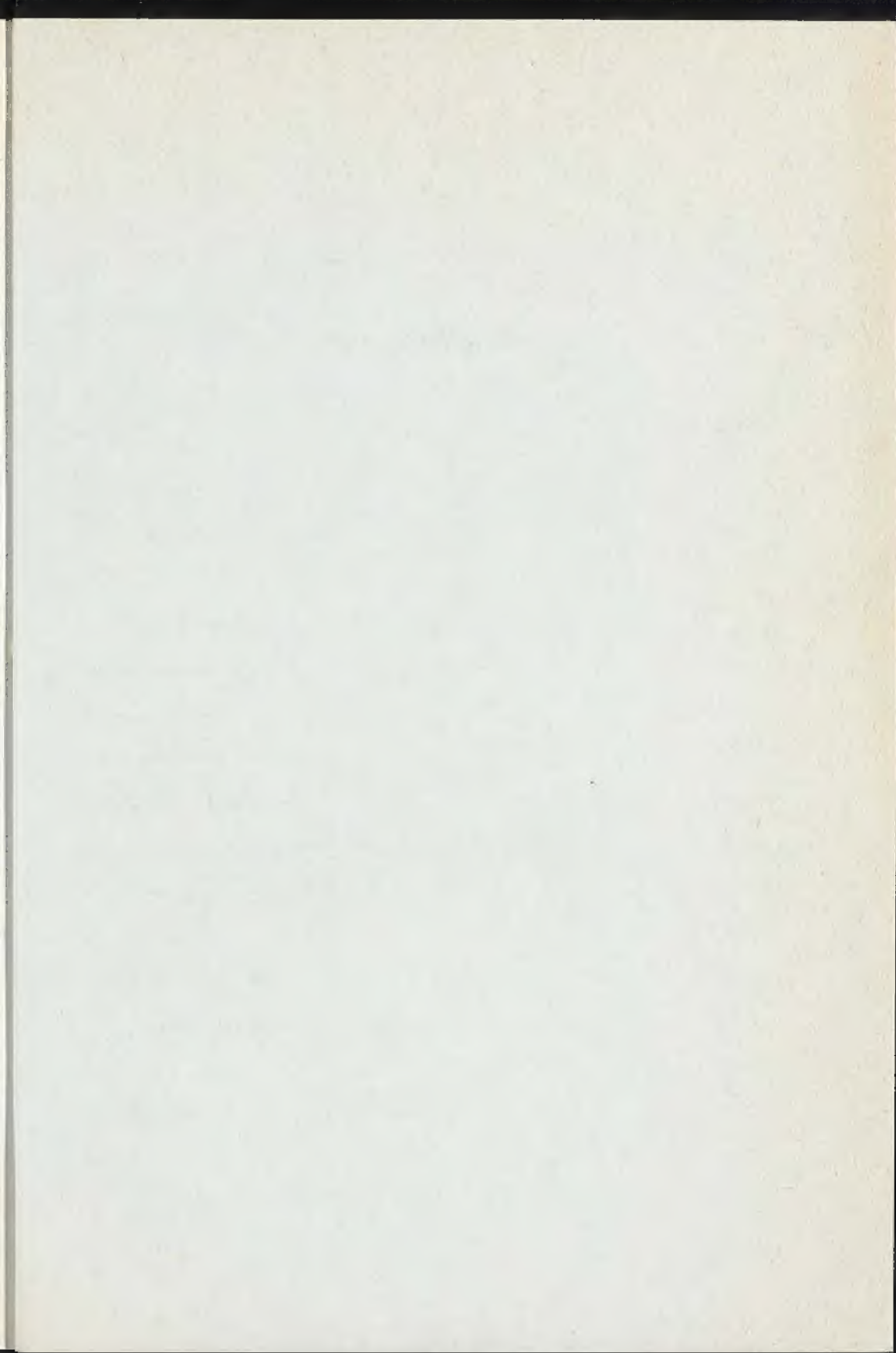
این مجموعه، آثار قدما را در رشته‌های گوناگون معقول و منقول در بر می‌گیرد و در آن، نخست به نشر امثالت کتب و مصنفات معتبری توجه می‌شود که چشم اندازهای تازه در جهان اندیشه و ذوق گشوده و کلید دروازه‌های روضات معنوی نوی را به دست داده‌اند. مرکز انتشارات علمی و فرهنگی امیدوار است به حول و قوه الهی و با پایمردی و قدم‌صداق ارباب علم و معرفت، در این راه خجسته، خدمات ارزنده‌ای تقدیم دارد. ان شاء الله.

مرکز انتشارات علمی و فرهنگی



فهرست مطالب

صفحه	عنوان
يك	دیباجه چاپ سوم
دو	درباره نسخه‌ای از لسان التتزیل
نه	پیشگفتار
دوازده	لسان التتزیل و نسخ آن
شانزده	خصائص صرفی و نحوی
بیست و دو	خصائص رسم الخطی
بیست و شش	کیفیت ترجمه لغات
سی و يك	چگونگی تدوین فرهنگ لغات
سی و سه	فهرست سوره‌ها در کتاب و شماره ترتیبی آن در قرآن
سی و هفت و سی و هشت	عکس صفحه اول و آخر نسخه اصل
۱	متن لسان التتزیل
۲۱۷	فرهنگ لغات
۳۸۱	برخی از لغات و تعبیرات فارسی
۳۸۷	موارد اصلاح نسخه
۳۹۰	مشخصات مآخذ
۳۹۱	غلط‌نامه



دیباچه چاپ سوم

بسم الله الرحمن الرحيم

بعد الحمد و الصلوة، کتاب حاضر که چاپ اول آن در سال ۱۳۴۴ و چاپ دوم آن در سال ۱۳۴۸ صورت پذیرفت و مورد استقبال خواص و عوام قرار گرفت از بهترین کتابهایی است که در ترجمه لغات قرآن به فارسی تألیف شده است. پس از نشر این کتاب کتابهای متعدد دیگری در این فن منتشر گشت ولی هیچکدام در جامعیت به پایسه لسان التنزیل نمی‌رسید و از همین جهت مصححان آنها در تصحیح خود از این کتاب استفاده کردند و بسیاری از دانشمندان که عهده‌دار تصحیح متون نظم و نشر فارسی بودند در موقع برخورد با برخی از مشکلات لغوی از این کتاب بهره‌مند گشتند. نگارنده با دسترس داشتن یادداشتهای مختلفی که خود طی سالهای متمادی گرد آورده بود و همچنین اشاراتی که اهل فضل در مقالات خود به این کتاب کرده بودند در نظر داشت تجدید نظر اساسی در تصحیح مجدد آن بکند ولی چون هم‌اکنون کتابهای دیگری به وسیله استادان و دانشمندان در ترجمه لغات قرآن به فارسی و همچنین برخی از تفاسیر کهن فارسی در جریان تصحیح و یا انتشار است این امر را موکول به زمانی کرد که آنها در اختیار قرار گیرد ولی به مصداق المیسور لا یسقط بالمعسور. از جهت آنکه این چاپ مزیتی بر چاپهای گذشته باشد یادداشتهایی را که دوست دانشمند و زیانشناس آقای دکتر احمد تفضلی - دامت افاضاته - با مقایسه این کتاب با نسخه موزه بریتانیا فراهم آورده و در اختیار بنده گذاشته بودند به آخر مقدمه افزود و در این جا لازم می‌داند که به سهم خود از ایشان در سعی و کوششی که در تکمیل فایده و تنمیم عایدۀ این کتاب مبذول داشته‌اند سپاسگزاری کند.

درباره نسخه‌ای از لسان‌التنزیل

لسان‌التنزیل یکی از لغت‌نامه‌های قرآنی است که مؤلف آن معلوم نیست و زمان تألیف آن به حدس آقای دکتر مهدی محقق که این کتاب را تصحیح و چاپ کرده‌اند، قرن چهارم یا پنجم هجری بوده است.^۱ آقای دکتر محقق کتاب را براساس نسخه محفوظ در کتابخانه ملی تهران (بدون تاریخ کتابت) تصحیح کرده‌اند، اما در مقدمه از دو نسخه دیگر نیز اطلاع داده‌اند: یکی نسخه متعلق به آقای محیط طباطبائی که به نظر مصحح «نسخه‌ای بسیار بی اعتبار و محشو از اغلاط فاحش است»^۲ و دیگر نسخه‌ای ناقص که در موزه بریتانیا وجود دارد.^۳ در مورد این نسخه دکتر محقق اظهار نظر کرده‌اند که: «متأسفانه این نسخه هم آغاز و انجاسی نداشت. لذا اثر و نشانی از مؤلف و کاتب در آن به دست نیامد.» نگارنده این نسخه را که چندان مورد عنایت آقای دکتر محقق قرار نگرفته است یا نسخه چاپی مقابله‌ای کرد و نکاتی را یافت که احتمالاً به اصلاح برخی از اغلاط و حل بعضی از مشکلات نسخه کتابخانه ملی می‌تواند کمک کند. همانطور که مصحح در مقدمه نوشته‌اند نسخه بی‌آغاز است و اوراق نیز جابه‌جا رو نویس شده است و نام مؤلف کتاب همچنان نامعلوم است، اما خوشبختانه نام کاتب و تاریخ کتابت در آخر نسخه چنین آمده است: «و وقع الفراغ من کتابته لعبدالله الفقیر الیه و هواضعف عبادالله و اصغر خلقه محمدبن ابی بکر بن محمد یدعی شرف الخطاط البخاری... یوم الاثنين الثالث عشر من شهر الله المبارک رمضان سنه خمس و خمسين و

۱- لسان‌التنزیل، چاپ ۱۳۴۴، مقدمه ص ۱۵.

۲- ایضاً مقدمه ص ۱۶ و ۱۷.

۳- به شماره OR 6474 عکسی از این نسخه به شماره ۵۸۳۱ در کتابخانه مرکزی دانشگاه وجود دارد. رک به محمد تقی دانش‌پژوه، فهرست میکروفیلمهای کتابخانه مرکزی، جلد اول، تهران ۱۳۴۸، ص ۷۱۵.

ستمائه... بنا بر این تاریخ کتابت آن دوشنبه سیردهم رمضان ۶۵۵ هجری قمری است و نسخه‌ای است نسبتاً دقیق و درخور اعتنا و امید است که مصحح دانشمند در چاپ بعدی کتاب از آن استفاده ببرد. آنچه ذیلاً آورده می‌شود تنها نکاتی است برگزیده از این نسخه و قصد مقابله کامل دو نسخه در کار نبوده است.

بعضی مشخصات املائی و دستوری

- ۱- چ معمولاً به صورت ج نوشته می‌شود مانند انج (- آنچه)، چشم، بیچاره، جیده و غیره. اما استثنائاً چغران در ترجمه الضفادع با چ آمده است (نسخه چاپی ۱۷۸ جمران) صورت صحیح کلمه چغزان است
- ۲- به کار رفتن فای اعجمی یا فای سه نقطه: افزون، افزونی، افزون‌تر، فراز (در ترکیب فراز و نشیب و بی‌فراز و نشیب)، فام، افکندن و دو صورت مشکوک فراز آمدن و فرخج^۴.
- ۳- در این نسخه کلمات پذیرفتن، گذشتن، گذاره (و مشتقات آنها)، کاغد همیشه با دال ضبط شده است و نه با ذال؛ و در برابر، کلمات برادر، خدای، خداوند، فروذ با ذال آمده است.
- ۴- از ممیزات دستوری این نسخه به کار بردن ضمیر متصل مفعولی پس از فعل است به جای ضمیر منفصل که در نسخه کتابخانه ملی به کار رفته است:
یسومونکم (ص ۱۵۰) می‌چشانیدند شما را (نسخه چاپی) -
می‌چشانندتان (نسخه موزه بریتانیا)
سقناه (۱۷۷) برانیم او را - برانیمش
الم نربک (۱۱۲) انپروردیم ترا - انپروردیمت
استاجرہ (۱۰۸) به مزدگیر او را - به مزدگیرش
اذتلقونه (۱۱۶) دروغ می‌کنید آن را - دروغ می‌گفتیتش
لأذقنک (۱۴۳) بچشانیدیمی یعنی ترا - بچشانیدیمتی
اورثتموها (۱۷۷) میراث داده شدید او را - میراث داده شدیتش
یذرك (۱۷۸) ماند ترا - ماندت
- ۵- شناسه - یت (به جای - یتد) برای دوم شخص جمع ماضی

۴- فام اعجمی صوتی لبی دندانی و گونه‌ای از ف است که پیش از آن مصوتی باشد.

و مضارع و امر:

امکشوا: درنگ کنیت (۱۰۸)

هاتوا: بیاریت (۱۱۰)

فاجلدوهم: پس بتازیانه زتیت‌شان (۱۱۶)

اذتلقوئه: دروغ می‌گفتیش (۱۱۶)

لولا دعاؤکم: ... یعنی اگر نه پرستیدیتی (نسخه چاپی نه

پرستیدندی) (۱۱۶)

فاووا: بیندخصیت (۱۲۵)

اورثتموها: میراث داده شدیش (۱۷۷)

أخذتم: پذیرفتیت (۲۰۱)

۶- برخی کلمات در این نسخه دارای اعراب است: گزند (به ضم گاف)، تشنه (به ضم ت)، فرمانبرداری (به فتح با)، فرچاب (به کسر قا).

در مواردی ضبط نسخه موزه بریتانیا بر نسخه ملی تهران رجحان دارد:

الاضفاف (۱۰۶ ستون اول س ۲): و قیل به اطاعت دو چندان شدن. متن چاپی «دو» ندارد.

یا تمرون (۱۰۸ ستون اول س ۱۳): مشورت می‌کنند و می‌سگالند به جای «می‌کند و می‌سگالد».

بطرت (۱۰۹ ستون دوم س آخر): بزرگ‌منش شد به جای بزرگ‌منش شدند.

عفریت (۱۱۱ ستون اول س ۱۴): دیوستنبه. نسخه چاپی «دیو» ندارد.

زفیرا (۱۱۴ ستون اول س آخر): ناله عظیم یا خروشیدنی به جای «با» در نسخه چاپی که شاید غلط چاپی باشد.

مقانهین (۱۱۷ ستون دوم س ۱): «معبرها را یعنی با شامها» «یعنی با شامها» در نسخه چاپی نیامده است.

التقطع (۱۲۰ ستون دوم س ۲): پاره پاره شدن به جای پاره شدن. ناکبون (۱۲۱ ستون اول س ۱): «برگشتگان» به جای «گشتگان»

عبثا (۱۲۱ ستون دوم س ۸): «ما بازی‌کننده نه‌ایم» به جای «ما بازی‌کننده نماییم».

ظلام (۱۲۱ ستون دوم س ۱۹): «نیک‌ستمکار» به جای «ستمکار».

ثم ليقطع (۱۲۲ ستون اول س ۱۳): «خویشتن خبه کندا و بیاو یزدا» به جای «خویشتن خسته کندا و بیاو یزدا».
الخوار (۱۲۹ ستون دوم س ۲۱): «بانگ گاو» به جای «بانگ گلو» (که احتمالا غلط چاپی است).

ولاتمدن عینیک (۱۳۱ ستون دوم س ۱): «دراز منگر» به جای «دراز میکند» در نسخه اساس که در نسخه چاپی آن را به «مکن» تصحیح کرده اند.

تزاور (۱۳۵ ستون اول س ۷): «می گرایست و قیل گرایستی» به جای «می گرایست و قیل گرایستی»

عروش (۱۳۶ ستون دوم سطر آخر و ۱۳۷ سطر اول): «سغد»^۵ (به فتح اول و سکون فا) به جای «سقف».

واخفض. (۱۴۱ ستون دوم س ۱۰): «نرمساری و نرمسار»^۶ به جای «نرمسازی و نرمسار».

رفاتا (۱۴۲ ستون دوم س ۳): «استخوان ریزیده و قیل ریزه ریزه و قیل پوشیده» به جای «پوشیده».

یبعثک (۱۴۴ ستون اول س ۵): «بایستاندت» به جای «تابستایدت».

دفع (۱۴۵ ستون اول س ۱): «آنچ بوی گرم شده اید» به جای «...شدن آید».

الفرث (۱۴۶ ستون اول س ۲۰): «سرقین» به جای «بسرقین».
یسومونکم (۱۵۰ ستون اول س ۲): «می چشانندتان» به جای «می چشانیدند شما را».

شفاجرف (۱۷۱ ستون دوم س ۱۷): «کرانه آب کندی» به جای «کرانه آب گنده».

۵- کلمه در تفسیر نسفی به کوشش دکتر جوینی، تهران ۴-۱۳۵۲ جلد اول، مقدمه و جلد دوم تعلیقات ۹۴۹ به کار رفته است. همچنین در ترجمه قرآن دیگری (ر ک به محمدجعفر یاحقی، خرد و کوشش، شماره ۱۳ (۱۳۵۲)، ص ۷۷) که در انجا سفد چاپ شده است.

۶- ر ک به نقد دکتر شفیع کدکنی در راهنمای کتاب، سال نهم، ش سوم، (۱۳۴۵)، ص ۲۹۹. کلمه در تفسیر نسفی نیز به کار رفته است.

هار (۱۷۱ ستون دوم س ۱۹): در نسخهٔ بریطانیا اضافه شده «دوان و قیل ریزان».

الحامی (۱۸۹ ستون اول س ۲۰): «آن گشن شتر...» در نسخهٔ چاپی گشن نیامده است.

مأثده (۱۹۰ ستون دوم س ۱۱): «خوان آراسته» به جای «خان آراسته».

رمضاء (۲۰۹ ستون دوم س ۸): «سنگت تفسیده» به جای «سنگت تفسنده».

أذی قدر (۲۱۱ ستون اول س آخر): در نسخهٔ بریطانیا اضافه دارد: انج خدك (به فتح خا و ضم دال) اندازد و خفريق بود و فرخج (با فای اعجمی).

طل (۲۱۳ ستون دوم س ۱۱) «و قیل شبنم یعنی فرچاب» (به کسر فا) به جای قریچاب در نسخهٔ چاپی. همین کلمه در ترجمه‌ای از قرآن به نقل آقای دکتر یاحقی^۲ به صورت فرنچاب ضبط شده است. در فرهنگ استینگاس و فرهنگ آنندراج و لغت‌نامهٔ دهخدا کلمه به صورت فریچاب و در بحر الجواهر و فهرست مخزن الادویه فرنجات ضبط شده است، اما ردیف الفبائی کلمه در فهرست مخزن الادویه نشان می‌دهد که کلمه در نسخهٔ اصل فریجات (یا فریچاب) بوده است. از مجموعهٔ این صورته‌ها شاید بتوان گفت که صورت اصلی کلمه فریچاب و فرچاب بوده است.

برخی صورتهای نسخهٔ بریطانیا با نسخهٔ کتابخانه ملی متفاوت است:

فریشته (در همهٔ موارد در کتاب) که صورت کهنه‌تر فرشته است که در نسخهٔ چاپی آمده است.

مژده به جای مژده (۱۱۵ ستون اول س ۳).

پشوز، پشوز (با پ) (نسخهٔ چاپی بشوز ۱۱۵ ستون دوم س آخر پشوز ۲۱۳ ستون دوم س آخر)^۸.

برد (۱۱۸ ستون دوم س ۱۲): سنگجه (= سنگچه) به جای شکنجه

۷- همان مأخذ، ص ۷۷.

۸- صورت پشوج در تفسیر نسفی و پژوژ، پژوژناکی در رسالهٔ حی بن یقطار، به کوشش کریم، تهران ۱۳۳۱، ص ۳ و ۱ و ۶۷ س ۳ نیز به کار رفته است.

این صورت اخیر ظاهراً تصحیفی از سگنچه است که خود مقنوب سگنچه می باشد و در متون دیگر نیز به کار رفته است.^۹

زاستر به جای «فراتر» (۱۲۹ ستون دوم س آخر) و به جای «از آن دورتر» (۱۳۸ ستون اول س ۱۱).

پسودنی به جای پسودنی (۱۳۰ ستون اول س ۹).

پچسپیدر (با پ) به جای پچسپیدن (۱۳۵ ستون اول س ۸)، چسپیدر به جای چسپیدر (۱۷۴ ستون اول س ۱۵)، چسپیدنی به جای چسپیدنی (۱۹۲ ستون دوم س ۱۷).

الفصب (۱۳۹ ستون دوم س ۸): «به ستم ستم» به جای «به ستم کشتی را در بستن».

الانقیاض (۱۳۹ ستون اول س ۱۵): «ریزیده شدن» به جای «ریزنده شدن».

الفتیل (۱۴۳ ستون اول س ۱۶) ... و قیل آن رشته که در جویچه (در اصلی نقطه ندارد) دانه خرما بود به جای «جوجه» (ظاهراً جوجه). قس جویچه و جوجه^{۱۰}

الجو (۱۴۷ ستون اول س ۱۱): «هوای دور از زمین در برسو» به جای «هوای دور دور از زمین».

انکاتا (۱۴۷ ستون دوم س ۱۵) «تاهمء ریسمان باز شده» به جای «تابمهای ریسمان باز شده».

حمام (۱۴۸ ستون دوم س ۱۷): «غریفج» به جای «غریفژ».

مسنور (۱۴۸ ستون دوم س ۱۸): «متفیر یعنی بوی گشته» به جای «بوی گرفته».

بطراً (۱۷۵ ستون اول س ۱۴): «فیریدگی» به جای «فیرندگی».

آخریم (۱۷۷ ستون اول س ۹): «بازپسینیان» به جای «بازپسینان». قس پیشینیان در سطر بعد.

منخنقه (۱۸۵ ستون دوم س ۸) «خبه» به جای «خفه».

النصب (۱۸۵ ستون دوم س آخر) «بتان سنگین» به جای «بتان سنگی».

۹- ر ک به یادداشت دکتر رواقی در استدراکات کتاب منشآت خاقانی به کوشش محمد روشن، تهران، ۱۳۴۹، ص ۷۸۰.

۱۰- ترجمان القرآن به کوشش دبیر سیاقی، ۱۳۳۳، ص ۷۰.

ربیون (۲۰۳ ستون اول س ۲۰): «خدای ترسان»^{۱۱} به جای «خدای پرستان»^{۱۲}.

اذی (۲۱۰ ستون دوم س ۱۳): «رنجی یعنی شبش» (به ضم ش) به جای «شپش». کلمه در برهان به صورت شبست و شبشت (به کسر اول) ضبط شده است: «چیزی را گویند که بر طبع گران آید» (رك به لغت نامه دهخدا).

۱۱- همین ترجمه در ترجمان القرآن، ص ۴۵.

۱۲- همین ترجمه در تفسیر گازر، به کوشش محدث، جلد دوم، ۱۳۳۷، ص ۱۳۴.

پیشگفتار

بهمان اندازه که زبان بکثرت مت تو نگر و توانا باشد مجال ندیشه و تفکر آن ملت بیشتر می شود. لغت و کلمات واسطه تفهیم و تفهیم معانی و مفاهیم هستند، اگر سرمایه لغوی گوینده و نویسنده زیاد باشد لقاء مفاهیم به شنونده و خواننده آسان تر صورت می پذیرد و جایگزین تر می شود.

دانشمندان ایرانی هر چند بجهت مسلمان بودن بزبان عربی بلیده احترام می نگریستند و برای حفظ وحدت اسلام آن زبان را بعنوان زبان فرهنگ و تمدن اسلامی شناختند و آثار و تألیفات خود را بآن زبان نوشتند و حتی بهترین کتاب لغت عربی و صرف و نحو مانند «قاموس المحيط» و «الکتاب» بوسیله ایرانیان تألیف گردید، با وجود این از حفظ زبان خود و گسترش دادن بآن باز نایستادند و دانشمندی مانند ابن سینا و ابوریحان بیرونی و ناصر خسرو و فضل الدین کاشانی، معانی و مفاهیم علمی و فلسفی را بزبان فارسی بیان کردند و بزرگانی مانند ابوالفضل رشیدالدین میبدی و شیخ ابوالفتح رازی تفسیر قرآن بزبان فارسی نوشتند و حتی گروهی از دانشمندان خراسان و ماوراءالنهر تفسیر کبیر محمد بن جریر طبری را از زبان عربی بزبان فارسی روان ترجمه کردند تا اینکه مورد استفاده فارسی زبانان قرار گیرد.

بحث در باره مفردات الفاظ قرآن و شرح و تفسیر آن نیز هر چند بوسیله ایرانیانی مانند ابن قتیبه دینوری و راغب اصفهانی در زبان عربی بکمال خود رسید

در زبان فارسی هم پیشرفت فراوانی کرد و کتبهای بسیاری در باره آن تألیف گردید.^۱ بنابراین نمی توان گفت که فقط شاعران و نویسندگان ایرانی موجب احیاء و ابقاء زبان فارسی شدند بلکه دانشمندانی که در علوم مختلف اسلامی بزبان فارسی کتاب تألیف کردند در این امر مهم شریک و سهیم هستند. هر قدر که ایرانیان بآثار گذشته خود آشنایتر بشوند و از زوایای فراموشی آنها را بیرون آورند زبان شان غنی تر و بهتر می شود و در نتیجه دامنه تفکّر آنان وسعت می یابد. لذا چاپ و انتشار متون کهن فارسی از کارهای بسیار ضروری است خاصه متونی که تاکنون در دسترس نبوده و دانشمندان بدان التفات نداشته اند.

خوشبختانه بنگاه محترم ترجمه و نشر کتاب توجه به این امر خطیر داشته و تاکنون تعدادی از آثار نظم و نثر فارسی را به بهترین اسلوب بطبع رسانده است. کتاب حاضر یعنی «لِسَانُ التَّنْزِيلِ» که لغات مفرد و مرکب قرآن در آن بفارسی روان ترجمه و در برخی از موارد شرح شده است، گذشته از آنکه مشکل فهم لغات عربی قرآن را حل می کند، سند گرانبهایی بر توانگری زبان فارسی است و ثابت می کند که زبان شیرین فارسی قدر به بیان و تفهیم هر گونه مفهوم معنوی هست. کتاب فوق از روی نسخه کتابخانه ملی فرهنگ استنساخ و اعراب گذاری و نقطه گذاری شد.^۲ سپس بشرحی که در صفحات بعد خواهد آمد مورد مقابله و تصحیح

- ۱ - برای اطلاع از کتب لغت قرآن بفارسی رجوع شود به کتاب «فرهنگامدهای عربی بفارسی» تألیف آقای ع. سنزوی از انتشارات دانشگاه تهران شماره ۱۳ و همچنین به قسمت علوم قرآنی از کتاب (Persian Literature) تألیف استوری که به وسیله مرحوم عباس اقبال ترجمه شده و در دفتر نخستین از نشریه کتابخانه مرکزی دانشگاه چاپ شده.
- ۲ - در اینجا بزرگوار خود می داند که از آقای ابراهیم صفای رئیس محترم کتابخانه ملی و آقای سید عبدالله انوار مدیر دایرة کتب خطی آن کتابخانه که وسائل استفاده از این نسخه را فراهم کردند تشکر کنند.

قرار گرفت و موارد اصلاح نسخه و تصحیحات قیاسی در پایان کتاب ذکر گردید و چون این کتاب از متون نسبتاً کهن فارسی است لازم دیده شد خصائص ادبی و رسم الخطی و لغوی که در آن مندرج بود در آغاز کتاب و فرهنگی از جمیع لغات عربی با ذکر معنی اصلی و همچنین تعدادی از نوادر لغات و تعبیرات فارسی در پایان کتاب آورده شود تا فایده کتاب را مضاعف سازد و در نتیجه طلاب دین و دانشجویان ادب عربی و فارسی از فوائد لغوی و صرفی و نحوی آن بهره مند گردند.

نگارنده بمصداق: «وَأَيُّ النَّاسِ لَيْسَ لَهُ عُنُوبٌ» معترف است باینکه کتاب خالی از اشتباه و عاری از سهو نیست خاصه کتابی که بنای آن بر اعراب گذاری کامل نهاده شده است.

برخی از اغلاط که در ضمن چاپ بدان توجه پیدا شد در غطنامه درج گردید و نسبت بآنچه بموقع خود دریافته نشد تا استدراك گردد توقع چشم پوشی دارد.

وَمَنْ ذَا الَّذِي تَرْضَىٰ سَجَابَاهُ كُلُّهَا
كَفَى الْمَرْءَ نُبْلًا أَنْ تُعَدَّ مَعَابِيهُ

تهران، دهم مرداد ۱۳۴۴

مهلی محقق

۱ - از اولیای محترم چاپخانه دانشگاه مخصوصاً آنای ابوالقاسم دیانت که نهایت دقت را در حروفچینی این کتاب مبذول داشته است جای بسی سپاسگزاری است.

لسان‌التنزیل و نسخ آن

لسان‌التنزیل چنانکه ملاحظه می‌شود کتابی است که در آن لغات مفرد و مرکب قرآن بفارسی روان ترجمه شده و نیز بیان اشتقاق کلمات و اشاره بمفرد و جمع بودن آن‌ها و همچنین تشبیه بر برخی از مباحث صرفی و نحوی و بیانی نیز شده است.

این کتاب بعکس ترتیب متداول از سوره فاتحه و الناس آغاز و به البقرة ختم می‌شود. نسخه کاملی از این کتاب در کتابخانه ملی فرهنگ موجود است که بشماره ۷۷۵ خطی فارسی ثبت شده است این نسخه که تصویر صفحه آغاز و انجام آن در پایان این مقدمه آورده شده است دارای ۲۹۹ صفحه و هر صفحه دارای ۱۵ سطر است و قطع آن ۱۲/۵ × ۱۸/۵ است.

از نام مؤلف و کاتب و تاریخ تألیف و کتابت نشانه‌ای در کتاب نیست جز آنکه در صفحه ۱۱۷ که در ترجمه «أُولُوا الْفَضْلُ گوید: «خداوندان افرونی، و قلیل بافضلان یعنی ابوبکر رَضِیَ اللهُ عَنْهُ» بدست می‌آید که مؤلف کتاب از اهل سنت و جماعت بوده است.

کتاب دیگری در لغات قرآن وجود دارد بنام «تراجم الاعاجم» این کتاب مختصرتر از لسان‌التنزیل است و لغات و ترکیبات کهنه و نادر هم در آن کمتر بکار رفته و نیز مباحث صرفی و نحوی و بیانی که در لسان‌التنزیل است در آن موجود نیست ولی دیباچه آن عین دیباچه لسان‌التنزیل است با این تفاوت که در دیباچه

لسان التّنزِيلِ جمعه، فِهْهَذَا مُخْتَصَرٌ فِي التَّفْسِيرِ وَالتَّأْوِيلِ سُمِّيَ لِسَانُ التَّنْزِيلِ « دیده می شود و در دیباچه تراجم الاعاجم جمله، فِهْهَذَا مُخْتَصَرٌ فِي التَّفْسِيرِ اِنْتَا جِمِ سُمِّيَ تَرَا جِمِ الْاَعَا جِمِ » بچشم می خورد خوشبختانه از تراجم الاعاجم اثر و نشانی موجود هست و نسخ متعددی در داخل و خارج ایران از آن یافت می شود و نگارنده از نسخه عکسی شماره ۷۶۷ که در سال ۷۱۳ نوشته شده و متعلق به کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران است استفاده کرده است.

صاحب کشف الظنون این کتاب و مؤلف و تاریخ تألیف آن را بدین گونه بیان کرده است :

تراجم الاعاجم فارسی لژین المشایخ محمد بن ابی القاسم البقالی الخو رزمی لموتوفی ۵۶۲ اوّله الحمد لله مانع الاعلاق الخ مختصر فی تفسیر معرّات القرآن علی ترتیب السّور . و همواز نام لسان التّنزِيلِ به جمله « من التّفاسیر » اکثفا کرده است و معوم نیست که او همین کتاب را در نظر داشته و تسامحاً اطلاق تفسیر بر آن کرده و یا اینکه کتابی دیگر مورد نظر او بوده است .

احتمال اینکه کتاب لسان التّنزِيلِ پس از تراجم الاعاجم نوشته شده باشد و مؤلف آن دیباچه کتاب احیر را پسندیده و بکتاب خود ضمیمه کرده باشد بسیار بعید است زیرا آشکار است که مؤلف تراجم الاعاجم بسیاری از لغات و ترکیبات و تعبیّرات لسان التّنزِيلِ را که صعه قدمت داشته و در قرن ششم نامانوس بوده در کتاب خود نیاورده است و از لغات و ترکیبات و جمله بندی لسان التّنزِيلِ بدست می آید که می تواند در قرن چهارم یا پنجم تألیف شده باشد زیرا خصائص لغوی و صرفی و نحوی آن با نظم و نثر آن زمان تطبیق می کند و حتی برخی از خواص ادبی آن عیناً مطابق با ترجمه تفسیر طبری است .

۱ - کشف الظنون، ج ۱ ص ۲۹۴ .

۲ - کشف الظنون، ج ۱ ص ۱۵۴۹ .

پس با احتمال قوی مؤلف تراجم الاعاجم که در قرن ششم می زیسته کتاب لسان التنزیل را در نظر گرفته و برخی از لغات و تعبیرات کهن و نا مانوس آن را حذف کرده و آن را بصورت موجزتری درآورده و سپس مانند لسان التنزیل سرآغازی بری از ساختن و فقط جمله تسمیه کتاب را تغییر داده است .

نگارنده در آن زمان که تصدی دائرة کتب خطی کتابخانه ملی را بعده داشت به نسخه خطی لسان التنزیل برخورد و آن را در مجله راهنمای کتاب (تیر ۱۳۳۹، شماره دوم، صفحه ۱۷۶) معرفی کرد با آنکه در معرفی نسخه بنا را بر اختصار گذاشته بود ولی بهمان قدر مورد توجه ارباب فضل قرار گرفت و خواستار طبع و نشر آن شدند متأسفانه با جستجوی فراوان نشان نسخه ای دیگر از آن نیافت تا آنکه به دالت کتاب « فرهنگ نامه های عربی بفارسی » متوجه شد که نسخه ای از آن در اختیار دانشمند محترم آقای محیط طباطبائی است که در سال ۱۰۶۳ هجری قمری نوشته شده خواست تا این نسخه را فرع و نسخه کتابخانه ملی را اصل قرار دهد ولی صاحب آن هرچه جستجو کرد اثری از آن در کتابخانه خود نیافت لذا نگارنده ناچار گردید که کتاب را ز روی همان یک نسخه بطبع برساند و در مورد شک وتردید از کتب تفاسیر فارسی و سایر کتب لغات قرآن استعانت جوید و یا بتصحیح قیاسی دست یازد این امر هر چند دشوار بود ولی با کوشش فراوان و صرف وقت میسر گردید ولی پیوسته نسبت به آن نسخه حالت اشتغال یقینی را داشت و آرزو می کرد که برایش برآءه یقینی حاصل شود تا آنکه پس از ختم چاپ کتاب آقای محیط او را از پیدا شدن نسخه آگاه کرد وقتی نسخه مورد ملاحظه واقع گردید معلوم شد نسخه ای بسیار بی اعتبار و محشو از اغلاط فاحش است و کتاب آن از زبان و ادب فارسی سی بهره بوده و هر جا را که نفهمیده بمذاق خود تغییر داده است با وجودین از لطف آقای محیط که بمحض پیدا شدن نسخه و علم باینکه من شائق دیدن آن هستم مرا آگاه کردند بسیار سپاسگزارم .

گذشته از این دو نسخه نسخه ناقصی هم در موزه بریتانیا وجود دارد که بنام « لغات قرآن » بشماره OR 2574 ثبت شده است نگارنده در آن موقع که عهده دار تدریس زبان و ادبیات فارسی در مدرسه السنه شرقیه لندن بود فرصت یافت که از تعدادی از نوادر کتب خطی کتابخانه موزه بریتانیا و همچنین کتابخانه دیوان هند میکروفیلم تهیه کند و بکتابخانه مرکزی دانشگاه ارسال دردد یکی از آن کتابها همین لغات قرآن بود که پس از تطبیق معلوم شد قسمتی از لسان التتریل است متأسفانه این نسخه هم آغاز و انجائی نداشت لذا اثر و نشانی از مؤلف و کاتب در آن بدست نیامد گذشته از این از ۱۱۴ سوره قرآن فقط ۳۰ سوره آن در این نسخه باقی مانده و این سی سوره هم ترتیب واقعی آن بهم خورده و بدین ترتیب درآمده است :

النور ، القصص ، النمل ، الشعرا ، الفرقان ، المؤمنون ، الحج ، الأنبياء ، طه ، الروم ، العنكبوت ، يوسف ، هود ، يونس ، التوبة ، الأنفال ، الأعراف ، مريم ، الكهف ، بنی اسرائیل ، النحل ، الحجر ، ابراهيم ، الرعد ، محمد ، الأنعام ، المائدة ، النساء ، آل عمران ، البقرة .

در برخی از موارد شک و تردید باین نسخه رجوع گردید ولی سود و بهره قابل توجهی بر آن مترتب نشد و در نتیجه از میان این سه نسخه همان نسخه ای که مبنای طبع کتاب قرار داده شده بود کامل تر و بهتر و درست تر بنظر آمد و رجوع به کتابهای تفسیر فارسی و لغات قرآن بفارسی اساس تصحیح کتاب قرار داده شد و آنچه که باتکاء این کتب بر نسخه افزوده گشت در میان دو قلاب قرار داده شد و آنچه با نظر و قیاس خود تغییر و تبدیل یافت در صورتی جداگانه بعنوان موارد اصلاح نسخه در پایان کتاب آورده شد تا مجال بحث و تحقیق بهیچ وجه از دست نشود .

خصائص صرفی و نحوی

۱ - بکار بردن فعل متعدی از مصدره‌ی : آسودن ، ایستادن ، دریافتن ، ساختن ، گواریدن ، مانستن بصورت‌های : آسایانیدن ، ایستانیدن ، دریابانیدن ، سازانیدن ، گوارانیدن ، مانانیدن مانند :

الإِرَاحَةُ : چهارپایان را بمأویٰ بردن شبانگاه و بر آسایانیدن ، ۱۴۵

مُرْسِيهَا : ایستانیدن وی ، ۱۶۰

فَقَهَّمْنَاهَا سُلَيْمَانَ : پس دریابانیدیمش سلیمان را ، ۱۲۶

لِإِيتْلَافٍ : سازوار شدن و ساخته شدن و سازانیدن ، ۶

الإِسَاغَةُ : بگلو فرو بردن و بگوارانیدن ، ۱۵۰

يُضَاهِيُونَ وَيُضَاهَوْنَ : می مانانند یعنی مانند می آرند ، ۱۶۷

۲ - بکار بردن همزه مضموم برای افادهٔ معنی استفهام مانند :

أَلَمْ تَرَ : اُنْدیدى ، ۶

أَلَمْ يَجْعَلْ : اُنْکرد ، ۶

أَلَا يَظُنُّ : اُنْه پندارد ، ۲۶

در ترجمهٔ احیاء علوم الدّین غزالی که نسخهٔ خطی آن بشمارهٔ OR 8194

در کتابخانهٔ موزه بریتانیا و عکس آن بشمارهٔ ۱۱۷ در کتابخانهٔ ملی فرهنگ

موجود است استعمال همزه مضموم در مورد استفهام مکرراً دیده می‌شود .

۳ - بکار بردن فعل مفرد برای کلمهٔ مردم مانند :

الوتین : رگت دل که چون بگسلد مردم بمیرد ، ۵۱

در ترجمهٔ تفسیر طبری آمده :

همچنان که چون مردم بمیرد هیچ کار را بکار نیاید^۱

لیبی گوید :

کاروانی همی از ری بسوی دسکوه شد

آب پیش آمد و مردم همه بر قنطره شد^۲

۴ - جمع میان « از بهر » و « را » در مورد تعلیل مانند :

آنچه فرستاده شود بر دوستان از بهر دلگرمی را ، ۱۱۱

در ترجمهٔ تفسیر طبری آمده :

از بهر برزیگری را^۳

فرخی گوید :

کاشکی کار من و تو بدرم راست شدی

تا من از بهر ترا کردمی از دیده درم^۴

۵ - تصغیر شفقت .

یا بُنی : ای پسرک من ، تصغیر شفقت است ، ۱۵۳

مولوی گوید :

۱ - ترجمهٔ تفسیر طبری ، ص ۱۳ .

۲ - گنج باز یافته ، ص ۱۶ .

۳ - ترجمهٔ تفسیر طبری ، ص ۵۶ .

۴ - دیوان فرخی ، ص ۲۴۲ .

کاف رحمت گفتنش تصفیر نیست حد گوید فرزند کم تحقیر نیست^۱

عرب گوید: « قَدْ يُعَذَّبُ اسْمُ الشَّخْصِ بِالتَّصْفِيرِ »

۶ - بکار بردن فعل ماندن در معنی متعدی مانند :

مَاوَدَّ عَيْكَ : بدوود نکرد ترا یعنی نماند ، ۱۵

ذَرْنِي : بمان مرا ، ۴۴

در ترجمه تفسیر طبری در ترجمه : « لَوْ تَرَكَ خَيْرًا » آمده : اگر بماند

خواستنی ،^۲

ناصر خسرو گوید :

چو گنج و دفينت بفرزند ماندی بفرزند ماند این و آن محمد^۳

۷ - بکار بردن ضمیر « او » در غیر انسان مانند :

يَتَجَرَّعُهُ : شکتف و رنج فرو می خورد او را ، ۱۵۱

منوچهری گوید :

بیرم این درشتناك بادیه که گم شود خرد درانتهای او^۴

۸ - افزودن « یت » مصدری بمصدر عربی مانند :

برداشت از شما فرضیت قیام مقدر ، ۴۵

در ترجمه تفسیر طبری آمده :

و این ولهان با این وسواس همیشه بفضیلت است^۵

۱ - مشوی ، دفتر ۲ ، ص ۲۹۴

۲ - ترجمه تفسیر طبری ، ص ۱۱۶ .

۳ - دیوان ناصر خسرو ، ص ۱۰۳ .

۴ - دیوان منوچهری دامغانی ، ص ۷۲ .

۵ - ترجمه تفسیر طبری ، ص ۱۴ .

۹ - افزودن باء مصدری به صفت مشبّهه عربی و اراده معنی مصدری مانند :

لِنْ تَحْرِصْ : ... یعنی حریصی نمائی ، ۱۴۶

بی‌هقی گوید :

همچنان که جعفر برمکی و این طبقه وزیری کردند بروزگار هارون الرشید

۱۰ - افاده تصغیر با کمه « بچه » مانند :

الشَّطْطُ : ول برگ کشت ، و قیل کشت نو برآمده ، و قیل بچه کشت ، ۷۸

نظیر : « كودك دریا » که یکی از نامهای دجله است و یا قوت تصریح می‌کند

که بمعنی « البحر الصَّغِير » است^۲

۱۱ - افزودن باء تأکید بر سر مصدر مانند :

الزَّلْزَلُ وَالزَّلِيلُ : بلغزیدن ، ۱۴۷ ، المَيْدُ : بگردیدن ، ۱۰۴

رودکی گوید :

جز که نباشد حلال دور بکردن بچه کوچک ز شیر و مادر و پستان^۳

۱۲ - بکار بردن فعل سوختن در معنی متعدی مانند :

حَرَّقُوهُ : بسوزیدش ، ۱۰۶

ناصر خسرو گوید :

بسوزند چوب درختن بی بر سزا خود همین است مری‌بری را^۴

۱۳ - ترجمه ادات خطاب عربی متصل به اسم اشاره مانند :

مَا تِلْكَ : چیست آنست ، ۱۲۷

۱ - تاریخ بی‌هقی ، ص ۱۷۹ .

۲ - معجم البلدان ، ج ۲ ص ۵۵۱ .

۳ - تاریخ سیستان ، ص ۳۱۷ .

۴ - دیوان ناصر خسرو ، ص ۱۳ .

تِلْکُمْوَا الْجَنَّةَ : ... وقیل آنکه نان بهشت ، ۱۷۷

۱۴ - بکار بردن « با » در جایی که امروز « به » استعمال می‌شود مانند :

مُقَرَّنَینَ : بهم بستگان یعنی دست با گردن بسته ، ۹۲

أَقْبَرَهُ : با گور کردش ، ۳۱

۱۵ - بکار بردن اسم مفعول « شدن » در اسم مفعولهای مرکب مانند :

مَحْفُوظٌ : نگاه داشته شده ، ۲۴

مَسْرُوراً : شاد کرده شده ، ۲۵

المَقْتُونُ : آزموده کرده شده ، ۵۱

۱۶ - بکار بردن الف مفید معنی امر مانند :

لِیَسْعَبُدُوا : به پرستند ، ۶

لِیَذْعُ : بخواند ، ۱۳

۱۷ - بکار بردن « چمایه » (: چه مایه) در مورد تعجب مانند :

أَسْمِعْ بِهِمْ وَأَبْصِرْ : چمایه شنو اند و چمایه بینا اند ، ۱۳۲

۱۸ - بکار بردن الف مفید معنی نهی مانند :

لَا تَذْهَبْ نَفْسُکَ : مرودا تن تو ، ۹۷

لَا تَأْخُذْکُمْ : مگیردا شما را ، ۱۱۶

۱۹ - بکار بردن یاء لیاقت مانند :

اللَّغْوُ : کُلُّ مَا یَنْبَغِیْ أَنْ یُلْغَیْ وَ یُطْرَحَ یعنی انداختنی و ناکردنی ، ۱۱۶

۲۰ - بکار بردن آنها برای اشخاص :

کفایت کردیم ما از تو شرّ فسوس کنندگان را و آنها پنج کس بودند ، ۱۴۹

۲۱ - بکار بردن الف مفید معنی تکثیر :

وَكَمْ قَصَمْنَا : و چندانکه هلاک کردیم ، ۱۲۵

- ۲۲ - ابقاء یاء مجهول در مواردی که اکنون حذف می شود :
- الغَزَل : رِسمان رِشْتَن ، ۱۴۷
- أَهْلُ الْمَدِينَةِ : اهل دیه سدوم ، ۱۴۹
- ۲۳ - جمع بستن کلمه «کس» با «ها» :
- أَهْلُ الْكِتَاب : کسهای نامه یعنی جهودان و ترسایان ، ۱۱
- ۲۴ - حذف تون مصدری در حالت ترکیب :
- الصَّئِيد : بانگک داشت ، ۸۴
- ۲۵ - تکرار ضمیر مفعولی و علامت آن :
- يَمْدُهُمْ : فروگذار ایشانرا و زمان دهد ایشانرا و افزون کند ایشانرا ، ۲۰۵
- ۲۶ - بکار بردن اسم فاعل تام در حالت ترکیب :
- هُدًى : راه نماینده ، ۲۰۵
- امروزه در این مورد «راه نمای» بکار می رود .

خصائص رسم الخطی

۱ - حذف هاء غیر ملفوظ هنگام اتصال بهاء جمع مانند :

سنجیدها : سنجیده‌ها ، ۹	پاژ نامها : پاژنامه‌ها ، ۷۶
نبشته : نبشته‌ها ، ۱۱	کاسها : کاسه‌ها ، ۸۴
سینها : سینه‌ها ، ۵۵	کرانها : کرانه‌ها ، ۸۷

این روش حتی در مواردی که هاء غیر ملفوظ در اصل تاء تأنیث بوده جریان دارد مانند :

قبیلته : قبیله‌ها ، ۷۶	فَرِیضَتَها : فریضه‌ها ، ۱۲۳
حُجَرَتَها : حجره‌ها ، ۶۸۹	سُورَتَها : سوره‌ها ، ۱۴۹

۲ - عدم اتصال در اجزاء کلمات مرکب مانند :

گران مایگان ، ۲۸	دل پذیر ، ۶۰
نگاه بانان ، ۳۵	هم نشین ، ۷۵
یاری گران ، ۴۸	اندوه گین ، ۱۲۹

۳ - بکار بردن یا بجای همزه در کلمات عربی مانند :

خَاطِیَّة ، ۱۳	قَایم ، ۱۵۳۰
اَشْرَیْب ، ۲۳	المَسَدَیْن ، ۱۷۸
طَایِبِ عَیْن ، ۸۶۰	وَبَکَیْب ، ۱۹۲

بمطابقت از رسم الخط موجود در قرآن این گونه کلمات با همزه نوشته گردید

۴ - بکار بردن تاء ممدود بجای تاء مدوّر در کلمات عربی مانند :

الْقِرَاءَات ، ۱۲	الْهَيْبَت ، ۸۵
الرَّغَبَت ، ۱۵	الْمُصَاحَبَت ، ۱۰۴
الْمُتَّاجَات ، ۶۴	السُّعَات ، ۱۶۹

۵ - بکار بردن یا بجای کسره اضافه مانند :

زنی وی : زن وی ، ۴	اسکندری رومی : اسکندر رومی ، ۱۳۹
ستوری خویش : ستور خویش ، ۵۰	پوششی پرهیز : پوشش پرهیز ، ۱۷۶
قدمی ترا : قدم ترا ، ۵۴	کاری نیک : کار نیک ، ۱۷۶

۶ - تبدیل حروف مانند :

باو واو	همزه وها
نبیسنده گانی : نویسنده گانی ، ۳۱	گوائی : گواهی ، ۴۹
فاو واو	فاو با
فام : وام ، ۳۹	زفانی : زبانی ، ۱۸

۷ - تخفیف بحذف در حروف واحد المخرج یا قریب المخرج مانند :

یکدیگرا : یکدیگر را ، ۲۰	بترند : بدترند ، ۱۱۵
مختر : سخت تر ، ۳۴	هلا کرده : هلاک کرده ، ۱۳۶
ابرا : ابررا ، ۳۷	سرا : سررا ، ۱۴۲

فقط کلمه « هلا کرده » برای رفع اشتباه بصورت هلاک کرده ضبط شد

۸ - حذف هاء بیان حرکت ماقبل مانند :

آنکه : آنکه ، ۴	چی : چه ، ۹۱ (موصولی)
آنچه : آنچه ، ۲۸	» » ۱۱۶ (ستفهامی)

آنانک : آنانکه ، ۵۴ چنانک : چنانکه ، ۲۰۵

۹ - حرکت گذاشتن در برخی کلمات فارسی مانند :

اَنَدَرَز ، ۸ بُسَهر ، ۱۲۷

زَرِه ، ۹۹ مَغ ، ۱۳۷

چادر ، ۱۰۳ جَوان ، ۱۵۵

اَزدها ، ۱۱۲ گَزیت ، ۱۶۷

۱۰ - کسره بجای یا مانند :

بد داستان است داستان این گروه : بد داستانی است داستان این گروه ، ۱۸۰

دوستان که زنا کنند با ایشان : دوستانی که زنا کنند با ایشان ، ۱۸۶

جوانان بودند : جوانانی بودند ، ۱۳۴

۱۱ - حذف واو و یاء مجهول مانند گره بجای گروه فرفتن بجای فریفتن

رَبیون : و قیل گره های بسیار ، ۲۰۳

مَاعَرَکَ : چه فِرِفت ترا ، ۲۸

۱۲ - حذف همزه متصل یاء وحدت مانند :

جوی است در بهشت : جوئی است در بهشت ، ۵

بامداد بجای آمدن : بامداد بجایی آمدن ، ۷۰

۱۳ - حذف یا اضافه در کلمات مختوم بالف مانند :

کوزها بی گوشه : کوزه های بی گوشه ، ۲۱

بوستانها پیوسته : بوستانهای پیوسته ، ۱۲

استخوانها سینه : استخوانهای سینه ، ۲۳

برای اینکه اشتباه تولید نگردد این روش ابقاء نشد

۱۴ - حذف همزه اضافه مانند :

چشمه روان : چشمه روان ، ۲۱

ستاره صبح : ستاره صبح ، ۲۲

سینه ما : سینه ما : ۲۳

این خاصیت نیز ابقاء نشد .

۱۵ - بکار بردن همزه بجای یا اضافه در کلمات مختموم بالف مانند :

غلهاء گران : غلهای گران ، ۴۴

گردنهای کافران : گردنهای کافران ، ۷۸

ریشهء تاب باز داده : ریشههای تاب باز داده ، ۱۴۷

این خاصیت نیز ابقاء نشد

۱۶ - حذف نون غنه در کلمه نگون سار که نگوسار بکار برده در صفحه های

۱۹۴، ۹۷، ۷۸

۱۷ - ابقاء واو مجهول در کلماتی که بعد از حذف شده مانند :

خورد و مرد ، ۲۰ کودکان خورد ، ۳۹ گناه خورد ، ۷۱

۱۸ - اثبات همزه ای که در اتصال بضمیر تبدیل بیاء شده مانند :

من از بهر این نهام : من از بهر این نیم ، ۱۴۹

برگناه پای نه افشارند : برگناه پای نیفشارند ، ۲۰۲

چمایه شنوا اند و چمایه بینا اند : چه مایه شنوایند و چه مایه بینایند ، ۱۳۲

۱۹ - بکار بردن کث بجای گث و با بجای پ مانند :

بارکی : بارگی ، ۶۳ ؛ سبری : سپری ، ۶۶

این روش ابقاء شد و در همه موارد اصلاح گردید .

۲۰ - تشدید در کلمات فارسی مانند :

بریدن ، ۱۴ درآیندن ، ۱۳۸ پری ، ۱۹۲

کیفیت ترجمه لغات

مؤلف کتاب کلمات عربی قرآن را با بیانی ساده و الفاظی روان و رسا بفارسی ترجمه کرده است او در ضمن ترجمه گاهی اشاره به برخی از قواعد لغوی و نحوی و بیانی نیز می کند مانند موارد زیر :

(لغوی) در ذیل « لَکِنَّ وَ لَکِنَّا » گوید : « أَيْ لَکِنَّ أَتْنَا ، ۱۳۶ و در ذیل مَهْمَا گوید : « وَأَصْلُهُ مَامَا لِأُولَى حَزَاءٍ وَ لثَانِيَّةٌ صِلَةٌ مُؤَكَّدَةٌ ، ۱۷۸ (نحوی) در ذیل کلمه « سِنِينَ » گوید : عطف بیانست از ثلثائه ، ۱۵۳ و در ذیل کلمه « ذَا بَا » گوید : صِفَةٌ لِسِنِينَ أَوْ حَالٌ عَنْ الزَّارِعِينَ ، ۱۵۶ (بیانی) در ذیل « السَّمَاء » گوید : باران را ، ۴۷ و در ذیل « الْقَرْيَةِ » گوید : کسان آن دیه را ، ۱۵۸ و در ذیل « خَمْرًا » گوید : انگور ، تَسْمِيَّةٌ بِمَا يَتَوَلَّى إِلَيْهِ ، ۱۵۶

و گاهی از معنی تحت التفعیل عدول کرده و معنی مراد را ذکر می کند چنانکه در ذیل « صَاحِبَهُمْ » گوید یعنی قدار بن سالف . در تفسیر مجمع البیان نیز آمده : « وَ أَحَدًا مِنْ شِرَارِهِمْ وَ هُوَ قَدَارُ بْنُ سَالِفٍ » .

و گاه نیز بقل برخی از احادیث می پردازد چنانکه در ذیل « وَ عَلَيَّ اللَّهُ قَصْدُ السَّبِيلِ » گوید : « أَيْ بِإِلَهِ يَعْنِي بُوِي اِسْمُ ، أَيْ دِينِ مِیَانِه بُوِي مِی رِسَانِد چنانکه

گفته‌اند «دین الله بین المفسر والغالی» ، ۱۴۵

اودر برابر هر کلمه نخست معنی اصلی آن را ذکر و سپس بمعانی دیگر آن می‌پردازد و حتی معانی که در برخی از لهجات عرب رایج و متداول بوده است نقل می‌کند چنانکه در ذیل کلمه «عَجَل» گوید : شتاب زدگی ، و قیل گیل ، ۱۲۵ در تفسیر کشف الاسرار چنین آمده است : «وَقِيلَ الْعَجَلُ الطَّيْنُ بِلُغَةِ الْحِمِيَرِ» .
و اگر کلمه‌ای در لغت معانی مختلف دارد همه آن معانی را با هم ذکر می‌کند مانند موارد زیر :

المَوْلَى : دوست ، خداوند ، یار ، پسر عم ، آزاد کننده ، آزاد کرده ، ۵۶
الإِحْصَان : نگاه داشتن ، نهفته شدن ، نهفتگی گردن ، زن کردن ، شوی خواستن ، بشوی دادن ، ۵۷

الإِسْتِواء : یکسان شدن ، و بنهایت جوانی رسیدن ، و قصد کردن ، و برجیزی قادر بودن ، و راست نشستن پرستور ، ۶۳

و اگر کلمه‌ای دو معنی متضاد دارد نیز یادآور می‌شود که از اضداد است مانند کلمه «وَرَاء» که گوید : پس و پیش ، من الأَضْدَاد ، ۲۴
نکته‌ای که یادآوری آن لازم می‌نماید اینست که مولف نهایت دقت و امانت را در ترجمه کلمات بکار برده است و کوشیده است که کلمه فارسی مساوی و معادل کلمه عربی باشد و برای نمونه چند مورد در این جا ذکر می‌شود :
در ترجمه «لَتَرَنَّ كَيْبُنَّ» گوید : هراینه برنشینند هراینه هراینه ، ۲۵ و
هم‌چنین در ترجمه «لَتَعْرِفَنَّ» گوید : هراینه بشناسی تو هراینه هراینه ، ۷۹

۱ - عبارت فوق در عیون الاخبار ، ج ۱ ص ۳۲۷ آمده .

۲ - کشف الامرار و عدة الابرار ، ج ۶ ص ۲۱۹

چنانکه ملاحظه می شود در برابر « لام » تأکید یک هراینه و در برابر « نون » تأکید ثقله « که تشدید تأکید است دو هراینه آورده است .

در صفات مشبّه کلمه « نیک » را می افزاید مانند : « کَفُوراً » نیک بی شکر ، ۳۸ « جَزُوعاً » نیک ناشکیا ، ۴۹

در معنی مصدر باب تفعیل که مفید معنی تکثیر است کلمه بسیار را می افزاید مانند : « التَّقْطِيلُ » بسیار کشتن ، ۱۰۳ ؛ « التَّقْلِيبُ » بسیار برگردانیدن ، ۱۰۳ در صیغه « مَفْعِلٌ » که مشترك میان اسم مکان و اسم زمان و مصدر میمی است هر سه را ذکر می کند مانند : « المَوْعِدِ » جای وعده یا وقت وعده یا نفس وعده ، ۱۲۸ در صیغه مبالغه کلمه « بسیار » یا « بغایت » را می افزاید مانند : « الْأَوَّابِينَ » بسیار توبه کنندگان ، ۱۴۱ « أَمَّارَةً بِالسُّوءِ » بغایت بد فرمانست ، ۱۵۶

در مورد تمیز عربی که کلمه « از روی » در فارسی نامأنوس بنظر می رسد با جمله روشن تری آن را بیان می کند مانند :

قَرَّرْتُ عَيْنًا : روشن شوا از روی چشم ، یعنی چشمت نیک روشن باد ، ۱۳۲
أَنَا أَكْثَرُ مِنْكَ مَالًا : من بسیارترم از تو از روی خواسته یعنی مال من بیشتر است ، ۱۳۷

خَيْرٌ أَمَلًا : بهتر است از روی امید یعنی امیدوار ترست ، ۱۳۷
بیشتر کلمات فارسی که در طی کتاب بکار رفته معنی آن روشن و آشکار است فقط تعداد کمی از آنها نیازمند شرح و توضیح است که آن هم بامقابله با کلمه عربی و همچنین در سیاق عبارت از ابهام بیرون می آید مانند کلمات زیر :

آزور : حرّیص ۴۹	برواره : بالاخانه ، ۸۹
آسمانه : سقف خانه ، ۷۲	بیش : دیگر ، ۱۸۹
آندخسیدن : پناه گرفتن ، ۱۱۹	پاژنامه : لقب ، ۷۶
بارنامه : تفاخر و غرور ، ۸۸	پش : موی گردن اسب ، ۳۶

جفر : وزغ ، ۱۷۸	فرخجی : زشتی و زبونی ، ۸۰
چربو : پیه چراغ ، ۱۲۲	فیرنده : پر نعمت و ناسپاس ، ۷۰
خنور : ظرف ، ۳۹	قربچاپ : شبنم ، ۲۱۳
دروا : سرگشته ، ۱۰۴	کاواک : میان خالی و پوچ ، ۱۰۱
دستادمت : نقد ، ۱۶۷	کبت : زنبور عسل ، ۱۴۶
دیفژ : دیوچه ، دیوک ، ۱۷۸	کبتی : میمون ، ۱۸۰
زغاک : شاخ درخت انگور ، ۹۲	کدواده : بنای خانه ، ۱۷۱
سپار : معصره ، ۱۵۶	کوهه : موج ، ۱۰۵
سمج : لقب ، ۱۳۸	نرسک : عدس ، ۲۰۵
شعولیدن : فریاد و بانگ ، ۱۷۴	وشت : بانگ ، ۱۷۴
غریفژ : گل ولای سیاه ، ۱۴۸	هین : سیلاب ، ۹۹
غنده : عنکبوت ، ۱۰۷	بخنی : ذخیره ، ۲۰۰

چند کلمه‌ای در لسان‌التزئیل است که معنی آن بوسیله فرهنگهای لغت یلمست نمی‌آید و اگر تصحیف و تحریفی بوسیله نُسّاح در آنها پدید نیامده باشد محتمل است که مربوط به لهجه محلی مولف باشد و یا آنکه از لغاتی است که معنی آنها نسیا نسیّا گردیده است این کلمات عبارتست از :

(ایج) العَرش : بلند برآوردن بنا و ایج رز ، ۱۴۶

(پیچ) رویهای ایشانرا چون پیچ شتر یا سُم ستور کنیم ، ۱۹۳

(برافروود) خیالاف : برافروود ، ۱۱۲

کلمه «برافرووده» و «برافروودن شدن» در برابر کلمه «شتی» و «اختلاف»

آمده است ، ۳۵/۱۶

(برشافیدن) لِنْ عَیْرَ : اگر برشافیده شود ، ۱۹۰

(بسوز) الإِحْقَاء : بسوز کردن در سوال یعنی «مالغت کردن و بغایت رسیدن

در هر چیز ، ۸۰

(بشوز) غَرَاماً : هلاك و زبانی لازم بشوز کننده ، ۱۱۵

(بشوز) لِحَافاً : بشوز کردن در خواستن ، ۲۱۳

(بهده) الْحَقُّ : بهده ، ۷۸

(بی‌زمانی) الإِسْتِیْنَس : بی‌زمانی جستن و دستوری خواستن ، ۱۰۳

(درازخشیدن) الإِقْشِیْعُرَار : و قیل دراز خشیدن ، ۹۰

آنچه در باره کلمات فوق بنظر می‌رسد اینست که :

کلمات « بسوز » و « بشوز » و « بشوز » ممکن است یک کلمه باشد و چون در نظر ناسخ نا آشنا بوده سه صورت نوشته شده است و چون ضبط صحیح آن بدست نیامد عیناً آنچه در کتاب آمده بود نقل گردید .

کلمه « بهده » که در برابر بیهوده (: باطل) بکار رفته بیاد می‌آورد کلمه « هوده » ر که سیاه احمد کسروی بمعنی نتیجه استعمال می‌کرد و استعمال مشتقات آن مانند « هودیدن » و « هودنده » را نیز تجویز می‌کرد .^۱

کلمه « بی‌زمانی » ممکن است جزء دوم آن « پژمان » باشد که بمعنی اندوهگین است .

سوزنی گوید :

تو دوری از من و غمهای تو بمن نزدیک

تو شادی از من و من بی تو در غم و پژمان^۲

۱ - زبان پاک ، ص ۴۸ .

۲ - صحاح الفرس ، ص ۲۳۷ .

چگونگی تدوین فرهنگ لغات

چون کتاب لسان‌التزیل به ترتیب سوره‌های قرآن منظم شده است لازم دیده شد فرهنگی از لغات عربی بترتیب حروف الفبا ضمیمه آن گردد تا آنکه استفاده از کتاب بهتر و بیشتر صورت گیرد در این فرهنگ نکات زیر رعایت شده است :

۱ - از ذکر معانی مختلفی که در متن کتاب برای یک کلمه آمده صرف‌نظر شد و فقط بذکر یک معنی که در متن پس از کلمه آمده و معنی اصلی است اکتفا گردید .

۲ - در مورد تکرار یک معنی برای یک کلمه فقط دو یا سه مورد ارجاع به متن داده شد .

۳ - از ذکر افعالی که مصادر آنها موجود بود صرف‌نظر گردید و در مورد افعالی که مصادر آنها در متن پس از آن افعال نیامده بود ریشه آنها در میان دو قلاب قرار گرفت و سپس عین آن افعال ذکر گردید .

۴ - برخی از خصایص رسم‌المخطی کتاب که اکنون مهجور است در فرهنگ لغت رعایت نگردید .

۵ - معنی برخی از کلمات چون آشکار بوده مؤلف در متن کلمه « معروف » در برابر آنها گذاشته این طریقه در فرهنگ لغات عیناً ابقا شد .

۶ - در متن کتاب کلمه « یکی » بمعنی مفرد و کلمه « جماعت » بمعنی جمع بکار

رفته و در فرهنگ لغات برای افاده این منظور از حرف « م » و « ح » که در میان دو کمانه قرار گرفته استفاده شد و در مورد جمع الجمع با « ج ج » و مفرد مفرد با « م م » نشان داده شد .

۷ - کلمات مرکب بترکیب اضافی یا وصفی نیز در فرهنگ لغات ذکر گردید و الف و لام وسط بحساب نیامد .

۸ - اسماء افعال مانند « تَعَال » اسم محسوب شد و در حرف تا آورده شد.

۹ - کلمات معرف بال مقدم بر کلمات نکره و همچنین ریشه افعال مقدم بر اسماء آورده شد .

۱۰ - الف مقصوره بمتابعت از شکل یاء محسوب گردید .

فهرست سوره ها در کتاب و شماره ترتیبی آن در قرآن

صفحه	سوره	شماره سوره	صفحه	سوره	شماره سوره
۱	الفاتحه	۱	۱۱	المیّنة	۹۸
۲	النّاس	۱۱۴	۱۲	القادر	۹۷
۲	الفلق	۱۱۳	۱۲	العق	۹۶
۳	الاخلاص	۱۱۲	۱۴	التین	۹۵
۳	تبت	۱۱۱	۱۴	الشرح	۹۴
۴	النصر	۱۱۰	۱۵	الضحی	۹۳
۴	الکافرون	۱۰۹	۱۶	البیل	۹۲
۵	الکوثر	۱۰۸	۱۷	الشمس	۹۱
۵	أرأیت	۱۰۷	۱۸	البلد	۹۰
۶	قربش	۱۰۶	۱۹	الفجر	۸۹
۶	الفیل	۱۰۵	۲۰	العاشیة	۸۸
۷	الهمزة	۱۰۴	۲۲	الأعلى	۸۷
۸	العصر	۱۰۳	۲۲	الطارق	۸۶
۸	التکائر	۱۰۲	۲۳	البروج	۸۵
۹	القارعة	۱۰۱	۲۵	انشقت	۸۴
۹	العادیات	۱۰۰	۲۶	المطففين	۸۳
۱۰	زلزلت	۹۹	۲۸	الانفطار	۸۲

صفحة	سورة	شمارة سورة	صفحة	سورة	شمارة سورة
٢٩	كُورَتْ	٨١	٦٢	الحشر	٥٩
٣٠	عبس	٨٠	٦٤	المجادلة	٥٨
٣٢	النّازعات	٧٩	٦٥	الحديد	٥٧
٣٤	النّبا	٧٨	٦٦	الواقعة	٥٦
٣٦	المروسلات	٧٧	٦٨	الرّحمن	٥٥
٣٨	الدّهر	٧٦	٦٩	القمر	٥٤
٤١	القيامة	٧٥	٧١	النّجم	٥٣
٤٢	المدّثر	٧٤	٧٢	الطور	٥٢
٤٤	المزمل	٧٣	٧٢	الذّاريت	٥١
٤٥	الجنّ	٧٢	٧٤	ق	٥٠
٤٧	نوح	٧١	٧٥	الحجرات	٤٩
٤٨	المعارج	٧٠	٧٦	الفنح	٤٨
٥٠	الحاقة	٦٩	٧٨	محمّد	٤٧
٥١	النّون	٦٨	٨٠	الأحقاف	٤٦
٥٤	الملك	٦٧	٨١	الجاثية	٤٥
٥٦	التّحريم	٦٦	٨٢	الدّخان	٤٤
٥٧	الطلاق	٦٥	٨٣	الزّخرف	٤٣
٥٩	التّغابن	٦٤	٨٥	عسق	٤٢
٥٩	المنافقون	٦٣	٨٦	فصلت	٤١
٦٠	الجمعة	٦٢	٨٧	المؤمن	٤٠
٦١	الصفّ	٦١	٨٩	الزّمر	٣٩
٦١	المتحنة	٦٠	٩١	ص	٣٨

صفحه	سوره	شماره سوره	صفحه	سوره	شماره سوره
۹۳	الصفافات	۳۷	۱۳۱	مریم	۱۹
۹۵	یس	۳۶	۱۳۴	الکھف	۱۸
۹۷	الملائکة	۳۵	۱۴۰	بنی اسرائیل	۱۷
۹۸	سبا	۳۴	۱۴۵	التحل	۱۶
۱۰۱	الأحزاب	۳۳	۱۴۸	الحجر	۱۵
۱۰۳	السجدة	۳۲	۱۵۰	ابراهیم	۱۴
۱۰۴	لقمان	۳۱	۱۵۲	الرعد	۱۳
۱۰۵	الروم	۳۰	۱۵۳	یوسف	۱۲
۱۰۶	المنکبوت	۲۹	۱۵۹	هود	۱۱
۱۰۷	القصص	۲۸	۱۶۳	یونس	۱۰
۱۱۰	النمل	۲۷	۱۶۶	التوبة	۹
۱۱۲	الشعراء	۲۶	۱۷۳	الأنفال	۸
۱۱۴	الفرقان	۲۵	۱۷۶	الأعراف	۷
۱۱۶	التور	۲۴	۱۸۱	الأنعام	۶
۱۱۹	المؤمنون	۲۳	۱۸۴	المائدة	۵
۱۲۱	الحج	۲۲	۱۹۰	النساء	۴
۱۲۵	الأنبياء	۲۱	۱۹۷	آل عمران	۳
۱۲۷	طه	۲۰	۲۰۴	البقرة	۲

توضیح - سوره شماره ۲۳ در نسخه بصورت سوره المؤمن بود و در کتاب هم بهمان صورت آمد ولی چون سوره شماره ۴۰ المؤمن است و اشتباه از کتاب بوده در فهرست اصلاح شد و نیز سوره ۴۱ و سوره ۳۲ هر دو در نسخه بنام السجده بود و در کتاب بهمان صورت آمد ولی در فهرست اولی به فصلت تبدیل گردید .



البرهان على ان
العلم لا يتقدم على
الحكمة بل هو تابع لها
والعلم هو ما يتوصل اليه
بالحواس والاعمال
والحكمة هي ما يتوصل اليه
بالفكر والاعتبار
والعلم هو ما يتوصل اليه
بالحواس والاعمال
والحكمة هي ما يتوصل اليه
بالفكر والاعتبار
والعلم هو ما يتوصل اليه
بالحواس والاعمال
والحكمة هي ما يتوصل اليه
بالفكر والاعتبار



لسان التنزيل

(مقنن)



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
رَبِّ آعِنْ

اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ مَا نَحِجِ الْاَعْلَاقِ وَفَانِجِ الْاَغْلَاقِ وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ
عَلَى صَادِقِ الْوَعْدِ وَالْمِيثَاقِ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَاصْحَابِهِ الرُّؤُوسِ
وَالْأَعْنَاقِ مَا تُلِيَتْ السُّورُ فِي الْأَطْرَافِ وَالْآفَاقِ .

وَبَعْدُ فَهَذَا مُخْتَصَرٌ فِي التَّفْسِيرِ وَالتَّأْوِيلِ سُمِّيَ لِسَانَ التَّنْزِيلِ
وَالشَّرْطُ فِيهِ أَنْ كُلَّ كَلِمَةٍ فَسَّرَهَا مَرَّةً لَا يَعُودُ إِلَيْهَا كَرَّةً لِيَصْفُرَ
حَجْمُهُ فَيَسْهُلَ فَهْمُهُ وَاللَّهُ الْمُؤَفَّقُ لِسَدَادِ إِنَّهُ رَوْفٌ بِالْعِبَادِ وَبِهِ
الْحَوْلُ وَالْقُوَّةُ .

بِسْمِ اللَّهِ : بنام خدای ؛ الإِسْمُ :	الرَّحْمَنُ : بزرگ ؛ بخشایش .
نَامُ ؛ الْأَسْمَاءُ : نامها .	الرَّحِيمُ : همیشه بخشاینده ؛ الرَّحْمَةُ
اللَّهُ وَالْإِلَآهَ : خدای سزای پرستش .	وَالرَّحْمُ وَالْمَرْحَمَةُ : بخشودن .

سورة الفاتحة

اَلْحَمْدُ : ستودن و ستایش .	و خداوند جهانیان .
اللَّهُ : مر خدا برا .	مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ : متصرف
رَبِّ الْعَالَمِينَ : پروردگار عالمیان .	مملوکات در روز شمار یعنی پادشاه روز

ده بر راهی که نموده ؛ الهدایة : راه
نمودن ؛ الإستقامة : راست ایستادن.
الَّذِينَ : آنانکه .
أَتَعَمَّتْ : نیکوئی کردی و نعمت
دادی ؛ الإنعام : نیکوئی کردن .
علی : بر .
غَبِرَ : جزو نه .
الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ : خشم گرفته
برایشان ؛ الغضب : خشم گرفتن .
وَالضَّالِّينَ : و نه بی راهان ؛ الضلالة :
گمراه و بی راه شدن .
آمِنَ و آمِنَ : چنین باد .

فیامت .
الْمَلِكُ وَالْمَالِكُ وَالْمَلِیکُ وَ
الْمَلِیکُ : پادشاه ؛ الْمَلِکُ وَالْمَلِکُوتُ
وَالْمَمْلَکَتُ : پادشاهی .
الدِّینُ : جزا دادن و حکم کردن و
فرمانبردار گشتن و مقهور کردن .
لِيَاكَ نَعْبُدُ : مرترا می پرستیم و بس ؛
العِبَادَةُ : پرستیدن .
وَلِيَاكَ تَسْتَغِينِ : و از تو یاری
می خواهیم و بس ؛ الإِسْتِعَانَةُ : یاری خواستن .
لِيَهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ : نمای
ما را راه راست یعنی بدار ما را و پای داری

سورة الناس

اندیشه بد در دل افکننده .
الْخَنَّاسُ : باز پس شونده و سر در
کشنده ؛ الْخُنُوسُ : باز پس شدن .
الَّذِي : آنکه .
يُوسِسُ : اندیشه بد افکند .
فِي : در .
صُدُورَ : سینها ؛ الصُّدُرُ : یکی .
الْجَنَّةِ : دیوان و پریان .

قُلْ : بگویی ؛ الْقَوْلُ : گفتن .
أَعُوذُ : پناه می گیرم ؛ الْعُوذُ : پناه
گرفتن .
النَّاسُ وَالْأَنْسَاسُ : مردمان ؛
الْأَنْسَاسُ : جماعت .
مِنْ : از .
الشَّرِّ : بدی .
الْوَسْوَاسَ : دیو و وسوسه کننده یعنی

سورة الفلق

ما خَلَقَ : آنچه آفرید ؛ الْخَلْقُ :
الْفَلَقُ : سپیده دم .

آفریدن .	النَّفَثَات : زنان دردمنده ؛ النفث
لغاسیق : شب تاریک ؛ الغسوق :	دردمیدن .
تاریک شدن شب .	العُقَد : گرهها ؛ العقدة : یکی .
لِذَا وَإِذَا : چون .	الحاسد : بدخواه ، الحسد والحسود
وَقَب : در آمد ، الوُقُوب : در آمدن	بد خواستن .
شب .	

سورة الاخلاص

هُوَ : وی .	لَمْ يَكُنْ : نبود و نباشد ؛ الكون :
أَحَد : یکی .	بودن .
الصَّمَد : پناه نیازمندان .	لَهُ : مرورا .
لَمْ يَلِدْ : نژاد کسی را	كُفُوا : همتائی .
وَلَمْ يُولَدْ : و نه زاده شد از کسی .	أَحَد : هیچ کس .
الولادة : زادن .	

سورة تبت

تَبَّت : هلاک باد و زینکار باد .	الأموال : جماعت .
يَدَا أَبَى لَهَب : دو دست آن نا	كَسَب : ورزید ، الكسب : ورزیدن
گرویده که کُنیتش ابی لهب است و نمش	و گرد کردن .
عبد العزی .	سَيَصْلَى : سرانجام در شود و زود
وَتَبَّ : و هلاک شد ، التَّباب :	بود که در شود ؛ الصلَى : سوخته شدن
هلاک شدن .	و گرم شدن بآتش .
مَا أَغْنَى : کفایت نکرد و دور نکرد .	ناراً : آشی .
عَنَّهُ : از وی .	ذات لَهَب : با زبانه یعنی زبانه
ماله : خواسته وی ، المال : خواسته ؛	زننده .

مِثْرَةً تُهْ : زنی وی .
 حَمَالَةُ الْحَطَبِ : بارکش هیزم ؛
 وقیل : برنده هیزم یعنی خار و سخن
 چین ؛ الحَمَلُ : بارکشیدن .
 حَبْلٌ : رسی .
 مَسَدٌ : لیف سخت نافته .
 حَبِیدها : گردن وی .

سورة النحر

جَاءَ : آمد ؛ العَجِیءُ : آمدن .
 النَّصْرُ : یاری کردن
 الْفَتْحُ : گشادن .
 رَأَيْتَ : دیدی تو مرد ؛ الرُّؤْيَا :
 دیدن .
 يَدْخُلُونَ : درمیآیند ؛ الدُّخُولُ :
 در آمدن .
 الدِّینُ : کیش .
 أَفْوَاجًا : گروه گروه ؛ جمع فَوْج
 فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ : پس بپاکی
 یاد کن با ستایش پروردگار تو یعنی صفات
 ناسزا دور کن و صفات سزا بگویی ؛ التَّسْبِيحُ :
 خدا برا بپاکی یاد کردن .
 وَاسْتَغْفِرْ : و آمرزش خواه ازو ؛
 الْإِسْتِغْفَارُ : آمرزش خواستن .
 لِمَنْهُ : که وی ؛ وقیل : چه وی یعنی
 از بهر آنکه وی .
 إِنْ وَأَنْ : بدرستی و راستی .
 كَانَ : بود و هست و باشد .
 تَوَابًا : نیک توبه پذیرنده و توبه
 دهنده .

سورة الكافرون

يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ : ای ناگروندگان ؛
 الْكُفْرُ : کافر شدن یعنی ناگرویدن بخدای
 عزَّ وَجَلَّ .
 لَا أَعْبُدُ : نه پرستم من .
 مَا تَعْبُدُونَ : آنچه می پرستید شما .
 وَلَا أَتَنُتُمْ : و نه شما .
 عَابِدُونَ : پرستندگان .
 عَابِدُونَ : پرستندگانید .
 مَا أَعْبُدُ : آنچه می پرستم من .
 وَلَا أَتَنُتُمْ : و نه شما .
 عَابِدُونَ : پرستندگانید .

ما عَبُدُ : آنچه می پرستم من .
لَكُمْ دِينُكُمْ : مر شمار است دین
وَلَيْ دِينَ : و مر است دین من .

سورة الكوثر

إِنَّا آعْطَيْنَاكَ : هر ایته ما عطا دادیم
ترا ؛ الإِعْطَاء : عطا دادن .
الْكَوْثَرُ : نیکی بسیار ، وجوی است
در بهشت .
صَلُّ : نماز کن .
وَأَنْحَرُ : شترکش یعنی قربان کن
و دست راست بر دست چپ نه در نماز

النَّحْرُ : شترکشتن و دست بر سینۀ
نهادن در نماز .
الشَّانِي : دشمن ؛ الشَّانُ : دشمن
داشتن .
الْأَبْتَرُ : دم بریده یعنی بی فرزندی ؛
البَّشَرُ : دم بریدن .

سورة أُرَيت

أُرَيتَ : هیچ شناختی .
يُكَذِّبُ : دروغ گوی دارد ؛
التَّكْذِيبُ ، دروغ گوی داشتن یعنی -
بدروغ نسبت کردن .
ذَلِكَ : آن مرد .
يَدْعُ : می راند بجفا ؛ الدَّعُ : راندن
بدرشتی و دور کردن .
الْيَتِيمَ : بی پدر ؛ الْيَتَامَى : جماعت .
يَحْضُ : برانگیزد ؛ الْحَضُّ :
برانگیختن .
الطَّعَامُ : خوردنی .
الْمِسْكِينِ : بیچاره ، یعنی نیک

درویش .
وَيْلٌ : وای ؛ و گویند وادی است در
دوزخ .
الْمُصَلِّينَ : نمازکنندگان ؛ الْمُصَلَّى :
یکی ؛ التَّصْلِيَّةُ : نماز کردن و درود
گفتن .
الصَّلَاةُ : نماز ؛ الصَّلَوَاتُ : جماعت .
سَاهُونَ : غافلانند یعنی غافل میشوند
تا می مانند نماز را ؛ السَّهْوُ : غافل شدن ؛
يُرَاؤُنَ : می نمایند یکدیگر را و -
بروی کار می کنند ؛ و قبل : می نمایند برپا ؛
الرَّيَاءُ : بروی کار کردن .

یَمْتَنِعُونَ : از می درند ، لَمْتَع :	الْمَاعُونُ : زکوة : و قیل : رعایت ،
بردشتن .	و قیل : آب .

سورۃ قریش

لَا إِلَاف : از بهر سارواری دادن ،	هذا : این .
و قیل : سازوار شدن و ساخته شدن و سازانیدن .	شِیْت : خانه ؛ البیوت : جماعت .
قُرَیْش : قبیله است در عرب .	أَصْعَمَتَهُمْ : خوردنی داد ایشانرا ،
لِرَحْلَةٍ : بار برنهاد :	لِإِطْعَم : خوردنی دادن .
رِحْلَةُ الشَّتَاءِ وَ الصَّیْفِ : در بار	الْحُوج : گرسنه شدن : و قیل :
برنهادن زمستان و تابستان ؛ یعنی درین	گرسنگی .
دو سفر .	آمَنَ : بی بیم کرد ؛ لِإِيْمَان : بی
لِيَعْبُدُوا : به پرستندا .	بیم کردن .
	الْخَوْف ترسیدن .

سورۃ الفیل

أَلَمْ تَرَ : اندیدی ؛ یعنی ندستی .	الْكَيْد : بدسگلییدن .
كَيْفَ : چگونه .	لِتَضْحَكُوا : داجیر کردن ، یعنی باض
فَعَلَ : کرد ؛ الْفِعْلُ وَ الْجَعْلُ :	کردن .
کردن .	أَرْسَلَ : فرستاد ؛ الْإِرسَال : فرستادن .
الْأَصْحَاب : تاران . الصَّاحِب : یار	طَبِيراً : مرغابی ؛ الصَّائِر : یکی ؛
و خداوند .	لطایران : پریدن .
الفیل : فیل .	أَبَابِل : گنگها . و قیل : گنگه گنگه ؛
لَمْ يَجْعَلْ : نکرد ، یعنی کرد .	لِإِبَالَةٍ وَ لِإِبْوَل : یکی .
كَيْدَهُمْ : سگالش بدایشرا ،	تَرْمِيهِمْ : می انداختند ایشان ؛

الرَّمَى : انداختن .

الحِجَارَةُ : سنگها ؛ الْحَجَرُ : یکی .
سَجَّيْلٌ : سنگی گیل ؛ یعنی خشت
پخته ، پرسی است مُعَرَّبٌ وَقِيلَ سَجِيلٌ :
آسمان نخستین .

كَثَّ : همچو .

كَعَصَفٍ : همچو برگ کشت .
مَأْكُولٌ : خورده شده ؛ الْأَكْلُ :
خوردن .

سورة الهزرة

كُلٌّ : هر و همه .

الْهَمْزَةُ : بدگوی از پس . الْهَمْزُ :
عیب کردن .

اللُّمَزَةُ : بدگوی در روی ؛ وَقِيلَ
على العكس .

جَمَعَ : گرد کرد الْجَمْعُ والتَّجْمِيعُ
گرد کردن .

عَدَدَةٌ : شمرده آنرا ؛ التَّعْدِيدُ :
بارها شمردن .

يَحْسِبُ : می پندارد ؛ الْحُسْبَانُ :
پنداشتن .

أَخْلَدَهُ : جاوید کرد او را ؛ الْإِخْلَادُ :
جاوید کردن .

كَتَلًا : نه چنانست که و گویند حقا .
لَيُنْبَذَنَّ : هراینه انداخته شود
هراینه ؛ النَّبْذُ : انداختن .

الْحُطْمَةُ : دوزخ ؛ الْحَطْمُ : شکستن
وَمَا أَدْرَاكَ : و چه دانا کرد یعنی چه
دانی تو ؛ الْإِدْرَاءُ : دانا کردن .

الْمُوقَدَةُ : آتش افروخته شده ؛
الْإِيقَادُ : آتش افروختن .

التَّيِّ : آنک .
تَطَّلِعُ : دیده ور شود یعنی برآید
و برسد .

الْأَفْقِدَةُ : دلها ؛ الْفُقَادُ : یکی ،
وَقِيلَ الْفُقَادُ : میانه دل .

مُوصَدَّةٌ : در بسته ؛ الْإِیْصَادُ : در
بستن .

عَمَدٌ : ستونها جَمْعُ عَمُودٍ وَعِمَادٍ .
مُمَدَّدَةٌ : کشیده شده ؛ التَّمْدِيدُ :
نیک کشیدن .

سورة العصر

وَالْعَصْرِ : بحق نماز دیگر و قبل روزگار .

کار کردن و کار .

الصَّالِحَاتِ : کارهای نیک ؛ الصَّالِحَةِ :

الإنسان : مردم .

یکی ؛ الصَّالِح : نیک شدن .

الْخُسْرَى الْخُسْرَى : زیان کار شدن .

وَتَوَّاصَوْا : اندرز کردند یکدیگر

را ؛ التَّوَّاصَى : اندرز کردن یکدیگر را .

إِلَّا : مگر .

الْحَقِّ : راستی و سزا و واجب .

آمَنُوا : گرویدند .

الصَّبْرِ : شکیبایی کردن .

الْإِيمَانِ : گرویدن و بی بیم کردن .

عَمِلُوا : کار کردند ؛ الْعَمَلِ :

سورة التكاثر

أَلْهَيْكُمْ : مشغول کرد شمار ؛ الإِهَاء : مشغول کردن .

لَتَرْوُنَّ : هرینه بینید شما هرینه هرینه .

التَّكَاثُرُ : نازیدن به بسیاری مال .

الْحَاحِيمِ : آتش بزرگش .

حَتَّىٰ زُرْتُمُ : تا زیارت کردید شما ؛

عَيْنَ الْيَقِينِ : دیدن بی گمان ؛

الزَّيَّارَةِ : بپرسش رفتن .

مُعَايَنَةِ : دیدن .

الْمَقَابِرِ : گورستانها ؛ الْمُقْبِرَةِ :

لَتُسْأَلُنَّ : هرینه پرسیده شوید

یکی .

هَرَيْنِه هَرَيْنِه ؛ السُّؤَالِ وَالْمَسْأَلَةِ :

سَوْفَ : زود .

پرسیدن .

تَعْلَمُونَ : بدانید ؛ الْعِلْمِ : دانستن .

يَوْمَئِذٍ : آن روز .

نُفٍّ : باز .

النَّعِيمِ : آسایشها و نیکوئیها ؛ النِّعْمَةِ :

لَوْ : اگر .

یکی .

الْيَقِينِ : دیدن بی گمان .

سورة القارعة

ثَقُلْتُ : گران شد ؛ الثَّقَل : گران شدن .	القارعة : کوبنده یعنی قیامت ؛
المَوَازِين : سنجیدها ، و قیل : ترازوها جمع مَوَوزُون ومیزان ، الوَزن : سنجیدن .	الْقَرَع : کوفتن .
عِيشَةٍ رَاضِيَةٍ : زندگانی پسندیده .	ما : چیست .
خَفَّتْ : سبک شد ؛ الخِفَّة : سبک شدن .	الْقَرَّاش : پروانه .
الْأُمُّ : مادر و جای بازگشت ؛ الْأُمُّهَات : جماعت .	الْمَبْثُوث : پراکنده کرده شده ؛
هَٰوِيَّةٌ : دوزخ ؛ هَٰوِيَّةٌ : افتاده ؛	الْبَث : پراکنده کردن .
الْهَوَى : فروافتادن از بالا .	الْجِبَال : کوهها . الْحَبْل : یکی .
مَهِیَّةٌ : چیست آن .	العُهن : پشم رنگین .
حَامِيَّةٌ : سوزان ؛ الْحَمَى : گرم شدن .	الْمَنْفُوش : زهم باز کرده ؛ النَّفْس :
	ازهم باز کردن پشم و پنبه ، وَالنَّفْسُ و النَّفُوش : چرا کردن گوسفند بشب بی شبان
	أَمَّا : هر چه گاه بود چیزی ، یعنی برهر
	تقدیر .
	مَنْ : هر که .

سورة الماديات

وَالْعَادِيَات : بحق اسبان دونده یا	: تاراج کردن و شناختن .
شتران حاجیان ؛ الْعَدَو : دويدن .	صُبْحًا : در وقت سپیده دم .
ضَبْحًا : در حال آواز دم زدن ایشان	أَثَرْنَ : برانگیختند ؛ الإِثَارَةُ :
یا دم می زنند دم زدنی با آواز .	برانگیختن .
المُؤَرِّيَات : آتش بیرون آرندگان ؛	نَقَعًا : گردی به بوی یعنی بآن وقت ،
الإِبراء : آتش بیرون آوردن .	یا به جای غارت یا بدویدن .
قَدَحًا : آتش زدنی .	وَسَطْنَ : در میان شدند ؛ الْوُسُوطُ :
المُغِيرَات : تاراج کنندگان ؛ الإِغَارَات :	در میان شدن .

أَفَلَا يَعْلَمُ : پُس نمیداند .
 بُعْثِرَ : زیر و بر کرده شد یعنی
 برانگیخته شد ؛ لَبَعْثَرَة : زیر و بر کردن
 و شورانیدن .
 الْقُبُورُ : گورها ؛ الْقَبْرِ : یکی .
 حُصِّلَ : گرد کرده شد ؛ التَّحْصِيلُ :
 گرد کردن و جدا کردن .
 الْخَبِيرُ : آگاه .

جَمْعًا : گروهی را یعنی در میان
 جمعی از دشمنان شدند یا مزدلفة .
 الْكَثُودُ : ناسپاس .
 الشَّهِيدُ : گواه ؛ الشَّهَادَةُ : گواهی
 دادن .
 لِحُبِّ الْخَيْرِ : از بهر دوستی مال ؛
 الْخَيْرِ : نیکی .
 لَشَدِيدٍ : سخت است یعنی زُفْتُ .

سورة زلزلة

كَشْتَن .
 أَشْنَاءًا : پراکندگان ، یعنی گروهی
 سوی بهشت و گروهی سوی دوزخ .
 لِيُرَوَّا : تا نموده شوند ؛ الإِراءَةُ :
 نمودن .
 أَعْمَالُ : کارها یعنی جزای کارها .
 يَعْمَلُ : کند .
 مِثْقَالَ ذَرَّةٍ : هم سنگت مورچه
 خوردی ، وقيل الذَّرةُ : آنچ از گرد
 هوا دیده شود در شعاع آفتاب .
 خَيْرًا : نیکی .
 شَرًّا : بدی .
 يَرَهُ : بیندش .

زُلْزِلَتْ : جنبانیده شد ؛ الزَّلْزَالُ
 والزَّلْزَلَةُ : جنبانیدن .
 الْأَرْضُ : زمین .
 أَخْرَجَتْ : بیرون آورد ؛ الإِخْرَاجُ :
 بیرون آوردن .
 أَفْصَالُ : بارها یعنی گنجها و مردگان ؛
 الثَّقَلُ : یکی .
 مَالِهَا : چه بودست مرورا .
 تُحَدِّثُ : سخن گوید و خبر دهد ؛
 التَّحْدِيثُ : سخن گفتن و خبر دادن .
 أَخْبَارُ : آگاهیا ؛ جمع خبر .
 أَوْحَى : بفرمود ؛ الإِيحَاءُ : فرمودن
 و الهام دادن
 يَصْدُرُ : باز گردد ؛ الصَّدْرُ : باز-

سورة البقرة

كَفَرُوا : كافر شدند یعنی نگر ویدند .
أَهْلَ الْكِتَابِ : کسهای نامه یعنی
یهود و نرسان .

الْمُشْرِكِينَ : انبازگویان ، یعنی
بت پرستان ؛ الْمُشْرِكِ : یکی . الإِشْرَاقِ :
انباز گفتن و انباز کردن .

مُنْفَكِّينَ : جدا شوندگان ، الإِفْكَاكِ :
جدا شدن و باز ایستادن .

تَأْتِيَهُمْ : بیاید بایشان ؛ الإِتْيَانِ :
آمدن .

الْبَيِّنَاتِ : حجت پیدا ؛ الْبَيِّنَاتِ :
جماعت .

رَسُولٍ : پیغامبر فرستاده .

يَتْلُو : میخواند ؛ التَّلَاوة : خواندن .

صُحُفًا : کراسه‌ها ، یعنی کاغذ های

نشته ؛ جمع صَحِيفَةٍ .

مُطَهَّرَةً : پاکیزه کرده شده ؛

التَّطْهِيرِ : پاک کردن .

كُتِبَ قِيمَةً : نبشتهای راست .

مَا تَقَرَّقَ : پراکنده نشد ؛ التَّقَرُّقُ :

پراکنده شدن .

أَوْثَرُوا : داده شدند ؛ الإِثْرَاءُ : دادن .

بَعْدَ : پس .

جَاءَتْهُمْ : آمد بایشان .

أَمَرُوا : فرموده شدند ؛ الأَمْرُ :

فرمودن .

لِيَعْبُدُوا : تا پرستند .

مُخْلِصِينَ : بی آمیغ کنندگان .

الإِحْلَاصِ : بی آمیغ کردن و خلاص
کردن .

حُنَفَاءَ : بازگشتگان از کیشهای بد ،

و قِلَ گرایستگان ؛ الْحَنِيفِ : یکی .

يُقِيمُوا : بپای دارند ؛ الإِقَامَةُ :

بپای داشتن و راست کردن و باشیدن .

يُؤْتُوا الزَّكَاةَ : بدهند حق خدای

تعالی یعنی آنچه واجب آید دادن آن از
خواستنه .

جَهَنَّمَ : دوزخ .

خَالِدِينَ : جاویدانگان یعنی جاوید

باشندگان ؛ الْخُلُودُ : جاودانه شدن .

أَبَدًا : همیشه .

أُولَئِكَ : آن گروه .

شَرُّ الْبَرِيَّةِ : بدترین آفریدگان

الْبَرَّةِ [آفریدن] .

الْأَنْهَارُ : جویها ؛ الشَّهْرُ : یکی .	الْجَزَاءُ : پاداش دادن .
رَضِيَ : خشنود شد و پسندید .	عَسَدٌ : نزد .
رَضُوا : خشنود شدند همه ؛ الرِّضَاءُ	جَنَّاتُ عَدْنٍ : بوستانهای پیوسته
والرِّضْوَانُ : خشنود شدن .	بودن یعنی بهشتهای مقیم .
خَشِيَ : ترسید ؛ الخَشْيَةُ :	تَجَرَّيَ : می‌رود ؛ الجَرَى : رفتن .
ترسیدن .	تَحَتَّ : زیر .

سورة القدر

الرُّوحُ : جبرئیل ، وقیل فرشته است	لَمَّا أَنْزَلْنَاهُ : هرآینه ما فرو فرستادیم
که تنها یک صف ایستد و دیگران یک	اورا یعنی قرآنرا ؛ الْإِنْزَالُ : فرو فرستادن .
صف و جان .	لَيْلَةُ الْقَدْرِ : شب اندازه کردن
لَا ذَنْ : دستوری و فرمان .	کارها ، وقیل شب اندازه یعنی هیچ شب
مِنْ كُلِّ أَمْرٍ : از هرکاری یا بهر	باندازه وی نیست در بزرگی .
کاری .	أَلْفَ شَهْرٍ : هزار ماه .
السَّلَامُ : رستن و درود .	تَنْزِيلٌ : فرود آید . التَّنْزِيلُ :
الْمَطْلَعُ : وقت برآمدن ، یعنی	فرود آمدن .
دمیدن .	المَلَائِكَةُ : فرشتگان ، الْمَلَائِكَةُ :
الْفَجْرُ : سپیده دم .	یکی .

سورة العلق

الْأَكْرَمُ : گرامی تر .	لَمْ يقرأ : بخوان ؛ الْقِرَاءَاتُ وَالْقُرْآنُ :
عَلَّمَ : در آموزانید ؛ التَّعْلِيمُ :	خواندن .
در آموزانیدن .	الْعَلَقُ : خونهای بسته ؛ الْعَلَقَةُ :
الْقَلَمُ : خامه تراشیده .	یکی .

الإِنتِهَاءُ : باز ایستادن و بغایت رسیدن .
لَتَسْفَعَنَّ : هراینه بگیریم ما
هراینه ؛ السَّفْعُ : گرفتن .

النَّاصِيَةِ : موی پیشانی ؛ النَّوَاصِي :
جماعت .

كَاذِبَةٌ : دروغ گوی ؛ الكِذْبُ و
الكِذَابُ : دروغ گفتن .

خَاطِئَةٌ : گناهکار ؛ الخَطَاءُ و
الْخَطِيئَةُ : گناه کردن .

لَيَدْعُوْهُ : بخواند ؛ لدُعَا و لدَّعَا :
خواندن .

النَّادِي : انجمن .

سَنَدْعُوْهُ : زود بود که بخوانیم :

الزَّبَانِيَّةُ : دوزخ بدان - زَبْنِيَّةُ :

یکی ، و قبل زَبْنِيَّةُ .

لَا تُطِيعُهُ : فرمان مبر اورا ؛ الإِطَاعَةُ :

فرمانبرداری کردن .

أَسْجُدْ : سر بر زمین نه ؛ السُّجُودُ :

سر بر زمین نهادن .

إِقْتَرَبَ : نزدیک شو ؛ الإِقْتِرَابُ :

نزدیک شدن .

لَيَطْفِئُ : هراینه از حد درگذرد ؛
الطُّغْيَانُ و الطَّغْوَى و الطَّاغِيَّةُ : از حد
درگذشتن .

أَنْ : که .

لَيَسْتَعْنِي : بی نیاز شد ؛ الإِسْتِعْنَاءُ :
بی نیاز شدن .

إِلَى : به .

الرُّحْمَى و المَرْجِعِ و الرُّجُوعِ :
بازگشتن .

يَنْهَى : باز میدارد ؛ النَّهْيُ : باز-
داشتن .

عَبْدًا : بنده را یعنی محمد را
عليه الصَّلَاةُ و السَّلَامُ ؛ الْعَبْدُ : بنده ،
الْعِبَاد و الْعَبِيد : جماعت .

الْهُدَى : راه راست .

أَوْ وَاَمَّ : یا .

التَّقْوَى : پرهیزگاری .

تَوَلَّى : روی گردانید ؛ التَّوَلَّى :
برگشتن و دوستی داشتن با کسی و بکاری

کسی قیام نکردن و ولایت راندن .

إِنْ : اگر .

لَنْ لَمْ يَنْتَهَ : اگر نه باز ایستد

سورة التین

التین : انجیر .

یعنی بدترین حالتی و قیل قروترین در کوه
در دوزخ .الزیتون : درخت معروف که زیب
روغن وی است، و قیل التین والزیتون
دو کوه است بشام .أجر : مزدی : الأجر : مزد و
مزد دادنطور سینین : کوه با برکت، و قیل
نیکو، و قیل با درخت، یعنی کوه موسی
که نام وی زبیر است .ممنون : بریده یعنی کاسته ؛
المن : بریدن و منت نهادن و نعمت
دادن، قال الله تعالی : وَلَقَدْ مَنَّا عَلَىكَ
مَرَّةً أُخْرَى .البلد الامین : شهر راست و استوار،
و قیل بی بیم یعنی مکت .
لقد : بدستی .ما یکذب بک : چه بر دروغ گفتن
می دارد ترا ای آدمی، و قیل که دروغ گوی
می داردت ای محمد .أحسن تقویم : نیکوترین صورتی
و راست ترین بالائی : التقویم : راست
گردانیدن .بعث : پس ازین .
الین : نیست .رد دناه : باز گردانیدیم او را ؛
الرد و المراد : باز گردانیدن .أحكم الحاكمین : داور تر
داوران یعنی داد دهنده تر داد دهندگان ؛
الحاکم والحکم : داور، الحکم : داوری
کردن .أسفل سافلین : بفروتر و فرودادن،
و قیل بفروترین حالتی یعنی بأرذل العمر
که آخر عمر است و فرومایه ترین زندگانی

سورة الشرح

دل و پدید کردن .

ألم نشرح : آگشاده نکردیم

لکک : ترا .

یعنی کردیم : الشرح : گشاده کردن

وَضَعْنَا : نهادیم ما ؛ الوَضْع : نهادن
و بار نهادن زن .
وِزْرَكَ : بار تو .
أَنْقَضَ : گرانبار کرد ، و قیل و به
بانگ آورد ؛ لِيَقْضَ : گرانبار کردن .
ظَهَرَكَ : پشت ترا .
رَفَعْتَ : بلند گردانیدیم . الرَّقْع :
بلند گردانیدن و برآوردن و برداشتن .
ذِكْر : یاد کردن و بزرگی .
مَعَ : با و پس .

العُسْر : دشواری .
يُسْرًا : آسانی .
فَرَعْتَ : برداختی . الْفَرَاغ :
برداختن .
لِنَصَب : رنجه شو ؛ لِنَصَبُ :
رنجه شدن .
لِرَغَب : خواهشی نمای ، و قیل :
خواهان شو ؛ الرَّغْبَتِ والرَّغْبُ : خواهان
شدن .

سورة الضحی

الضُّحَى : چاشت گاه .
اللَّيْل : شب .
سَجَى : بیارامید ؛ السُّجُودُ :
بیارامیدن .
مَوَدَّعَكَ : بدرود نکرد ترا یعنی
نماند ؛ التَّودِيع : بدرود کردن .
مَا قَتَلَى : دشمن نگرفت ؛ الْقَتْلَى :
دشمن گرفتن .
وَلِالْآخِرَةِ : و هراینه آن جهان .
الْأُولَى : این جهان .
يُعْطِيكَ : بدهد ترا .

تَرْضَى : خوشنود شوی .
أَلَمْ يَجِدْكَ : اُنَه یافت ترا یعنی
اُندانست .
يَتِيمًا : آئی - اُنَه که بی پدر بودی .
الْوَجُودُ : یافتن .
آوَى : بجای داد ؛ الْإِيوَاء : جای دادن
وَجَدَ : یافت .
صَالًا : راه گم کرده .
هَدَى : راه نمود .
عَائِلًا : درویش . الْعَيْلَةُ : درویش
شدن .

أَغْنَىٰ : توانگر کرد ؛ الإِغْثَاءُ : بانگ برزدن .
 توانگر کردن .
 النَّعْمَةُ : نیکوئی .
 السَّائِلُ : خواهنده .
 حَدَّثْتُ : سخن گوی یعنی شکر کن
 لَا تَنْهَرْ : بانگ بر مزن ؛ النَّهْرُ :

صورة اللیل

يَغْشَىٰ : بپوشد ؛ الغَشِيانُ : فرو
 پوشیدن و زبر چیزی درآمدن .
 النَّهَارُ : روز ، وقیل روشائی روز .
 تَجَلَّىٰ : روشن شد ؛ التَّجَلَّىٰ :
 روشن شدن .
 الذَّكَرُ : نر .
 الْأُنْثَىٰ : ماده .
 سَعَيْكُمْ : کوششهای شما یعنی کارها ؛
 وقیل کوشیدن شما ؛ السَّعَىٰ : کوشیدن .
 لَيْسَتْ : هراینه پراکنده است یعنی
 برافروده [؟] .
 أَعْطَىٰ : بداد .
 لَمْ تَقَىٰ : پرهیز کرد و پرهیزید ؛ الإِتْقَانُ
 پرهیز کردن و ترسیدن و نگاه داشتن .
 صَدَقَ : راستگوی داشت ؛
 التَّصَدِّيقُ : راستگوی داشتن .
 الْحُسْنَىٰ : نیکوتر یعنی بهشت .
 نَيْسَرَةٌ : آساکنیم او را ؛ التَّيْسِيرُ :

آسان کردن .
 الْيُسْرَىٰ : آسانی ، یعنی بهشت .
 بَخِيلٌ : زُفْتی کرد ؛ الْبُخْلُ وَالْبَخْلُ :
 زُفْتی کردن .
 الْعُسْرَىٰ : دشواری ، یعنی دوزخ .
 مَا يُعْنِي : کفایت نکند ، وقیل سود
 ندارد .
 تَرَدَّىٰ : فرو افتاد یعنی در آتش ،
 وقیل هلاک شد .
 الْهُدَىٰ : راه نمودن در دین .
 أَنْذَرْتُكُمْ : بیم کردم شما را ؛
 الإِذْأَرُ : بیم کردن .
 تَلَطَّيْتُ : زبانه میزند ؛ التَّلَطَّيْتُ :
 زبانه زدن آتش .
 الْأَشَقَىٰ : بدبخت تر .
 سَيُجَنَّبُهَا : دور کرده شود از وی ؛
 التَّجَنُّبُ : دور کردن .
 الْأَتَقَىٰ : پرهیز گارتر .

يَتَرَكَى : پاکی میجوید . التَّزَكَّى :	وَجْهَ رَبِّهِ الْأَعْلَى : خشنودی پروردگار
پاکی جستن و زکوة دادن .	برتر خود ، یعنی برتر از همه بقهر و استیلا
وَمَا لَا أَحَدٌ : ونیست مرهیچ کس را	نه بمکان ؛ الْوَجْهَ : روی .
تُجْزَى : پاداش داده شود .	وَلَسَوْفَ : و هراینه زود بود .
الْإِبْتِغَاءُ : حسن .	يَرْضَى : خشنود شود .

سورة الشمس

الشَّمْسُ : آفتاب .	أَلْهَمَهَا : دردل افکندش ؛ اِلَهِام
ضُحًى : روشنائی وی .	دردل افکندن .
القَمَرُ : ماه .	الْفُجُورُ : بی فرمانی کردن و بدی
تَلَاهَا : بر پی رفت اورا ، یعنی از	کردن و دروغ و بی سامانی و تباہکاری
پس اورفت ؛ التَّلَوُّ : از پس کسی شدن .	کردن .
جَلَّى : روشن کرد ؛ التَّجْلِيَّةُ :	أَفْلَحَ : برست ؛ الْإِفْلَاحُ : برستن .
روشن کردن .	زَكَى : پاك كرد ؛ التَّزَكِّيَّةُ :
السَّمَاءُ : آسمان ؛ السَّمَوَاتُ :	پاك کردن .
جماعت ؛ السَّمَوُ : بلند شدن .	خَابَ : نومیدشد ؛ الْخَيْبَةُ : نومید
ما بَنَاهَا : بر آوردن وی ، وقیل و	شدن .
آنکه بر آوردش یعنی خدای و این درست تر	دَسَى : گم نام کرد و پنهان کرد ؛
است ؛ الْبِنَاءُ وَ الْبُنْيَانُ : بر آوردن .	التَّدْسِیَّةُ : پنهان کردن .
طَحَّى : گسترده ؛ الطَّحُّو :	تَمُودُ : قبیلہ است کہ آب ایشان
گسترده .	اندک بود ، یعنی قوم صالح پیغامبر صلوات الله
و نفس : و تنی .	علیه .
سَوَّى : راست کرد ؛ التَّسْوِيَّةُ :	لِئَنْبَعَثَ : برخواست ؛ الْإِنْبِعَاثُ :
راست کردن .	برخاستن .

الدَّمْدَمَةُ : هلاك کردن ، وقیل بزشتترین وجهی هلاك کردن .

الدَّنْبُ : گناه .

العُقْبَى والعُقْبُ والعاقِبَةُ : پایان کار .

ناقة الله : پرهیزد از ماده شتر خدای .

السُّقْيَا : آبخور .

العَقْرُ : پی کردن و کشتن .

دَمْدَمَ عَلَيْهِم : هلاك كردشان ؛

سورة البلد

النَّجْدَيْنِ : دوراه ، وقیل دو پستان مادر را ؛ النَّجْدُ : راه بر بالا .

فَلَا اقْتَحَمَ الْعَقَبَةَ : پس نگذشت

برنج و سختی از بالا ، وقیل نگذشت ،

عقبه یعنی صراط ، وقیل کوهی است در آتش .

مَا الْعَقَبَةَ : چیست گذاشتن عقبه .

فَكَثُرَ رَقَبَةً : بازگشادن گردنی ، یعنی آزاد کردن بنده .

ذِي مَسْغَبَةٍ : با گرسنگی .

مَقْرَبَةٍ : خویشی .

مَنْوَرَةٍ : درویشی .

الْمَيْمَنَةِ : دست راست .

الْمَشْأَمَةِ : دست چپ .

آیاتنا : نشانهای ما ؛ الآیة : نشان و

شکفتی ، وآیت قرآن سخن پیوسته بود

لَا اُقْسِمُ : سوگند یاد میکنم ؛
الْاِقسامُ : سوگند یاد کردن .

حِلٌّ : از حرام بیرون آمده و فرود آمده ؛ الحِلُّ والحلالُ : شایسته شدن .

الوالد : پدر .

والد : زاد .

فِي كَبَدٍ : در رنج و سختی ، یعنی از بهر رنج و دشواری .

لَنْ يَقْدِرَ : هرگز توانا نشود ؛
الْقُدْرَةُ : توانا شدن .

أَهْلَكْتُ : نیست کردم ؛ الإهلاك : نیست کردن .

لُبَدًا : بسیار برهم نهاده .

عَيْنَيْنِ : دو چشم .

لِساناً : زفانی .

شَقَتَيْنِ : دولب .

تا آنجا که گسسته شود ، و قیل جماعت | حروف .

سورة الفجر

فِرْعَوْنَ : لقب کافری است که نام وی الولید بن مِصْعَب بود .	لَبَّالٍ عَشْرٍ : شبهای ده ، و قیل ده شب ، یعنی دهه ذی الحِجَّة .
الْأَوْتَادُ : میخها ، الوَتْدُ : یکی .	الشَّمْعُ : جفت ، و قیل یعنی آفریدگان .
أَكْثَرُوا : بسیار کردند ، الإِكْثَارُ : بسیار کردن .	الْوَتْرُ : طاق ، قیل یعنی آفریدگار .
الْفَسَادُ : تباهی و تباه شدن .	يَسْرُ : برود یا رفته شود در وی ؛ السُّرَى : رفتن بشب .
صَبَّ : بریخت ؛ الصَّبُّ : بریختن .	هَلْ : هست .
سَوَّطَ عَذَابٍ : نازیانه شکنجه و رنج .	قَسَمَ : سوگند .
المِرْصَادُ : راه گذر ، و قیل راه تنگ که گذر بران باشد ، یعنی کمینگاه .	لِذِي حِجْرٍ : مر باخردی را .
إِبْتِلَاءُ : آزمودش ؛ الإِبتِلَاءُ : آزمودن .	عَادَ : فرزندان عاد بن عوص بن اِرَام بن سام بن نوح و ایشان سیزده قبیله بوده اند .
الإِكْرَامُ : گرامی کردن .	لِإِرَامَ : جد عاد ، و قیل شهر ایشان ، و قیل بوستان شداد .
التَّنْعِيمُ : بناز پروردن ، و قیل بناز و نعمت بر آوردن .	الْعِمَادُ : ستون ، و قیل بالا .
الْقَدْرُ : تنگ کردن روزی .	لَمْ يُخْلَقْ : آفریده نشد .
رِزْقَهُ : روزی وی .	مِثْلُهَا : مانند وی .
أَهَانِي : خوار کرد مرا ؛ الإِهَانَةُ : خوار کردن .	الْبِلَادُ : شهرها ، البَلَدُ : یکی .
بَلَّ : نه چنان که نچنین .	جَابُوا : بریدند ؛ الْجَوْبُ : بریدن .
	الصَّخْرُ : سنگ سخت .
	الْوَادِي : رود ؛ الْوَادِيَّةُ : جماعت

تَحَاضُّونَ : یکدیگرا برانگیزید .
 التَّحَاضُّ : یکدیگرا برانگیختن .
 التُّرْثُ : میراث .
 لَمَّا : گرد کردنی ، معنی با گرد
 کردنی یا گرد کننده ای فراح و بهن .
 تُحِبُّونَ : دوست میدارید . الإِ حباب :
 دوست داشتن .
 جَمًّا : بسیار .
 دُكَّتْ : کوفته شد ، و قیل پاره پاره
 کرده شد ، الدَّكَّ : کوفتن تا با زمین
 برابر شود ، و قیل خورد و مرد کردن .
 جَاءَ رَبُّكَ : آمد فرمان پروردگار
 تو ، و قیل عذاب پروردگار تو .
 الصَّفَّ : رسته رسته کردن ، و قیل
 برسته نهادن .
 جِئَ : آورده شد .
 يَتَذَكَّرُ : پند گیرد ، التَّذَكُّرُ :
 پند گرفتن .

أَنْتَ : از کجا .
 الذَّكْرُ : یاد کردن .
 يَا لَيْتَنِي قَدْ مِتُّ : ای کاشکی من
 پیش فرستادمی ؛ التَّقْدِيمُ : پیش فرستادن .
 الْحَيَاةُ : زندگانی .
 يُعَذِّبُ : شکنجه کند ؛ التَّعَذُّبُ :
 شکنجه کردن .
 يُؤَلِّقُ : بد کند ، و قیل استوار کند ؛
 الإِ يثاق : استوار بستن .
 وَآثَاقُهُ : همچو بند کردن وی ؛ الوثَاقُ :
 بد استوار .
 يَا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ :
 ای تن آرام گرفته با حق ، و قیل آرامیده ،
 و قیل بی بیم ؛ الإِ طمینان : آرام گرفتن .
 رَجَعِي : بازگرد .
 مَرْضِيَّةٌ : پسندیده .
 ادْخُلِي : در آی .

سورة الغاشية

هَـ أَتَيْكَ : بدرستی آمد بتو .
 حَدِيثُ الْغَاشِيَةِ : سخن قیامت ،
 یعنی رسته حیز .
 وَجْوهٌ : رویهائی .

خَاشِعَةٌ : فروتن ، یعنی خواری دیده
 و چشمهای فرو خوابانیده ؛ الْخُشُوعُ :
 فروتنی کردن .
 عَامِلَةٌ نَاصِبَةٌ : کارکننده رنج بیننده .

تُصَلُّی: در آورده شوند، تصلى: در آیند،
الإِصْلَاءُ: در آتش در آوردن.

نُسْقَى: آب داده شوند، السَّقَى: آب دادن.

آبِیَّة: بعیت گرمی رسیده.

ضَرِیع: خار خشک زهر دار، یعنی دیو پنجه، وقیل درختی از آتش، یعنی زقوم.

لَا یُسْمِنُ: فربه نکند، الإِسمان: فربه کردن.

نَاعِمَة: تازه از اثر نعمت، النِّعَمَت: حوشر عیش شدن.

عَالِیَّة: بلند، العُلُوُّ: بلند شدن
لَا تَسْمَعُ: نشنوی، السَّمْعُ وَالسَّمَاع: شنودن.

لَاغِیَّة: سخن بیهوده، وقیل دشنام،
وقیل دروغ، اللَّغْوُ: نافرجام گفتن.
عَبْنٌ جَارِیَّة: چشمه روان، واینجا مراد چشمهای بسیار است، العَیْن: چشمه.

سُرُرٌ: تختها، سَرِیر: یکی.
مَرْفُوعَة: افراشته.

أَكْوَاب: کوزه های بی گوشه، وقیل بی دسته، وقیل آب دستانهای بی گوشه؛

كُوبٌ: یکی.

مَوْضُوعَة: نهاده.

نَمَارِیق: نیم بالشتهای برنشستنی،
وقیل نیم بالشها، نَمْرُوقَة: یکی.

مَصْفُوفَة: برسته نهاده، یعنی پهلوی یکدیگر.

زَرَّابِی: شادرواها، وقیل نهالینهای مخمل، زَرَّابِیَّة: یکی.

أَقْلًا یَنْظُرُونَ: اُپس ننگرند،
یعنی چرا نمی بنگرند، یعنی چرا نمی ننگرند
النَّظَر: برنگریستن.

الإِیل: شتران.

النَّصَب: پیای کردن.

سُطِیْحَت: گسترده شد، السَّطْح: گستردن.

التَّدْکِیر: پند دادن و یاد دادن.

لِئَم: هرايه.

أَتَتْ مُدْکَر: توپند دهنده.

مُسَیْطِر: برگماشته و نگاهبان،
السَّیْطَرَة: برگماشته شدن.

الأَکْبَر: بزرگتر.

الإِیَاب: بارگشتن.

الحِساب: شمردن. وقیل شمار کردن.

سورة الاحق

التَّقْدِير : اندازه کردن .

الْمَرَعَى : چراگاه .

غُثَاءٌ : خشك ریزه شده چون خس

و خاشاك سرآب، وقيل رود آورده .

أَحْوَى : سیاه .

الإِقرأ : خوانا کردن ، وقيل قرآن

خوان کردن ، وقيل قرآن آموختن .

لَا تَنْسَى : فراموش نکنی ؛ النِّسیان :

فراموش کردن .

شاءَ : خواست ؛ الشَّئِ والمَشِیة :

خواستن .

الْجَهْرُ : آواز برداشتن .

خَفِیَّ : پوشیده شد - الخِفَاء :

پوشیده شدن .

الشَّفْع : سود کردن، وقيل سود داشتن .

يَتَجَنَّبُهَا : دور شود از وی ، یعنی

از بند ؛ التَّجَنُّب : دور شدن .

الكُبْرَى : زن بزرگتر ؛ الكُبَر :

جماعت .

المَوْت : مردن .

يَحْيَى : زید ؛ الحیوة : زیستن .

الإِثَار : برگزیدن .

الدُّنْیا : نزدیکتر .

أَبْقَى : پاینده تر .

الأُولَى : پیشین .

ابراهیم وموسى : دو پیغامبر مُرسَل اند

صلوات الله علیهما .

سورة الطارق

الطارِق : شب آینه ، یعنی ستاره

که شب پیدا آید ، وقيل ستاره صبح ؛

الطَّرُوق : شب آمدن .

النَّجْمُ الثَّاقِبُ : ستاره روشن و

تابان ؛ الثُّقُوب : روشن شدن و افروخته

شدن آتش .

إِنْ : نیست .

كُلُّ نَفْسٍ : هیچ تنی .

لَمَّا عَلَيْهَا حَافِظٌ : مگر بر وی

نگاهبان نیست ؛ الحِفْظ : نگهبانی

کردن .

مِمَّ : از چه .

الإِبْلَاءُ : آزمودن .
 السَّرَائِرُ : نهانها ؛ السَّرِيرَةُ : یکی .
 قُوَّةٌ [: نیروی] .
 الرَّجْعُ : باران .
 الصَّدْعُ : هرچه بروید ، وشکافتن
 یعنی شکافتن زمین برستن درختان ، وقیل
 شکاف ، وقیل نبات .
 فَصْلٌ : جدا کننده میان حق و باطل ؛
 الفصل : جدا کردن .
 الهَزْلُ : سخن نادرست ، وقیل
 بازی .
 مَهْلٌ وَاَمْهَلٌ : زمان ده ؛ الإِمهال
 والتَّمهیل : زمان دادن .
 رُوَيْدًا : اندک ، وقیل اندکی .

مَاءٍ دَافِقٍ : آب با ریختن ، یعنی
 جهنده و ریزان ؛ الدَّفْقُ : ریزانیدن آب .
 يَخْرُجُ : بیرون آید ؛ الْخُرُوجُ :
 بیرون آمدن .
 بَيْنَ : میان .
 الصُّلْبُ : پشت مازه .
 التَّرَائِبُ : استخوانهای سینه ، یعنی
 آنجا که گردن بند افتد از سینه مادر میان
 دو پستان ؛ التَّرَائِبَةُ : یکی .
 رَجَعَهُ : بازگردانیدن وی ، یعنی باز
 زنده کردن آدمی ، وقیل باز بردن این آب
 بمحل وی .
 يَوْمَ تَبْلَى : آنروز که آزمود کرده
 شود ، یعنی پیدا کرده شود ؛ الْبَلَاءُ و-

سورة البروج

وقیل یعنی بر خلق ، وقیل اُمّتان دیگر ،
 وقیل روز آدینه .
 قَتِلَ : کشته شده باد و نفرین کرده
 شده باد ؛ الْقَتْلُ : کشتن و نفرین کردن
 و دانستن .
 الْأُخْدُودُ : شکاف در زمین ، وقیل
 کَنَدَه .
 الْوَقُودُ : فروزینه ، وقیل آتش افروز

الْبُرُوجُ : ای ستارها ، یعنی دوازده
 برج .
 الْمَوْعُودُ : نوید داده ؛ الْوَعْدُ :
 نوید دادن .
 شَاهِدٌ : گواه ، وقیل خدای ، وقیل
 اُمّت محمد صلی الله علیه و سلم ، وقیل
 روز عرفة .
 مَشْهُودٌ : گواهی داده شده بروی ،

يعنى هيزم، وقيل افروخته شدن؛ الوقود: افروخته شدن آتش.

قُعُود: نشستگان؛ جمع قاعد؛ القُعُود: نشستن.

المُؤْمِنِينَ: گرویدگان. شُهُود: گواهان یا حاضران؛

الشُّهُود: حاضر آمدن. مَا نَقَمُوا: ناپسند نداشتند، وقيل

عيب نکردند؛ النِّقْمَةُ: ناپسند داشتن، وقيل زشت داشتن.

العَزِيز: بى همتا و غلبه کننده. الْحَمِيد: ستوده.

فَتَنُوا: سوختند؛ الفتن: سوختن و در فتنه افکندن؛ الفتنه و المفتون: آزمودن.

لَمْ يَتُوبُوا: باز نگشتند؛ التَّوْب والتوبة و المتاب: از گناه باز گشتن.

الْحَرِيق: آتش سوزان. الْفَوْز و المفازة: رستن.

الكبير: بزرگ. بَطْش: گرفتن.

يُبْسِدِي: نخست شکنجه کند درين جهان یا نوآفريند؛ الإبداء: آغاز کردن و

نوآفریدن.

يُعِيد: ديگر بار عذاب کند در آن جهان یا بار ديگر آفريند؛ يعنى باز برانگيزاند؛

الإعادة: باز گردانيدن. الغافِر و الغفور و الغفار: آمرزگار،

وقيل پوشنده گناه. الودود: دوست دار فرمانبرداران.

العرش: تخت و خانه چوب پوش. المسجيد: بزرگوار؛ المسجد:

بزرگوار شدن. فَعَال: نيک کننده، مبالغت راست.

يُرِيد: خواهد؛ الإرادة: خواستن. الجنود: سپاهها، وقيل لشكرها؛

الجنود: يکي. وَرَاء: پس و پيش؛ من الأضداد.

مُحِيط: گرد بر گرد گرفته، يعنى دانا بحال همه توانا بر همه گويى گردشان

چنان در گرفته که نتواند گريخت. القرآن: نبي، يعنى كتاب محمد

صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ. لَوْح: تخته؛ الألواح: جماعت.

مَحْفُوط: نگاه داشته شده.

سورة انفث

يَدْعُو ثُبُوراً : بخواند هلاك را ، يعنى واثبُوراً گويد ، واهلاكاً . سَعِيرًا : آتش افروخته . طَنٌ : گمان برد ، الطَنُ : گمان بردن . لَنْ يَحْجُرَ : هرگز باز نگردد ، يعنى بخداى ، وقيل برانگيخته نشود ؛ الحَجْرُ : بازگشتن . بَسَى : آرى . بَصِيرًا : بينا . الشَّقَى : سرخى كه پسِ فرو رفتن آفتاب بود ، وقيل سببى و اول روشن تر است . الْوَسَقِ : گرد کردن . اتَّسَقَ : بهم آمد و تمام شد . لَتَرْكَبُنَّ : هراينه برنشينند هراينه هراينه ؛ الرُّكُوبُ : برنشستن . طَبَقًا عَنْ طَبَقٍ : برحالى پسِ حالى ، يعنى برگرديد از حال بحال يا بينيدسخنى پس ازسخنى ، واگر بفتح با خوانى معنى چنين شود كه بگردى اى آدمى يا اى محمد .	إِنْ شَقَّتْ : شكفته شد ، الإِنْشِقَاقُ : شكافته شدن . أَذِنَتْ : فرمانبردارى كرد ، الأَذَنُ : گوش داشتن و دانستن . حُقَّتْ : سزاوار است مرو را كه فرمانبردارى كند . مُدَّتْ : كشيده شد ، المَدَّ : كشيدن . أَلْقَتْ : افكند . تَخَسَّتْ : نهى شد ، التَّحَلَّى : نهى شدن . كَادِحٌ : كار كننده ، الكَدْحُ : كار کردن ، وقيل كار برنج كردن . مُلَاقِيَه : بيننده وى ، يعنى خواهى ديد ؛ المُلَاقَاتُ : ديدن . الْيَمِينِ : دست راست و سوگند و قوت . يُحَاسِبُ : شمار كرده شود . يَسِيرًا : آسان . يَتَقَلَّبُ : باز گردد ، الإِنْقِلَابُ : بازگشتن . مَسْرُورًا : شاد كرده شده ، السَّرُّورُ : شاد کردن .
--	---

أَعْلَمُ : داناتر .
بَشِّرْهُمْ : مژده ده شان ؛ التبشیر :
مژده دادن .
يُوعُونَ : پنهان میدارند ؛ الإيعاء :
درباردان نهادن .
أَلِيم : دردناك .

سورة المطففين

المُطَفِّفُونَ : یعنی کم پیمایندگان ،
التَّطْفِيفُ : کم پیمودن .
لَمْ يَكْتَلُوا : پیموده ستند ؛ الإكتيال :
پیموده ستدن ، وقيل از بهر خود پیمودن .
يَسْتَوْفُونَ : تمام ستانند ؛ الإستيفاء :
تمام ستدن .
الْكَيْل : پیمودن .
يُخْسِرُونَ : بکاهانند ، یعنی کم دهند ؛
الإخسار : بکاهانیدن .
أَلَا يَظُنُّ : اُنه ندارد .
الْبَعْثُ : برانگیختن و فرستادن ؛
مَبْعُوثُونَ : برانگیختگان .
عَظِيم : بزرگ .
يَقُومُ : برخیزد ؛ القيام : برخاستن .
الْفُجَّارُ : نابکاران ، وقيل تباهکاران ،
وقيل بدان یعنی ناگرویدگان .
سَجِّينَ : زیر هفت زمین .
الرَّقَمَ : نبشتن .
المُكْتَدِّينَ : دروغگوی دارندگان .
مُعْتَدٍ : از حد در گذرنده ؛ الإعتداء :
از حد در گذشتن .
الْأَثِيم وَالْآثِيم : بزهکار .
تَتَلَّى : خوانده شود .
أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ : افسانه های نبشته
پیشینیان ؛ الأسطورة : یکی .
رَانَ : غلبه کرد ، یعنی چیره شد ؛
الرَّيْنُ : غلبه کردن گناه بردل .
قُلُوبٌ : دلها ؛ قَلْبٌ : یکی .
لَتَصَالُوا الْجَحِيمَ : اندر آیند گانند
در دوزخ .
لَتَمَحْجُوبُونَ : هراينه بازداشتگانند ؛
الحجب : بازداشتن .
كُنْتُمْ بِهِ تَكْتَدُونَ : بدروغ
نسبت می کردید او را یا بودید او را بدروغ
نسبت کنندگان .
الْأَبْرَارُ وَالتَّوَّابُونَ : نیکان ، البرّ :
یکی .
عَلِيِّينَ : زبر آسمان هفتم ، وقيل

درجه‌های بلند .

مَرْقُومٌ : نبشته .

يَشْهَدُهُ : حاضر آيندش ، يعنى

حاضر شوند بروى .

المُقَرَّبُونَ : نزديك گردانیده

شدگان ، يعنى مؤمنان ؛ التَّقَرُّيبُ :

نزديك گردانیدن .

الأَرَائِكُ : تختها ، يعنى آراسته ؛

الأَرِيكَةُ : يكى .

تَعْرِيفٌ : بشناسى ؛ المتعَرِّفَةُ و

العِرْفَانُ : شناختن .

النَّضْرَةُ : تازگى و تازه روى کردن

و تازه روى شدن .

يُسْقَوْنَ : آب داده شوند .

رَحِيقٌ : شرابى خالص يعنى بى

آمىغ .

مَخْتُومٌ : مهر کرده ؛ الخَتْمُ : مهر

کردن .

خِتَامُهُ : مهرى ، وقيل آخر مژه‌وى

مِسْكٌ : مُسَكٌ .

فَكَيْتَفَتَفَسَ الْمُتَنَافِسُونَ : خواهانى

نمايند خواهانى نمايندگان ، يا حسد كنند

حسد كنندگان ؛ التَّنَافُسُ : با يكديگر

خواهانى نمودن .

المِزَاجُ : آميزش .

تَسْنِيمٌ : برتر شرايست در بهشت .

عَيْنًا : چشمه ، يا آب ميخورند از

چشمه .

يَشْرَبُ : آشامند ؛ الشُّرْبُ :

آشامیدن .

بِهَاتٍ : ازوى .

أَجْرَمُوا : گناه كردند ؛ الإِجْرَامُ :

گناه كردن .

كَانُوا يَتَضَحَّكُونَ : مى خنديدند ؛

الضَّحْكُ وَالضَّحِيكُ : خنديدن .

مَرُّوا بِهِمْ : بگذشتند بايشان ؛ المُرُورُ :

گذشتن .

يَتَغَامَرُونَ : بهچشم يكديگر اشارت

ميكردند ، وقيل چشمك ميزدند برسبيل

فوس ؛ التَّغَامُرُ : بهچشم يكديگر را

اشارت كردن .

فَاكِهِينَ : خوش نشان ؛ يعنى

شادمانان ؛ الفُكَاهَةُ : خوش منش شدن .

هَؤُلَاءِ : اين گروه . .

اليَوْمِ : امروز .

هَلْ ثُبُوبَ الْكُفَّارِ : هيچ پاداش

داده شدند ناگرويدگان ، يعنى شدند ؛

التَّثْوِيبُ : پاداش دادن .

مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ : آنچه میکردند .

سورة الانْفِطَارِ

درست دادت .

عَدَّلَكَ : برابر گردانید ترا ، یعنی معتدل مزاج آفریدت ، یعنی هر چهار طبع ترا برابر کرد یا راست بالا کرد .

أَيُّ صُورَتٍ : هر کدام چهره که ، وقیل پیکری کی .

رَكَّبَكَ : برهم نشانددت ، یعنی اجزای ترا بر یکدیگر نشاندد ؛ التَّرَكِيبُ : درهم نشانددن .

كِرَامًا : گرانمایگان .

كَاتِبِينَ : نویسندگان .

يَصْلَوْنَهَا : در آیند در وی .

وَمَا هُمْ : نیستند ایشان ، یعنی نبوند .

غَائِبِينَ : دور شوندگان ؛ الْغَيْبَةُ : دور شدن .

لَا تَمْلِكُ : نتواند .

نَفْسٌ : هیچ تنی .

شَيْئًا : چیزی ، یعنی دفع نتواند کردن .

الْأَمْرُ : فرمان .

لَمْ نَفْطَرْتَ : شکافته شد ؛ الْإِنْفِطَارُ : شکافته شدن .

الْكَوَاكِبُ : ستارگان ؛ الْكَوْكَبُ : یکی .

لِنَنْشُرْتَ : پراکنده شد و فرو ریزید ؛ الْإِنْتِشَارُ : پراکنده شدن ، وقیل فرو ریختن .

الْبَحَارُ : دریاها ، جمع بَحْر .

فُجِّرَتْ : روان کرده شد ، یعنی گشاده

شد بعضی در بعضی تا همه یکی شود .

التَّفْجِيرُ : روان کردن .

عَلِمْتَ نَفْسٌ : داند هر نفسی .

آخَرَتْ : سپس ماند ، وقیل باز پس

گذاشت ؛ التَّأْخِيرُ : باز پس افکندن .

مَا غَرَّكَ : چه فریفت تا ؛ الْغُرُورُ :

فرفتن .

الْكَرِيمُ : بزرگوار و گرامی ؛ الْأَكْرَامُ :

جماعت .

سَوَّاهُ : راست کرد ترا ، یعنی راست

کرد اندامهای ترا ، وقیل یعنی هفت اندام

سورة کورت

- کُورَت : درنوشته شد ، وقیل
 در پیچیده شد ، یعنی روشائی وی رفت ؛
 التَّكْوِير : در پیچیدن .
 النُّجُوم : ستارگان ، جمع نَجْم .
 الإِنْكَدَار : فرو ریخته شدن .
 التَّسْبِير : روان کردن .
 العِشَار : شتران ده ماهه آبستن ؛
 لِعُشْرَاءَ : یکی .
 التَّعْطِيل : فرو گذاشتن .
 الوُحُوشُ : چهار پایان دشتی رمنده
 از مردم ، وقیل دده و دام دده .
 الْحَشَر : گرد کردن ، وقیل مردن
 وحوش .
 التَّسْجِير : مبالغه السَّجَر : یعنی پر
 کردن و تفسانیدن .
 النَّفْثُوس : تنها .
 التَّرْوِيج : جفت کردن .
 الْمَوءُودَةُ : دختر زنده بگور کرده .
 النَّشْر : باز گردن .
 الْكَشْط : باز بردن چیزی از روی
 چیزی ، یعنی گشاده کردن .
 التَّسْعِير : مبالغه السَّعَر : یعنی
 افروزانیدن آتش .
- الإِزْلَاف : نزدیک گردانیدن .
 الإِحْضَار : حاضر آوردن .
 الْخُنُسُ : باز پس شوندگان ، یعنی
 باز گردندگان ، جمع خَانِس .
 الْجَوَارِي : روندگان ؛ العَجَارِيه :
 یکی .
 الْكُنُوسِي : پنهان شوندگان ، جمع
 کَانِس ؛ الْكُنُوس : در آشیان شدن آهو
 و پنهان شدن ، و مراد ازین کلمه ستارگانند ،
 وقیل این پنج ستاره زحل و مشتری و مریخ
 و عطارد و زهره .
 عَسْعَسَ : پشت داد ، یعنی رفت ،
 وقیل پیش آمد ، یعنی تاریک شد ؛
 الْعَسْعَسَةُ : روی نهادن تاریکی شب و
 پشت دادن ، یعنی رفتن .
 التَّنْقُصُ : دم زدن ، یعنی دمیدن و
 پراکنده شدن روشنی صبح ، یعنی روشن
 شدن .
 كَرِيم : گرامی .
 مَكِين : بامکانت ، وقیل جای گیر
 یعنی بامنزله بلند ؛ الْمَكَانَةُ : جای گیر
 شدن .
 مُطَاع : فرمان برده ، وقیل طاعت

داشته ، یعنی فرشتگان او را فرمانبردار
بوتند .

ثَمَّ : آنجا .

مَجْنُونٌ : دیوانه ، جُنَّ : دیوانه
شد ، الجُنُونُ والجَنِّ : دیوانه شدن .

رَأَى : دیدش ، یعنی محمد جبرئیل
را صلوات الله علیهما .

الْأَفْقِ الْمَسِينِ : کرانه پیدا ، یعنی
بلند ترین جای برآمدن آفتاب .

الْغَيْبِ : نا پیدا ، یعنی قرآن ، وقیل
وحی .

ضَنَيْنَ : زُفَّتْ : الضَّيْنُ : زفتی کردن .

ظَنَيْنَ : تهمت زده .

شیطان رجیم : دیوی رانده ؛
الشَّطُونُ : دور شدن ؛ الشَّيْطُ : هلاک
شدن و سوخته شدن .

أَيْنَ تَدَّ هَبُونُ : کجا می روید شما
الذَّهَابُ : رفتن ، وقیل بشدن .

إِنْ : نیست .

يَسْتَقِيمُ : راست باشد .

مَا تَشَاوُنُ : نخواهید .

يَشَاءُ : خواهد .

سورة هيس

مَا عَلَيْكَ : چیست بر تو ، یعنی بر
تو چه نشیند .

جَاءَكَ يَسْعَى : آمد بتو می کوشید یا
می شتافت ، یعنی آمد کوشنده .

تَلَهَّى : خویشان مشغول میکنی ؛
التَّلَهَّى : خویشان را مشغول کردن از
چیزی .

لِئَنهَا : هراینه وی ، یعنی این سوره
یا آیات قرآن .

تَدَّ كِرَةً : پند نیست .

مَنْ شَاءَ : هر که خواهد .

عَبَسَ : روی ترش کرد ؛ الْعَبُوسُ :
روی ترش کردن .

أَعْمَى : نابینا ، یعنی ابن ام مکتوم .
مَا يُدْرِيكَ : چه دانی تو .

لَعَلَّهُ : مگر وی ، یا بآود که وی .
يَزَكِّي : پاکیزه شود ، یعنی پاکیزه تر
شود ؛ الإِزْكِي : پاک شدن .

يَتَدَكَّرُ : پند گیرد .
فَتَتَفَعَّلُ : تا سود کندش .

تَصَدَّى : پیش می آئی تو ، التَّصَدَّى :
پیش آمدن .

ذَكَرَهُ : یاد کندش ، یعنی پند را ،
وَقِيلَ بَوَىٰ يٰ پند گیرد .

مُكَرَّمَةً : گرامی کرده شده .
الْأَيْدِي : دستها .

سَفَرَةٌ : نبیساندگانی ، یعنی فرشتگان
نویسنده اعمال ، یا رسولان سوی پیغامبران
و قول اول درست تر است .

بَرَّةً : نیکان .
مَا أَكْفَرَهُ : چه مایه ناسپاس است
وی ، یا چه ناسپاس کرد ویرا .

الشَّيْءُ : چیزی .
النُّطْقَةُ : آب پشت ، وقیل آب
مردی .

السَّبِيلُ : راه .
الْإِمَامَةُ : میرانیدن .
أَقْبَرَهُ : باگور کردش ، یعنی فرمود
تا درگور کنندش از بهر عزت او را ،
الْإِقْبَارُ : گور دادن و فرمودن تا درگور
کنند کسی را .

الْإِنشَاءُ : زنده کردن .
لَعْمًا يَفْقُصُ : هنوز نگزارده است ؛
القضاء : گزاردن .

لَيَنْظُرُ : بنگرد .
أَنَا : که هراینه ما .

صَبَبْنَا : بریختیم .

الماء : آب .

الشَّقُّ : شکافتن چیزی .

الْإِنْبَاتُ : برویانیدن .

حَبًّا : دانه .

عِنَبًا : انگوری .

قَضَبًا : سپست تری .

النَّخْلُ وَالنَّخِيلُ : خرماستان ،

وقیل خرما بستان ، وقیل درختی خرما .

حَدَائِقُ : بوستانهای با دیوار ، وقیل

باغهای دیوار بست ؛ حدیقه : یکی .

غُلْبًا : سبزر درخت ؛ الْأَغْصَبُ :

ستبر گردن و این صفت در درختان مجاز

است .

الْفَاكِهَةُ : میوه تر ؛ الْفَوَاكِهَةُ :

جماعت .

الْأَبُّ : چراگاه ، یعنی چرازار .

مَتَاعًا : از بهر برخورداری .

أَنْعَمًا : چهار پایان ، جمع نَعَمٍ .

الصَّخَّةُ : بانگ کر کننده ، یعنی دمیدن

اسرافیل در صور ، وقیل قیامت ؛ الصَّخُّ :

کر کردن .

يَفِرُّ : بگریزد ، الْفِرَارُ وَالْمَفَرُّ :

گریختن .

المَرءُ : مرد .

لَاخ : برادر .

لَاَب : پدر .

الصَّاحِبَةُ : زن .

بَنِيَّة : پسران وی ، الإِبن : پسر .

الْبَنُونَ : جماعت .

كُلُّ امْرِئٍ : هر مردی ، یعنی آدمی ،

وقبل هر کسی .

شَأْنٌ : کاری .

يُغْنِيهِ : مشغول کندش .

مُسْفِرَةٌ : روشن و تابان ، الإِسْفَار :

روشن شدن .

صاحِبَكَة : خندان .

مُسْتَبْشِرَةٌ : شادان ، الإِسْتِشَار :

شاد شدن .

الغَبَرَةُ : گرد .

تَرَهَّقُهَا : فرو پوشدش ، یعنی

برسدش ، الرَهَقُ : فرو پوشیدن .

قَتَرَةٌ : گردی ، وقيل تاریکی همچو

دود .

الْكُفَرَةُ الْفَجَرَةُ : ناگرویدگان

نابکاران ، یعنی هم بدگفتار اند و هم بد

بدکردار اند .

سورة النازعات

النَّزْع : کشیدن ؛ النَّازِعَات :

کشندگان جانها .

غَرَقًا : تنگ سخت در کشیدنی ، یا

غرق کردنی ؛ الغَرَقُ بمعنی الإِغراق ،

سوگند بآن فرشتگان که جان کافر بردارند

بدشواری ، یعنی چون بچنبره حلق رسد

باز غرقه کنندش در تن باز می کشند تا بر

کافر دشوارتر آید ، یا بغازیان که کمان

سخت در کشند .

النَّاشِطَات : ستانندگان جان بآسانی

و زودی ، یعنی فرشتگان که جان مؤمن

بآسانی بردارند ، یا سخت کنندگان کار بر

کافران بستن جان ؛ النَّشْطُ : کشیدن و

گره بستن .

السَّابِحَات : شتابندگان ، یعنی بآن

فرشتگان که بشتابند در گزارد فرمان ، یا

کشتیا ؛ السَّبْحُ : شتابتن .

السَّابِقَات : پیشی گیرندگان ، یعنی

فرشتگان یا اسبان غازیان ؛ السَّبْقُ :

پیشی گرفتن .

که باد در وی گنجد آوازی شنیده آید ؛
النَّخِرُ : پوسیده شدن ، و قیل ناخره
و النَّخِرَةُ : پوسیده .

تِلْكَ اِذَا : آنگاه .

كَرَّةٌ : بار گردانیدن .

ز جَرَّةٍ وَاحِدَةٍ : یک بانگ برزدنی ،
یعنی یک دمیدن در صور .

اِذَا : آنجا ، و قیل ناگاه .

السَّاهِرَةِ : روی زمین ، یعنی صحرای
قیامت .

اِذْ نَادَاهُ : چون خواندش ، المُنَادَاتُ
و النَّادَاءُ : بخواندن .

المُقَدَّسَ : پاکیزه کرده شده ، یعنی
پاك ؛ التَّقْدِيسُ : پاك کردن و پیاکی
صفت کردن .

طُوًى : نام وادی است .

اِذْ هَبَّ : پرو .

هَلْ لَّكَ اِلَى اَنْ تَزَكَّى : هیچ
خواهی هست مرترا بآنکه پاك شوی ،
یعنی اسلام آری .

اَهْدِيكَ : راه نمایم ترا .

اَرِيهُ : نمودش .

عَصَى : بی فرمانی کرد ؛ المعصية

المُدْبِرَاتِ اَمْرًا : نگرندگان در
پایان کاری یا سازندگان کاری را یا
بفرمودنی .

يَوْمَ تَرْجُفُ الرَّاجِفَةُ : آنروز که
لرززد لرزنده یعنی زمین از هیبت آواز
صورت در وقت دمیدن نخستین ؛ الرَّجْفَانُ :
لرزیدن ؛ الرَّجْفَةُ : الزلزله .

تَتَّبِعُهَا : از پس درآیدش یا پس
رَوَدُ او را ؛ التَّبَعُ وَ التَّبَاعَةُ : پس
رفتن ، و قیل از پی کسی شدن ؛

الرَّادِفَةُ : از پس درآینده ، و قیل
پس رونده یعنی دمیدن دوم ؛ الرَّدْفُ :
از پس درآمدن .

الوَجِيفُ : طپیدن .
اَبْصَارُهَا : بینائیهای ایشان ، یعنی دیده
های خداوندان آن دلها ؛ بَصَرٌ : یکی .
مَرْدُودُونَ : باز گردانیده شدگان .
المُحَافِرَةُ : اول کار ، یعنی زندگانی
پس مرگش .

اَتَيْدُكُمْ : اچون شویم .

عِظَامًا : استخوانها . عَظْمٌ : یکی .
ناخِرَةُ : آواز کننده ؛ النَّخِيرُ : آواز
کردن ؛ نَخِيرَةٌ : پوسیده میانه کاواک

و العِصْیَانُ : بی فرمانی کردن .	بازگشت : الْأَوْرَى : باز آمدن .
الإِدْبَارُ : پشت دادن ، یعنی روی گردانیدن .	مَقَامٌ : جای ایستادن ، یعنی جای شمار .
لَا تَأْخُذْ : گرفتن ، یعنی عقوبت کردن	الْهَوَى : گرایستن دل بدانچه نشاید ،
السَّكَالُ : شکجه .	و قیل کام دل ، و قیل مراد نفس ؛ الْآهْوَاءُ : جماعت .
لِعِبْرَةٍ : پند ، و قیل : انگشت نمای .	السَّاعَةِ : قیامت .
لِمَنْ : آنکس را که .	أَيَّانَ مُرْسِيهَا : کی باشد پدید آمدن
أَشَدَّ : سختتر .	وی و بودن او .
خَلَقًا : از روی آفرینش .	فَعِیمَ : در چه .
سَمَكٌ : سمانه .	ذِكْرُهَا : یاد کردن وی ، یعنی دانستن
الإِغْطَاشُ : تاریک کردن .	وی .
الدَّخُوُ : گسترانیدن .	مُسْتَهْيَا : بکرانه عم وی رسیدن .
الإِرسَاءُ : استوار گردانیدن ، و قیل	مُسْدِرٌ : بیم کننده .
برجی داشتن .	كَسَانٌ : گوئی که .
الطَّامَةُ : غلبه کننده ، یعنی چیره ،	يَرَوْنَ : بینند .
و قیل بیم ناك یعنی قیامت ؛ الطَّمُ : غلبه	لَمْ يَلْبِثُوا : درنگ نکردند ؛
کردن .	اللبثُ : درنگ کردن .
يَسْدَ كَرٌّ : یدآرد .	العَشِيَّةُ وَالْعَشِيَّةُ : شبانگاه .
التَّبْرِيزُ : بیرون آوردن .	
الْمَأْوَى : جای باز آمدن ، یعنی جای	

سورة النبأ

عَمَّ : از چه .	از یکدیگر پرسیدن .
يَتَسَاءَلُونَ : می پرسند ؛ التَّسَاءُلُ :	النَّبَأُ : خبر ؛ الْأَنْبَاءُ : جماعت .

نیکو ریزنده، الشَّجِج : ریزان، الشَّج : ریخته شدن .

نَبَاتًا : گیاه ، وقیل هرچه بروید .
أَلْفَاةً : درهم پیچیده ، یعنی در بافته ؛
جمع لَفَّ .

يَوْمَ الْفَصْلِ : روز قیامت .

مِيقَاتًا : گاهی ، وقیل هنگامی ، و
قیل حدی که بوی برسند ، یعنی وعده گاه
گرد آمدن همه خلق پهای شمار و جزا .
يُنْفَخُ : در دمیده شود ؛ النَّفْخ :
در دمیدن .

الصُّور : آن شاخ که اسرافیل علیه السلام
در وی دمده ، یا پیکرها ؛ جمع صورت .
أَبْوَابًا : درها ؛ جمع باب .

كَانَتْ سَرَابًا : شود همچو نمایش
آب ، یعنی ناچیز ، وقیل گور آب ، یعنی
آنچه در نیم روز چون آب نماید در بیابان .
مِرْصَادًا : حدی که دروی نگاه بانان
بوند ، وقیل چشم دارنده ، وقیل کمین گاه
یعنی گذرگاه .

الْمَسَاب : جای بازگشت .

أَحْقَابًا : سالهای بی پایان ، وقیل
سالیان ، وقیل هشتاد از پس هشتاد ، یعنی
قَرْنًا بَعْدَ قَرْنٍ ، و مراد همیشه است

مُخْتَلِفُونَ : خلاف کنندگان ؛
الْإِخْتِلَاف : خلاف کردن یکدیگر را
و آمد و شد کردن و برافروشدن .

الْمِهَاد : بستر و آرامگاه .

أَزْوَاجًا : جفت جفت یا گونه گونه ؛
زَوْج : یکی و دوم و مؤنث را گویند .
النَّوْمُ وَالْمَنَام : خفتن و خواب .
السَّبات : آسایش تن ، وقیل راحت
خواب .

لِبَاسًا : پوششی که همه چیزها را پوشد
بتاریکی .

مَعَاشًا : وقت زیستن ، یعنی زندگانی
کردن ؛ الْعِيشُ وَالْمَعَاش : وقت
زیستن .

بَنَيْنَا : بر آوردیم .

فَوَقَّعْنَاكُمْ : زیر شما .

سَبْعًا سِدَادًا : هفت آسمان سخت ؛
جمع شدید .

سِرَاجًا وَهَّاجًا : چراغ تابان ، وقیل
رخشان ، وقیل فروزان ، الْوَهَّاجان :
درخشیدن .

الْمُحْصِرَات : ابرهای نزدیک
بیاریدن .

ثَجَّاجًا : ریزان با بسیاری ، یعنی

الحَقُّوبُ : هشتادسال .

الدَّوْقُ : چشیدن .

الْبَرْدُ : خنکی ، وقیل خواب .

الشَّرَابُ : آشامیدن .

الْحَمِيمُ : آب گرم و خویش و تردیک .

الْفَسَاقُ : خون و ریم دوزخیان ؛ وقیل آنچ برود از زرد آب ایشن .

و فاقاً : درخور .

كَانُوا لَا يَتَرُجُونَ : نمی ترسیدند یا امید نمی داشتند ؛ الرَّجَاءُ : امید داشتن و ترسیدن .

كَذَّاباً : تکذیباً .

أَحْصَيْنَاهُ : شمرديمش .

[كِتَاباً] : نبشتمی یا نبشته شده یا در نامه نبشته ، یعنی که چه کرده انداز نیکی و بدی فرمودیم تا در نامه اعمال نبشند ؛ الإِحْصَاءُ : شمردن و دانستن و توانستن ، الْكِتَابُ و الْكُتُبُ و الْكَتَبُ : نبشتم . دُوقُوا : بهچشید .

الزِّيَادَةُ و الزَّيْدُ : افزون کردن .

أَعْنَاباً : انگورها .

كَوَاعِبُ : دُخْتَان نارپستان ، یعنی حوران بهشت ؛ كَاعِبٌ : یکی ؛ الْكُعُوبُ : نارپستان شدن .

أَتْرَاباً : هم زادان ، یعنی بسال برابر ؛ جمع تَرَب .

كَأْساً : قدحی باشراب ، وقیل قدحها دِهَاقاً : بُر ، وقیل پیایی .

عَطَاءً : دِهَشی .

حِسَاباً : بسنده ، وقیل بسیار ، یعنی چندان بدهدشان که گویند پس .

الْمُخَاطَبَةُ و الْخُطَابُ : بها کسی سخن گفتن ، وقیل رویاروی سخن گفتن .

التَّكْلِيمُ و التَّكْلِيمُ : سخن گفتن . صَوَاباً : راست .

الإِتِّخَاذُ : گرفتن .

قَرِيباً : تردیک .

التَّرَابُ : خاك و ناهی کافری بوده است .

سورة المرسلات

وقیل بادهای عذاب که پی یکدیگر آیند چون پش اسب .

و المرسلات عرفاً : بحق فرستادگان پیایی ، یعنی فرشتگان فرستاده بکارنیکو ،

قیامت ، التَّوْقِیَّتُ والتَّسْأِیَّتُ : پیدا کردن وقت .

التَّسْأِیِّلُ : رمان دادن .

الْأَوَّلِیْنَ : پیشینیان .

الْإِیْتَابُ : در رسانیدن و در رسیدن ،

وقیل از پس بردن و از پس کسی رفتن .

الْآخِرِیْنَ : پسینیان .

مَاءٍ مَّهِیْنٍ : آب سست ، یعنی

نُطْفَه .

قَرَارٍ مَّكِیْنٍ : آرامگاهی استوار ،

یعنی رحم مادر .

إِلٰی قَدَرٍ : تا اندازه ، یعنی تا وقت

زادن .

قَدَرْنَا : تقدیر کردیم ما .

نِعَمَ : نیکا ، یعنی نیک .

الْقَادِرُونَ : الْمُقَدَّرُونَ ، اندازه

کنندگان .

كِفَاتًا : گردکننده ، وقیل فراهم

آورنده ؛ الْكَفَّتْ : فراهم آوردن .

أَحْیَاءُ وَأَمْوَاتًا : زندگانرا و مردگانرا

جَمَعًا حَتَّى وَمِیَّتٍ .

رَاسِیَ : کوههای استوار ، جمع

رَاسِیَّة : الرَّسُوءُ : استوار شدن .

شَامِخَاتٍ : کوههای بلند ، جمع

العَاصِفَاتِ : بادهای سخت جهنده

یا فرشتگان که بروند زود بفرمان حق چون

بَدَد ، الْعَصْفُ : سخت جستن باد .

الْمُلْقِیَاتِ ذِكْرًا : آرندگان وحی .

النَّاشِرَاتِ : آن فرشتگان که باز کنند

بالهارا در هوا وقت آوردن وحی یا بپراکنند

شرایع را در زمین یا زنده کنند مردگان

کفر و جهل را ، وقیل دلهای مرده را ،

یا آن بادهای که بپراکنند آبرای در هوا ، یا

آن ابرهای که زنده کنند زمین مرده را

بیازن .

عُدْرًا أَوْدُرًا : از بهر حجت

آوردنی یا بیم کردنی ، وقیل عُدْرًا لِّی

و نُذْرًا لِّكُمْ : یعنی تا مرا بر شما حجت

لازم شود و شما را بیم بود ، و بضم ذال

جمع عُدْرٍ و نَذْرٍ باشد .

الإِیْعَادُ : بیم کردن .

الْوُقُوعُ : بیفتادن و فرود آمدن .

الطَّمَسُ : ناپدید کردن .

الْفَرَجُ : شکافتن .

النَّسْفُ : برکنندن بنا و بیاد بردادن .

الرُّسُلُ : پیغامبران فرستاده .

أُقْتَتَ : پیدا کرده شود وقت ایشان ،

یا اگر گرد کرده شوند از بهر وقتی یعنی روز

زندان ؛ الجمَل : شترنر ؛ الجمال و الجمالة : جماعت ، الجمالات جمع الجمع .

صُفْر : زرد و مراد اینجا سیاه است چنانکه گذشت .

النُّطْقُ وَالْمَنْطِقُ : سخن گفتن .

الإِعْتِدَار : عذرخواستن .

الإِشْتِهَاء : آرزو بردن .

هَنِيئًا مَرِيَّاءً : گوارنده و خوش ، و قیل نوش .

الإِحْسَان : نیکوئی کردن و نیکو کردن و دانستن .

التَّمَتُّعُ : برخورداری گرفتن .

الْقَلِيلُ : اندک .

الرَّكْعُوعُ : پشت خم دادن .

شامِخَة ؛ الشُّمُوحُ : بلند شدن .

أَسْقَيْنَاكُمْ : آب دادیم شما را الإِسْقَاءُ : آب دادن .

فُرَاتًا : خوش .

لِيَنْطَلِقُوا : بروید ؛ الإِنْطِلَاقُ : برفتن .

ثَلَاثَ شُعَبٍ : سه شاخ ؛ جمع شُعْبَةٍ .

ظَلِيلٌ : پوشیده ، یعنی تمام و همیشه ، و قیل دائم و خوش ، و قیل خنک .

الشَّرَرُ : خدره ؛ قیل سَرَشْکِ آتش ، و قیل ستارچه .

الْقَصْرُ : کوشک ، و قیل درخت ستبر ؛

الْقَصْرُ : اصل درخت و گردنهای شتران ؛ جِمالَاتٌ صُفْرٌ : شتران سیاه که بزردی

سورة الدهر

شاکراً و شُكُوراً : سپاس دارنده ؛ الشُّكْرُ وَالشُّكُورُ : سپاس داشتن ، یعنی آزادی کردن .

كَفُوراً : نیک بی شکر ؛ الْكَفُورُ : ناسپاسی کردن .

الإِعْتِدَادُ : ساختن .

سَلَسِيلاً : زنجیرها ، جمع سلسله .

حِينَ : گاهی ، قیل چهل سال . الدَّهْرُ : روزگار .

أَمْشَاجٌ : آمیخته بآب زن ، جمع مِشْجٍ و مَشِيجٍ : المَشْجُ : آمیختن .

تَبَتَّلِيهِ : آزماییم او را .

سَمِيعًا : شنوا .

إِمَّا : یا .

الزَّمْهَرِيرُ : سرمای سخت ، و قیل

ماه .

الدُّثُو : نزدیکی شدن .

ظلال : سایها ؛ جمع ظِل .

ذَلَّلْتُ : رام کرده شد ؛ التَّذْلِيلُ :

رام کردن .

قَطُوف : بارهای درخت ؛ جمع

قِطَف .

يُطَافُ عَلَيْهِمْ بِأَيْتَةٍ : گردانیده

شود برایشان خنورهائی ، و قیل آب جایها ،

یعنی مَشْرَبها و ساغرهای سیمین ؛ جمع

إِنَاء ؛ الطُّوْف : برگشتن .

فَضَّة : سیم ، و قیل نقره .

قَوَارِيرُ : آبگینها ، یعنی شیشهها ؛

جمع قَارُورَةٍ .

زَنْجَبِيلُ : چیزست معروف در

عرب خوشبوی و خوشمزه ، و قیل چشمه

ایست در بهشت .

التَّسْمِيَّةُ : نام کردن و صفت کردن .

سَلْسَبِيلُ : چشمه دیگر است ، و قیل

آسان بگلو افرو شونده ، بیشتر بر آنند که

صفت است .

وَلَدَانُ : کودکان خورد ، و قیل غلامان

جمع وَلَد .

أَغْلَالًا : بندها بردستها و گردنها ؛

جمع غُل .

كَافُورٌ : معروف ، و قیل چشمه

آبست در بهشت .

الإِيفَاءُ : وفا کردن و فام دادن ، یعنی

فام گزاردن ، یعنی فام حق گزاردن و تمام

کردن .

النَّذْرُ : آنچه برخود واجب کند ؛

النَّذْرُ : جماعت ؛ النَّذْرُ : چیزی بر

خویشتن واجب کردن .

مُسْتَطِيرًا : پراکنده ؛ الأِسْطَارُ [ة] :

پراکنده شدن و فاش شدن و پریدن .

أَسِيرٌ : دستگیر کرده ، و قیل بندی ،

و قیل برده ؛ الأَسْرَى وَالْأُسْرَى :

جماعت .

عَبُوسٌ : ترش ، و قیل ناخوش .

قَمَطَرٍ : سخت ترش .

الرَّقَابَةُ : نگاه داشتن .

التَّلْقِيَةُ : چیزی پیش کسی باز آوردن

و دادن و تلقین کردن .

الْحَرِيرُ : پرنیان ، و قیل جامه نرم .

الإِتِّكَاءُ : تکیه کردن ، یعنی پشت باز

نهادن .

التَّخْلِيد : جاودانه کردن و گوشوار
در گوش کسی کردن ؛ مُخْلَدُونَ :
جاودانه کرده شدگان که هرگز نمیرند ؛
الْخُلْد : پایداری و گوشوار .

لَوْ لَوْ مُنْشُوراً : مروارید بزرگ
پراکنده کرده شده ، یعنی افشاندن ، وقیل
پاشیده ، النَّشْر : بیفشادن و پراکنده کردن .
عَالِيَهُمْ ثِيَابٌ سُنْدُسٌ : زیرایشان
جامه‌های دیبای تَنُكْ باشد ؛ [سُنْدُسُ] :
دیبه ؛ [ثِيَاب] جمع ثوب .

خَضِرٌ : جمع أَخْضَرٌ ، یعنی سبز .
إِسْتَبْرَقَ : دیباهِ سِتَبِر ،
حَلُّوا : زیور بسته شدند ، یعنی آراسته
شدند ؛ التَّحْلِيَّةُ : بازبور کردن ، وقیل
آراستن بزبور .

أَسَاوِرَ : دست پرنجنها ، جمع أَسْوَرَةٍ
جمع سوار .

طَهُوراً : نیک پاک ، الطَّهَارَةُ :
پاك شدن .

مَشْكُوراً : سپاس داشته ، یعنی پاداش
داده .

التَّنْزِيلُ وَالْإِثْرَالُ : فروفرستادن .
بُكْرَةً : در بامداد .
أَصِيلًا : شبانگاه ؛ أَصْلُ جمع
أَصِيل ، آصال جمع الجمع .

طَوِيلًا : دراز .

العَاجِلَةُ : این جهان .

يَذَرُونَ : می مانند ، وقیل می گذارند .

الشَّدَّ : استوار کردن .

أَسْرَ : آفرینش ، وقیل بستن ، وقیل
بند .

التَّبْدِيلُ وَالْإِبْدَالُ : بَدَل کردن ،
وقیل الإِبْدَال چیزی بجای چیزی آوردن ؛
التَّبْدِيلُ گردانیدن چیزی از حال خود .
أَمْثَلُ : جمع مِثْل .

عَلِيمًا حَكِيمًا : دانای استوار کار
درست گفتار .

الْإِدْخَالُ : در آوردن .

رَحْمَتِهِ : بهشت وی .

الظُّلْمُ : ستم کردن و کم کردن .

الْإِعْدَادُ : ساختن و آماده کردن .

سورة القيامة

لا تُحَرِّكْ : مجنبان ؛ التَّحَرُّكُ : جنبانیدن .

الْعَجَلُ وَالْعَجَلَةُ : شتافتن .

الْبَيَانُ : پیدا کردن .

ناضِرَةٌ : تازه .

البُسُورُ : روی ترش کردن ، و قیل دژم شدن .

فاقِرَةٌ : کار بزرگ که بشکند مهره .
بشت را ، و قیل سختی پشت شکنده ؛
الفَقْرُ : پشت شکستن .

البُلُوغُ : رسیدن

التَّرَاقِي : جنبه‌های گردن ؛ جمع تَرْقُوة .

راق : فسونگر ؛ الرُّقِيَّةُ : فسون کردن ، و قیل آری راق بها ، یعنی برارنده مرجانها را ؛ الرُّقِيَّةُ : بی‌الا پرشدن .

الفِرَاقُ وَالْمُفَارَقَةُ : جدا شدن ، و قیل جدائی .

لِلسَّاقِ السَّاقُ بِالسَّاقِ : بر پیچیده شود ساق بساق ، یعنی باها در کفن پیچیده شود ، و قیل سختی سختی پیوندد ، و قیل رنج دنیا بارنج آخرت جمع شود و عَرَب

اللَّوامةُ : نیک سرزنش کننده ؛
اللَّوْمُ وَاللَّوْمَةُ : نکوهیدن .

الْبَنَانُ : انگشتان ، و قیل سرهای نگشتان جمع بَنَانَةٌ .

أَمَامَةٌ : پیش وی یعنی روز قیامت .
بَرِّقَ : خیره شد و متحیر ماند ،
الْبَرِّقُ وَالْبَرِّيقُ : درخشیدن .

الْخُسُوفُ : گرفتن ماه ، و خُسُفٌ به الارض : بزمین فرو بردن ؛ الْخُسُفُ : بزمین فرو بردن .

المَقْفَرُ : گریختن ؛ المَقْفَرُ : جای گریز .

الْوَزَرُ : پناه گاه ، و قیل پناه .
المُسْتَقَرُّ : آرام گاه ؛ الإِسْتِقْرَارُ : آرام گرفتن .

يُنَبِّؤُ : آگاه کرده شود ؛ التَّنْبِيَةُ والإِنْبَاءُ : آگاه کردن .

بَصِيرَةٌ : حجت پیدا ، و قیل گواه ، و قیل نیک بینا و دانا ، و قیل ذُو بَصِيرَةٍ ؛ البَصَايرُ : جماعت .

مَعَاذِيرُ : عُذْرُهَا ، جمع مَعْذِرَةٌ ، یا پرده‌ها جمع مَعْذَار .

سُدَى : فرو گذاشته ، یعنی صایع مانده .

مَنِيَّ : آب پشتی .

يُمْنِي : اندازه کرده شود ، و قیل فرو آورده شود یعنی ریخته شود در رَحِم مادر ؛ اَلْمَنَى : تقدیر کردن ؛ اَلْإِمْنَاء : فرود آوردن منی .

اَلْإِحْيَاء : زنده کردن و زنده داشتن ، اَلْمَوْتَى : مردگان .

مسخنی را ساق گویند ؛ اَلْإِلْتِفَات : در پیچیده شدن .

السَّوْقُ وَالْمَسَاق : راندن .

لَا صَدَقَ : زکوة نداد .

يَتَمَطَّى : می خرامید ؛ اَلتَّمَطَّى : خرامیدن .

أَوَّلَى الْكَثَ : نزدیک شد بتو آنچ هلاك كندت ، یعنی بلائی بتو نزدیک شد بر حذر باش ، و قیل وای مر تورا . اَلتَّرْك : دست باز داشتن .

سورة المدثر

النَّقَرُ : النَّفْخ .

النَّاقُورُ : صُور .

عَسِير : دشوار .

وَحِيداً : تنها .

اَلتَّمْهِيدُ : گسترانیدن .

اَلطَّمَعُ : امید داشتن ، و قیل چشم داشتن .

عَسِيداً : مخالف ، یعنی ستهنده ، و

قیل ستیزه کار ، و قیل از راه رفته .

أَرْهَقَهُ صَعُوداً : در رسانمش بعقبه

که دشوار است بر آمدن وی ، یعنی پیشگفت

بفرمایمش تا بکوه آتشین بر آید یا بردشواری

اَلْإِدْثَرُ : جامه درخود پیچیدن .

اَلتَّكْبِيرُ : بزرگی یاد کردن .

ثِيَابَكَ : جامه خود را ، و قیل دل

خود را ، و قیل تن خود را .

وَالرُّجُزَ فَاهْجُرْ : و از عذرات

پس بُر ، و قیل از بتان ، و قیل شرك ،

و قیل از جمله بتان ؛ اَلهَجْرُ : بریدن از

کسی .

لَا تَمْنُنْ تَسْتَكْثِرُ : نعمت مده

تا بیشتر بازستانی یا بیش ازان طلب کننده

و قیل عطا مده مر آنرا بسیار دارنده یعنی

نعمت خویش مراورا بسیار بود .

دارمش .

التَّفَكُّيرُ : اندیشه کردن .

الإِسْتِكْبَارُ : بزرگی جستن .

السَّحَرُ : جادوی کردن .

الْأَثَرُ : روایت کردن .

البَشَرُ : آدمی و روی پوست .

الإِصْلَاءُ وَالتَّصْلِيَةُ : در آتش

در آوردن .

سَقَرٌ : دوزخ .

الإِیْقَاءُ : باقی گذاشتن .

لَوَاحِةٌ : گرداننده رنگ ، و قیل

سوزنده ؛ اللُّوْحُ : رنگ گردانیدن .

تِسْعَةَ عَشَرَ : نوزده .

العِدَّةُ : شمار .

الإِسْتِیْقَانُ وَ الإِیْقَانُ : بیگمان شدن .

الإِزْدِیَادُ : افزون کردن و افزون شدن ؛

إِزْدَادٌ - یَزْدَادُ .

الإِیْتِیَابُ : بگمان افتادن .

الْمَرَضُ : بیماری ، یعنی گمان و

دورویی .

مَاذَا أَرَادَ : چه خواست ، یا چیست

آنکه خواست .

الْمَثَلُ : داستان .

الإِضْلَالُ : گمراه کردن .

لِدُبُورٍ : پشت دادن .

إِحْدَى الْكُبَرِ : یکی از کارهای

دشوار بزرگ .

التَّقَدُّمُ : پیش شدن .

التَّأَخُّرُ : سپس شدن .

رَهْنَةً : یعنی گرو ، یعنی موقوف

از بهر شمار - الرَّهْنُ : گرو کردن .

السَّلَكُ : در آوردن ؛ السَّلُوكُ :

سپردن یعنی در آمدن .

الْخَوَاضُ : در کاری شدن ، و قیل

در سخن باطل و آنچه نباید شدن .

الْيَقِينُ : الموت .

الشَّفَاعَةُ : خواهش کردن .

مَالَهُمْ : چه بوده است مرایشانرا .

الإِعْرَاضُ : روی گردانیدن .

الْحِمَارُ : خمر ؛ الْحُمُرُ وَالْحَمِيرُ :

جماعت .

مُسْتَنْفِرَةٌ : سخت رمنده ؛

مُسْتَنْفِرَةٌ : رمانیده شده ؛ الإِسْتِیْفَارُ :

رمیدن و رمانیدن .

قَسُورَةٌ : تبر و تیر اندازان .

لِتَنْشِيرَ : مبالغه النُّشْرُ .

أَهْلُ التَّقْوَى وَأَهْلُ الْمَغْفَرَةِ :

سزای پرهیزگاری و سزاوار آمرزیدن
است ، یعنی سزای آنست که ازو ترسند

صورة المزمل

الإِزْمَلُ : جامه درخود پیچیدن ؛
المَزْمَلُ مَلٌّ وَالْمُدْتَمِرُ : جامه درخود پیچیده ،
وقیل گلیم درسر کشیده ، وقیل بار کرده
بکار بزرگ ، یعنی امانت وحی ، وقیل
آراسته بلباس نبوت .
النَّصْفُ : نیمه .
النَّقْصُ : کم کردن .
رَتَّلٌ : آهسته خوان ؛ التَّرْتِيلُ :
آهسته و گشاده خواندن ، یعنی با گزارد
حروف و نگاهداشت وقوف .
ناشِئَةُ اللَّيْلِ : برخاستن شب ، یا
تنِ برخیزنده شب ، یا جمعه ساعات شب ،
وقیل اول ساعت های شب .
أَشَدُّ وَطْأً : سخت تر از روی سپردن ،
یعنی سخت تر و گران تر بر نماز کننده ، یا قدم
دروی استوار تر و از لغزش دور تر ؛ وَطْأً :
از روی سازواری ، یعنی دل با زبان و سِرِّ
باعلانیه موافقت .
أَقْوَمُ قِيلاً : راست تر از روی
گفتار .

سَبَّحًا : تصرفی یعنی گشتنی ، وقیل
مهلتی از بهر صعب معیشت ، وقیل پر دار .
تَبَتَّلٌ : بریده شو ، یعنی از خلق
بیر . تَبَتَّلًا : بریدن .
المَشْرِيقُ : جای برآمدن آفتاب ؛
الْمَشْرِقُ : برآمدن آفتاب .
المَغْرِبُ : جای فرو رفتن آفتاب ؛
المَشَارِقُ وَالْمَغَارِبُ : جماعت ؛
الْمَغْرُوبُ : فرو رفتن .
الْوَكِيلُ : کارران ، وقیل پذیرفتار ،
وقیل کار ساز و نگاه بان .
جَمِيلًا : نیکو .
ذَرْنِي : بمان مرا .
أُولَیْیَ وَأُولُوا : خداوندان .
لَدَیْنَا : نزدیک ماست ؛ لَدَیْ وَلَدُنْ :
نزد .
أَنْتَ كَالْبَندها ، وقیل غلهای گران ؛
جمع نیکل .
الْغَصَّةُ وَالْغَصَصُ : طعام درماندن
بگلو ، وقیل گلو گیر .

برداشت از شما فرضیت قیام مقدر ، و قبل
مقدر ، و قبل در گذاشت از شما یا توفیق
داد شما را .

لثَّيْسُ : آسن شدن .

مَرَضَى : بیماران ، جمع مریض .

آخِرُونَ : دیگران ، جمع آخر .

الضَّرْبُ : رفتن و زدن و پدید کردن

الْفَضْلُ : فروزی .

المُقَاتَلَةُ وَالْقِتَالُ : کارزار کردن .

الإِقْرَاضُ : وام دادن .

قَرَضًا حَسَنًا : وامی نیکو .

الكَثِيبُ : توده ریگ .

مَهِيلاً : فروریخته و روان کرده شده ،

یعنی ریگ روان ؛ الْهَيْلُ : فروریزاندن .

وَبَيْلاً : سخت ، و قبل گران و

ناگوارنده .

شَيْبًا : سپید سران ، جمع أَشْيَب .

أَدْنَى : نزدیک تر ، یعنی کم تر .

ثُلُثَى : دوسیک ، یعنی چهار دانگ .

طَائِفَةٌ : گروهی .

تَابَ عَلَيْكُمْ : باز گردانید شما را

بآسان تر ، یعنی برداشت از شما ، و قبل

سورة الجن

یعنی زن و فرزند .

رِجَالٌ : مردان ، جمع رَجُلٌ :

رَهَقًا : آمدن بناشایسته ها ، یعنی

تباهی کردن .

اللَّمْسُ : بسودن .

الْعَلَاءُ : پُر کردن .

حَرَسًا : پاسبانان ، جمع حَارِسٌ ،

الحِرَاسَةُ : پاسبانی کردن .

شُهَبًا : ستارگانی که شب و روزند چون

آتش ، جمع شِهَاب .

الْآنَ : کنون .

الإِسْتِمَاعُ : گوش داشتن .

النَّفَرُ : گروه .

العَجَبُ : شگفت داشتن و شگفت .

الرُّشْدُ وَالرَّشْدُ وَالرَّشَادُ : راه راست

و راه راست یافتن .

تَعَالَى : بلند شد ، یعنی بلند است .

الْجَدُّ : بزرگواری .

الْوَلَدُ : فرزند .

سَقِيهٌ : بی خورد ؛ سَفَهَاءٌ : جماعت

السَّفَاهَةِ : بی خورد شدن .

الشَّطَطُ : دوری ، و قبل دروغ ،

رَصَدًا : نگاه بان و نگاه بانان ، جمع
رَصَدٍ : الرِّصْدُ والرُّصُود : چشم داشتن
و نگاه داشتن .

طَرَائِقَ قِيدًا : راههای پراکنده ،
و قبل گروهانی نه هم دل یعنی مخلف ،
جمع طَرِيقَةٍ وَقِيدَةٍ .

الإِعْجَاز : عاجز کردن و درگذشتن .
الْهَرَب : گریختن .

لَسَتْ : چور .

الْبَخْس : بکاستن .

الإِسْلَام : مسلمان شدن و گردن دادن
و فرو گذاشتن .

الْقُسُوط : بیدادی کردن .

التَّحَرُّى : جست ، و قبل سزوارتر
جستن .

عَدَقًا : بسیار .

صَعَدًا : سخت دشوار .

الْمَسَاجِد : مَزَكِيهَا ، جمع مسجد .
كَدُّوا يَكُونُونَ : خواستند که
بُوتند .

لَيْدًا : گروهان انبوهی کننده ، یعنی
خویشتن بر زیر یکدیگر افکننده ، جمع

لَيْدَةٍ .

الضَّرَبُ : گردن رسیدن ، یعنی زدن
کردن .

يُحْيِرُ : رهاند . الإِجَارَةُ : زینهار
دادن : یعنی رهانیدن .

مُنْتَحِدًا : پناهگاهی . الإِلْتِحَادُ :
بجسیدن . یعنی پناه گرفتن .

لِتَبْلِغَ الْبَلَاغُ : رسانیدن .

رِسَالَاتِهِ : پیغامهای وی ، جمع
رِسَالَةٍ .

أَضْعَفُ : سست تر ؛ الضَّعْفُ :
سست شدن .

أَقَلُّ عَدَدًا : کمتر از روی شمار .
إِنْ أَدْرَى : نمی دانم ، الدَّرَايَةُ :
دانستن .

أَمَدًا : غایتی ، یعنی پایان و زمانی
زده .

الإِظْهَارُ : اطلاع دادن ، یعنی دیده ور
کردن و پیدا کردن و چیره گردانیدن .

الإِرْتِضَاءُ : پسندیدن .

بَيْنَ يَدَيْهِ : پیش وی .

خَسَفَ : پس .

سورة نوح عليه الصلوة

- الْقَوْمُ : گروهی مردان کی بکارها
 برخیزند .
 قَبْلُ : پیش .
 الْأَجَلَ : پایان کار ، وقبل زمانی
 زده ، یعنی وقتی نام برده .
 أَصَابِعُ : انگشتان ، جمع لِصَبْعِ .
 آذَانُ : گوشها ، جمع أذُن .
 الْإِسْتِخْشَاءُ : جامه درسرکشیدن .
 الْإِضْرَارُ : برگناه ایستادن ،
 جِهَاراً : آشکارا ، الْجِهَارُ وَالْمُجَاهَرَةُ
 وَالْإِعْلَانُ : آشکارا کردن .
 الْإِسْرَارُ : پنهان کردن .
 السَّمَاءُ : باران را .
 مِدْرَاراً : بسیار ریزنده ، وقیل ریزان ،
 وقیل نیک بارنده ، الدَّرُورُ : فروباریدن .
 الْإِمْدَادُ : مدد کردن ، یعنی افزون
 کردن .
 وَقَاراً : بزرگ داشتنی .
 أَطْوَاراً : بارها ، وقیل گونه گونه ،
 جمع طَوَرٍ .
 طَبَقاً : طبقها ، یعنی زیر یکدیگر ،
 جمع طَبَقَةٍ أَوْ طَبَقٍ ، یا موافقت ،
- یعنی درخور آملنی .
 نُوراً : روشنائی ، یعنی نشان روشن
 بریگانگی خدای .
 نَبَاتاً : رستنی .
 بِسَاطاً : گسترده ، وقیل شادروان .
 سَبِيلاً فِجَاجاً : راههای فراخ : جمعا
 سَبِيلٍ وَفَجٍّ .
 الْمَكْرُ : بدسگالیدن .
 كِبَاراً : سخت بزرگ .
 الْآلِهَةِ : خدایان بگفت مُشْرِكَانِ :
 یعنی بت .
 لَا تَدْرُونَ : هرابنه هرابنه ممانید .
 وَدَّ آوَسُوَاعاً وَيَعُوْثَ وَيَعُوْقَ وَ
 نَسْرَآ : نامهای بتانست که از قوم نوح
 مانند عرب آنها را پرستیدند ، کلب و دَرَا ،
 وهمدان سُوَاع را ، و مدحج یعوْث را ،
 و مراد یعوق را ، و حِمَیر نسر را ، وقیل
 وَدَّ برصورت مردی بود ، و سُوَاع بصورت
 زنی ، و یعوْث برصورت شیر ، و یعوق
 برصورت اسبی ، و نسر برصورت کرکسی .
 خَطِيْبَاتٍ وَخَطَايَا : گناهان : جمع
 خَطِيْئَةٍ .

الإِغْرَاقُ : بآب فرو بردن .

دُونُ : جَزْ .

أَنْصَاراً : یاری گران ، جمع ناصِر .

دَيَّاراً : کسی گرونده ، وقیل خداوند

سرای ، وقیل سرای نشینی ، یعنی هیچ کس .

كَتَّاراً : نیکت ناسپاس ای ناگرونده .

یعنی کفر اختیار کند نه آنکه از مادر کافر

آید .

وَالِدَيْ : مادر و پدر من .

التَّبَارُ : هلاک ، التَّبَرُّ : هلاک

کردن .

سورة المعارج

سَأَلَ سَائِلٌ : خواند خواننده ،

وقیل خواست خواننده ، وقیل پرسید

پرسنده .

بِعَذَابٍ : شکنجه را ، وقیل از

شکنجه .

الدَّفْعُ : بازداشتن و دور کردن .

ذِي الْعَمَارِجِ : خداوند درجات ،

یعنی پایگاهها ، وقیل جایهای برآمدن ،

وقیل نردبانها ، وقیل آسمانها ، جمع

مَعْرَجٍ أَوْ مَعْرَجٍ ؛ العُرُوجُ : بیابا

بر شدن .

مِقْدَارُ : اندازه .

خَمْسِينَ أَلْفَ سَنَةٍ : پنجاه هزار

سال ، یعنی از سالهای دنیا .

بَعِيدٌ : دور .

الْمُهْلُ : دردی روغن زیت ، وقیل

سیم گذاخته ، وقیل مس گذاخته .

يُبْصِرُ وَهُمْ : بینا کرده شوند

بایشان ، یعنی دوست بدوست ، وقیل مؤمنان

بکافران .

يَوَدُّ : دوست دارد ، وقیل آرزو

برد ، الْوَدُّ وَالْوَدَادُ : دوست داشتن ؛

الْوَدَادَةُ : آرزو بردن .

لَوْ : کاشکی .

الْإِفْتِدَاءُ : خویشتن باز خریدن .

الْفَصِيلَةُ وَالْعَشِيرَةُ وَالرُّكُنُ :

دودمان ، وقیل خویشان .

جَمِيعاً : همه .

الْإِنْجَاءُ : رهاییدن .

لِئَلَّا لَظَى : هرآینه قصه چنانست که

آتش یا هرآینه وی آتش ، وقیل درکه

است در دوزخ .

نَزَّاعَةً : نیک کشنده است ، یعنی بر تده .

الشَّوْى : کرانها . یعنی دست و پای ، وقیل پوست سر ، جمع شَوْء .

هَامُوعًا : ناشکیبا ، وقیل زُفْتُ ، وقیل آزور .

الْمَسَّ : بسودن .

جَزُوعًا : نیک ناشکیبا . اجزاع : ناشکیبائی کردن .

مَنْوَعًا : نیک بازدارنده .

الدَّوَام : همیشه بودن .

الْمَحْرُوم : بی روزی ، وقیل نُهِفْتُ نیاز ؛ الحِرمانُ وَالْحِرْم : محروم

کردن ، یعنی بی روزی کردن .

الإِشْفَاق : ترسیدن .

الْأَمْنُ وَالْأَمَانُ وَالْأَمَنَةُ : بی بیم شدن .

فُرُوج : شکافها ؛ جمع فَرْج .

مَلَكَتْ : متصرف شد ، یعنی کار

گردان کرد .

وَرَاءَ ذَلِكَ : جز آن .

الْعَدُوُّ وَالْعُدُوَان : از حد درگذشتن

وستم کردن .

أَمَانَات : زینهارها ؛ جمع أمانة .

عهد : پیمان .

الرَّعَايَةُ : نگاه داشتن .

شَهَادَات : گواهیها .

قَائِمُونَ : ایستادگی کنندگانند .

يُحَافِظُونَ : پیوسته می باشند ؛ یعنی

نگاه می دارند مِنْ الْمُحَافَظَةِ .

مَا لَيْلَتَيْنِ : چه بودست مرآت انرا که ؛

قَبْلَكَ : سوی تو .

الإِطْعَام : شتافتن .

عِزِّينَ : گروهان پراکنده گوئی هر

گروهی بکسی دیگر بازخوانده می شوند ؛

جمع عِزَّة ، الْعِزُّو : بکسی بازخواندن .

اللَّعِب : بازی کردن .

الْأَجْدَاث : گورها ؛ جمع جَدَث

سِرَاعًا : شتابندگان ؛ جمع سَرِيع ؛

السَّرْع : زود شدن .

النَّصْبُ وَالنَّصْبُ وَالنَّصْبُ : آنچه

بپای کنند پس پرستند چون عِلْم و جز آن ،

وقیل بت ؛ الْأَتِصَاب : جماعت .

الإِيفَاض : شتافتن .

الدَّلَّةُ وَالذَّلُّ : خواری و خوار

شدن .

سورة الحاقة

الحاقة : قیامت ، یعنی رستخیز .

الطّاغیة : بانگ از حد درگذرنده

در سختی و دشواری ، وقیل زلزله ، وقیل صاعقه .

ریح صرصر : باد سخت آواز ،

وقیل سرد .

عاتیه : از حد درگذرنده ، سخت

سخت جهنده و بی فرمان مر نگاه بان

خود را ؛ العنوّ والعیسی : از حد در

گذشتن و بغایت پیری رسیدن .

التسخیر : فرمانبردار گردانیدن ؛

سخرها : فرستادش و برگماشت اش .

ثمانیة آیام : هشت روز .

حسوماً : پیای ، وقیل شوم ، یعنی

بد اختر که همه چیزها را از بیخ بر کند ؛

الحسم : بریدن و داغ کردن .

صرعی : افتادگان ، وقیل : افکندگان ؛

جمع صریع ؛ الصرع : افکندن .

أعجاز : تنها ؛ جمع عجز ، وقیل

العجز : بن درخت .

خاریة : افتاده ؛ الخواء والخوی ؛

افتادن و تهی شدن .

باقیة : پای داری ، یا بقیة یعنی

کسی باقی مانده .

المؤتفکات : شارعتانهای قوم لوط

که برگشت و نگوسار شد ؛ الإیتفک : برگشتن .

رأبیه : افزون شدن و بالا گرفتن .

حمکناکم : برنشانیدمتان ؛ الحمل :

کسی را بر ستوری خویش نشانیدن و برداشتن

و بار دارگشتن و بار بر نهادن .

الجاریة : کشتی روان ؛ الجوارى :

جماعت .

الوعی : نگاه داشتن و یدداشتن .

الوهی : مست شدن .

أرجائها : کرانهای وی ؛ جمع رجأ .

المعرض : عرضه کردن ، یعنی پیش

کسی آوردن .

هاؤم : بگیرید .

ظننت : دانستم .

الإسلاف : تقدیم .

الخالیة : گذشته ؛ الخلو : گذشتن

و تهی شدن .

لیستها : کاشکی وی ، یعنی مرگ

باین حالت .

القاضیة : مرگی .

الْكَهَنَةِ : من الكهانة .	هَلَكَكَ : نیست شد ، یعنی رفت ؛
التَّقْوَى : سخن بر کسی بفتن .	الهَلَاك : نیست شدن .
بَعْضُ : پاره .	سُلْطَانِيَّة : پادشاهی و تسلط من
الْأَقْوَامِ : سخنان ، جمع اقوال	بر مردمان ، وقیل حجت من .
جمع قول .	خُذُوهُ : بگیریدش .
الْيَمِينِ : سوگند و دست راست و	الْفُلَّ : دست با گردن بستن .
قوت .	صَلَّوْهُ : بسوزیدش یا درآریدش .
الْوَتِينَ : رگک دل که چون بگسلد	الذَّرْعُ : بگژ پیمودن ، وقیل درازی .
مردم بمیرد ، یعنی رگک جان .	سَبْعُونَ ذِرَاعًا : هفتاد گز .
مِنْ أَحَدٍ : هیچ کس .	هيهند : اینجا .
حاجزین : بازدارندگان ؛ الْحَبْزُ :	غِسلین : آنچه بیالاید از اندام
بازداشتن .	دوزخیان ، وقیل پالایش دوزخیان .
الْحَسْرَةِ : پشیمانی .	الإِبْصَار : دیدن .
حَقُّ الْيَقِينِ : درست بی گمان ،	شاعِر : قافیت گوی ؛ شُعْرَاء : جماعت
یعنی بی گمان راستین ، وقیل درست درست ،	قَلِيلًا مَّا : نیک اندک .
یعنی نیک درست ، وقیل محض یقین .	كَاهِنٍ : فال گوی ؛ كَهَنَ : قال قول

سورة النون

الْخُلُقِ : خو .	ن : بحق این سوره ، وقیل این حرف ،
بِأَيِّكُمْ الْمُفْسِدُونَ : کدام شماست	وقیل خدای دوات ، وقیل سوگند بماه
آزموده کرده شده ، یعنی دیوانه ، یا بکدام	که زمین بروی است .
از شماست دیوانگی .	السَّطَرُ وَالْإِسْطَار : نبشتن .
الإِهْتِدَاء : راه راست گرفتن .	ما أَنْتَ : نیستی تو .

لَوْتُدْهِنْ : کاشکی نرمی کنی تو
بموافقت .

فَيْدْهِنْوَنَ : تا نرمی کند بمناجعت ،
وقبل پس ایشن نرمی می کنند برامید آنک
بدین ایشان در آئی ، والتقدیر فَيْدْهِنْوَنَ
لَوْتُدْهِنْ : واین قول لطیف تراست .
حَلَّاف : سوگند خواره ، الحِلْف :
سوگند خوردن .

مَهِين : خوار ، المَهَانَةُ : خوار
وحقیر شدن .

هَمَز : بدگویی ، الهَمَز : عیب
کردن .
مَشَاء : نیک رونده .

نَمِيم : سخن چینی کردن .
عُثْل : درشت طبع و ناپاک .
زَنِيم : آنک خویشتن بر قومی بندد
راز ایشان نباشد ، وقبل آنک پدرش
پدید نباشد ، یعنی حرام زاده .
ءَآن : اُ از بهر آنک .
نَسِيمُهُ : داغ کنمش ، الوَسْم :
داغ کردن .

العُثْرُ طُوم : بینی .
بَلْتُونَا : آرمودیم .
أَصْحَابُ الْجَنَّةِ : خداوندان آن

باغ را که در یمن بود بجائی که آدرا
ضَرَوَان گویند بدو فرسنگی صنعا .

الصَّرْم : بریدن یعنی باز کردن میوه
و درودن کشت و انگور .
الإِصْبَاح : در بامداد آمدن .
الإِسْتِثْنَاء : ان شاء الله گفتن .
طَائِف : پلائی یا هلاکی گردنده ،
وقبل صاعقه .

أَصْبَحَتْ : شده .
كَالصَّرِيم : همچو دُروده و بریده
یعنی چنان نیست شد گوئی که میوه وی
چیده اندی و هیچ نماندستی ، وقبل همچو
شب یعنی سوخته و سپاه برنگ شب ،
وقبل همچو روز یعنی خشک شد و سبزی
وی نماند .

تَنَادَوْا : یکدیگر را بانگ کردند ،
التَّنَادَى : یکدیگر را آواز دادن .
أَعْدُوا : بامداد کنید ، یعنی بگاه روید ،
الغَدُو والغَدَوُ : بامداد کردن و رفتن
دران وقت .

حَرَث : کشت زاری و مراد اینجا
باغ است ، الحَرَث : کشت کردن و
کسب کردن .

يَسْتَخَفُّونَ : آهسته می گفتند بایکدیگر ،

التَّخَافُتُ وَالْمَخَافَةُ : آهسته گفتن با یکدیگر .

غَدَا : رفتند ، وقیل شدند .

حَرَدٍ : آهنگی ، وقیل بازداشتنی ، وقیل بی خبری ، وقیل کینه لغه فی الحرَد .
أَوْسَطُهُمْ : بهتری ایشان و راست تر و بادادتر ایشان .

لَوْلَا تَسْبِحوُنَّ : چرا بپاکی یاد نمی کنید خدا را ، یعنی چرا سُبْحَانَ اللَّهِ نمی گوئید ؛ وقیل چرا ان شاء الله نمی گوئید .
سُبْحَانَ رَبَّنَا : پا کا ، یا پا که می گوئیم پا که گفتنی .

الْإِقْبَالُ : روی نهادن .

بَعْضُ : بهره از ایشان ؛ یعنی لختی .
التَّلَاوُءُ : یکدیگر را سرزنش کردن .

عَسَى : شاید بود ، وقیل مگر .

الدَّرْسُ وَالْدَّرَاسَةُ : علم خواندن .
تَخَيَّرُونَ : برمی گزینید ؛ التَّخَيَّرُ والِإِخْتِيَارُ : برگزیدن ،
آیمان : سوگندها .

بِالْغَةِ : بنهایت رسیده در استواری ،
یعنی مَغْلَظَةً ، وقیل عهد های قوی و محکم .

زَعِيم : پدبفتار .

شُرَكَاء : انبازان ، جمع شرَیک .

الصَّدُق : راست گفتن و راست کردن وعده .

يُكْشَفُ : گشاده کرده شود ، یعنی پیدا کرده شود .

ساق : سختی ، یعنی احوال قیامت ؛
وقیل نشانی .

الِإِسْطَاعَةُ : توانستن .

كَانُوا يُدْعَوْنَ : خوانده می شدند .
السَّالِم : تندرست .

نَسْتَدْرِيهِمْ : اندک اندک نزدیک گردانیم ایشانرا بشکنجه خود ، یعنی ناگاه گیریمشان ، وقیل یعنی هربار که گناهی کنند نعمتی دهیم ایشانرا تا مغرور شوند ،
وقیل درجه درجه فرود آوریمشان از آن حالت پیشین ؛ الإِسْتِدْرَاجُ : اندک اندک نزدیک گردانیدن خدای تعالی بنده را بخشم و عقوبت خود ، وقیل پاره پاره گرفتن و کسی را در غفلت گرفتن .

حَيْثُ : آنجا .

أُمْلَى : زمان دهم ؛ الإملاء : زمان دادن .

كَيْدِي مَتِينٌ : کید من استوار است ،

یعنی ناگاه گرفتن من و احسان را سبب
خذلان ساختن من سخت است .
مُغْرَم : تاوانی .
الإِثقال : گرانبار کردن .
صاحبِ الحُوت : یار ماهی ، بونس
بن متی علیه السلام .
مَكْظُومٌ وَكَظِيمٌ : غمناک ، و
قیل پر از خشم ، الكَظْمُ : خشم فرو
خوردن .
لَوْ لَا أَنْ تَدَارَكَهُ : اگر نه که در
یافتش ، یعنی اگر نه آن بودی که دریافت

اورا ؛ التَّدَارُكُ : دریافتن .
العَرَاءُ : زمین تهی ، یعنی برهنه از
گیاه و درخت و کوه .
الدَّمَمُ : نکوهیدن .
الإِجْتِبَاءُ : برگزیدن .
وَلَمِنْ يَكَادُ الدِّينَ كَفَرُوا
لَيُذْلِقُونَكَ : بدرستی که می خواهند
آنانک کفر آوردند که بلغزانند ترا یعنی
قدمی ترا یا هلاک کنندت ، وقیل بخشم
کنند ترا ؛ الإِذْلَاقُ وَالذَّلْتُ : بلغزانیدن .

سورة الملك

تَبَارَكَ : بزرگست و پاینده است ،
وقیل با نیکی بسیار است یعنی باقی اوست
و همه چیزها ازوست .
بِيَدِهِ : بقبضه قدرت وی است و
اگر دست گوئی معجاز بود از صفت کمال
از آنک آدمی را دست صفت کمال است .
التَّفَاوُتُ وَالتَّقَوُّتُ : برافروشدن ،
یعنی ناهموار شدن .
فُطُورٌ : شکافها ، جمع فَطْر .
كَرَّتَيْنِ : باری از پس باری یعنی
بارها .

خَاسِيًا : کُند ، یعنی خیره ، وقیل خار
و دور ؛ الخَسَاءُ وَالْخُسُوءُ : خیره شدن
چشم ؛ والخُسُوءُ : دور کردن ، الخُسُوءُ :
دور شدن .
حَسِيرٌ : مانده و کُند شده ؛ الحُسُورُ :
مانده شدن .
النَّزِيلِينَ : آراستن ؛ الزَّيْنَةُ :
آرایش .
مَصَابِيحٌ : چراغها ، یعنی ستارگان ،
جمع مصباح .
رُجُومًا : اندازندگان ، یعنی رانندگان

، جمع رَجَمَ ، یعنی آنچه بوی بیندازند
 او را ؛ الرِّجْمُ : انداختن و سنگسار
 کردن و به پنداشت سخن گفتن .
 بِئْسَ الصَّيْرُ : بد جای بازگشت
 است وی ، الصَّيْرُ وَرَءَ : گشتن .
 شَهِيْقًا : بانگ سهمناکی چون بانگ
 خر .

الْقَوْرُ : جوشیدن .

تَكَادُ تَمَيِّزُ : می خواهد که پاره
 شود ؛ التَّمَيِّزُ : پاره پاره شدن و از یکدیگر
 جدا شدن .

لَغِيْطٌ : خشم و بخشم آوردن .
 كَلِمًا : هر بار .

حَزَنَةً : نگاه باناد . جمع خازِن ،
 الخَزَنُ : نگاه داشتن .

العَقْلُ : کار بستن خرد و خردمند
 شدن .

الْإِعْتِرَافُ : مقیر آمدن .

سُحُفًا : دوری باد .

ذَاتِ الصُّدُورِ : رازهای سینها ،
 وقیل : « عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ » ، یعنی
 داناست بآنچه در دلهاست .

اللَّطِيفُ : دور بین ، وقیل باریک

بین شیرین کار .

ذُكُلًا : فرمان بردار ؛ ذُكُلًا :
 جماعت ؛ الذُّلُ : رام کردن .

مَتَانِكٍ : کوانها ، وقیل کوهها ؛ و
 قیل راهها ، جمع مَتْنِكَب .

النُّشُورُ : زنده شدن .

مَنْ فِي السَّمَاءِ : آنک در آسمان

است پادشاهی و عرش و کرسی او .

الْمَوْرُ : گردیدن ، وقیل جنبیدن و
 درهم شدن .

حَاصِبًا : بادی سنگ ریزه .

تَكْبِيرِي : انکار من افعال ایشان را
 و گردانیدن من احوال ایشانرا ، وقیل
 عذاب بزرگ .

صَفَاتٍ : بزرگندگانی بالها را در
 هوا .

الْقَبْضُ : بازگرفتن و فرازگرفتن به
 پنجه و بشتاب رفتن و تنگ کردن .

الْإِمْسَاكُ : نگاه داشتن و چنگ در
 زدن و بازداشتن .

اللَّجَاجُ : ستهیدن .

النَّفُورُ : رمیدن .

الْإِكْبَابُ : بر روی افتادن .

کبرده شد ؛ السَّوءُ [و] المَسَاءَت :
غمگین کردن .

كُنْتُمْ تَدْعُونَ : می خواندید و
دعوی می کردید ، یعنی می جستید ؛ الإِدْعَا :
خواندن و دعوی کردن و آرزو خواستن .
التَّوَكُّل : تکیه کردن ، یعنی پشت
باز نهادن .

غَوْرًا : بزمین فروشونده ؛ تَسْمِيَةً
بِالْمَصْدَر ، یعنی ناپیدا در زیر زمین معین
پیدا بر روی زمین .

أَهْدَى : بر راه راست رونده تر ،
یعنی راه یافته تر یا راه نماینده تر .

سَوِيًّا : راست و بی آفت .
الإِنشَاء : آفریدن و آغاز کردن و پدید
آوردن .
الذَّرْع : آفریدن .

مَتًى : کی .
زُلْفَةً : بانزدیکی ، یعنی نزدیکی .
سَيِّئَةً : اندوهگین کرده شد ، یعنی
پدید آمدن نشان اندوه بر وی ، و قیل زشت

سورة التعریم

پسر عم و آزاد کننده و آزاد کرده ؛ المَوَالِي :
جماعت .

التَّعْرِيف : شناسا گردانیدن و خوش
بوی کردن .
الصُّغَى وَالصُّغَو وَالصُّغَى وَالصُّغَى :
میل کردن .

التَّظَاهُر : هم پشت شدن و از زن
ظهار کردن ، یعنی زن را گفتن که پشت
تو همچو پشت مادر من است .
جِبْرِيل وَجِبْرِيل : فرشته معروف
و معنی وی بنده خدای گفته اند .
ظَهِير : هم پشت .

النَّبِيِّ : پیغامبر آگاه کننده ؛ الْأَنْبِيَاءُ
وَالنَّبِيُّونَ : جماعت .

التَّحْرِيم : ناشایسته گردانیدن .
الإِحْلَال : شایسته گردانیدن و فرود
آوردن .

مَرْضَاة : خشنودی .
الْفَرْص : فريضه کردن و پیدا کردن
و عطا دادن و باز بریدن .

التَّحِلَّةُ وَالتَّحْلِيل : موگند راست
کردن و حلال کردن ، و قیل تحِلَّةُ الْيَمِينِ
كَفَّارَتُهَا .

المَوَالِي : دوست و خداوند و یار و

الْإِحْرَاءُ : خوار کردن و رسوا کردن.
 الْإِتِمَامُ : تمام کردن .
 الْمُجَاهِدَةُ وَالْجِهْدُ : کما رزار کردن .
 الْمُسَافَقَةُ وَالْمُفَاقُ : با کسی دورویی کردن .
 غُلُظٌ : درشتی کن .
 الْخَوْنُ وَالْخِيَانَةُ وَالْخَائِنَةُ وَالْإِخْتِيَانُ : ناراستی و نا استواری کردن .
 التَّنْجِيَةُ : الإِنْجَاءُ .
 مَرِيَمُ : مادر عیسی .
 الْإِبْنَةُ وَ لَيْنَتُ : دختر ؛ البَدَتُ : جماعت .
 عِمْرَانُ : نام مردی است .
 الْإِحْصَانُ : نگاه داشتن و نهفته شدن و نهفتگی کردن و زن کردن و شوی خواستن و بشوی دادن .

التَّطْيِيقُ وَالطَّلَاقُ : پای گشادن .
 الْقُسُوتُ : فرمان برداری کردن و در نماز دراز ایستادن و دعا کردن .
 السَّيَاحَةُ : در زمین رفتن و روزه داشتن .
 ثَبِيتٌ : زنان شوی دیده ، جمع ثَبِيبٌ .
 أَبْكَارٌ : دوشیزگان ، یعنی شوی نادیده ، جمع بَكْرٌ .
 غِلَظٌ : درشتان ؛ جمع غَلِظٌ ؛ الْغِلَظُ : درشت و ستر شدن .
 تَوْبَةٌ تَصُوحًا : توبه استوار و درست که هرگز نشکنند .
 التَّكْفِيرُ : فرو پوشیدن گناه کسی ، یعنی در گذاشتن و کفارت کردن سوگند .
 سَيِّآتٌ : بدیها ، جمع سَيِّئَةٌ ، وَالسَّيِّئَةُ : عقوبت .

سورة الطلاق

عِدَّتْ وَی گذرد .
 الْفَاحِشَةُ وَالْفَحْشَاءُ : کار زشت چون زنا و ناسازواری و پلید زبانی .
 مُبَيِّنَةٌ : پیدا کرده شده ؛ التَّبْيِينُ : پیدا کردن .

النِّسَاءُ وَالنِّسْوَةُ : زنان ، جمع مَرَأَةٌ .
 لِعِدَّتِهِنَّ : پیش دوندگان مریاکی خود را ، وقیل در پاکی ایشان ، یعنی در پاکی که جماع نبود در وی باز بمانند تا

مَنْ يَتَعَدَّ : هر که درگذرد ؛ التَّعَدَّى :
از حد درگذشتن .

حُدُود : اندازه ها ؛ جمع حَدٍّ .

الْإِحْدَاث : نو کردن .

مَعْرُوف : نیکوئی ، وقیل کار نیکو

که همه کس پسندند .

الْإِشْهَاد : گواه کردن و حاضر کردن .

ذَوَى عَدَلٍ : دو مرد با راستی ،

یعنی دو پسندیده ؛ وَالْعَدَلُ : فدا دادن

و برابر کردن و مانند آن .

الْوَعْظُ وَالْمَوْعِظَةُ : پند دادن .

مَخْرَجًا : بیرون شوی .

يَرْزُقُهُ : روزی دهدش ؛ الرِّزْقُ :

روزی دادن .

الْإِحْتِسَاب : چشم داشتن .

حَسْبُهُ : بس است او را .

الْإِلَّاهِي : آن همه زنان که .

يَتَسَنَّ : نوید شدند ؛ اليأس :

نومید [ی] و دانستن .

الْمَحِيضُ وَالْحَيْضُ : بی نماز شدن

[زَن] .

ثَلَاثَةُ أَشْهُرٍ : سه ماه .

أَوَّلَاتُ الْأَحْمَالِ : خداوندان بارها ،

یعنی زنان با بار ، جمع حَمْلٌ .

الْإِعْظَام : بزرگ گردانیدن .

الْإِسْكَان : آرامیدن و جای دادن ؛

السُّكُونُ : آرامیدن .

الْوُجْدُ : توانگری ، وقیل توانگری

طاقت .

الْمُضَارَّةُ وَالضَّرَارُ : یکدیگر اگززند

رسانیدن ، یعنی رنجانیدن .

التَّضْيِيقُ : تنگ کردن .

الْإِنْشَاقُ : هزینه کردن ، یعنی بکار

بستن مال .

الْإِرْضَاعُ : شیر دادن .

لِإِثْمَارٍ : مشورت کنید ؛ الإِثْمَارُ :

با یکدیگر مشورت کردن و فرمان برداری

کردن .

التَّعَاسُرُ : با یکدیگر دشوار گرفتن .

ذَوَسَعَةٍ : با فراخی ، یعنی توانگر ؛

السَّعَةِ : فراخ شدن و گنجیدن .

التَّكْلِيفُ : چیزی از کسی درخواستن

که در آن رنج بود ، وقیل بسگردن

در آوردن .

كَأَيِّنْ وَكَمْ : چند .

الْقُرْبَى : دیه ؛ الْقُرَى : جماعت .

نُكْرًا : سهمناك و مُنْكَرٌ ، وقیل

شگفت و زشت .

الوَبَال : عقوبت ، وقيل سرانجام بد .
أُولَى الْأَلْبَاب : خردمندان ، اللَّب : خرد .
الظُّلُمَات : تاریکیها ، جمع ظُلُمَة .

سورة التّغابن

الْحَذَرُ : پرهیزیدن .	التَّصَوُّير : نگاشتن .
الْعَفْوُ : درگذاشتن .	تَوَلَّوْا : روی گردانیدند .
الصَّفْحُ : روی گردانیدن و عفو کردن .	الرَّحْمُ وَالزُّعْم : گفتن بر همانا .
الشُّحُّ : زفتی ، یعنی بخیلی کردن .	التَّغَابُنُ : بریکدیگر غبن آوردن ، یعنی فرفتن .
المُضَاعَفَة : افزون کردن .	الإِصَابَة : رسیدن و خواستن و یافتن و صواب گفتن .
الحَكِيم : بردبار .	الْعَدُوَّة : دشمن : و بر جمع نه افتد ؛
الشَّهَادَة : آشکارا .	الْأَعْدَاء : جماعت .

سورة المنافقين

التَّسْنِيد : پشت بدیوار باز گذاشتن .	الْجُنَّة : سپر .
صَبِيحَة : بانگی : وَالصَّيْحَة : دمیدن اسرافیل در صور .	الْمُصَدِّد : بگردانیدن ؛ الْمُصَدُّود : بگشتن .
قَاتَلَهُمْ : نیست کند ایشانرا یا لعنت کند ایشانرا .	الطَّبَع : مهر کردن .
يُؤَفِّكُونَ : برگردانیده شوند ؛	الْفِقْه : دریافتن و دانستن .
الْأَفْك : گردانیدن .	الْإِعْجَاب : بشگفت آوردن .
التَّلْوِيَّة : نیک پيچانیدن ، یعنی برتافتن .	أَجْسَام : تنها ؛ جمع جِسْم .
	خَشَب : چوبها ، جمع خَشَب .
	مُسَنَّدَة : پشت بدیوار باز نهاده ،

وَسَلَّمَ .
 الْأَعَزَّ : ارجمند تر و غالب تر ، العِزَّةُ :
 عزیز شدن و نایافت شدن و سخت آمدن
 چیزی بر کسی .
 لَوْلا و لَوْمًا : چرانه .
 لَوْلا أَخَّرْتُنِي : چرا باز پس نگذاشتی
 مرا .
 فَتَا صَدَقَ : تا که صدقه دهم ؛
 التَّصَدَّقُ و الإِصْدَاقُ : صدقه دادن .

رُؤُوسُ : سرها ، جمع رَأَس .
 تَعَالَوْا : بیایید شما همه مردان ؛
 تَعَالَيْنَ : بیایید شما همه زنان .
 سَوَاءٌ : یکسانست .
 الْفُسُوقُ : از فرمان پیرون شدن .
 الإِنْفِصَاحُ : پراکنده شدن .
 خَزَائِنَ : گنجینهها ، جمع خِزَانَةٍ ،
 خَزِينَةٍ .
 الْمَدِينَةُ : شهر بزرگ ، وقیل و
 شهرستان و مدینه رسول صَلَّی اللّهُ عَلَیْهِ

سورة الجمعة

سِيفِر .
 الْهُودُ : جهود شدن و بازگشتن .
 أَوْلِيَاءَ : دوستان ، جمع وَلِيٍّ .
 تَمَنَّوْا : آرزو پرید ؛ التَّمَنَّى :
 آرزو بردن .
 الْجُمُعَةُ و الْجُمُعةُ : آدینه .
 الْبَيْعُ : فروختن و خریدن .
 الإِنشَارُ : پراکنده شدن .
 كَثِيرًا : بسیار ، الكَثَرَةُ : بسیار
 شدن .
 التَّجَارَةُ : بازرگانی کردن .
 اللّهُو : بازی و غفلت وزن و فرزند .

الْقُدُّوسُ : پاک .
 الْأُمِّيَّ : نانویسنده ؛ الْأُمِّيُّونَ :
 جماعت .
 الْحِكْمَةُ : سخن درست و دل پذیر .
 اللَّحَاقُ و اللَّحُوقُ : در رسیدن ؛
 الإِلْحَاقُ : در رسانیدن .
 حُمِّلُوا التَّوْرَةَ ثُمَّ لَمْ يَحْمِلُوهَا :
 داده شدند توراتی یعنی فرموده شدند بعمل
 بتوریه باز کار نکردند بآن ؛ التَّحْمِيلُ :
 بار بر کسی نهادن ؛ التَّوْرَةُ : کتاب موسی
 صَلَّواتُ اللّهِ عَلَیْهِ .
 أَسْفَارًا : کتابهای بزرگ ، جمع

سورة الصف

و ناپسند داشتن .	المَقْتُ : دشمن داشتن .
الدَّلَالَةُ والدَّلَالَةُ : راه نمودن ، و	مَرَصُوصٌ : استوار بر آورده ؛ الرِّصَصُ :
الفتح اعلى .	استوار کردن بنا و جفت بر آوردن .
مَسَاكِينَ طَيِّبَةً : جایهای پاک	الإِيْدَاءُ : رنجانیدن :
پاکیزه .	الزَّيْغُ : بگشتن ؛ الإِزَاغَةُ : بگردانیدن .
الْحَوَارِيَّيْنَ : یاری گران عیسی	يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ : ای پسران یعقوب .
عَلَيْهِ السَّلَامُ : الحَوَارِيُّ : یکی .	إِفْتَرَاهُ : بافت آنرا ؛ الإِفْتَرَاءُ :
التَّأْيِيدُ : نیرو دادن .	دروغ یافتن .
ظَاهِرِينَ : غلبه کنندگان ؛ الظُّهُورُ :	الإِطْفَاءُ : فرو کشتن آتش .
دست یافتن و آشکارا شدن و بر شدن و	أَقْوَاهُ : جمع قَم .
دیده ور شدن .	الْكِرَاهَةُ وَالْكِرَاهِيَّةُ : دشوار داشتن

سورة الممتحنة

وزه دان .	المَبْذُودَةُ : دوست داشتن .
بُرْءَآءَ : بیزاران و بی گناهان ، جمع	الإِخْفَاءُ : پنهان کردن .
بِرِّئٍ و بَرَاءَ : البراءة : بیزار شدن .	سَوَاءَ السَّبِيلِ : راه راست ، و قیل
بَدَأَ : پیدا شد ؛ الْبَدْوُ : پدید	میان راه یعنی راه بهشت .
آمدن .	الشَّقْفُ : یافتن .
الْعَدَاوَةُ : دشمنی پیدا .	الْبَسْطُ : گسترانیدن و دست و زبان
الْبَغْضَاءُ : دشمنی نهان .	دراز کردن .
وَحْدَهُ : یگانگی وی ، یعنی یگانه	السُّوءُ : رنج و بدی و پستی و
می شود یگانه شدن وی یعنی یگانه است .	دیوانگی .
مَا أَمْلِكُ : نمی توانم .	أَرْحَامُ : خویشیها ؛ الرَّحِمُ : خویشی

أَنْبَنَّا : بازگشتیم ، لِإِيَابَةٍ : بازگشتن .
 فِتْنَةً : ای مَفْتُونِينَ : آزمودگان .
 أَسْوَةٌ وِ اسْوَةٍ : برپی رفتنی .
 الْمُعَادَات : باکسی دشمنی کردن .
 دِيار : سرایها ، جمع دار .
 الْبِر : نیکوئی کردن و راست شدن
 سوگند و پذیرفتن طاعت ؛ الْبَار : پذیرنده
 طاعت .
 الْإِقْسَاط : داد کردن .
 الْمُظَاهَرَةُ وَالظَّاهَرُ : کَالْمُظَاهَرُ .
 الْمُهَاجِرَةُ : بریدن از خان و مناز
 برای دین .
 الْإِمْتِحَان : آزمودن .
 الْجُدْح : گنده و بَرَه .
 النِّكَاح : بزنی کردن و شوی کردن .
 عِصَمَ الْكُوفِر : نکاحهای زنان
 نگروده ، جمع عِصْمَةٍ یعنی پیوند ؛

الْعِصْمَةِ : نگاه داشتن .
 لَفَوْتَ : درگذشتن ، « وَلَئِنْ فَاتَكُمْ
 شَيْءٌ » : و اگر درگذرد از شما چیزی
 یعنی برو دِ بَکِ .
 إِلَيَّ الْكُفَّار : سوی ناگرویدگان ،
 یعنی بدار حرب .
 فَعَاقَبْتُمْ : پس بنوبت کنید کار ،
 یعنی نوبت شما رسد در دادن کابین و
 غنیمت یابید ؛ الْمُعَاقَبَةُ و الْعِقَاب :
 شکنجه کردن و کار بنوبت کردن و غنیمت
 یافتن .
 الْمُبَايَعَةُ : بیعت کردن .
 السَّرِقَةُ : دزدی کردن .
 الزَّانِي وَالزَّانَاء : پلیدکاری کردن .
 الْبُهْتَان : دروغ گفتن .
 أَرْجُل : پای ها ، جمع رِجْل .

سورة العنبر

حُصُون : حصارها ، یعنی جایهای
 استوار ؛ جمع حِصْن .
 الْقَذْف : انداختن .
 أَرْعَب : ترس .
 الْإِخْرَابُ و التَّخْرِيب : ویران
 کردن .
 الْإِعْتِبَار : پند گرفتن .
 الْجَلَاء : آواره شدن و آواره کردن .
 شَقَّوْا : خلاف کردند ؛ الشَّقَاق و
 الْمُشَاقَّة : خلاف کردن .

الْمَيْتَةِ : درخت خرما .

أَصُولُ : بیخها ، وقیل بُنْها ، جمع أصل .

الإِفَاءَةُ : مال کسی غنیمت دیگری کردن و بازگردانیدن .

الإِيجَافُ : پویانیدن ستور .

الْخَيْلُ : اسبان ، وبمعنی سواران آید .

الرُّكَّابُ : شتران بارگی ، وقیل شتران که برنشستن را شاید .

التَّسْلِيطُ : برگماشتن .

إِبْنِ السَّبِيلِ : راه گنری ، وقیل مهمان ناخوانده .

الْقُرْبَى : خویشی .

كَيْ : تا

الدُّوْلَةُ : آنچه دست بدست داده شود ، وقیل گردان ، یعنی دست بدست داده .

الْفُقَرَاءُ : درویشان ، جمع فقیر .

تَبَوُّؤًا : جای گرفتند ، التَّبَوُّؤُ : جای گرفتن .

حَاجَةً : نیازی ، وقیل خشمی و حسدی .

الْخِصَاصَةُ : درویشی و بدحالی .

إِخْوَانُ : برادران .

غَلَاً : کینه .

لَيَوَلَّنَّ الْأَدْبَارُ : هراینه هراینه پشت دهند ، الدُّبُرُ : پس ، الْأَدْبَارُ : جماعت ؛

التَّوَلَّيَةِ : پشت دادن و ولایت دادن و روی بچیزی آوردن .

الرَّهْبَةُ وَالرَّهَبُ وَالرَّهْبُ : ترسیدن .

مُحَصَّنَةً : نیک استوار کرده ؛ التَّحْصِينُ : استوار کردن .

جُدُرُ : دیوارها ، جمع جدار .

الْبَاسَاسُ : حرب و عذاب و سختی و قوت .

لَغَدًا : فردا را .

الْإِنْسَاءُ : چیزی را بر کسی فراموش گردانیدن .

الْإِسْتِواءُ : یکسان شدن و بنهایت

جوانی رسیدن و قصد کردن و بر چیزی قادر بودن و راست نشستن بر ستور .

التَّصَدُّعُ وَالْإِحْدَاعُ : شکافته شدن .

السَّلَامُ : بی آفت .

الْمُهَيِّمِينَ : گواه راست .

الْجَبَّارُ : دور از عیبها .

الْمُكَبَّرُ : بزرگوار .

سورة المائدة

المُجَدَّلَةُ وَالْجِدَالُ : پیکارسخت کردن با یکدیگر .

الْإِسْتِكَاءُ : نالیدن و گله کردن .

التَّحَاوُرُ : جواب دادن یکدیگر را .

الْمُنْكَرُ : زشت و بدو بدی ؛

الْإِنْكَارُ : ناشناختن .

الرُّوْرُ : دروغ .

الْعَمُوْرُ : درگذرنده .

الْعَوْدُ : الرجوع .

التَّحْرِيرُ : آزاد کردن .

الْتِمَاسُ وَالْإِلْتِمَاسُ : یکدیگر را

بسودن و مباشرت کردن و دوم مراد است .

الصَّيَامُ وَالصَّوْمُ : روزه داشتن .

التَّابِعُ : پیایی شدن .

الْمُحَادَّةُ : با کسی جنگ کردن و

خلاف کردن .

الْكِبْتُ : بر روی افکندن و خوار

کردن و نیست کردن .

النَّجْوَى : راز گفتن و راز گویندگان ؛

التَّنَاجَى وَالْمُنَاجَاتُ : با یکدیگر راز

گفتن .

ثَالِثٌ : سیم ؛ رابع ؛ چهارم ؛ خامیس :

بَنَجْمٌ ؛ سَادِسٌ ؛ شَشْمٌ ؛ سَابِيعٌ ؛ هَفْتَمٌ ؛

ثَامِنٌ ؛ هَشْتَمٌ ؛ تَاسِيعٌ ؛ نَهْمٌ ؛ عَاشِرٌ ؛

دَهْمٌ .

لِتَحْيَا : درود دادن و سلام گفتن .

الْإِشْمُ : بزه .

الْحَزْنُ : اندوهگین کردن .

التَّقْطِيعُ : فَرَاخِ نشستن ؛ الْفَسْحُ :

جای فَرَاخِ کردن .

مَجَالِسُ : جایهای نشست ، جمع

مَجْلِسٌ ؛ الْجُلُوسُ : نشستن .

الشُّوْرُ : برخاستن و برتر نشستن و

ناساختن زن و شوی با یکدیگر .

الدَّرَجَةُ : پایه ببالا تر ؛ الدَّرَكَةُ :

پایه بفروتر ؛ الدَّرَجَاتُ : جماعت .

الْصَّدَقَةُ : آنچه بدرویش دهند چون

عطا و زکوة ؛ الصَّدَقَاتُ : جماعت .

الْإِسْتِخْوَاذُ : دست یافتن .

الْحِزْبُ : گروه و سپاه ؛ الْأَحْزَابُ :

جماعت .

الْأَذَلُّ : خوارتر ؛ الذَّلِيلُ : خوار .

الْغَلَبَةُ : چیره شدن .

الْمُوَادَّةُ وَالْوُدَادُ : با یکدیگر دوستی

داشتن .

الرُّوح : الرُّحمة .

سورة الحديد

الْأَوَّل : همیشه ونخست .

الْآخِر : همیشه و باز پسین .

الظَّاهِر : پیدا بهستی .

الْبَاطِن : نهان از چونی .

الْوُجُج : در آمدن .

النُّزُول : فرود آمدن .

الْإِبْلَاج : در آوردن .

الْإِسْتِخْلَاف : خلیفه کردن ، یعنی

کسی را پس کسی پدای کردن .

الْمِيثَاق : عهد ، وقیل استواری .

الرَّوْفُ وَالرَّءْفُ : مهربان ، الرَّافَةُ

و الرَّافِقَةُ : مهربانی کردن .

الميراث : معروف .

مَنْ ذَا الَّذِي : کیست آنکه .

الْبُشْرَى : مزده .

أَنْظُرُونَا : بیاید مارا .

الْإِقْتِباس : گرفتن آتش و علم ، و

قبیل روشنائی گرفتن .

الْإِسْتِمَاس : جستن .

السُّور : یاره .

التَّرَبُّص : چشم داشتن .

بَاطِنُهُ : اندرون وی .

لِإِرْتَبَتِهِمْ : بگمان افتادید .

الْأَمَانِيُّ : آرزوها و دروغهای

بر بافته ، و الْأَمَانِيُّ : الا باطیل ، جمع

الْمُنِيَّةُ :

الْفِدْيَةُ وَالْفِدَاءُ وَالْفِدَى وَالْفِدَى :

باز خریدن .

مَوْلَيْكُمْ : اَوْلَى بِكُمْ ، یعنی

سزاوارتر بشما .

أَلَمْ يَأْنِ : اَوْقت نیامد ، الإِنِّیْ

و الْآتِیْ وَالْآتَاءُ : گاه آمدن .

الطُّول : دراز شدن و درازی .

الْقَسْوَةُ : سخت دل شدن .

العَصْدِيق : نیک راست گوی .

التَّفَاخُخُرُ : با یکدیگر نازیدن .

الغَيْثُ : باران .

الْكُفَّار : کشاورزان ، جمع کافر .

الهیاج : خشک شدن گیاه .

مُصْفَرَّآ : زرد ، الإِصْفِرَار : زرد

شدن .

حَطَلَامًا : شکسته وریزیده شده .

المیزان : ترازو .	مَتَاعُ الْغُرُورِ : کالای باعیب که بر
القسط : داد و راستی .	خرنده بپوشانند تا مغرور شود .
الحدید : آهن .	سابقوا : پیشی کنید ؛ المسابقة :
الدُّرِّيَّةُ : فرزندان ، و بر یکی افتد ؛	بر یکدیگر پیشی گرفتن .
الدُّرِّيَّات : جماعت .	المرص : بهنا ، وقیل پنهان ، و مراد
النُّبُوَّةُ : پیغامبری .	فراخی است .
التَّقْفِيَّةُ : چیزی از پس چیزی داشتن ،	الأسى : اندوهگین شدن .
یعنی فرستادن .	الفرح : شاد شدن .
آثار : پیا و نشانها ، جمع آثار .	مُخْتَال : خرامانده ؛ الإختیال :
الرُّهْبَانِيَّةُ : زاهدی ورزیدن .	خرامیدن .
الإبتداع : نوآوردن و نوآفریدن .	فَخُور : نیک نازنده ؛ الفخْر :
الکِفْل : بهره .	نازیدن .

سورة الواقعة

الوَضْنُ : بجواهر مرصع کردن ،	الواقعة : قیامت .
یعنی دریافتن .	كاذِبَةٌ : دروغ گفتن .
التَّقَابُلُ : روی در روی یکدیگر	خافضة : فرود آورنده ؛ الخفض :
آوردن ، یعنی رویا روی شدن .	فرو داشتن .
أَبَارِيقُ : آبدستانها ؛ جمع ابریق .	الرَّج : چسبانیدن .
التَّصْدِيعُ : سر بدر آوردن ، وقیل	البس : ریزه ریزه کردن .
در سر رسانیدن و پراکنده کردن .	الهباء : گرد هوا .
الإنزاف : سپری شدن شراب و	مُنْبَثًا : پراکنده ؛ الإنبثاث :
رفتن عقل ؛ أنزَفَ : بی شراب ماند	پراکنده شدن .
و بی عقل شد ؛ النزف : مست شدن و	الثلة : گروه .

سپری شدن شراب، والفعل (نَزِفَ - يُنْزَفُ) بلفظ المجهول .
 لَحْمٍ طَيْرٍ : گوشت مرغ .
 حُورٌ : زنانی سیاه چشم و نیکو، جمع حَوْرَاءَ مِنَ الْحَوَرِ .
 عَيْنٌ : فراخ چشمان ، جمع عَيْنَاءَ مِنَ الْعَيْنِ .
 الْمَكْنُونُ : در در صدف یا در خزانه ؛
 الْكُنَّ : پوشیدن و نهفت داشتن .
 التَّائِيْمُ : بیزه منسوب کردن .
 السَّدْرُ : گونه از درخت ، و قيل كُنَّارٌ ؛ الواحدة [السَّدْرَةُ] .
 مَخْضُودٌ : خارزده شده ، یعنی بی خار ؛
 الْخَضْدُ : خار از درخت زدن .
 الطَّلْحُ : درخت موز ؛ الواحدة : طَلْحَةٌ .
 النَّضْدُ : برهم نهادن .
 مَسْكُوبٌ : ریزانیده شده ، یعنی همیشه روان ؛ السَّكْبُ : ریزانیدن .
 فُرُشٌ : بسترها ؛ جمع فِرَاش .
 عُرْبًا و عُرْبًا : شوی دوستان ؛ جمع عَرَوِبُ .
 سَمُومٌ : باد گرم کشنده .
 الْيَحْمُومُ : دود سیاه .
 بارِدٌ : خنک .
 كَرِيمٌ : بامنفعت .
 الْإِترَافُ : بناز پروردن و بی فرمان کردن نعمت کسی را و بفضول آوردن نعمت .
 الْحَيْثُ : گناه .
 الشَّجَرُ : درخت ؛ الشَّجَرَةُ : یکی .
 الزَّقْنَمُ : درختی است در دوزخ .
 الْبُطْنُ : شکمها ؛ جمع بَطْنٍ .
 الْهَيْمُ : شتران تشنه ؛ جمع الْأَهْيَمُ .
 لُزْلُزٌ : روزی .
 مَسْبُوقِينَ : عاجزین .
 النِّشَاءُ وَالنِّشَاءَةُ : الخَلْقُ .
 الزَّرْعُ : رویانیدن و کشت کردن .
 ظَلَمٌ : شدید ؛ أَصْلُهُ ظَلَمْتُ ، الظُّلُومُ : روز گذاشتن و شدن .
 التَّفَكُّهُ : شگفتی نمودن و پشیمانی خوردن .
 مُغْرَمُونَ : تاوان زدگان ؛ الْإِغْرَامُ : تاوان زده کردن .
 الْمُرْنُ : ابر سپید .
 الْأُجَاجُ : آب تلخ ، و قيل سخت شور .
 الْإِقْوَاءُ : بی توشه شدن و بزمین نهی

سپری شدن شراب، والفعل (نَزِفَ - يُنْزَفُ) بلفظ المجهول .
 لَحْمٍ طَيْرٍ : گوشت مرغ .
 حُورٌ : زنانی سیاه چشم و نیکو، جمع حَوْرَاءَ مِنَ الْحَوَرِ .
 عَيْنٌ : فراخ چشمان ، جمع عَيْنَاءَ مِنَ الْعَيْنِ .
 الْمَكْنُونُ : در در صدف یا در خزانه ؛
 الْكُنَّ : پوشیدن و نهفت داشتن .
 التَّائِيْمُ : بیزه منسوب کردن .
 السَّدْرُ : گونه از درخت ، و قيل كُنَّارٌ ؛ الواحدة [السَّدْرَةُ] .
 مَخْضُودٌ : خارزده شده ، یعنی بی خار ؛
 الْخَضْدُ : خار از درخت زدن .
 الطَّلْحُ : درخت موز ؛ الواحدة : طَلْحَةٌ .
 النَّضْدُ : برهم نهادن .
 مَسْكُوبٌ : ریزانیده شده ، یعنی همیشه روان ؛ السَّكْبُ : ریزانیدن .
 فُرُشٌ : بسترها ؛ جمع فِرَاش .
 عُرْبًا و عُرْبًا : شوی دوستان ؛ جمع عَرَوِبُ .
 سَمُومٌ : باد گرم کشنده .
 الْيَحْمُومُ : دود سیاه .

رسیدن .	الحَلَقُومُ : نای گلو .
مَوَاقِع : جایهای افتادن ، یعنی فرو رفتن .	رَوْحٌ : براسودنی ، وقیل آسانیی ، الرِّيحَان : سپرغم و روزی .

سورة الرحمن

البَّيَان : آی القرآن ، وقیل الکلام .	آخرت ازوقت مرگ تاوقت زنده شدن .
النَّجْمُ : گیاه بی ساق .	لَا يَبْتَغِيَان : بهم در نیامیزند ؛ البَغْيُ : ستم کردن ؛ البُغَاءُ ، والبَغِيَّةُ : حسرت ؛ البِغَاءُ : الزنا .
يَحْسُبَان : بشمار .	المَرْجَان : مروارید خورد .
أَقِيمُوا : راست کنید .	الجَوَارِ الْمُنْشَتَاتُ : کشتیهای بادبان برکشیده ، و یکسر شین موج برانگیزنده و در رفتن آمده ؛ مِنْ قَوْلِهِمْ : « أَتَشَاءُ بِفَعْلٍ » .
الْأَنَام : همه خلق ، وقیل آفریدگان .	الْأَعْلَام : کوهها ؛ جمع عِلَم .
الْأَكْثَام : غلافهای شکوفه ؛ جمع کیم .	الْفَتَاء : نیست شدن .
الْآلَاء : نعمتها ؛ جمع آلی و آلی .	البَقَاء : ماندن ، یعنی پاینده شدن .
صَلْصَال : گِل خشک .	ذُوالْجَلَالِ وَالْإِكْرَام : بابرنگی ذات و صفات یعنی بزرگوار و بنده نواز ؛ الجَلَال : بزرگوار شدن .
الْفَخَّار : سفال .	سَنَفَرُغٌ لَكُمْ : زود باشد که پردازیم شما را یعنی قصد شمار و جزاء شما کنیم .
الْجَان : پدر پریان .	
المَارِجُ وَ الشَّوَاظ : زبانه آتش بی دود .	
المَرْج : درهم گذاشتن .	
الإِلْتِقَاء : بهم رسیدن و یکدیگر را دیدن .	
الْبَرْزَخ : بازدارنده میان دو چیز ، وقیل جدا کننده ، و البرزخ میان دنیا و	

الطَّمْثُ : مجامعت کردن و بسودن ،
 وقيل بکارت زایل کردن .
 الْيَاقُوتُ : معروف .
 مَدَامَّةٌ : باغی که گیاهش سیاه نماید
 از سبزی و سیرابی ؛ الإِدْهِيمَامُ : سیاه
 نمودن گیاه از سیرابی .
 نَضَّاحَةٌ : برجوشنده ، یعنی آب
 بردماننده ؛ النَّفْثُخُ : برجوشیدن آب
 از چشمه .
 الرُّمَانُ : انار .
 خَمِيرَاتُ : نیکوخیوان ، وقيل بسیار
 هنران ، وقيل برگزیدگان ، وقيل خوش
 خویانی نیکو رویان ، جمع خَمِيرَةٌ .
 حِسانُ : نیکوان .
 مَقْصُورَاتُ : زنان پردگی .
 الْخِيَامُ : سایبانها ، جمع خَيْمَةٌ .
 رَقْرَفُ : شادروانها ، وقيل مرغزارها
 وگویند بالشها .
 الْعَبْقَرَى : جامهای گران مایه .

الْفَقْلَانُ : آدمی و پری .
 لَمْعَشَرٌ : گروه .
 إِنْ اسْتَطَعْتُمْ : اگر توانید .
 لَنْفُودُ : گذشتن .
 أَقْطَارُ : کرانها ؛ جمع قُطْرُ .
 النُّحَاسُ : دود ، وقيل روی گذاخته .
 الْإِنْتِصَارُ : دادستدن .
 وَرْدَةٌ : گلگون .
 الدَّهَانُ : آدیم سرخ ، وگویند روغنها
 جمع دُهْنٌ .
 سَيْمًا : نشان .
 الْقَدَمُ : پیش پای ؛ الْأَقْدَامُ : جماعت
 أَفْنَانُ : شاخها ؛ جمع فَنَنٌ .
 بَطَائِنُ : آسترها ؛ جمع بَطَانَةٌ .
 الْجَنَى : میوه چیده ، وقيل باردرخت .
 قَاصِرَاتُ الطَّرْفِ : زنانی که جز
 بشوی خود ننگردند ؛ الْقَصْرُ : بازداشتن
 وکتم کردن و پرده فرو گذاشتن ؛ الطَّرْفُ :
 چشم .

سورة القمر

مَزْدَجَرٌ : جای باز زده شدنی ؛
 الإِزْدِجَارُ : باز زده شدن بزجری کسی
 یعنی پند گرفتن و باز زدن ؛ أَزْدَجِرَ :

مُسْتَمِرٌ : همیشه و قوی تلخ ؛
 الْإِسْتِمَارُ : قوی و استوار شدن و همیشه
 بودن و روان شدن .

الهَشِيم: گیاه خشک و درهم شکسته ؛
الهَشْم: شکستن .

الإِحْطَار: حظیره ساختن از شاخ
درخت ؛ الحَظَر: بازداشتن .

الآل: الأهل .

السَّحَر: الصَّبْح ؛ الأَسْحار :
جماعت .

النَّمَارِي: بشك شدن .

راوَدُوهُ: درخواستند از او؛ المَرَاوَدَة :
چیزی درخواستن از کسی .

الضَّيْف: مهمان ؛ واحد و جمع در
وی یکسان بود .

التَّصْبِيح: بامداد بجای آمدن .

بَرَاءة: بیزاری .

الزُّبُر: نَبَشْتها، جمع زَبُور؛ والزُّبُور:

کتاب داود علیه السلام؛ الزُّبُر: نبشتن .

آدَمِي: سخت تر .

أَمَرَ: تلخ تر؛ المَرَارَة: تلخ شدن .

الهَزَم: لشکر شکستن .

السَّحَب: کشیدن .

اللَّمْع: نگریستن .

أَشْيَاعُكُمْ: أَمْثَالُكُمْ فِي الكُفْرِ،

وقيل الشَّيْعَة: گروه همدل ؛ الشَّيْع :

جماعت ؛ الأَشْيَاع : جمع الجمع .

بانگ برزده شد .

الجَرَاد: مَلَح .

إِنْتَمِير: انتقام کن .

الإِنْهَامار: ریزان شدن آب .

قُدِّرَ: قُضِيَ .

دُسُر: میخهای کشتی، جمع دِسار .

مُدَّ كِر: پندگیرنده .

كُفِيرَ: جُحِدَ .

الإِنْقِعَار: از بیخ برکنده شدن .

سُعُر: آتشیهای افروخته ، جمع

سَعِير ، و قبل دیوانگی .

الأَشِير: مَنَش زده، یعنی بزرگشمنش

و گردن کش ، و قیل فبرنده و فضولی ،

و قیل بد نشاط ، یعنی نیک شاد کام ؛

مِنَ الْأَشَر .

الإِرْتِقَاب: چشم داشتن .

الإِصْطِبَار: شکیبائی کردن .

القِسْمَة: بخش کردن و بخش .

الشَّرْب: بهره از آب .

الإِحْضَار: حاضر شدن ؛ مُحْتَضَر:

جای حاضر آمدنی .

صَاحِبِهِمْ: یعنی قدرین سالف .

التَّعَاطِي: گرفتن و در چیزی خوض

کردن .

مُسْتَطَرَّ : نیشته شده .
مَقْعَدِ صِدْقٍ : جایگاه پسندیده ،
یعنی بهشت .
مُقْتَدِر : توانا .

سورة النجم

النَّجْمُ : پروین .
هَوًى : فرو رفت .
الغَى وَالْغَوَايَةِ : بی‌راه شدن .
الْوَحْيُ : الهام دادن و پوشیده گفتن .
شَدِيدُ الْقُوَى : جبرئیل .
مِرَّةٌ : قُوَّت :
التَّدَلَّى : سخت نزدیک شدن .
قَابَ قَوْسَيْنِ : اندازه دو کمان
عربی .
المُؤَارَاتُ وَالْمِرَاءُ : ستهیدن .
نَزْلَةً أُخْرَى : یکت فرود آمدنی ،
یعنی یکباروی دیگر .
سِدْرَةِ الْمُنْتَهَى : درختیست در
آسمان هفتم .
الْأَلَات : بتی است که ثقیف پرستیدندی
بطائف ، و قبل قریش بنحله .
الْعِزَّى : درختی بود که غطفان
پرستیدندی .
مَنَاة : سنگی بود که هَذیل و خزاعه
پرستیدندی .
پرستیدندی .
ضِیْرًى : چسبیده ازحق ، یعنی کثر ؛
الضَّیْرُ : بیداد کردن و کم کردن .
الإِسَاءَةُ : بدی کردن .
الإِجْتِنَابُ : التَّجَنُّبُ .
کبائر : گناهان بزرگ ؛ جمع کبیره
الذَّمَمُ : گناه خورد .
الْجَنِّینُ : بچه در شکم ؛ الْأَجِنَّةُ .
جماعت .
الإِکْدَاءُ : بریده کردن عطا .
التَّوْفِیَّةُ : تمام کردن و تمام دادن .
الْوِزْرُ : گناه کسی برداشتن .
الْأَوْفَى : تمام تر .
الإِضْحَاکُ : خنداندن .
الإِیْنَاءُ : گریانیدن .
الْمُنْتَهَى : جایگاه بنهایت رسیدن .
الإِقْنَاءُ : سرمایه دادن .
الشَّعْرَى : ستاره است که بنوخزاعه
پرستیدندی .

سَامِدُون : غافلان و بازی کنندگانید ،
السَّامِد : غافل و بازی کننده ؛ السُّمُود :
بازی کردن .

الإِهْوَاء : انداختن و قصد کردن .
التَّغْشِيَّة : چیزی بر کسی پوشانیدن .
الْأَرْف : نزدیک آمدن ؛ الْأَرْفَة :

قیامت .

سورة الطور

را نیز غلام گویند .
رَبِّبَ الْمَنُون : حوادث روزگار ،
یعنی گردش زمانه .
أَحْلَام : خردها .
سَلَّمَ : نردبان .
الْكَيْسَف : پاره از آسمان ، و کذا
الْكَيْسَفَة ؛ الْكَيْسَف : جماعت .
السَّقُوط : افتادن .
السَّحَاب : ابر .
الْمَرْكُومُ وَالرُّكَّام : برهم نشانده .
الرَّكْم : برهم نشاندن .
الصَّعَق : بیهوش کردن ؛ الصَّعَقُ :
بیهوش شدن و مردن .
بِأَعْيُنِنَا : در نگاه داشت ما .
إِذَا رَأَى التَّجُوم : فرو رفتن ستارگان .

الطُّور : کوه موسی علیه الصَّلَاةُ
وَالسَّلَام .
رَقٌّ مَنشُور : صحیفه بازگشاده ؛
الرَّق : آن پوستی که بر وی نبیند .
الْبَيْتِ الْمَعْمُور : خانه است در
آسمان چهارم برابر کعبه ، الْعِمَارَة :
آبادان کردن .
السَّقْفِ الْمَرْفُوع : آسمانی افراشته ؛
السَّقْف : آسمانه ؛ السَّقْف : جماعت .
السَّيْر : رفتن .
الْأَلْتُ وَالْإِلَآئَةُ وَالْإِيلَاتُ وَاللَّيْت :
کم کردن .
التَّنَازُع : از یکدیگر گرفتن و یکدیگر
دادن چیزی .
غِلْمَان : کودکان ، جمع غُلَام ، و فرزند

سورة الذاریات

بردادن و برداشتن باد چیزی را .
وَقُرْأ : بارگزاران را .

الذَّارِيَات : بادهای بردارنده و
شتاباننده و پراکنده کننده ؛ الذَّرْو : بیاد

الجَارِيَاتِ يُسْرًا : روندگان بآسانی ،
یعنی کشتیها .

الْمُقَسَّمَاتِ أَمْرًا : بخش کنندگان
کاری را یعنی کارها را ، یا فرمودشدگان
بکاری یعنی این چهار فرشته : جبرئیل
شکنجه را ، و میکائیل رحمت را ، و اسرافیل
دمیدن را ، و ملک الموت ستاندن جانها
را ؛ التَّقْسِيمِ : بخش کردن .

الْحُبُوكَ : راهها ، جمع حَبِيكَةٍ
و حَبَاك .

يُؤْفِكُ : گردانیده شود .

الْخَرَّاصُونَ : دروغ گویان ، الْخَرَصُ :
دروغ گفتن .

غَمْرًا : ناداننی و سختی که مردم
دروغ خیره شود ؛ الْغَمْرُ : فروپوشیدن .
يُمَتِّتُونَ : يُحَرِّفُونَ ، وَالْفِتْنَةُ :
العقوبة .

الْإِسْتِعْجَالِ : شتافتن خواستن و در
پیش شدن .

الْهَجُوعِ : خفتن .

الْإِنْكَارِ : ناشناختن .

الرَّوْغِ : پنهان سوی کسی یا چیزی
رفتن .

عَجَلٍ : گوساله .

سَمِينٍ : فربه ؛ سِمَان : جماعت ؛
السَّمَنُ : فربه شدن .

الْإِيْجَاسِ : بیم دردل داشتن .

خَبِيفَةً : ترسی .

صَرَّةً : بانگی .

الصَّكَّةُ : زدن ، صَكَّتْ وَجْهَهَا :

تپانچه زد بر روی خود .

عَجُوزٌ : گنده پیر ، وقیل پیر زن

عقیم ، زنی نازاینده ، و باد بی منفعت .

مَا خَطَبْتُكُمْ : چیست کار شما ؛

الْخَطْبُ : کار بزرگ .

طِينٍ : گلی .

مُسَوِّمَةً : نشان کرده ؛ التَّسْوِيمُ :

نشان کردن .

الْإِسْرَافِ : گزاف کاری کردن ،

یعنی زیادت بکار بردن .

الرُّكْنُ : تبار ؛ تَوَلَّى بِرُكْنِهِ :

روی بگردانید .

الْيَمِّ : دریا .

مُلِيمٍ : سزاوار ملامت شده ؛ الإِلَامَةُ :

سزاوار ملامت شدن .

الرَّمِيمِ : پوسیده و فرسوده ؛ الرِّمَّةُ :

پوسیده شدن استخوان .

الطَّاقَة : الإِیسَاع : توانگر شدن و تمام رسانیدن .

الْفَرَشُ وَالْمَهْدُ : گسترانیدن .

زَوْجِینَ : جفتی .

ذُنُوبًا : بهره .

الصَّاعِقَةُ : آتشی که از ابر جهد ، وقیل مرگش .

الْأَيْدُ : قوت .

مُنْتَصِرِينَ : خویشتن نگاه دارندگان بیاری یکدیگر .

مُوسِعُونَ : قادرون ، من الوُسْعِ وَهُوَ

سورة قی

نَضِید : برهم نهاده .

بَلَدَةٌ مِیْتًا : زمین مرده یعنی خشک ؛

الْبَلَدَةُ : بیابان بی نبات .

الرَّسَ : چاه ، وقیل وادی است بعینه .

الْأَیْکَةُ : بیشه ، وقیل مرغزار ،

أَصْحَابُ الْأَیْکَةِ وَأَصْحَابُ لَیْکَةِ : قوم

شعیب صَلَوَاتُ اللَّهِ وَسَلَامُهُ عَلَیْهِ .

تُبَّعَ : ملکی بود از ملوک حِمْیَر

بِیْمَن .

الْحَقُّ : واجب شدن و سزا شدن ؛

حَقٌّ : واجب شد .

الْوَعْدُ : نوید بد ، وقیل بیم کردن .

الْعَیَّ : درماندن و عاجز شدن .

اللبَّسَ : شوریده کردن کار بر کسی ،

وقیل پوشیده کردن و در آمیختن .

جَنَدید : نو ، الجِدَّةُ : نوشدن .

ق : قُضِیَ الْأَمْرُ ، یعنی گزارده

شد کار ، وقیل سوگند است باین حرف ،

وقیل نام کوهیست از زبرجد بگرد عالم

درآمده .

کِتَابٌ حَقِیْظٌ : لوح محفوظ .

مَرِیج : شوریده .

بَهَیج : نیکو و زیبا ، وقیل با نزهت

وشاد کننده .

تَبْصِرَةٌ : از بهر بینا کردن و عبرت

نمودن .

مُبَارَكًا : با افزونی و بسیاری و فراخی

یعنی بسیار منفعت .

الْحَصِیدُ : دروده ، الْحَصْدُ وَالْحِصَادُ :

دُرودن .

الْبُسُوقُ : دراز شدن .

طَلَع : شکوفه .

الْإِمْلَاءَ : پر شدن .
 مَزِيد : جایگاه افزونی .
 قَرْنٌ : گروهی، قُرُونٌ : جماعت .
 التَّنْقِيبُ : در شهرها گشتن .
 مَحِیصٌ : گریز جای، وقیل رستنی .
 أَلْقَى السَّمْعَ : گوش داشت .
 لُغُوبٌ : ماندگویی و مانده شدنی .
 الطُّلُوعُ : برآمدن آفتاب .
 أَدْبَارُ السُّجُودِ : در پس های سر
 بر زمین نهادن، یعنی پس از نمازها، وقیل
 دو رکعت سنت بعد از نماز شام .
 الْمَكَانُ وَالْمَكَانَةُ : جای، مکان
 قَرِيبٌ : جای نزدیک، یعنی صخره
 بیت المقدس که با آسمان نزدیکتر است
 بدوازده میل .
 التَّشَقُّقُ وَالْإِشْقَاقُ : الإِشْقَاقُ،
 جَبَّارٌ : جبر کننده بر کار و برگماشته
 و گردنکش و نیکی کشنده .

حَبْلُ الْوَرِيدِ : رگ گردن .
 التَّلَقَّى : پیش رفتن و چیزی از کسی
 گرفتن .
 الْمُتِلَقَّيَانِ : دو فرشته راست و چپ
 که بر آدمی موقوفند .
 قَعِيدٌ : هم نشین .
 اللَّفْظُ : گفتن و از ذهن بیفکندن .
 رَقِيبٌ : نگاهبانی .
 عَتِيدٌ : حاضر .
 سَكْرَةُ الْمَوْتِ : سختی مرگ ،
 یعنی جان کندن و بیهوشی .
 الْحَيِّدُ وَالْحَيْدُودَةُ : بگشتن، یعنی
 گریختن و رمیدن .
 الْغَطَاءُ : پوشش .
 حَدِيدٌ : تیز .
 الْقَرِينُ : یار، الْقُرْنَاءُ : جماعت .
 الْأَطْغَاءُ : بی فرمانی کردن .
 الْبُعْدُ : دور شدن .
 الْإِخْتِصَامُ : داوری کردن .

سورة العجرات

سنت هیچ مگوئید؛ التَّقْدِيمُ وَالتَّقَدُّمُ :
 پیش شدن .
 أَصَوَاتٌ : آوازا، جمع صَوْتٌ .

لَا تَقْدَمُوا بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ وَ
 رَسُولِهِ : پیشی مکنید برخدای و رسول
 وی در هیچ کار، یعنی برخلاف کتاب و

الحُبُوط : باطل شدن ، یعنی برباد شدن .

الشَّعْر : دانستن .

الغَض : فرو گذاشتن آواز و چشم فرو خوابانیدن .

الحُجُرَات : سرایچه‌ها ، و قیل سرایه‌های زنان ؛ جمع حُجْرَة .

التَّبَيُّنُ وَالتَّشَبُّتُ : آهستگی کردن در کار .

الْجَهَالَة : نادانستن و نادانی .

النَّدَامَة : پشیمان شدن .

العَنْت : بَرّه مند شدن و درکار [ی] افتادن که ازو نتوان بیرون آمدن .

التَّحْيِيْب : دوست گردانیدن .

التَّكْرِيه : دشمن گردانیدن .

الإِقْتِيَال : الْمُقَاتَلَة .

الإِصْلَاح : نیکو کردن و آشتی کردن دادن .

الْفَيء : باز گشتن .

السُّخْرَة [و] السَّخَرُ وَالسُّخْرِيَّة :

افسوس کردن .

قَوْمٌ مِّنْ قَوْمٍ : رجالٌ مِنْ رِجَالٍ .

اللَّعْز : عیب کردن .

التَّنَابُز : یکدیگرا بلقب خواندن .

الْأَلْقَاب : پاژ نامها ؛ جمع لَقَب .

التَّجَسُّسُ وَالتَّحَسُّسُ : خبر جستن ،

و قیل جست و جوی کردن ، و قیل هو بالجیم

فِي الشَّرِّ وَ بِالْحَاءِ فِي الْخَيْرِ .

الإِغْتِيَاب : غیبت کردن ، یعنی از پس بد گفتن .

مَيِّتًا وَ مَيِّتًا : مرده ؛ وَ الْمَيِّتُ وَ

الْمَيِّتَة : مردار .

شُعُوبًا : قبیله‌های بزرگ ؛ جمع

شَعْب .

قَبَائِل : تبارها ؛ جمع قَبِيلَة وَ وى

کم از شَعْب بود .

التَّعَارُف : یکدیگرا شناختن .

الْأَعْرَاب : بیابانیان ، جمع أَعْرَابِي .

يَمْنُون : منت می‌نهند .

سورة الفتح

دَائِرَةُ السَّوْءِ : گردش بدی و بد

السَّكِينَة : آرام دل .

یعنی گردش زمانه به بدی، السوء بالضم :
هلاک و سختی، الدور والدوران : بگشتن.
التعزیر - بالراء : بزرگ داشتن و
باری کردن، التعزیر : نیرومند گردانیدن
التوفیر : بزرگ داشتن و بشکوه
داشتن .

النكث : شکستن پیمان و تاب باز
دادن ریمان .

المُعاهدة : پیمان کردن .

التخليف : باز پس گذاشتن .

الشفل : مشغول کردن .

السنة : زفانها .

ظن السوء : گمان بد .

بوراً : هلاک شدگان و نیست شدگان،

جمع بالر، و یکی را نیز بُور گویند، البوار
والبور : هلاک شدن .

مغانیم : غنیمتها، جمع مَغْنَم .

ذرونا : بمانید ما را .

حرج : تنگی .

الاعرج : لنگ، العرج : لنگ
شدن .

الإثابة : پاداش دادن .

التعجيل والإعجال : شتابیدن و

بیشی دادن .

الكف : باز داشتن .

السنة : نهاد .

بطن مكة : اندرون مکه .

الإظفار : پیروزی دادن، یعنی دست
دادن .

الهدى : قربانی که بمکه فرستند .

العكف : باز داشتن .

المحیل : آنجا که حلال شود کشتنی

وی در وی، یعنی جای قربان کردن .

تطوؤهم : سپرید ایشانرا، الوطئ
والموطئ : سپردن .

معره : رنجی، و قبل خون بها و
سختی و دشواری و گناه .

التزیل : پراکنده شدن .

حمية الجاهلية : نام و ننگ

روزگاری کافیری که مسلمانی نبود .

الإلزام : لازم کردن، یعنی بگردن

در آوردن و شناسا گردانیدن .

كلمة التقوى : سخن پرهیزگاری،

یعنی : «بسم الله الرحمن الرحيم»، و قبل :

«محمد رسول الله»، الكلمة : یک

جزو از سخن، الكلمات والكلم :

الکِیَافِیَّة : بسنده کردن و بس شدن .
 اَشِدَّاء : سختان ، جمع شَدِید .
 رُحَمَاء : نرم دلان ، جمع رَحِیم .
 الْإِنْجِیل : کتاب عیسی علیه السَّلَام :
 الشَّطَطَاء : اول بَرَكْشِ کِشْت ، وقیل
 کِشْت نو برآمده ، وقیل بچه کِشْت .
 الْإِیْزَار : نیرومند گردانیدن .
 الْمُوَازَرَة : یاری دادن .
 الْإِسْتِغْلَاز : ستر شدن .
 سَوَق : جمع ساق .
 الزَّرَاع : کیشاورزان ، جمع زارع .

جماعت .
 الرُّؤْیَا : خواب دیدن .
 الْمَسْجِدَ الْحَرَام : مسجد مکه .
 التَّحْلِیق : موی ستردن .
 التَّقْصِیر : کم کردن و کوتاه کردن
 و سستی کردن در کار و لختی از موی
 بریدن .
 كَفَى بِاللَّهِ : بس است خدای ، یا
 بس کرده ، یا بس کننده بخدای .
 شَهِیداً : [بگواهی] تمیز "أَوْ
 مَفْعُول" .

سورة محمد صلى الله عليه وسلم

بَرَءَهَا ، جمع وِزْر .
 عَرَفَهَا لَهُمْ : خوش بوی کرد او
 را از بهر ایشان .
 التَّشْيِيت : استوار کردن .
 تَعَسَّأَ لَهُمْ : هلاك باد ایشانرا ، و
 قیل نگو ساری باد .
 التَّدْمِیر : هلاك کردن .
 الْمَثْوَى : جای باشیدن ، الثَّوَاء :
 باشیدن .
 الْأُسُون : از حال بگشتن آب ، و

بَالَهُمْ : حالتهم .
 الْبَاطِل : نادرست و بیهوده .
 الْحَقُّ : بَهْدَه .
 اللَّقَاء : دیدن .
 فَضْرَبَ الرِّقَاب : پس بنزد گردنها
 را زدنی ، یعنی گردنهای کافرانرا .
 الْإِثْخَان : بسیار کشتن و سست گردانیدن
 جراحت کسی را .
 الْحَرْب : جنگ .
 أَوْزَارَهَا : سیلاحها و سازها ، وقیل

قِيلَ الْآسِنَ : الْمُنْتِنَ .

الْتَبَنَ : شیر .

الْتَعِيرَ : دیگرگون شدن .

طَعَمَ : مزه .

خَمَرُ : می .

لَدَّةٌ : بامزه .

عَسَلٌ مُصَفًّى : گبین صافی کرده

یعنی روشن ، التَّصْفِيَّةُ . روشن کردن .

الْتَمَرَاتُ : میوه ها ، جمع ثَمَرَةٍ .

الْمَغْفِرَةُ وَالْغُفْرَانُ : آمرزیدن و

در گداشتن .

الْتَفْطِيعَ : پاره پاره کردن و بریدن .

أَمْعَاءُ : رود گاینها ، جمع مِمْی و

مَعْنَى .

أَنْفًا : اکنون .

بَغْتَةً : ناگاه .

أَشْرَاطُ : نشانیها ، جمع شَرَطَ .

الْتَقَلُّبُ : برگردیدن .

السُّورَةُ : پاره از قرآن .

الْإِحْكَامُ : استوار کردن .

الْمُتَحَشِّی عَلَیْهِ : بیهوش شده .

عَزَمَ الْأَمْرُ : حقیقت شد کار ،

العَزْمُ : دل بر کاری نهادن .

فَهَلْ عَسَيْتُمْ إِنْ تَوَلَّيْتُمْ أَنْ

تُفْسِدُوا : پس هیچ نزدیک شدید اگر

روی گردانید یا پادشاهی یابید که تباهی

کنید ، وقیل بُود ، وقیل اُمی خواهید

که ، وقیل چنان هست یعنی هیچ چشم

داشته شود از شما تباهی کردن .

الْإِصْطَامُ : کر کردن .

الْإِعْمَاءُ : کور کردن .

التَّدْبِيرُ : باندیشه از پی کاری شدن ،

وقیل اندیشیدن و در پایان کار نگریستن .

أَقْفَالُ : قُفْلُهَا ، جمع قُفْل .

الْإِرْتِدَادُ : برگشتن .

تَبَيَّرَ : پدید آمد .

التَّسْوِيلُ : بیاراستن .

التَّوَفَّى : تمام شدن و جان برداشتن .

الْإِسْخَاطُ : بخشم آوردن ، مَا اسْخَطَ

اللَّهُ : یعنی آنچه بآن سزای غضب خداوند

تعالی شدند .

الْإِحْبَاطُ : باطل کردن .

أَضْغَانُ : کینها ، جمع ضِغْن .

لَتَعْرِفَنَّ : هر آینه بشناسی تو هراینه

هر آینه .

لَحْنُ الْقَوْلِ : معنی گفتار ، وقیل

راه گفتار ، وقیل خطا کردن و گرایستن ،

وقیل قصد گفتار یعنی در گزارد سخن از

آنکے اقوال و افعال پر ضمیر دلیل باشد .
 لَا تَهِنُوا : سستی مکنید ؛ الوهن
 سست شدن .
 السُّلْم : آشتی .
 الوتر : کم کردن .
 الإحفاء : بسوز کردن در سؤال یعنی
 مبالغت کردن و بغایت رسیدن در هر چیز .
 الإستبدال : بتدل گرفتن .

سورة الاعراف

حم - یعنی - حمٌ ما هو کائن :
 تقدیر کرده شد آنچه وی بودنی است .
 شریک : انبازئی ، وقیل بهره .
 لیتونی بکتاب : بیارید بر من نامه .
 آثاره و اثره : بقیتی روایت کرده .
 الاستجابة و الإجابة : پاسخ
 کردن .
 الإفاضة : درسختن شدن و بانبوهی
 بازگشتن ، یعنی از عرفات بمنی رفتن
 حاجبان و آب ریختن .
 بدعا : نو .
 لفک قدیم : دروغ دیرینه است .
 لساناً عربیاً : لسانی تازی ، و
 العربی : تازی زبان .
 التوسیة و الإیصاء : اندرز کردن .
 کرهاً : بدشواری ، نصب علی
 الحال اوصیفة مصدري ، الکرة و الکرة :
 دشواری و مکروه ، وقیل الکرة بالفتح
 مصدر و بالضم اسم لیمصدر .
 الفصال : از شیر باز کردن .
 ثلثون : سی .
 الاشد : غایت جوانی و قوت ،
 جمع شدة کاتعم فی نعمة .
 اربعین : چهل .
 الإیزاع : الإلهام .
 اصلیح لی فی ذریئتی : بصلاح
 آرم را در فرزندان من ، یعنی فرزندان
 مرا جایگاه نیکویی گردان و نیکویی را در
 فرزندان فرود آر ، ای - ایشانرا نیکان
 گردان .
 التقبیل : پذیرفتن .
 التجاوز : درگذشتن .
 أف : ملال می گیرم ، یعنی بستوه
 می آیم ، أف لکما : فرخجی بادر شمارا .

حَاقَ بِهِمْ : گردشان درگرفت .	الْإِسْتِغَاثَةَ : فریاد خواستن .
لَحِيقُ وَالْحَيُوقُ : گرد درگرفتن	وَيَلَكَّ : وای تو .
و فرود آمدن بلا و مکروه .	حَقَّ الْقَوْلُ وَوَقَعَ الْقَوْلُ وَحَقَّتْ
الْإِسْتِهْزَاءُ : فسوس داشتن .	كَلِمَةُ الْعَذَابِ : واجب شد عذاب .
حَوْلُ : گرد برگرد .	أُمَمٌ : گروهانی ، جمع أمة .
الصَّرْفُ وَالتَّصْرِيفُ : گردانیدن و	الْعَرَضُ : پیش آمدن و عرضه کردن .
پیدا کردن .	الْإِذْهَابُ : بردن .
الْقُرْبَانُ : آج بوی نزدیکی جویند	طَيِّبَاتٌ : خوشبها ، جمع طَيِّبَةٌ .
بخداوند تعالی .	الْإِسْتِمْتَاعُ : التَّمَتُّعُ .
الْحُضُورُ : نزدیک آمدن .	عَذَابُ الْهُونِ : خواری .
الْإِنْصَاتُ : خاموش بودن از بهر	الْأَحْقَافُ : ریگ توده های کُز ، قیل
گوش داشتن .	یعنی منازل قوم عاد ، جمع حِقْف .
لَمْ يَعْىَ : درنماند ، وقیل مانده نشد .	النَّذْرُ : بیم کنندگان یا بیم ها .
أَوَّلُو الْعَزْمُ : خداوندان جدّ یعنی	عَارِضاً : ابری پیش آینده که سایه
کوشش و صبر بهای داشتن یعنی نُوح و	افکند .
إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَيُوسُفَ	الْإِسْتِقْبَالَ : پیش رفتن .
وَايُتُوبَ وَمُوسَى عَلَيْهِمُ السَّلَامُ .	الْإِمْطَارُ : بارانیدن .
	التَّمَكُّينَ : جای دادن و دست دادن .

سورة الجاثية

دَابَّةٌ : جنبنده ، الدَّوَابُ : جماعت ؛	او را .
الدَّبِيبُ : نرم رفتن .	رِجْزٍ : سخت ترین شکنجه .
لِنَتَّخِذَهَا هُزُؤًا : بفسوس گرفت	الْفُلُكُكُ : کشتی ، بر واحد و جمع

مَحْيَا : زندگانی .
مَمَات : مردن و مرگ .
غِشَاوَة : پوشش .
الحُجَّة : پوزش یعنی سخن درست
دلپذیر .
جَائِيَّةٌ وَجُثِيَّةٌ : بزاند درآمدگان ؛
الجُثُو : بزاند درآمدن .
الِإِسْتِنْسَاخ : نسخه کردن ، وقیل
نسخه گرفتن .
الِإِسْتِعْتَاب : خشنود کردن خواستن .
الْكِبْرِيَاء : بزرگواری و پادشاهی .

افتد .
آيَاتُ اللَّهِ : وقایعه ، وقیل نِعَمُهُ
عَلَى أَوْلِيَائِهِ وَنِقَمُهُ عَلَى أَعْدَائِهِ ،
یعنی فرستادن نیکوئیها بردوستان و فرود
آوردن انتقام بردشمنان .
التَّفْضِيل : فضل نهادن .
الشَّرِيعَةُ وَالشَّرْعَةُ : راه دین ، وقیل
نهاد دین ، الشَّرْع : پدید کردن ؛
الشَّرُوع : درآب شدن و درکاری شدن .
بَصَائِر : حجت‌های روشن .
الِإِحْتِرَاح : الْكَسْب .

سورة الدخان

لَا تَعْمَلُوا : گردن کشی مکنید .
أَنْ تَرْجُمُونِي : سنگسار کنید مرا ،
یعنی کُشید مرا .
وَلِنْ لَمْ تُؤْمِنُوا لِي : و اگر استوار
ندارید مرا .
الِإِعْتِزَال : بیکسوی شدن .
أَسْرَى بِهِ : بشب برد او را ؛
الِإِسْرَاء : بشب رفتن ، و يُعْدَى بِالْبَاء .
رَهَوًا : آرامیده ، وقیل خشک ، و
قِلْ گشادگی فراخ .

لَبَيَّةٌ مُبَارَكَةٌ : شبی نجسته ، یعنی
شب برات .
حَكِيم : مُحْكَم ، یعنی استوار .
شَكَّ : گمانی ، الشَّكُّ : بگمان
افتادن .
الدُّخَان : دود .
لِإِكْشِيفٍ : بگشای .
الِإِنْتِقَام : کینه کشیدن .
التَّسَادِيَةُ وَالْأَدَاء : گزاردن ؛ أَدَّوْا
لِي : فرستید بامن ، یعنی بمن سپارید .

الإيراث : میراث دادن .
 البسكاء : گریستن .
 الإنظار : زمان دادن .
 عالياً : گردنکش .
 لئلاء : آزمودن بهمت و محنت .
 العتبی : جوشیدن .
 العتس : بدرشتی کشیدن .
 الإمیراء : بگمان شدن .

سورة الزخرف

أُمُّ الْكِتَابِ : لوح محفوظ .
 اقْتَضَرْتُ : اُبس بگرد نیم ، یعنی نگرد نیم .
 الْمَضَاءُ وَالْمُضْيُ : گذشتن .
 الْمَهْدُ : گاهواره و آرام گاه .
 الْقِرَانُ : توانستن .
 الْجُزْءُ وَالْجُزْءُ : بهره .
 الْإِصْفَاءُ وَالْإِصْطِفَاءُ : برگزیدن .
 مُسَوِّدًا : سیاه ، الإِسْوَادُ : سیاه شدن .
 النَّشْءُ وَالنَّشْوءُ : بربالیدن .
 التَّنْشِئَةُ : پروردن و بربالانیدن .
 الْحِلْيَةُ : پیرایه ، و ایضاً نشان روی .
 الْخِصَامُ : الإِخْتِصَامُ .
 جَعَلُوا الْمَلَائِكَةَ : نام کردند فرشتگان را .
 لِمَنَّا : مادگان .
 الْإِسْتِمْسَاكُ وَالْتِمَسُّكُ : چنگ
 درزدن ، یعنی ستوار داشتن .
 أُمَّةٌ : دینی .
 لَفْضَرٌ : آفریدن و آغاز کردن .
 كَلِمَةً بَاقِيَةً : سخنی پاینده ، یعنی کلمه توحید : «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» ، وَقِيلَ : «لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ» .
 الْعَقِيبُ : فرزندان و پاشنه .
 التَّمْنِيعُ : بر خورداری دادن .
 رَجُلٌ مِّنَ الْقَرِيبَيْنِ : مردی زین دو دبه ، یعنی یکی ازین دو دبه ، وقیل از دو مرد این دو دبه ، یعنی مکه و طائف .
 سَخَّرَ بَأْسًا : بیگار یعنی آنک او را کار بیگار فرمابند ، و افسوس یعنی آنک برو افسوس کنند .
 زُخْرُفًا : زرو آرایش .
 مِّنْ يَّعْشُ : هر که خویشتن کور سازد یعنی روی گرداند من العِشْوِ وَالْعِشْوِ ، و بفتح شین معنی آن بود که کور شود من

العشاءَ وَمِنْهُ الْأَعْشَى وَالْعَشَوَاءُ .

تَقْيِضٌ : تقدیر کنیم ، یعنی برگماریم
و بهم کنیم ؛ التَّقْيِضُ : تقدیر کردن و
سبب ساختن .

بُعْدَ الْمَشْرِقَيْنِ : دوری مشرق و
مغرب ، یعنی دوری ایشان از یکدیگر .

الْإِشْتِرَاكُ : انباز شدن .

الْإِسْمَاعُ : شنوانیدن .

الصَّمُّ : کران ؛ جمع أَصَمَّ ، من الصَّمِّ .
الْعُمَى : [کوران] ؛ جمع أَعْمَى .
إِذَا : اگر .

ذَهَبَ بِهِ : برد و را .

الْمَسَلَّةُ : گروهی که چشم از ایشان
پر شود .

أَخْتَهَا : مانند وی ، وَالْأُخْتُ :
خواهر ؛ الْأَخَوَاتُ : جماعت .

السَّاحِرُ : دانا ، وقیل جادو .

مِصْرُ : نام شهری است .

الدَّهَبُ : زر .

مُقْتَرَنَيْنِ : بهم آمدهگان بایکدیگر ؛
الْإِفْتِرَانُ : یار شدن .

الْإِسْتِخْفَافُ : سبک داشتن و سبک
گردانیدن .

أَسْفُونَا : یعنی سزاوار خشم ما گشتند ؛

الْإِسَافُ : بخشم آوردن .

سَلَفًا : گذشتگان ؛ وقیل رَفَتَکَانَ ؛

جمع سَلِيفٌ ، وَسَلَمًا : جمع سَلِيفٌ .

لَسْتُفٌ : گذشتن ؛ السُّتُوفُ : از پیش
شدن ، وَالنَّعْتُ مِمَّه سَلِيفٌ وَفَعَلَ لُغَةً
وَالنَّعْتُ سَلِيفٌ .

مَثَلًا : عِبْرَةً .

يَصِيدُونَ : بازگ می دارند ، وقیل
می خروشد . يَصِيدُونَ : روی می گردانند ،
الْصَّيْدُ : بازگ داشت .

حَدَلًا : خُصُومَةً بِالْبَاطِلِ .

الْخَصْمُ وَالْخَصِيمُ وَالْخَصِيمُ :
پیکر کش بباطل .

الْخِلَافَةُ : ایستادن بجای کسی [که]
پیش از تو بوده باشد .

عِلْمٌ : نشانی است .

الْأَحْلَاءُ : دوستان ، جمع خَلِيلٍ .
تُحْبِرُونَ : شاد کرده شوید ؛ الْحَبِيرُ
وَالْحَبِيرُ وَالْحَبِيرَةُ : شاد کردن .

صِخَافٌ : کاسهای بزرگ ؛ جمع
صِخْفَةٍ .

اللَّذَاذَةُ وَاللَّذَّةُ : مزه یافتن .

الْأَعْيُنُ : چشمها .

التَّقْفِيرُ : سست گردانیدن .

الإِبْلَاسُ : نومید شدن .
 مَالِكُ : نام فرشته است که خازن دوزخ است .
 الْمَكِثُ : درنگ کردن .
 الإِبْرَامُ : الإِبراهیم .
 الْعَبْدُ : تنگ داشتن .
 الْوَصْفُ وَالصَّفَةُ : نشان دادن .
 قِيلَهُ : گفتار وی .

سورة هـ عسق

حَمِ عَسَقُ : سوگند بحلم و معجد و علم و سنا و قدرت من .
 أُمُّ الْقُرَى : مکه .
 الْفَرِيقُ وَالْفِرْقَةُ : گروه .
 مَقَالِيدُ : کلیدها ؛ جمع مِقْلِيد .
 الْمُحِجَّةُ : حجّت آوردن .
 الدُّحُوضُ : باطل شدن حجّت .
 نَصِيبُ : بهره .
 كَلِمَةُ الْفَضْلِ : قضاء سابق .
 رَوْضَاتُ : مرغزارها ؛ جمع رَوْضَةٍ .
 الإِقْتِرَافُ : الْكَسْبُ .
 حَسَنَةُ : نیکی ؛ الْحَسَنَاتُ : جماعت .
 حُسْنًا : نیکی .
 شَكُورُ : نیک سپاس دارنده ، یعنی پاداش بسیار دهنده بر عمل اندک .
 الْمَحْجُورُ : پاك کردن یعنی ناپیدا کردن .
 الإِحْقَاقُ : حق را برجای داشتن .
 الْقَسُولُ : پذیرفتن .
 الْقَسُوطُ : نومید شدن .
 رَوَاكِدُ : ایستادگان ؛ الرُّكُودُ : ایستادن آب و باد و کشتی .
 أَوْبُو بَقِئَهُنَّ : یا هلاک کند ایشانرا ؛ الإِیْبَاقُ : هلاک کردن .
 شُورَى : مشورت کردن ، یعنی با مشورت کردن .
 عَزَمِ الْأُمُورُ : کارهائی که قطعاً کردنی است ، آتی - قوی .
 خَفِیَّ : پوشیده .
 الْمَلْجَأُ : الْوَزْرُ .
 يَهْتَبُ : بخشد ؛ الْوَهْبُ وَالْهَبْتُ : بخشیدن .
 الذُّكُورُ وَذُكْرَانًا : نران .
 حِجَابُ : پرده ؛ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ : یعنی بی واسطه چنانکه با موسی گفت .

سورة السجده

لَتَفْصِيلٍ : پيدا کردن و جدا کردن .	الِاسْتِحْبَابِ : برگزیدن .
بَشِيرًا : مژده دهنده .	الْوَزْعُ : بازداشتن .
كِنَّةً : پوششها ، جمع كِنَان	جُلُود : پوستها ، وقيل كِنَايَةً عَنْ
وَقَرٍ : گراشی ؛ الوقَرُ : گران کردن	الْفُرُوجِ ، جمع جِلْد .
گوش و گران شدن .	الِانْطِاقِ : بسحر آوردن .
أَنْتَادًا : أَمْثَالًا : جمع نِدَا .	الِاسْتِنَارِ : در پرده شدن .
بَارَكَ فِيهَا : نیکی وی بسیار کرد ،	الِإِرْدَاءِ : الإِهْلَاك .
یعنی افزونی و خیر در وی بسیار فرود آورد ،	إِنْ يَسْتَعْتِبُوا : اگر خشنود کردن
مِنَ الْعِبَارَةِ كَتَّة .	خواهند .
أَقْوَاتٍ : روزیها ؛ جمع قُوْت .	الِإِعْتَابِ : حشود کردن .
إِثْبَاتٍ : بیابید .	الْمَلَفَ : بیهوده گفتن .
طَوَّعًا : طاعت دارنده ؛ لَطَّوْع :	الِإِذْقَةِ : چشانیدن .
فرمان بردن .	أَسْوَأَ : بدتر .
كَرْهًا : ناپسند دارنده .	أَرْنَا : بمانی ما را .
طَائِعِينَ : فرمان برداران .	حَظًّا : بهره .
قَضِيهِنَّ : تمام کرد ایشانرا .	النَّزْعِ : درهم افکندن و تبهی کردن ؛
أَيَّامٍ نَحِيسَاتٍ : روزهای شوم ؛	لِمَا يَنْزِعَنَّكَ مِنَ الشَّيْطَانِ نَزْعٌ :
أَيَّ - بد اختر یعنی روزگار عذاب ؛	اگر برسد ترا از دیواندك و سوسه ، وقيل
النَّحْسِ : بد اختر شدن .	اگر برگردانند ترا پیش رفتن فرمان و سوسه
الْخِزْيِ : رسوا شدن و خوار شدن ؛	دبو .
أَخْزَى : خوارتر ، یعنی خواری در وی	الِاسْتِعَاذَةِ : پناه جستن ، وقيل پناه
بیشتر .	گرفتن .

آذَنَّاكَ : آگاه کردیم ترا ، ایمان دادن : آگاه کردن .

يَوْمُس : نومید .

قَنُوط : نومیدی که اثر نومیدی بر وی پدید بود شکسته شده باشد .

الضَّرَاء : سختی ورنج وگزند و بیماری .

نَأَى بِجَانِبِهِ : دور افکند خود را یا گردنکشی کرد ؛ النَّأَى : دور شدن ؛ الْجَانِب : سوی عریض پهن یعنی بسیار و همیشه .

أَرَأَيْتُمْ : خبر کنید مرا .

الْأَفَاق : کرانه های آسمان و زمین .

أَوَلَمْ يَكُنْ فِی رَبِّكَ : اُ بسنده

نیست پروردگار تو ، یا اُ بسنده نکرد بسنده

کننده پروردگار تو .

مِرْيَتَةٍ : گمانی .

السَّامَةِ : بسته آمدن یعنی سیر شدن .

خَاشِعَةً : آرامیده .

الْإِهْتِزَاز : جنبیدن .

الْإِلْحَاد : بیکسو شدن از حق ، و

قبل بچسبیدن .

أَعْجَمِيَّتًا : حز زبَن تازی .

أَعْجَمِيَّةٌ وَعَرَبِيَّةٌ : اُ قرآن پارسی

و پیغامبر تازی زبان ، یا اُ پیغامبر پارسی

زبان و قرآن تازی ، الْأَعْجَمِيَّةُ وَالْأَعْجَمِيَّةُ :

کنند زفان ، وَقِيلَ الْأَعْجَمِيَّةُ الَّذِي لَا

يَقْضَعُ وَإِنْ كَانَ عَرَبِيًّا وَالْعَجَمِيَّةُ

الَّذِي نَسَبُهُ إِلَى الْعَجَمِ وَإِنْ كَانَ

فَصِيحًا .

الشفاء : بهتری دادن .

عَمَى : کوری ؛ الْعَمَى : کور شدن

و پوشیده شدن و کور دل شدن .

الْإِرَابَةِ : بگمان افکندن .

سورة المؤمن

وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ رَّحْمَةٌ وَعِلْمًا :

رسیدی بهر چیزی از روی رحمت و علم

یعنی اثر رحمت و علم تو به همه چیز ها رسیده

است .

أَمْتَنَّا الْمُتَنِينَ : میرانیدی ما را

ذُوالطَّلُوع : بافضل .

لَا يَتَغَرَّرُكَ : مفربیدا ترا .

الْهَمَّ : قصد کردن .

لَيْسًا خُذُوهُ : نا بگیرندش .

الْإِدْحَاض : باطل کردن .

بَعْضُ الَّذِي ، قَبْلَ آيٍ - كُلُّ
الَّذِي .

بِأَسْرِ اللَّهِ : عذابِ خدای .

الدَّاءِ : عادت .

مازَلْتُمْ : همیشه شما .

صَرَخًا : کوشکی بلند .

أَسْبَابُ : درها ؛ جمع سَبَب .

مالی : چه بودست مرا .

النَّجَاتُ : رستن و رستگاری .

لَا جَرَمَ : حَقًّا ، وَقِيلَ لَا بُدَّ .

التَّفْوِيزُ : کارِ بکسی سپردن .

غَدُوًّا : بامداد ؛ و بر جمع نیز افتد .

التَّحَاجُّ : الْمُحَاجَّةُ .

الضَّعْفَاءُ : جمع ضَعِيف .

تَبَعًا : پس روان ؛ جمع تَابِع .

أَوَلَمْ تَكُنْ تَأْتِيكُمْ : اُنْمِی آمد

بشما .

الشَّهَادُ : گواهان ، قیل یعنی نیبندگان

اعمال .

الإِیْكَارُ : بامداد کردن .

كِبَرٌ : بارنامه .

الدُّخُورُ : خوار شدن .

مُبْصِرًا : بینا ، یعنی توان دید دروی .

الْحَيَّ : زنده و همیشه .

دو بار ، یعنی نخست مرده آفریدی مارا
آی - خاکِ یا نطفه دیگر بار چون زندگانی

سپری شود کَمَا فِي قَوْلِهِ تَعَالَى وَ

تَبَارَكَ : « وَكُنْتُمْ أَمْوَاتًا حَبَاكُمُ

ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ » .

رَفِيعُ : بلند یا بلند کننده بردارنده .

يُلْقِي الرُّوحَ : فرو فرستد قرآنرا .

يَوْمَ التَّلَاقِ وَ يَوْمَ التَّنَادِ : روز

قیامت ؛ التَّلَاقِ : یکدیگرا دیدن و بهم

رسیدن ؛ التَّنَادِ : یکدیگرا خواندن ؛

التَّنَادُ : از یکدیگر رهیدن .

الْبُرُوزُ : بیرون آمدن .

الْحَنَاجِرُ : نایهای گلو ؛ جمع حَنْجَرَةٌ

خَائِنَةُ الْأَعْيُنِ : خیانت چشمها .

هَامَانَ : وزیر فرعون .

قَارُونَ : نام کاهری است .

الْإِسْحَاقُ : زنده گذاشتن و شرم

داشتن و فرو گذاشتن ،

مُتَكَبِّرٌ : گردنکشی ؛ التَّكَبُّرُ :

بزرگش منشی کردن .

رَجُلٌ مُؤْمِنٌ : یعنی حَزِيزِل ، وقیل

حَبِيبِ نَجَّار .

الْكَيْثَمَانُ : پوشیدن راز یعنی پنهان

داشتن .

يُسْجَرُونَ : بر کرده شوند ، یعنی
اندرون ایشان پر شود از آتش .
ضَلُّوا عَنَّا : غابُوا .
كُنْتُمْ تَمْرَحُونَ : نشاط می شدید ،
یعنی گشاده طبع ، المَرَّح : نشاطی شدن
یعنی شاد کام شدن .
الْقَصَص : قصه برگشتن و برپایی
رفتن .
هَذَا لَكُمْ : آنجا .

طِفْلاً : آتَى . أَطْفَالاً : الطُّفْل :
کودک خورد . واحد و جمع در وی یکسان
بود ، الْأَطْفَال : جماعت .
شُبُوحاً : پیران ؛ جمع شَبِيعَ ، وَالشَّيْخ :
خواجه .
كُنْ : بپاش .
أَعْنَاق : گردنها ؛ جمع عُنُق .
يُسْحَبُونَ : کشیده شوند ، یعنی
کشان کشان بر نداشتان .

سورة الزمر

واسعة : فراخ است .
ظُلُلٌ : سایبانها ، جمع ظُلَّة .
التَّخَوُّيف : ترسانیدن .
الطَّاغُوت : بت و دیو از حد در گذرنده ،
وقبل هر چه آنها پرستند جز خدای واحد
و جمع و مذکر و مؤنث در وی یکسانست .
الْإِنْقَاز : الإِنْجَاء .
عُرْفَ وَغُرَفَات : حجرها و بروارها
یعنی جابه‌های بر بالا ، و قبل جایگاههای
بلند ، جمع غُرْفَة .
الْإِخْلَاف : وعده خلاف کردن و
خُلْف دادن .
المِيعَاد : نوید .

الْخَالِص : بی آمیغ ؛ الْخُلُوصُ و
الْخَالِصَة : ویژه شدن ، و قبل بکرنگ و
یکتا شدن .
زُلْفَى : نزدیکی .
يَكْوَرُ : درآرد .
وَزَرَ أُخْرَى : بار ننی دیگر را .
ضَرْ : گزندی و سختی .
التَّخَوُّيل : خداوند چیزی گردانیدن .
تَمَتَّعَ : برخوردار .
قَانِت : ایستنده ، یعنی نماز کننده .
آنَاءَ اللَّيْلِ : در ساعتهای شب ، جمع
لَيْلٍ و آتَى و لَيْلٍ بوزن محی و رحی و
نَحَى .

یَنَابِيع : چشمها ، جمع یَنْبُوع .

أَلْوَان : گونها ، جمع لَوْن .

الْقَاسِيَّة : سخت .

التَّشَابُه : بیکدیگر مانستن . مُتَشَابِهًا :

بیکدیگر ماننده در راستی و نیکوئی .

مَثَانِي : بازگردانیده ها ، یعنی قصتها

و احکام درو بازگردانیده شده ، جمع

مُثَنًى أَوْ مَثْنًى .

تَقْشِيرٌ : بلرزد ، الإِقْشِعْرَار :

موی بر اندام پای خاستن و پوستها فراهم

آمدن از ترس ، وقیل گونه بگشتن از بیم ،

وقیل دراژ خشدن .

تَلَيَّن : نرم شود ، اللَّيْن : نرم شدن .

عَوَج : کژی .

مُتَشَاكِسُونَ : بدخوبی کنندگان ،

یعنی ناسازندگان ، التَّشَاكُسُ : بایکدیگر

بدخوبی کردن و ناساختن .

سَلَامًا و سَالِمًا و سَلَامًا : خالصاً ،

یعنی بی انبازی .

لَهُمْ مَبِيتُونَ : آئ - سَيَمُوتُونَ .

يَحِلُّ : واجب ، شود الحِلُّ وَالْحَلَال :

واجب شدن عقوبت .

شَمَاتَتْ : بر مید ، الإِشْمِيزَار :

بهم آمدن و بر میدن .

التَّفْرِيط : تقصیر کردن .

جَنَّبَ اللَّهُ : فرمان خدای .

مَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ : بزرگ

نداشتند خدا را سزای بزرگ داشتن وی ،

وقیل نشناختند خدا را سزای شناختن وی .

قَبْضَتُهُ : یعنی ملک وی بود نه

آنک امر و ز ملک وی نیست ، إِلَّا أَنْكَ

بعضی را تصرف مجازی هست ، الْقَبْضَةُ :

یک مشت چیز .

الطَّيَّ : در نور دیدن .

يَمِينِهِ : قدرت وی .

قِيَام : ایستادگان ، جمع قائم .

الإِشْرَاق : روشن شدن و در وقت

روشن شدن .

طَبِئْتُمْ : پاک شدید ، یعنی پاک بودید

در دنیا ، وقیل پاک زیستید و پاک مردید ،

وقیل خوش باشید ، الطَّيِّب : پاک شدن

و خوش شدن .

زُمرًا : گروهان ، جمع زُمرَة .

حَافِينَ : گرد درگیرندگان ، الْحَفَّ :

در گرد چیزی در گرفتن .

سورة ص

ص : سوگند باین حرف یا باین سوره ،
وقیل راست گفت خدای یعنی بحق راست
گوئی خداوند تعالی ، وقیل آئی - کار خود
بر قرآن عرضه کن و برابر کن من المصافات .
عِزَّة : لمستیکبار .

وَلَاتَ حِیْثُ مَنَاصٍ : ونیست هنگام
گریز ، النَّوْصُ وَالْمَنَاصُ : گریختن .
عُجَاب : سخت شگفت .
یُرَادُ : خواسته می شود ، وقیل از بهر
خود می خواهند .

الْمِلَّةِ الْآخِرَةِ : دین باز پسین ، یعنی
دین عبسی ، وقیل دین قریش .
الْإِخْلَاقُ : دروغ برافتن .
فَلْتَبَرَّ تَقْوَا : پس بر شوند . الْإِرْتِقَاءُ :
بر شدن .

جُنْدٌ مَاهِنٌ لِّكَ : ایشان لشکری اند
و چی لشکری ، وقیل نیستند ایشان مگر
سیاهی .

ذُوالْأَوْتَادِ : خداوند میخها ، وقیل
مَلِکٌ قَوِی و پایدار ، وقیل بناء استوار .
فَوَاقٍ : توقفی ، واصل روزگار میان
دو دوشیدن است یعنی زمان اندک ، وقیل

باز گشتنی و بهش باز آمدنی ، وقیل راحتی .
الْقَطْ : نامه و بهره .
أَوَّابٌ : باز گردنده است و توبه
کننده .

فَصَلَ الْخِطَابُ : پیدا کردن وجدا
کردن سخن یعنی سخنی جدا کرده یا جدا
کننده میان حق و باطل ، وقیل یعنی قوله
عَلَيْهِ السَّلَامُ : « الْبَيِّنَةُ عَلَى الْمُدَّعِي
وَالْيَمِينُ عَلَى مَنْ أَنْكَرَ » ، وقیل
علم قضا ، وقیل کلمه اما بعد .
الْخَصْمُ : پیکار کنندگان .
لَتَسَوَّرَ : بر شدن .

الْمِحْرَابُ : جای عبادت بر بالا ،
وقیل پیشگاه ، الْمَحَارِبُ : جماعت .
الْفَزَعُ : ترسیدن .

الْإِشْطَاطُ : ستم کردن و از حد در
گذشتن .

تَسْعٌ وَتَسْعَوْنَ نَعِجَةً : نود و نه
ماده میش و این کنایت است از زن ،
النَّعَاجُ : جماعت .

أَكْفَلْنِيهَا : مرا پذیرفتار وی
گردان یا ویرا در نصیب من کن و بمن

سپار . الإِ كُفَّار : پندرفتار گردانیدن .
 العَمَرُ : عنبه کردن .
 خَلَطَاءُ : انبازان ؛ جمع خَلِيط .
 خَرَّ : بر روی در افتاد ؛ یعنی بسجده
 رفت ؛ الخُرُّور : بر روی در افتادن ،
 الصَّافِنَات : آن اسپانی که بر سه دست
 و پایستاده باشند و بر کناره سب چهارم ؛
 الصُّفُون : بر سه پای ایستادن اسب و بر
 کناره سب چهارم و این صفت جزا سب
 تازی را بود .
 الجِيَاد : اسبان نیک رو ، جمع جَوَاد
 ، الجُودَةُ : نیک رو شدن اسب .
 أَحَبَّبْتُ : برگزیدم .
 حُبُّ الْخَيْرِ : دوستی اسپانرا .
 عَنْ ذِكْرِ : بر یاد کردن .
 التَّوَارِي : پنهان شدن .
 طَفِقَ : در ایستاد و آغاز کرد .
 مَسْحًا : أَيْ - يَمْسَحُ مَسْحًا ،
 الْمَسْحُ : بسودن و بریدن .
 كَرَسِيٍّ : معروف .
 جَسَدًا : تنی بی جانرا ، یعنی آن فرزند
 نیم تنه مرده را ؛ الْجَسَدُ : تن ، و بر جمع
 نیز افتد .
 هَبَّ : ببخش .

لَا يَنْتَبِغِي : نبود ، وقیل نیاید و نسزد
 رُخَاءً : نرم .
 أَصَابَهُ : خواست .
 بَنَسَاءً : دیوار براریده .
 غَوَاصٌ : بدریا فرو شونده و گوهر
 برارنده ؛ الغَوَاصُ : بدریا فرو شدن .
 مُقَرَّرَيْنِ : بهم بستگان ، یعنی دست
 با گردن بسته ، وقیل دوگان بسته یا بادیو
 قرین کردگان ، مِنْ لَتَقَرَّرِ .
 الْأَصْفَادُ : بندها ، جمع صَفَدٌ .
 بِنَصْبٍ : برنجی .
 أَرَكُضٌ بِرَجْلَيْكَ : پای خود
 بر زمین زن ؛ الرَّكْضُ : جنبانیدن پای ،
 مُغْتَسِلٌ : جای سروتن شستنی .
 ضِعْمًا : دسته گیاه یا زَعَاك درخت .
 لَا تَحْنُتُ : سوگند مشکن ؛ الْحِنْثُ
 بدروغ شدن سوگند و بزه مند شدن .
 أَوْلَى الْأَيْدِي : خداوندان قوتها ،
 وقیل عملها یعنی توانایان برگزارد فرمان .
 الْمُصْطَفَيْنِ : گزیدگان .
 الْأَخْيَارُ : نیکان جمع خَيْرٌ أَوْ خَيْرٌ .
 إِسْمَاعِيلُ وَالْيَسَعَ وَذَا الْكِفْلِ :
 نامه های پیغامبران است .
 التَّقْطِيعُ : الفُتْحُ .

الْمُخَصَّمُ : الإختصاص .
 الْقَهَّارُ : شکنده کامها .
 الْمَلَاءِ الْأَعْلَى : گروهی برتر، یعنی فرشتگان .
 فَتَقَعُوا : پس افتید .
 أَجْمَعُونَ : همه .
 الْإِعْوَاءُ : از راه بردن .
 الْمُتَكَلِّفُ : آنکه از خویشتن چیزی نماید که در وی نباشد ، التَّكَلُّفُ : از خویشتن چیزی نمودن که در تو آن نباشد ورنج چیزی کشیدن ، وقیل الْمُتَكَلِّفِينَ : خویشتن ساختگان .

انْفَاز : سبری شدن .
 شَكَّلَ : مانده .
 مُقْتَضِحٌ : خویشتن درافکننده .
 الْإِقْتِحَامُ : خویشتن درافکندن .
 لَأَمْرٌ حَبِيبٌ بِهِمْ : فراخی مباد بایشان یعنی ایشانرا ، یعنی جای ایشان فراخ مباد .
 صَالُوا النَّارَ : درایندگان آتش اند .
 ضِعْفًا : دوجندان ، یعنی مانند آن عذاب که بوده باشد كَقَوْلِهِ تَعَالَى : رَبَّنَا آتِهِمْ ضِعْفَيْنِ مِنَ الْعَذَابِ .
 لِأَشْرَارٍ : بدان .
 تَخَذْنَاهُمْ : ا گرفتیم ایشانرا .

سورة الصافات

لِاسْتَفْتِهِمْ : پرس ایشانرا : مِنْ لَاسْتِفْتَاءٍ .
 لَأَزِ : برچفسنده ، اللُّزُوبُ : برچفسنده شدن .
 الْأَسْتِسْفَارُ : فسوس داشتن .
 قِفُوهُمْ : ایستانید ایشانرا ، الْوَقْفُ : ایستاندن .
 التَّنَاصُرُ : یکدیگرا یاری دادن .
 مُسْتَسْلِمُونَ : گردن دادگانشان ،

وَالصَّافَاتِ : بحق صف زندگان .
 الزَّاجِرَاتِ : رانندگان .
 مَارِدٍ وَمَرِيدٍ : سِتْنَبَه ، یعنی نیک بد ، وقیل پلید .
 لَسَمْعٍ وَالتَّسْمَعُ وَلِاسْتَمْعٍ : گوش داشتن ، وَيُعَدِّي بِلَوْلَى .
 دُحُورًا : دور کردنی .
 وَاصِبٍ : همیشه ، وقیل با درد .
 لَخَطُفٍ : ربودن .

- و قیل کردن دهد گانند .
 عَنْ الْيَمِينِ : زسوی دین ، وقیل
 ارسوی خیر
 بَيْضَاءَ : سپید ، وقیل روشن .
 لَا فِيهَا : نیست دروی .
 غَوْلٌ : رفتن خیرد ، وقیل دردسر ،
 وقیل درد شکم ، لغوب : هلاک کردن و
 نگاه گرفتن .
 الْبَيْضُ : خایه مرغ ، الْبَيْضَةُ
 یکی ، و مراد بیهوشی مرغ است .
 مَدِينُونَ : پدایش داده شدگان .
 تَالله : بحق خدای .
 اِنْ كَذَبْتَ لَسْتُ بِدِينٍ : هرایه حواسنی
 که هلاک کنی مرا .
 نِعْمَةُ رَبِّي : عصمت ربی .
 الشَّيَاطِينُ : دیوان ، وقیل ماران و
 این کنایت است از زشتی .
 شَوْنًا : آمیزشی ، لَشَوْبَ : آمیختن .
 الْجَحِيمِ : آتش سخت افروزان .
 يَهْرَعُونَ : می شتابند بالرزه ، وقیل
 شتابانیده می شوند و دوانیده می شوند .
 لِإِهْرَاعٍ : شتافتن .
 الْكَرْبُ : غم .
 سَلِيمٌ : تندرست ، و ایضاً مارگزیده
- سَقِيمٌ : بیمار ، السَّقَمُ : بیمار شدن
 رَاعٍ إِلَيْهِ : بهان بسوی وی شد ،
 الرَّوْعُ : گریستن . رَاعَ عَنْهُمْ خَرَبًا :
 مال عَنِهِمْ يَتَضَرَّعُهُمْ .
 الرَّفِيفُ وَالْوَزِيفُ : شتافتن ، الإِرْزَافُ :
 شتابانیدن .
 لِنَعْتٍ : تراشیدن
 ذَاهِبٌ مُهَاجِرٌ : اِلَى رَسِيٍّ : اِلَى
 حَيْثُ أَمَرَنِي رَبِّي وَهُوَ أَرْضُ الشَّامِ .
 لَذَّبَحَ : بسمَل کردن ، ذَبَحَ :
 گوسپند که کشتن را شاید یعنی قربانی .
 يَا أَبَتِ : ای پدر من .
 لَتَسَّ : بر روی افکندن .
 لِنَجَسِينَ : بر کرده پیشینی .
 لِمُسْتَقْبَلِينَ : پیداوروشن ، الإِسْتِبَانَةُ
 پیدا شدن و بدست برداشتن .
 بِنَعْلٍ : نام بتی ست .
 الْيَاسِينَ : یاس و قوم وی ؛ آل یاسین .
 خاندان رسول صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ .
 الْغُبُورُ : باقی ماندن و گذشتن
 لِإِبَاقٍ : الفِرَار .
 الشَّحْنُ : المَسْلَاء .
 سَاهَمَ : قرعه زد ، الْمُسَاهَمَةُ :
 با کسی قرعه زدن .

بَيْنَ الْجَنَّةِ : میان فرشتگان .
 النَّسَبُ : یکسی بازخواندن .
 فَاتِنِينَ : یعنی بی‌راه کنندگان .
 مَا مِثْلَا : نیست از ما کسی .
 السَّاحَةِ : میان سرای ، وقیل درگاه .
 لَصْبَاحٍ : بامداد .
 رَبِّ الْعِزَّةِ : اَیْ - ذی العِزَّة ،
 یعنی بی‌همتا .

مِنَ الْمُذْخَضِينَ : اَیْ -
 الْمُتَلَوِّينَ بِالْقُرْآنَةِ ، یعنی از قرعه
 برافشادگان و ماندگان .
 الْإِلْتِقَامِ : فروخوردن .
 فَلَوْلَا أَنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُسَبِّحِينَ :
 پس اگر نه آن بودی که وی از نمازکنندگان
 بود .
 يَقْطِطِينَ : درخت کدو .

سوره یس

إِمَامٍ مُبِينٍ : کتاب پیدا و روشن :
 یعنی لوح محفوظ ، وقیل راه پیدا .
 أَصْحَابَ الْقَرْيَةِ : اهل شهر انطاکیه
 اِثْنَيْنِ : دون ر .
 عَزَّوْنَا : عَلَبْنَا ، چیرگی دادیم ؛
 عَزَّوْنَا : قَتَوْنَا .
 بِنَالِثٍ : بَسُوم ، یعنی بشمعون .
 تَطْيِيرًا بِكُمُ : فال بد گرفتیم بشما ،
 یعنی شوم آمدید ما را ؛ التَّطْيِيرُ وَالْإِطْيِيرُ :
 فال بد گرفتن .
 طَائِرُكُمْ : فال بد شما ، یعنی شومی
 شما ؛ الطَّائِرُ : فال بد و عمل .
 أَقْصَى الْمَدِينَةِ : دورتر شهر ، یعنی
 پایان شهر .

یس : ای مردم ، وقیل ای مرد ، و
 قیل ای مهتر ، وقیل ای محمد .
 الْغَافِلِ : بی آگاه ؛ الْغَفْلُ : بی خبر
 شدن .
 الْأَذْفَانِ : زُنْخَهَا جمع ذَقَن .
 مُقْمَحُونَ : سر برداشتهگان ، وقیل
 سر برارندگان و چشم در پیش افکنندگان ،
 یعنی سرهاشان در هوا مانده بود و چشمها
 فراز ؛ الْإِقْمَاحِ : سر بر آوردن یعنی سر
 هوا کردن و چشم فراز کردن .
 سَدَّ : کوهی - وقیل بندی ؛ السَّدُّ
 والسُّدَّةُ : کوه ؛ السَّدَّةُ : استوار شدن .
 الْإِغْشَاءِ : کور کردن .

نَسَاءَهُمْ لَا تَهْنُ مَزَارِعُ .	الخُمُودُ : فرورفتن آتش یعنی خاکستر شدن .
الصَّرِيحُ : فریادرس و فریاد .	يَا حَسْرَةً : ای پشیمانی ، وقیل ای دریغا .
يَخْصِمُونَ : با یکدیگر پیکار می کنند ،	الْأَزْوَاجُ : گونها .
وقیل داوری میکنند ، والاصل يَخْتَصِمُونَ .	السَّلَاحُ : بیرون آوردن چیزی و پوست باز کردن .
النَّسْلَانُ : پوئیدن یعنی شتافتن و دویدن .	الإِظْلَامُ : در تاریکی شدن و تاریک شدن .
مَرَقَدُ : خواب گاه ، وقیل جای خواب ؛	مُقَدَّرٌ : شد .
الرُّقُودُ : خفتن .	لِمُسْتَقَرٍّ لَهَا : لِحَدِّ لَهَا مَوْقِفٍ
شُغْلٌ : مشغولی ، یعنی لِفَتْصَاضِ	مُقَدَّرٌ .
الْأَبْكَارُ بِمَرْجٍ لَا تَمَلُّ .	حَتَّىٰ عَادَ : تا باز گردد ، یعنی شود .
الإِمْتِيَاظُ : جدا شدن .	العُرْجُونُ : چوب خوشه خرمای که
أَلَمَ أَعْهَدَ لِيَكُمُ : اُنْفَرِ مَوْدَم	چون خرمای از وی باز کنند و خشک شود
شمارا ؛ الْعَهْدُ : وصیت کردن و پیمان کردن .	کژ شود چون کمان .
الْجَبِيلُ وَالْجَبْلُ وَالْجَبْلُ وَالْجَبْلَةُ :	الْقَدِيمُ : دیرینه ؛ الْقَدِيمُ : دیرینه
آفریدگان ، ای . گروه بسیار ، وقیل خلق بسیار .	شدن .
أَفَلَمْ تَكُونُوا تَعْقِبُونَ : اُپَسْ	الإِذْرَاكُ : دریافتن .
هَشْنُ نَمِي دَاشْتِيد ، یعنی اُعْقَلْ نَمِي دَارِيد .	لِفَلَكِكُ : چرخ آسمان که ستارگان
الإِسْتِيفَاقُ : پیشی کردن بر یکدیگر	در وی گردند ، وقیل گردون ، وقیل
و با یکدیگر تیر انداختن .	آسمان .
الْمَسْخُ : از صورت برگردانیدن .	لِسَبَاحَةٍ : شناه کردن در آب .
التَّعْمِيرُ : زندگانی دادن .	ذُرِّيَّتَهُمْ وَ ذُرِّيَّاتِهِمْ : آتی -
نُنْكِسُهُ : باشکونه گردانیم او را ؛	أَبْنَاءَهُمْ ؛ وقیل آباءَهُمْ ، وقیل

الرَّكُوبُ وَالرَّكُوبَةُ : آنچ برنشستن
را شاید ، و قیل برنشستنی ، و قیل بارگیر .

لَتَنْكِبِسُ و لَتُنْكَسُ : نگو سار
کردن .
الشَّعْرُ : سخن موزون با قافیت معنی دار .

سورة الملائكة

سُيِّعَ : گوارنده .
مِلْحٌ : شور است ؛ وَ الْمِلْحُ :
نمک .
لَحْمًا طَرَبًا : گوشت نازه ، یعنی
ماهی . الطَّرَاوَةُ وَالطَّرَاءَةُ : تازه شدن .
الْإِسْتِخْرَاجُ : الإِخْرَاجُ .
مَوَاحِرَ : شکافتگان آب را یعنی
روان ؛ الْمَخْرُ : شکافتن کشتی آب را .
الْقِطْمِيرُ : پوست تنک بر پیچیده
بردانه خرما ، و قبل آن پوست تنک تنک
که میان خرما دانه بود .
عَزِيزٌ : دشوار .
الْحِمْلُ : بار بر پشت یعنی بارگناه .
الْحَرُورُ : باد گرم .
الْمُنِيرُ : روشن ؛ الإِنَارَةُ : روشن
کردن و روشن شدن .
جُدَدٌ : راهها ، و قیل خطها چون
راه راه ؛ جَمْعُ جِدَّةٍ .

جَنَاحَةٌ : بالها ؛ جَمْعُ جَنَاحٍ ،
و الْجَنَاحُ : دست و پهلو .
مَشْنًى : دوگان دوگان .
ثُلَاثٌ : سه گان سه گان .
رُبَاعٌ : چهارگان چهارگان .
الْفَرُورُ : نیک فریبنده ، یعنی دیو .
لَا تَذْهَبُ نَفْسُكَ : مَرَوْدَانِ تَو ،
یعنی هلاک ، کن خود را کفیراءة مَن
قَرَأَ : « فَلَا تَذْهَبُ نَفْسُكَ » .
حَسْرَاتٍ : از بهر پشیمانی ها .
الصُّنْعُ : کردن و نیکوئی کردن .
الصُّعُودُ : بیالا بردن .
الْكَيْمُ الطَّيِّبُ : سخنهای یاک ،
یعنی «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» ، و قبل «مُبْهَجَانِ اللَّهُ
وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ وَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ اللَّهُ
أَكْبَرُ» .
العُمُرُ : زندگانی .
عَذَبٌ : خوش .

التَّخْفِيفُ : سبک کردن .
 الإِصْطِرَاحُ : فریاد خواستن ، وقیل
 خروشدن .
 النَّذِيرُ : ترساننده ، یعنی رسول ،
 وقیل بری .
 أَنْ تَزُولَا : تا که نگردند ، وقیل
 از آنک بگردند ، یعنی از گشتن ، الزوال :
 گشتن .
 جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ : می کوشیدند
 کوشیدنی سوگندهای ایشان ، یعنی مبالغت
 می کردند و سوگندان مغلظه می خوردند .
 لِيَكُونَنَّ : هراینه هراینه باشند .
 مَكْرَ السَّيِّئِ وَالْمَكْرَ السَّيِّئِ :
 سگالش بد .
 التَّحْوِيلُ : گردانیدن .
 الْمُؤَاخَذَةُ : الاخذ .

بَيْضُ : جمع أَبْيَضُ یعنی سپید .
 حُمْرُ : جمع أَحْمَرُ یعنی سرخ .
 غَرَابِيبُ : نیک سیاهان ، جمع
 غَرِيبُ .
 سُودُ : سیاهان ، جمع أَسْوَدُ .
 سِرّاً : نهان .
 عَلَانِيَةً : آشکار .
 مُقْتَصِدٌ : میانه رونده است ،
 الإِقْتِصَادُ : میانه رفتن .
 الْحَزَنُ : اندوه را یعنی غم آتش ،
 وقیل غم نان ، وقیل غم مرگ .
 أَحَلَّ : فرود آورد .
 دَارَ الْمُقَامَةِ : سرای باشیدن ، یعنی
 بهشت .
 لَا يَقْنِضُ : حکم کرده نشود .
 فَيَمُوتُوا : تا بمیرند .

سورة سبا

التَّمْزِيقُ وَالْمُزَقُّ : پراکنده کردن .
 أَفْتَرَى : اُبرافت .
 الإِسْقَاطُ : افکندن .
 أَوَّيَّ : تسبیح گوئید یا همه روز
 روید ، التَّأْوِيبُ : همه روز رفتن و تسبیح
 کردن .

عَالِمُ الْغَيْبِ : دانای نهان .
 الْعَزُوبُ : دور شدن .
 أَصْغَرَ : خورد تر .
 مُعَاجِزِينَ : پیشی کنندگان ، الْمُعَاجِزَةُ :
 پیشی گرفتن ، وقیل پیش دستی کردن ،
 التَّعْجِيزُ : بناتوانی منسوب کردن .

أَلْتَأْتُوا : نرم کردیم ، الإِلَآئَةُ : نرم کردن .

سَابِغَاتُ : زَرَمَهای تمام و فراخ ؛ جمع سَابِغَةٍ ، السَّبُوعُ : تمام شدن .

السَّرْدُ : زره بافتن .

الرَّوَّاحُ : رفتن بشبانگاه .

الإِسَالَةُ : روان کردن آب و آنچ بآن ماند .

الْقِطْرُ : مس گداخته .

مَحَارِيبُ : جاییهای بزرگ ، وقیل مسجدها .

تَمَائِيلُ : صورتهای انگیزخته ؛ جمع تَمَالٍ .

جِفَانُ : کاسهای بزرگ ؛ جمع جَفَنَةٌ الجَوَابِي : حوضهای بزرگ ؛ جمع جَابِيَةٌ .

قُدُورُ : دیگها ؛ جمع قِدْرٌ .

رَاسِيَاتُ : استوار ایستاده بردیگ پایها که نتوان فرود آوردن از بزرگی ، وقیل در زمین گرفته که از [جا] نجانانند .

دَابَّةُ الْأَرْضِ : مورچه چوب خوار ؛ [دَبُّ] الْأَرْضِ : خوردن چوب .

الْمِثْسَاءَتُ : عصا ، النَّسْءُ :

راندن .

تَبَيَّنَتِ الْجِنَّةُ : بدانستند پریان .
لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ : اگر دانسته بودند .

سَبَا : شهری است معروف .

طَبِيبَةٌ : خوش یعنی خوش روی بی شوره .

السَّيْلُ : هین آب روان غالب .

الْعَرِمُ : موشی دشتی ، وقیل بندها آب ، وقیل نام وادی است ، وقیل باران سخت .

وَبَدَّلْنَاهُمْ بِجَنَّتَيْهِمْ جَنَّتَيْنِ :
و دادیم ایشانرا بدل دو بوستان ایشان دو بوستان دیگر یعنی بوستانهای ایشانرا خارستان گردانیدیم .

ذَوَاتِي الْأُكُلِ خَمَطٌ : یعنی بامیوه بی مزه ، الْأُكُلُ : بَرِ درخت ، یعنی میوه ؛ خَمَطٌ : درختی آراک ، وقیل درخت باخار ، وقیل زهردار .

أَنْثَلُ : مانند گز .

الْمُجَازَاةُ : الجزاء .

الْقُرَى الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا : یعنی دیههای شام .

قَرَّیْ ظَهْرَةً : دیبهای پیدا ، یعنی
پیوسته بیکدیگر چندانکه مثلاً ازین دیه
دیه دیگر را توانستندی دید .

بَاعِدَ بَيْنَ اَسْفَارِنَا : دور گردان
میان سفرهای ما ؛ جمع سَفَر یعنی از شهر
بشهر رفتن ؛ الْمُبَاعَدَةُ وَ التَّبْعِيدُ : دور
کردن .

أَحَادِيثُ : داستانها و افسانهها ؛ جمع
أَحَدُوْثَةٍ ، بخلاف أَحَادِيثِ النَّبِيِّ
فَلَمْ يَنْهَاجْ جَمْعُ حَدِيثٍ لِأُخَرٍ .

فُرِّعَ : برده شد ترس و بیم -
التَّفْرِيعُ : بیم و اندوه بردن ؛ التَّفْرِيعُ :

فارع کردن و بریختن

الْعَلِيَّ . بِرَزْهَمَةٍ .

وَلَمْ يَأْكُمْ : باشد .

الْفَتْاحُ . داور و گشایده کارهی
دشوار .

الْإِسْتِخَارُ : التَّأَخَّرُ .

الْإِسْتِقْدَامُ : التَّقَدُّمُ .

كَافَّةً : باز دارنده ، یعنی فرستادنی
همه را باز فراز رسنده ، و قیل نیک باز
دارنده ، یعنی گردکننده ، و این حال بود

از پیغامبر .

يَرْجِعُ بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ
الْقَوْلُ : گرداندن لختی ازیشان به بعضی
گفتار را یعنی با یکدیگر سؤال و جواب
کنند .

الْإِسْتِضْعَافُ : سست شمردن .

مِئْثَارٌ : ده یک ؛

بِوَاحِدَةٍ : بیک کسمه ، یعنی توحید ،
وقیل بیکبارگی .

فُرَادَى : یک یک .

يَقْدِفُ بِالْحَقِّ : یعنی فرستد حق را .
فَلَا قُوَّةَ : پس نه هیچ درگذاشتن
مرایشانرا یعنی برهند .

التَّنَائُشُ : التَّنَائُوشُ : ز
دور گرفتن .

يَقْدِفُونَ بِالْغَيْبِ : می انداختند
بنا پیدا یعنی بنادانی پیغامبر را شاعر و
جادومی گفتند ، و قیل دور می داشتند غیب
را یعنی قیامت را .

حِيلٌ : جدا کرده شد ؛ الْحَوْلُ :
جدائی افکندن .

شَكٌّ مُّزِيْبٌ : گمانی قوی .

سورة الاحزاب

الجَوَف : اندرون ، وقيل شکم ، و
 قيل کاو کی .
 اَدْعِيَاء : پسرخواندگان ، یعنی به
 پسری پذیرفتگان ، جمع دَعِيَ .
 اَفْسَطُ : راست تر .
 الْاِخْطَاءُ : خطا کردن .
 التَّعَمُّدُ : قصد کردن .
 وَلَوْ الْاَرْحَامُ : خویشان .
 مِيثَاقًا غَلِيظًا : یعنی [پیمانی] استوار .
 يَشْرِبُ : مدینه رسول صَلَّی اللہُ عَلَیْہِ
 وَسَلَّم .
 الْاِسْتِیْذَانُ : دستوری خواستن .
 عَوْرَةً : ناستوار است .
 التَّلَبُّثُ : التَّلَبُّثُ .
 یَسِيرًا : اندکی .
 الْمُعْوَقِّینَ : بازدارندگان ، التَّعْوِیْقُ :
 لَمَنَعُ .
 هَلُمَّ اِلَیْنَا : سوی ما آید .
 اَشِحَّةً : زُفَنان .
 یَغْشٰی عَلَیْہِ : بیهوشی افتد بر وی
 یعنی بیهوش شود .
 سَلَقُوا کُمْ : طعنه زنند شما را ، و

قیل بزبان برزندتان یعنی بیازارند شما را ،
 السَّلَقُ : بزبان آزدن .
 اَلْسِنَةً حِدَادٍ : زبانهای تیز .
 بَادُونَ : بیابانیان ، جمع البادی .
 اُسُوَّةٌ : پی بردنی ، وقیل اِقْتِدَاءٌ .
 قَضٰی نَحْبَہُ : گزارد پیمان خود را
 یعنی بمرد ، یا شهادت یافته گویی که
 هرکس نذر کرده است که بمیرد چون مرد
 نذر خویش گزارد از آنکس هرابنه می باید
 مرد ، النَّحْبُ : النَّذْرُ .
 الْاِنْتِظَارُ : چشم داشتن .
 لَمْ یَنَالُوا : نیافتند ، النِّیْلُ : یافتن .
 ظَاهِرُوهُمْ : هم پشت شدند با ایشان
 یعنی یاری دادند ایشانرا .
 صِبَا صِیْہِمُ : حصارهای ایشان ، جمع
 صِبْصِیَّة .
 الْاَسْرُ : اسیر کردن ، یعنی دست گیر
 کردن .
 التَّسْرِیْعُ وَالسَّرَاحُ : رها کردن ، یعنی
 طلاق دادن .
 الْخُضُوعُ : فروتنی کردن .
 قَرَنَ وَ قِرْنٌ : آرام گیرید ، قَرْنٌ :

بنشینید ؛ القَرَار : آرام گرفتن ؛ الوقار : آهستگی کردن و آرام شدن ؛ الوقور : در خانه نشستن .

لَا تَبْرَحَنَّ : آراسته بیرون میائید ، وقیل آراسته پیش مردان بیگانه مشوید ؛ التَّبَرُّج : خویشتن بر آراستن ، وقیل آراسته بیرون آمدن زن از خانه .

الْجَاهِلِيَّةُ الْأُولَى : نادانی پیشین یعنی روزگاری که ابراهیم از مادر آمد ، وقیل از وقت آدم تا وقت نوح علیهم السلام . الرَّجَسُ : پلیدی .

أَهْلَ الْبَيْتِ : آئی - خاندان محمد صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ .

الْخَيْرَةُ : الإِخْتِیَار ، وقیل آنچه برگزیده شود .

الإِبْدَاءُ : پیدا کردن .

زَيْدٌ : مردی بود که پیغامبر صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ اورا به پسر پیبرفته بود . الْوَطَرُ : حاجت .

زَوْجُنَا كَهَا : بزنی دادیمت اورا یعنی اورا زنی تو گردانیدیم .

لِكَيْلَا وَلَيْسَلَا : تانه .

قَدَرًا مَّقْدُورًا : حکم تقدیر کرده .

حَسِيْبًا : بسنده و شمار کننده .

خَاتَمٌ : مهر ؛ خَاتِمٌ مهر کننده .

يُصَلَّى : بخشاید و درود دهد .

دَعَّ : بمان ، وقیل دست بدار ، وقیل رها کن .

أَذَاهُمْ : رنج و آزار ایشانرا .

تَعْتَدُونَهَا : شمردید ویرا ، یعنی عِدَّتِ داریدش ، الإِعْتِدَادُ : شمردن .

السَّلَاسِي : آن همه زنان کی .

الْعَمَّ : برادر پدر ، الأعمام : جماعت .

الْعَمَّةُ : خواهر پدر ، العَمَّاتُ : جماعت .

الْعَمَّالُ : برادر مادر ، الأعمال : جماعت .

خالات : خواهران مادر ، جمع خالة .

الإِسْتِنْكَاحُ : بزنی کردن .

خَالِصَةً : بی آمیزش .

الإِرْجَاءُ : باز پس افکندن .

العَزْلُ : عزل کردن از زن و جدا کردن .

الْقُرَّةُ وَالْقُرُورُ : روشن شدن چشم

از شادی ؛ والقُرَّةُ : روشنائی چشم ؛

الْقُرَّاتُ : جماعت .

التَّبَدُّلُ : گرفتن .

غَيْرَ نَاطِرِينَ : ناپایندگان .

إِنَاهُ : وقت اورا .

الطَّعْمُ : خوردن .

المُجَاوِرَةُ وَالْجَوَارِ : با کسی همسایگی کردن .

التَّقْتِيلُ : بسیار کُشتن .

التَّقْلِيلُ : بسیار برگردانیدن .

سَادَتَنَا : مهتران ما ؛ ساداتنا : جمع سادة جمع سَيِّد .

كِبَرَاءُ : بزرگان ؛ جمع كَبِير .

بِرَّاهُ : بیزار کرد او را ؛ التَّبَرُّةُ : بیزار گردانیدن .

وَجِيهًا : روی شناخته ، وقیل با آب روی .

سَدِيدًا : راست و استوار .

الْأَمَانَةُ : زینهار یا یعنی پنج نمازو فرائض دیگر را .

أَبَيْنَ : سرباز زدند از ترس نه از مخالفت فرمان ؛ الإِبَاءُ : سرباز زدن .

ظَلُمًا : نیک ستمکار .

جَهْلًا : نیک نادان .

وَلَا مُسْتَأْنِسِينَ : و نه بی یزمانی جویندگان ؛ الإِسْتِئْئَاسُ : بی یزمانی جستن و دستوری خواستن .

لِحَدِيثٍ : از بهر سخنی .

لَا يَسْتَعِيبِي مِنْكُمْ : آئی - لَا يَحْتَنِعُ مِنْ إِخْرَاجِكُمْ ، یعنی نگذارد .

الإِكْتِسَابُ : معصیت کسب کردن .

الإِحْتِمَالُ : بار برداشتن .

أَطْهَرُ : پاک تر .

يُدْنِينَ : نزدیک کنند ؛ الإِدْنَاءُ : نزدیک کردن .

جَلَابِيبُ : چادرها ، وقیل ردیهای بزرگ ؛ جمع جِلْبَاب .

الْمُرْجَعُونَ : خبرهای ناخوش افکنندگان بدروغ ؛ الإِرْجَافُ : خبری دروغ افکندن .

الإِغْرَاءُ : بر آغالا نیدن ، یعنی برانگیختن و مسلط کردن .

سورة السجدة

الف : الله ، لام : جبرئیل ، میم : مُحَمَّد صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ .

يُدَبِّرُ الْأُمْرَ : مقرر کند فرمانرا ،

الم - أَنَا اللهُ أَعْلَمُ : منم خدای می دانم ، وقیل أَلِف : آلائی خدای ، لام : لُطْفِ او ، میم : مُلْكُ او ؛ وقیل

وقیل یعنی فرو فرستد و حی را ؛ التذییر :
اندیشه کردن در عاقبت کار و اینجا مجاز
بود از استوار کاری .

النَّسْلُ : زه و زاده یعنی فرزندان .
سُلَالَة : پاره نطفه بیرون آورده شده ،
السَّل : کشیدن شمشیر و حزن آن ، و
السُّلَالَة : خالص چیزی ، و قیل گیل
خالص .
التَّوَكُّلُ : برگماشتن و کار بکسی
گذاشتن .

تَتَجَافَى : دور شود و بیک سو شود
یعنی دروا شود ، التَّجَافَى : بیک سو شدن
و دور شدن .

جَنُوبُهُمْ : پهلوهای ایشان .
المُضَاجِع : خواب گاهها ؛ جمع
مَضْجَع .
لَا كِسُورًا رُؤُسِهِمْ : فروافکنندگان
سرهای خود بودند .
الْجُرُز : زمین بی گیاه .

سورة لقمان

الِشْتِرَاءُ : خریدن و بدل گرفتن .
لَهُوَ الْحَدِيثُ : مشغول کننده سخن
را ، یعنی سخن باطل را و هر باطلی که از
خیر مشغول کند لهو باشد چون افسانهها و
سخنان بی اصل و مضامین و سرود و
مانند آن .

أَنْ تَمِيذَ بِكُمْ : تا که نگرداند
شما را ؛ الميذ : بگردیدن .
لُقْمَانُ : مردی بود با حکمت .
وَهُنَا عَلَيَّ وَهْنٌ : سستی بر سستی ،
یعنی سست می شد ، آئی - هر چند می شد
سست تر می شد .

عَامِيْنٌ : دوسال .
المُصَاحِبَتُ : صحبت داشتن .
حَبَّةٌ : دانه .
خَرَدَلٌ : سپندان .
لَا تُصَغِّرُ : روی خود مگردان بکبر ،
یعنی کبر مار ؛ التَّصْغِيرُ : روی بگردانیدن
بتکبر .
الْخُدَّةُ : رخ ؛ الخُدُودُ : جماعت .
إِقْصِدْ : میانه باش ؛ الْقَصْدُ : میانه
کاری کردن و بر میانه رفتن ، یعنی میانه
بودن در کارها .
أَتَنْكُرُ : زشت تر .

السَّبَاعُ : تمام کردن .
 يُسَلِّمُ وَجْهَهُ لِي اللَّهِ : بسپارد دین
 خود را بخدای یعنی توکل بر وی کند ،
 وقیل بی آمیزش کند دین خود را .
 الْعُرْوَةُ الْوُثْقَى : گوشه استوارتر .
 عَاقِبَتُ الْأُمُور : بازگشت کارها .
 نَضَطَّرُّهُمْ : بیچاره کنیمشان ؛
 الْإِضْطِرَّارُ : بیچاره کردن .
 أَقْلَامُ : خامها .

سَبْعَةُ أَنْحَارٍ : هفت دریا .
 صَبَّارٍ : نیک شکیبا .
 الْمَوْجُ : جنبیدن دریا ، وقیل زخم
 بر آوردن آب ، وقیل کوه زدن آب و
 درهم شدن مردمان .
 الْبَرَّ : خشکی .
 الْإِقْتِصَادُ : القصد .
 خَتَّارٌ : نیک بی وفا ؛ الْخَنَرُ :
 بیوفائی کردن .

سورة الروم

الرُّومُ : رومیان ؛ جمع رُومِيٍّ .
 آذَنِي الْأَرْضِ : نزدیکترین زمین
 عرب بایشان ، یعنی بروم و آن اطراف شام
 است .
 يَضَعُ سِنِينَ : چند سال ، الْبِضْعُ :
 آنچه میان سه تا ده است یعنی شش سال ،
 وقیل یعنی میان سه تا نه یعنی پنج و این
 قول از پیغامبر صلی الله علیه وسلم
 منقولست ؛ السَّنَةُ : سال .
 اللَّهُ الْأَمْرُ : مرخدایراست فرمان .
 مِنْ قَبْلُ وَمِنْ بَعْدُ : از پیش و
 از پس ، یعنی پیش از دولت رومیان و از
 پس آن .
 السَّوْأَى : بدتر یعنی زشت تر .

الْبَدءُ : آغاز کردن .
 فَتَسْبُحَانَ اللَّهَ : پس بپاکی یاد کنید
 خدا را ، وقیل نماز کنید .
 الْإِمْسَاءُ : در شبانگاه شدن .
 الْإِظْهَارُ : در وقت نماز پیشین شدن .
 الْبَرَقُ : درخشش .
 أَهْوَنُ : آسان و آسانتر نزد شما ، و
 اینجا آسان باید گفت .
 الْمَثَلُ الْأَعْلَى : صفت برتر ، یعنی :
 « لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ » .
 فَطَرَتِ اللَّهُ : ملازم باشید دین خدا را ؛
 وَالْفِطْرَةُ : آفرینش .
 التَّفْهِيْقُ : پراکنده کردن .
 رَبًّا : افزونی .

الْوَدَقُ : باران .
خِلَالُ : میانه .
الشَّيْبَةُ : پیری .
مُبْطِلُونَ : آرندگان باطل ، و قبل
دعوی کنندگان بیاطل ، المُبْطِلُ : نقیض
المُحَقِّق .

الإِضعاف : بافرونی شدن و افزون
کردن ، و قبل باطاعت چندان شدن ، و قبل
خداوند اضعاف شدن .
ظَهَرَ : پدید آمد .
فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ الْقَيِّمِ :
پس راست کن روی خود سوی دین راست
یعنی روی بدین آر .

سورة العنكبوت

آمَنَ آلَهُ : راست گوی داشت او را .
الْمُنْكَرُ : یعنی زشت چون سنگ .
ریزه انداختن و آواز انگشتان آوردن و
فحش گفتن و فاحشه آشکارا کردن .
هَذِهِ الْقَرْيَةُ : یعنی دیه سدوم .
ضَاقَ بِهِمْ ذَرْعًا : تنگ شد بایشان
از روی طاقت ، یعنی تنگ آمد طاقت وی
بایشان و درماند در کار ایشان .
مَدَّيْنِ : دیه شُعَيْب پیغامبر علیه
الصَّلَاةُ وَالسَّلَام ، نام کرده شد بمدَّيْنِ
پسر ابراهیم علیه السَّلَام .
الْعَنَى وَالْعُشُو : تباهی کردن .
الجُثُومُ : فروختن ، جائیمین :
مردگان .
الإِسْتِیْصَارُ : بینادل شدن ، مُسْتَبْصِرٍ :

لَيَحْمِلُنَّ : هراینه هراینه بردارند .
أَنفَالَهُمْ : بارهای گناه ایشانرا .
الطُّوفَانُ : آبِ عذاب که گرد عالم
در گرفت ، و قبل باران عذاب .
السَّفِينَةُ : کشتی .
أَوْثَانًا : بتان باجته بی صورت .
أَصْنَامًا : بتان بی جته باصورت ، جمعها
وَتَنٍ وَصَنَمٍ .
تَخْلُقُونَ : دروغ راست می نهید ،
الْخَلْقُ : الإِختلاق .
تُفْلِتُونَ : باز گردانیده می شوید ،
الْقَلْبُ : برگردانیدن .
جَوَابُ : پاسخ .
حَرِّقُوهُ : بسوزیدش : التَّحْرِيقُ
وَالْإِحْرَاقُ : سوزانیدن .

آریم ایشانرا ؛ التَّبَوُّثَةُ : کسی را جای
 فرود آوردن و جای ساختن .
 الإِثْوَاءُ : مقیم کردن .
 لِهَيْئِ الْحَيَوَانِ : و بیست زندگانی
 همیشه ، یعنی با زندگانی ، و قیل در وی
 است زندگانی جاودان ، یعنی نیست در
 وی مگر حیوة دائم ؛ الْحَيَوَانُ : الحیوة .
 حرّماً : جای با حرمت یعنی گرداگرد
 مکه .
 التَّخْطُفُ : مِثْلُ الْخَطْفِ .

بینا دلان ، یعنی عاقلان .
 أَوْهَنَ : سست تر .
 الْعَنَكَبُوتُ : غنده تننده .
 أَثْلُ : بخوان .
 مَا كُنْتَ تَتْلُو : نمی خواندی .
 وَلَا تَخْطُهُ : و نمی نبستی ؛ الْخَطُّ :
 نبستن .
 الْجَحْدُ وَالْجُحُودُ : منکر شدن .
 يُرْجَعُونَ : باز گردانیده شوند .
 لِنَبْوَةٍ لَهُمْ : هراینه هراینه فرود

سورة القصص

حرّماً مُنْعَلِيهِ : بازداشتیمش از گرفتن .
 الْمَرَضِيعُ : شیر دهندگان ؛ جمع
 مَرْضِعٍ ، یا پستانها جمع مَرْضِعٍ .
 يَكْفُلُونَهُ : پذیرندش ؛ الْكِفَالَةُ :
 پذیرفتاری کردن .
 النَّصْحُ وَالنُّصُوحُ : نیک خواستن .
 كَيْ تَقَرَّ : تا روشن شود .
 اسْتَوَى : یعنی چهل ساله شد .
 حُكْمًا : حِكْمَةً :
 وَدَخَلَ الْمَدِينَةَ : یعنی مصر .
 الْوَكْزُ : مشت زدن .
 قَضَى عَلَيْهِ : تمام کرد بروی ، یعنی

طسم : بحق طول و سنا و مُلْكِهِ مِنْ .
 عَتَلَا : سُر بر آورد .
 التَّدْبِيعُ : کشتن .
 الْإِلْتِقَاطُ : برچیدن ، یعنی برداشتن .
 إِنْ كَادَتْ لَتُبْدِيَ بِهِ : بدرستی
 خواست که پیدا کند او را .
 الرِّبْطُ : بستن ؛ لَوْلَا أَنْ رَبَّنَا
 عَلَيْنَا قَلْبُهَا : یعنی - اگر نه آن بودی که
 قوی گردانیدیم دلش را بالهام صبر .
 بَصُرَتْ بِهِ : بینا شد بوی یعنی دیدش ؛
 الْبَصَارَةُ وَالْبَصَرُ : بینا شدن و داناشدن .
 عَنْ جَنْبٍ : از دور .

الرَّعَاءُ : شبانان : جمع رَعٍ : الرَّعَى :

چرانیدن .

وَأَبُو شَيْخٍ كَسِيرٌ : و پدر ما پیری

بزرگ است .

سِتَّ جِرَهُ : بمرد گبیر و ر :

الإِسْتِيجَارُ : بمزد گرفتن .

أَنْكِحَتْكَ : بزنی دهم ترا . لِإِنْكَاحِ

بزنی دادن .

إِحْدَى ابْنَتَيْ : یکی ازین دودختر

من .

هَاتِسٍ : ین دوزب .

عَنْ أَنْ : بر آنک .

تَحْرَتْنِي : مردور من باشی .

الْأَحْرُ : مزدور کسی بودن و مزد دادن .

ثَمَانِي حِجَجٍ : هشت سال ؛

جمع حِجَّة .

لَشَقُّ وَلَمْ شَقَّة : دشوار آمدن و

دشوری نهادن بر کسی ؛ وَمَا رُبُّدُ أَنْ

أَشَقُّ عَلَيْكَ : ونمی خواهم که دشواری

نهم بر تو .

أَنْسَ : دید ؛ إِبْنَسَ : دیدن و

دانستن .

أَمْكُثُوا : درنگت کنید .

بکشتش .

يَتَرَقَّبُ : چشم می داشت . یعنی

خویشتر نگاه می داشت . التَّرَقُّبُ :

الإِرْتِقَابُ .

الإِسْتِنصَارُ : باری خواستن . فَإِذَا

الَّذِي اسْتَنْصَرَهُ : پس ناگاه آنکسی

که باری خواستش .

الْأَمْسُ : دی .

يَسْتَنْصِرُخُهُ : فریاد می خواستش

یعنی ازو یعنی می خواست تا فریاد رسدش

الإِسْتِصْرَاحُ : فریاد خواستن .

غَوَى : بیراه .

يَسْأَلُ مِرْوُونَ : مشورت می کند و

می سگالد .

أَمَّا تَوَجَّهَ تِلْقَاءَ مَدِينٍ : چون

روی نهاد سوی مدین ؛ التَّوَجُّهُ : روی

نهادن ؛ تَبَقَّه : سوی .

الْوُرُودُ : بآب آمدن و در آمدن .

إِمْرَأَتَيْنِ : دوزن .

تَدُوْدُنِ : می رندند ؛ لَدُوْدُ وازید :

راندن .

الإِصْدَارُ : باز گردانیدن . حتی

بُصْدِرَ : تا باز گرداند .

جَذْوَةً : پاره آتش ، وقیل نیم سوخته
تَصْطَلُونَ : گرم شوید ، الإِصْطِلَاءُ :
گرم شدن .

الشَّاطِئِی : کرانه رود ، وقیل لب رود
الْأَیْمَن : المِیْمَنَةُ .
البُقْعَةُ : پاره اُز زمین بخلاف دیگرها
که پیرامن آن بود .

العَصَا : چوب دست ، وقیل دست ور ،
العِصَى : جماعت .

الْجَان : مار بزرگ ، وقیل خورد از
روی سبکی بزرگ از روی آفریش .
لَمْ یُعْقِبْ : باز نگشت ، التَّعْقِیبُ :
باز گشتن و باز گردانیدن .
أَسْلُوكُ : دراز .

الْجَبِیْتُ : گریبان ، وقیل گشادگی
گریبان .

وَاضْمُمُ : و فراهم آر ، الضَّم : فراهم
آوردن .

جَمَّا حَكَّكَ : دست خود را .

ذَانِکَ : این دو .

الْبُرْهَان : حُجَّت .

أَفْضَحُ : گشاده زبَن تر است ،

مِنَ الْمَصَاحَةِ .

الرَّدء : یار .

العَصْد : بازو .

الْوُصُول : رسیدن .

القَبْح : نفرین کردن و از نیکی دور
کردن ، وقیل المَقْبُوح : المَطْرُودُ
المُتَعَد .

نَصَائِر : روشنائیهای دل ، جمع
بِصِیرَةٍ .

الْغَرْبِی : آن جای که در سوی مغرب
بود و در روی میقات موسی بود از طور ، و
قیل کوهی که در جانب مغرب بود و آن طور
موسی است عَلَيْهِ السَّلَام .

النَّطَاوُل : دراز شدن و گردن کشی
کردن .

ثَاوِیاً : مقیماً .

وَصَلْنَا لَهُمُ الْقَوْلَ : پیاپی کردیم
از بهر ایشان گفتار را ، یعنی قرآنرا پیاپی
فرستادیم ، التَّوَصَّل : نیک بهم پیوستن
مِبَالِغَةً فِی الْوَصْلِ .

الدَّرء : دفع کردن .

یُجَنَّبُ : گرد آورده شود ، الْعِجَابَةِ :
گرد کردن .

بَطَّرَتْ : بزرگ منش شدند ، یعنی

فیرنده و نسیاس مین البطر الاشر .
 معیشت : زندگانی .
 وَكُنَّا نَحْنُ الْوَارِثِينَ : و بودیم
 ماگیرنده آن چون باقی اوست گوئی میراث
 همه او می گیرد .
 فی أمها : در بزرگتر آن .
 التبرّء : البراءة ، تبرّءنا إلیک :
 بیرار شدیم ازیشان روی آرندگان بتو .
 عَمِيت : پوشیده شد ، یعنی شود ؛
 العَمى : کور شدن و کور دل شدن و پوشیده
 شدن .
 الإکنان : در دل پنهان داشتن ؛
 أَكْنَنْتُمْ : پنهان داشتید .
 سَرْمَدًا : همیشه پیوسته .
 ضیاء : روشنائی .

هاتوا : بیارید .
 الكنوز : گنجها ؛ جمع کنز .
 مفاتيح : کلیدها ؛ جمع مفتاح
 بالكسر .
 لتَنوُءُ بِالْعُصْبَةِ أُولَى الْقُوَّةِ :
 گرانى کرد گروه بسیار خداوندان قوت را ؛
 النّوء : بگرانی برخاستن و گران کردن و
 بیفتادن .
 وَيَكْأَنَ : اُنْدیدی و ندانستی ، و
 قبل وای تو ، و قبل نمی دانید .
 فَرَضَ : واجب کرد ، و قبل فرو
 فرستاد .
 لِيْ مَعَادٍ بِمَكَّةَ : و قبل ببهشت .
 هَالِكٌ : نیست شونده است .
 إِلَّا وَجْهَهُ : مگر ذات وی .

سورة النمل

العَمَة : سرگشته شدن ، و قبل خیره
 شدن .
 لَتَلْقَى : هراینه داده شوی .
 هُمْ الْأَخْسَرُونَ : ایشانند زیانکار
 تران .
 قَبَسَ : پاره آتش .
 بُولِكَ مَنْ فِي النَّارِ : افزونی داده

آنک [در آتش است] .
 الْوِرَاثَةُ : میراث یافتن یا میراث گرفتن .
 مَنطَقَ الطَّيْرِ : زبان مرغان .
 النَّمْلُ : مور ؛ النَّمْلَةُ : یکی .
 التَّبَسُّمُ : نرم خندیدن .
 التَّفَقُّدُ : جستن گم شده .
 الْهُدْهُدُ : معروف .

آب بیشتر بود از دریا .

مُمَرَّد : لغزان و هموار کرده و قیل
مهره زده و نغز کرده ؛ التَّمْرِید : هموار
کردن و نغز و لغزان کردن و بلند کردن بنا .
الرَّهْط : گروهی از سه تاده ، والنَّفَر
از سه تانه .

تِسْعَةَ رَهْط : نه تن .
تَقَاسَمُوا : سوگند خوردند ؛ التَّقَاسُمُ :
بهم سوگند خوردن .

لَتَنْبِئَنَّهٗ : هراینه شیخون کنیمش
هراینه هراینه ؛ التَّبَیُّیْتُ : شیخون کردن
و ساختن کار بشب .

الْعُدُول : از راه برگشتن .
يَتَطَهَّرُونَ : پاکی می جویند ؛
التَّطَهَّرُ وَالْإِطْهَرُ : سرو تن شستن و
پاکی جستن .

حاجِزَا : بازدارنده .
المُضْطَرَّ : بیچاره .

بُشْرًا : مزده دهندگان ، جمع بَشِير .
بَيْنَ يَدَي رَحْمَتِهِ : یعنی پیش از
باران .

ادَارُكَ : پیایی شد ؛ الإِدَارُكُ و
التَّدَارُكُ : در یکدیگر رسیدن .

وَجَدْتُ امْرَأَةً : یعنی بلقیس .
أَنْ لَا يَسْجُدُوا : آئِ - لِأَنْ لَا
يَسْجُدُوا : از بهر آنکه تا سجده نیارند .
الغَبَّ : باران و گیاه ؛ الغَبُ : پنهان
کردن .

أَفْتُونِي : فتوی دهید مرا یعنی اشارت
کنید بآنچه صواب بود ؛ الإِفْتَاءُ : جواب
باز دادن .

الْهَدْيَةُ : آنچه فرستاده شود بدوستان
از بهر دلگرمی را .

صَاغِرُونَ : خواران ، جمع صَاغِر ؛
الصَّغَارُ : خوار شدن .
لَا قِبَلَ : لا طاقه .

عِزَّتِي : ستنه ، یعنی برترین وقوی
ترین دیوان .

يَرْتَدُّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ : باز گردد
بتو چشم زدن تو یعنی تا چشم برهم زنی .
الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ : یعنی آصف بن
برخیا .

لِيَسْأَلُونِي : تا ببازماید مرا .
نَكُرُوا : بگردانید ؛ التَّنْكِيْرُ : از
حال بگردانیدن .

أَهْكَذَا : اُهمچنین نیست .
اللُّجَّةُ : میان دریا ، وقیل آنجا که

الکَنَمُ : خسته کردن .	عَمُونٌ : کور دلان ، جمع عَمٍ .
آتوهُ : آیندگان وی اند ، یعنی باز گشت	ضَبَقَ : تنگی .
همه بوی است ، جمع آتٍ .	رَدَفَ لَنَکُمُ : از پی در آمدتان ،
جامدَة : ایستاده .	وقیل بَدُمُ آمدتان .
الإِثْقَانُ : استوار کردن .	غَائِبَةٌ : چیزی دور از چشم .
کَبِيتُ : درافکنده شد .	تُکَلِّمُهُمْ : سخن گوید ایشانرا ؛
	تُکَلِّمُهُمْ : خسته کند ایشانرا ؛

سورة الشعراء

أَن عِبْدَتِ : که به بندگی گرفتی ، التَّعْبِيدُ :	باخِيعٌ : هلاک کننده ؛ البَخْعُ :
به بندگی گرفتن و رام کردن .	هلاک کردن .
المَسْجُونِينَ : در زندان کرده شدگان ؛	أَعْنَاقُهُمْ : گردنهای ایشان یا گردنان
السَّجْنُ : در زندان کردن .	ایشان ، یعنی سران یا گروههای ایشان .
الثُّعْبَانُ : مار بزرگت یعنی اژدها .	مُحَدَّثٌ : نو کرده سماعِ وی یعنی
الإِجْتِمَاعُ : گرد کردن .	نوشنوده .
نَعَمٌ : آری .	لَا يَنْطَلِقُ : گشاده نشود .
التَّلَقُّمُ : الإِلْتِقَامُ .	أَلَمْ تُرَبِّکَ : اُ نه پروردیم ترا ؛
حاشِرِينَ : گرد آرندگان ،	التَّربِیَّةُ : پروردن .
خِلَافٌ : برافرو د ، یعنی دستهای راست	ولیداً : نوزاد گشت .
و پاهای چپ تان برهم .	سَنِينَ : سالها یعنی سی سال .
التَّصَلُّبُ وَالصَّلْبُ : برادر کردن .	الْفَعْلَةُ : کردار .
لا ضَیْرَ : نه هیچ گزند است بر ما ؛	مِنَ الضَّالِّينَ : یعنی از جمله نادانان
الضَّیْرُ : گزند و گزند کردن .	پیش از وحی .
الشَّرْذِمَةُ : گروه اندک .	تَمْنُهَا عَلَیَّ : سپاس می نهی بر من

شمارا .

صَدِيقُ : دوستی .

الْأَرْضُ كُنْ وَالْأَرْضُ ذَلِ : فرومایه

تران ؛ الْأَرْضُ ذَلِ : یکی .

طَارِدُ : راننده ، مِنْ الطَّرْدِ .

الْمَشْحُونُ : پُر کرده .

الرَّيْعُ وَالرَّيْعُ : جای بلند .

الْعَبَثُ : بازی کردن .

مَصَانِيعُ : کوشکهای افراشته یا

حصارها یا آبگیرها .

خُلِقَ : خوی ؛ خُلِقَ : برهافتن .

لَمَسَعَزُولُونَ : دور کردگار .

هَضِيمٌ : لطیف باریک ، وقیل بهم

آمده . وقیل بهم در شده از بسیاری ، و

قیل نرم پخته ، وقیل شکسته ؛ الهَضِيمُ :

شکستن و کم کردن حق کسی .

فَارِهِينَ وَفَرِهِينَ : زیرکان وشاد

کامان ؛ الْفَرَاهَةُ : زیرک وشاد کام شدن ،

وقیل الْفَارَهُ : زیرک ونیک استاد ، وَالْفَرَهُ :

خوش منش .

أَخْوَهُمُ : همتبار ایشان .

الْمُسَحَّرِينَ : جادوی کردگان یا

نیازمند کردگان بطعام و شراب ؛ الْمُسَحَّرُ :

آنک که او را جادوی بسیار کرده باشند و

قلیلون : تفسیر شرمده است .

حَازِرُونَ : مُسْتَعِدُّونَ ، یعنی آمدگی

کنندگان ؛ حَازِرُونَ : بیداران من الحذر ؛

حَازِرُونَ : قربهان و توانایان من الحذارة ،

وقبل تمام سلاحان .

التَّرائِبُ : یکدیگر ایدین ؛ تَرَاءُ

الْجَمْعَانِ : به چشم دیدار یکدیگر آمدند و

گروه .

لِضَرْبِ بَعْصَاكَ الْبَحْرِ : بز ببعصای

خود دریا را یعنی عصا بردریا زن .

الْإِنْشِقَاقُ : الإِنْشِقَاقُ .

كُلُّ فِرْقٍ : هر پاره جدا شده .

الطُّودُ : کوه بزرگ بلند .

عَاكِفِينَ : مقیمین . الْعُكُوفُ :

مقیم شدن یعنی در جای باشیدن .

الْأَقْدَمُونَ : پیشینین .

عَدُوٌّ : دشمنانند .

لِسَانَ صِدْقٍ : نای نیکو . وقیل نام

نیک در امت پیغامبر آخر الزمان .

قَلْبِ سَلِيمٍ : دلی رسته از آفت

کفر و نفاق و بدعت و گناه .

الْكُتُبُ كَتَبَتْ : نگوسر کردن .

الْغَاوُونَ : بی راهن ، جمع الغاوی .

إِذْ نُسَوِّتُكُمْ : چون برابر کردیم

بَاشُّشُ یعنی بطعام و شراب محتاج ؛
التَّسْحِيرُ : محتاج گردانیدن بطعام و
شراب و فریفتن و بسی جادوی کردن .
الْقَالِینَ : دشمن داران .
الْقِسْطَاسُ : ترازو ، وقیل کپان .
عَلَمَاءُ بَنِي إِسْرَائِيلَ : یعنی عبدالله
بن سَلام و یاران او .
لِخْفِیضٍ جَنَاحَكَ : یعنی تواضع

کن .
فِي كُلِّ وَادٍ : یعنی در هر راهی و هر
نوعی از سخن .
يَهَيِّمُونَ : سر نهاده می روند ؛ الهیوم
والتهییمان : روی بجای نهادن از عشق
و جز آن ، وقیل رفتن چون دل شدگان ،
وقیل سربوادی در نهادن و شیفته شدن .
مُنْقَلَبٌ : جای باز گشتن یا باز گشتن .

سورة الفرقان

الْفُرْقَانُ : کتابی که حق از باطل جدا
کند .
لِلْعَالَمِينَ : مرآدمی و پری را .
الْإِنْعَانَةُ : یاری دادن .
لِكَتَبَتَهَا : نبشت آنرا از بهر خود ؛
الْإِكْتِتَابُ : از بهر خود نبشتن .
تُمْلِي : برگفته می شود ؛ الإِمْلَاءُ :
برگفتن بر کسی تا بنویسد و زمان دادن .
الْأَسْوَاقُ : بازارها ، جمع سُوق .
خَيْرٌ أَمِنْ ذَلِكَ : بهتر از آن .
قُصُوراً : کوشکها .
تَغْبِطُ : از خشم بر جوشیدن ، التَّغْبِيطُ
خشم گرفتن .
زَفِيرًا : ناله عظیم باخروشیدن .

جَنَّةُ الْخُلْدِ : بهشت جاودانگی ؛
یعنی جاوید .
وَعُدًّا مَسْؤُولًا : نویدی بخواسته
شده کَقَوْلِهِ تَعَالَى : « رَبَّنَا وَآتِنَا مَا
وَعَدْتَنا عَلَی رُسُلِنَا » .
صَرَفًا : گردانیدنی یعنی گردانیدنی
عذاب ، وقیل توبه ، وقیل حيله .
حِجْرًا مَحْجُورًا : حراماً مَمْنُوعاً ،
ناشایسته باز داشته است یعنی از خدای
می خواهم که باز دارد آنرا باز داشتنی . کافران
گویند چون فرشتگان عذاب را به بینند .
بران عادت که در جاهلیت چون در
ماههای حرام یکدیگر را بدیدند
گفتندی : حِجْرًا مَحْجُورًا ، حرامست

بر توراتنجانیدن من امان یافتندی ، و قبل
 فرشتگان گویند کافرانرا حرام کردند خداوند
 بر شما آمرزیدن و بهشت را پامزده را .
 قَدِمْنَا [إِلَى] مَا عَمِلُوا : قَصَدْنَا ،
 یعنی قَصَد ناچیز کردن کارهای ایشان
 کردیم ؛ الْقُدُوم : آمدن .
 أَحْسَنُ مَقِيلًا : نیکوتراند از روی
 خوابگاه نیمروزی ؛ مِنْ الْقِيلُولَةِ .
 الغمام : ابر پوشنده آسمانرا .
 بَعْضٌ : گزند ؛ الْعَضُّ گزیدن .
 الظَّالِم : ستمکار ، یعنی عقبه بن ابی
 مُعِيط و ابی بن خلف .
 خَدُّوْلاَ : نیک فرو گذارنده ؛
 الْخِذْلَان : یاری ندادن بوقت حاجت .
 لَوْلَا نَزَّلَ : چرا فرستاده نشد .
 جُمْلَةً وَاحِدَةً : یعنی همه بیکبار .
 التَّفْسِير : پیدا کردن ، و قبل روشن
 کردن .
 شَرٌّ مَكَانًا : بترند از روی جایگاه
 یعنی جای ایشان بترست .
 وَأَصْلٌ : و گمراه ترند براه .
 الْوَزِير : دستور .
 أَصْحَابُ الرَّس : اصحاب الأُخْدُود .
 أَمْطَرَتْ مَطَرِ السَّوْءِ : باریده شد

باران بد یعنی سنگ یارید برایشان .
 سَاكِنًا : دائماً یعنی پیوسته .
 دَلِيلًا : راهبر .
 أَنْاسِي : مردمن .
 بَرَزَتْحًا : حاجزاً ، بازدارنده .
 وَحِجْرًا مَحْجُورًا : سِتْرًا مَمْنُوعًا ،
 یعنی پرده باز داشته شده .
 نَسَبًا : ذُكُورًا و اِنْثَاءً ، و قبل
 خویش و پیوند ؛ النَّسَب : خویشی ،
 الاَنْساب جماعت .
 الصَّهْر : داماد و خُسْر ، و قبل
 خویشاوندان از قبیل زن و عَنّ علی
 رَضِيَ اللهُ عَنْهُ النَّسَب : آنچه نکاح
 وی حلال نبود و الصَّهْر : آنچه بنکاح
 حلال شود .
 خِلْفَةً : پس یکدیگر آینده و خلاف .
 کُنْدَه و آئنده و شونده یعنی ثانویت آن
 می رود و دیگری می آید .
 هَوْنًا : آهسته و نرم .
 يَبْسُتُونَ : شب می گذارند ؛ الْبَيْتُوتَةُ :
 شب گذاشتن .
 سُجْدًا : سر بر زمین نهندگان ، جمع
 ساجد .
 غَرَامًا : هلاک و زیانی لازم بشوز کننده .

أَتَمَّامًا : پاداشی یعنی جزاء گناه.

الْقَتَرُ وَالْقَتُورُ وَالْإِقْتَارُ وَالْتَقْتِيرُ :

نقعه تنگ داشتن .

قَوَّامًا : عدلاً یعنی راست .

اللَّغْوُ : كُلُّ مَا يَتَّبَعِي أَنْ يُلْمَى

و يُطْرَحَ یعنی نداشتنی و ناکردنی ،

وقبل جميع المعصی .

كِرَامًا : أَيْ مُعْرِضِينَ وَالْكَرَمُ :

الْإِعْرَاضُ هِيَ هُنَا كَقَوْلِهِ تَعَالَى : «وَلِذَا

سَمِعُوا اللَّغْوَ أَعْرَضُوا عَنْهُ»

عُمَيَّانًا : عُمَيَّا.

مَا يَعْبُؤُكُمْ : چی باک داشتی بشما

یا باک نداشتی ، یعنی چی کردی شما را

و چی وزن بودی شما را نزد وی .

لَوْلَا دُعَاءُكُمْ : اگر نه خواندن

شما بودی ، یعنی اگر نه پرستیدندی اورا

كَقَوْلِهِ تَقْدَسَ وَ تَعَالَى : «وَمَا

خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ» .

لِزَامًا : لِأَزِمَادٍ أَيْ ، یعنی برچسبیده

پیوسته .

سورة النور

الزَّانِي : مرد پلیدکار .

مِائَةً جَلْدَةٍ : صدتا زبانه . الْجَلْدُ :

بتازبانه زدن .

لَا تَأْخُذْكُمْ : مَکِیرِدا شمارا .

فِي دِينِ اللَّهِ : قبل در حکم خدای

فَاجْلِدُوهُمْ : پس بتازبانه زنید ایشانرا .

تَوَلَّى كِبْرَةً : ایستادگی کرد به

بیشتران .

أَقْصَيْتُمْ فِيهِ : درشدید دروی .

إِذْ تَبَيَّنَ : دروغ می کنید آنرا

و روایت می کردید یعنی می شتافتید بدروغ

گفتن ، الْوَلَقَ : شتافتن دردروغ گفتن ،

وقبل روان شدن زبان بدروغ .

هَيَّأَ : آسان .

نَشِيعٌ : آشکار شود ، الشَّيْعُ :

آشکارا شدن .

لَا تَتَّبِعُوا : بدُم مروید .

خَطُوات : گامهای ، یعنی راهها و

وسوسهای دیو ، الخطو : گام زدن .

مَازَكِي : بِالْكَشْدِ ، الزَّكَاءُ : بصلاح

آمدن .

لَا يَأْتِلُ : تقصیر مکندا یا سوگند

مخوردا ، الْإِثْلَاءُ : تقصیر کردن و سوگند

خوردن ، لَا يَتَّأَلُ : سوگند مخوردا ؛

التَّالِيَّ : سوگند خوردن .

أُولُو الْفَضْلِ : خداوندان افزونی ،
وقیل بافضلان یعنی ابو بکر رضی الله عنه .

يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ : دشنام می دهند
زنانِ پارسارا یعنی بزنا نسبت می کنند .

الغافلات : پاکدلان از مکرو فواحش .

الْخَبِيثَاتِ : سخنان پلید ، وقیل زنان

پلید ؛ جمع خبیثه .

الْخَبِيثُونَ : مردان پلید ؛ جمع

خبیث : الخبیثه : پلید شدن ، و کذا .

الطَّيِّبَاتِ : یعنی سخنان پاک یا زنان

پاک .

الطَّيِّبُونَ : مردان پاک .

مُبْرَوْنَ : بیزار کرده شدگان اند .

رِزْقٍ كَرِيمٍ : روزی نیکو ، قیل

یعنی پیوسته .

أَزْكَى : أَطْهَرَ .

بُيُوتًا غَيْرَ مَسْكُونَةٍ : خانه های

ناباشیده درو یعنی هیچ کس نبود دران

خانه ها .

يَغْضُوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ : تا فرو

خوا بایانند چشمها شانرا .

وَلْيَضْحَكُنَّ يَخْمُرِينَ عَنِّي

جَبُوبِهِنَّ : وَلْيُلْقِينَ مِقَانِعَهُنَّ .

یعنی برافکنند معجزه ها را .

بُعُولَةٍ : جمع بَعْل .

التَّابِعِينَ : چاکران زنان .

غَيْرِ أُولَى الْإِرْبَةِ : جز خداوندان

حاجت یا نه خداوندان حاجت چون نیکو

پیر مُصلِح و آبله و عینین .

لَمْ يَظْهَرُوا عَلَى عَوْرَاتِ النِّسَاءِ .

دیده ورنه نشدند وواقف نشدند بر عورت های

زنان ، وقیل و قوتشان نبود بر احوال زنان ،

یعنی نتوانند جماع کردن و ندانند و اندیشه

آن ندارند .

الْأَيَّامِ : بیوگانرا ؛ جمع آيَم ، مرد

و زن درین یکسان بود .

نِكَاحًا : استطاعت یعنی توانائی زن

خواستن .

إِمَائِكُمْ : پرستاران شما جمع ائمه .

الْكِتَابِ وَالْمُكَاتَبَةِ : بنده را بیهای

معلوم بوی فروختن .

لَا تُكْرَهُوا : جبر نمیکنید ؛ الإِكْرَاهِ

بستم برکاری داشتن .

فَتَيَاتٍ : کنیزکان ؛ جمع فتاة .

الْبِقَاءِ : الرُّبَى .

التَّحَصُّنِ : پارسائی و نهفتگی نمودن ،

یعنی از حرام بازایستادن و خورشتن نگاه داشتن .

الْعَرَضُ : هرچه پیش آید از متاع دنیا، وقیل کالا.

نُورُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ : یعنی راه نمای آسمان و زمین ، وقیل روشن کننده .

المِشْكُوَّةُ : روزنی که گذاره ندارد در دیوار ، وقیل روزنِ بی سر ، وقیل طاق دردیوار .

رُجَاجَةٌ : آبگینه ، یعنی قندیل از آبگینه شامی .

دُرِّيٌّ : روشن مانند دُر ؛ دُرِّيٌّ : دور کننده تاریکی .

التَّوَقُّدُ : افروخته شدن .

لَا شَرْقِيَّةَ وَلَا غَرْبِيَّةَ : نه سوی آفتاب برآمدن و نه سوی آفتاب فروشدن یعنی جای رستن وی شام است .

الزَّيْتُ : روغن زیتون .

بُضْيٌ : روشن شود ؛ الإِضَاءَةُ : روشن شدن و روشن کردن .

قَبِيْعَةٌ : زمینهای راست و فراخ ،

جمع قَاع .

الظَّمَانُ : تشنه ؛ الظَّمَاءُ : تشنه شدن .

حِسَابُهُ : جزاء عَمَلِهِ .

بَحْرٌ لُجِيٌّ : دریای مَغ ، یعنی بسیار آب .

لَمْ يَكُنْ يَرَاهَا : نخواهد که به بیندش .

صَلَوَتُهُ : دُعَاةٌ .

الإِرْجَاءُ : رانند .

التَّأْلِيفُ : جمع کردن و سازواری دادن .

بَرَدٌ : بَخِجَةٌ ، وقیل شکنجه .

سَنَاءٌ : روشنائی .

وَمَا أَوْلَيْكَ بِالْمُؤْمِنِينَ : ونیستند

آن گروه گروندگان .

مُلْدُ عَيْنِينَ : گردن دادگان ؛ الإِذْعَانُ :

گردن دادن .

الحَيِّفُ : بیداد کردن ، وقیل ستم

کردن .

وَيَتَّقُهُ : و ترسد از وی .

طَاعَةٌ مَعْرُوفَةٌ : یعنی این طاعتی

است شناخته از شما بزبان نه باعتقاد ،

وقبل طاعتی شناخته شده فاضلتر ازین سوگند دروغ .

حُمِّلَ : كَلَّفَ وَاُمِرَ بِهِ مِنْ تَبْلِغِ الرِّسَالَةِ .

الْحُلُمُ وَالْحُلُمُ : خواب دیدن ، یعنی رسیده شدن .

الظَّهِيرَةُ : وقت نماز پیشین ، وقبل نیم روز ، وقبل گرمگاه .

صَلَاةُ الْعِشَاءِ : نماز خفتن .

ثَلَاثُ عَوْرَاتٍ : درین سه عورت یعنی درین سه وقت برهنگی ، ثلاث عورات این سه عورت است یعنی این سه وقت برهنگی و غفلت است .

القَوَاعِدُ : آن زنانی که از حیض و

زادن فرو ایستاده باشند یعنی نومید شده بوند از شوی کردن ، جمع قاعِدَة .

غَيْرَ مُتَّبِعَاتٍ : جز گشاده باشندگان پیش مردان نامحرم ، خویشتن برآراسته .

فَأَذَنٌ : پس دستوری ده .

يَتَسَلَّلُونَ : بیرون می آیند از میان

قوم ، التَّسَلُّلُ : از میان مردمان بیرون آمدن .

لِوَاذٍ : اَنَدَ خَسِیدَنی و پناه جنستی ،

أَيُّ - پنهان شدنی یعنی پنهان شوند پس یکدیگرا ، اللِّوَاذُ وَالْمَلَاوَذَةُ : در پس یکدیگر پنهان شدن .

المُخَالَفَةُ وَالْخِلَافُ : ناسازوار

بودن با کسی و پشتا پشت شدن .

سورة المؤمن

الْفِرْدَوْسُ : بوستان آراسته بانواع میوه ها .

الْمُضْغَةُ : پاره گوشت آن مقدار که خائیده شود ، الْمُضْغُ : خائیدن .

نَكَّسُوها : پوشانیمش ، الكَسْوَةُ : پوشانیدن .

أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ : نیکوترین اندازه کنندگان .

سَبْعَ طَرَائِقَ : هفت آسمان زبر یکدیگر .

سیناء : نیکو .

تَثَبَّتْ بِالدُّهْنِ : می روید باروغن

یا می رویاند روغن را .

الصَّبِغُ : نان خورش .

التَّقْضُلُ : فضل و سری جستن .

التَّنَوُّرُ : معروف ، و قبل روی زمین .

وَلَا تُخَاطِبْنِي فِي الَّذِينَ ظَلَمُوا :

وَلَا تَدْعُنِي وَلَا تَسْأَلْنِي لِأَجْلِ

نَجَاتِهِمْ ، مخوان مرا از بهر آنان که

سؤال کردند یعنی کافران .

هَيْهَاتَ هَيْهَاتَ لِمَا تُوعَدُونَ :

نیک دوری باد مرانچ را که نوید داده

می شوید یعنی چون دور است و محال آنچ

وعده کرده می شوید از برانگیختن ، و قبل

دور دور است .

عَمَّا قَلِيلٍ : بعد از اندکی یعنی

بس زود .

لِيُصْبِحُنَّ : هرآینه هرآینه شوند .

نَدَمِينَ : پشیمانان .

تَتَرَى : از پس یکدیگر یعنی پیایی ،

و قبل دُما دُم .

الرَّبْوَةُ : زمین بلند ، قبل یعنی ایضا

و آن زمین بیت المقدس است .

تَقَطَّعُوا أَمْرَهُمْ : ای تقسّموه

یعنی پراکنده کردند کار خود را ، و قبل

پراکنده شدند در کار خود ؛ التَّقَطُّعُ :

پاره شدن و پراکنده کردن .

زُبْرًا : کتابها ، جمع زُبُور ؛ زُبْرًا :

پاره پاره جمع زُبُرَة .

عَمَرْتَهُمْ : سرگردانی و گمراهی

و غفلت شان .

المُسَارَعَةُ : شتافتن و شتابانیدن .

وَجَلَّةٌ : ترسان ؛ الوجَلُ : ترسیدن .

لَا تَجَازُ : وزاری مکنید ، الجَوءُ آر :

زاری کردن .

التَّكْوُسُ : بازپس گشتن ؛ نَكَصَ

عَلَى عَقِبَيْهِ وَأَنْفَلَبَ عَلَى عَقِبَيْهِ :

از دین یا از حَرْب برگشت .

سامِر : افسانه گویندگان شب .

الهَجَرُ : دست بازداشتن و بیهوده

گفتن ؛ الإِهْجَارُ فحش گفتن .

الْأَدْبَرُ : التَّدْبِيرُ .

لَخَرَجَ : الخَرَجُ : مزد ، و قبل

پای مزد ، و قبل الخَرَجُ : آنچ تَبَرُّعاً

کنی یعنی واجب نباشد ، والخَرَجُ آنچ

واجب بود گزاردن آن ؛ و قبل الخَرَجُ

أَقْلٌ مِنْ الخَرَجِ . زیاده اللفظ

لِزِيَادَةِ الْمَعْنَى .

نَاكِبُونَ : گشتگانند ؛ النُّكُوبُ : ازراه
بگشتن .

مَا اسْتَكَانُوا : فروتنی نکردند ؛
الْإِسْتِكَانَةُ : التَّوَاضُّعُ وَهُوَ الْخُشُوعُ .
التَّضَرُّعُ : زاری کردن .
تُسَحَّرُونَ : فریفته می شوید .

هَمَزَات : وسوسه ها .

اللَّفْحُ : الإِحْرَاقُ .

كَالِحُونَ : روی ترش کنندگان ؛
یعنی ترش رویان ؛ الْكُلُوحُ : روی

ترش کردن .

الشَّقَاوَةُ وَالشَّقَوَةُ : بدبختی و
بدبخت .

إِخْسَؤًا : خوار شوید و دور شوید .
فَاسْأَلِ الْعَادِّيْنَ : پس پرس
شمرندگانرا .

عَبَثًا : بازی کننده یا از بهر بازی ؛
یعنی ما بازی کننده نمایم در آفریدن شما
بلکه در آفرینش شما حکمت بالغه است .

سورة الحج

الذُّهُولُ : مشغول شدن .

سُكَارَى : مستان ، جمع سَكْرَانٍ ؛
السُّكْرُ وَالسُّكْرُ : مست شدن .

مُخَلَّقَةً : صورت پدید آورده یعنی
تمام خلقت .

غَيْرِ مُخَلَّقَةٍ : تمام نا آفریده ؛
وَقِيلَ الْمُخَلَّقَةُ : هموار کرده و ساده
از نقصان و عیب .

نُقِرُّ : آرام دهیم ؛ الإِقْرَارُ :
آرام دادن و مُقِرَّ آمَدَن اَزْدَل .

العُمُرُ : پیری و خیر فی یعنی نود

سَالِكِي ، و قبل هشتاد .

هَامِدَةً : فرومرده ، یعنی خشک
بی گیاه .

إِهْتَرَّتْ : جنبان شد ، و قبل در جنبید .

ثَانِي عِطْفِهِ : گرداننده دوش یعنی

سرکنف خود را از تنگبَر یعنی مُتَكَبِّر ،

و قبل روی گرداننده ، و قبل گردن کش ؛

الْثَّنَى : دوتاه کردن و بازداشتن و دُوم

شدن .

ظَلَّام : ستم کار .

عَلَى حَرْفٍ : بر کرانه یعنی بی ثبات

چون کسی که بر کرانه لشکر بود اگر
پیروزی یافت آرام گیرد و اگر نه بگریزد.
خَسِرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ : زیان کار شد
در دنیا و آخرت .

لَمَنْ : آنرا که ، وَاللَّامُ زائده
لِقِرَاءَةٍ مِنْ قَرَاءٍ : «مِنْ ضَرْبٍ» .
بیش العشیر : بد یاری است وی
یعنی بت .

فَلْيَمْدُدْ بِسَبَبٍ : پس باز کشدا
رسی .

إِلَى السَّمَاءِ : تا سقف خانه.
ثُمَّ لِيَقْطَعَ : باز بردا یعنی خوبستن
خسته کنده و بیاویزدا .

الصَّابِثُونَ : نوعی انداز ترسایان جمع
صابی ، وقیل آنان که از ترسائی بستاره
پرستی رفتند ، الصُّبُورُ : از دینی بدینی شدن .
النَّصَارَى : ترسایان ، جمع نصرانی
مَنْسُوبٌ إِلَى نَصْرَةَ أَوْنَصْرَةَ وَكِلَاهُمَا
اسم قُرْبَةٍ .

الْمَجْجُوسُ : گجران یعنی مغان ، جمع
مَجْجُوسٍ .

يُصْهَرُ : گدازانیده شود ، الصَّهْرُ :

گدازانیدن چربو .

مَقَامِعٌ : تازیانهها ، وقیل عمودها ،
وقیل گرزها و قیل تبرزینها ، جمع مِقْمَعَةٍ ؛
القَمْعُ : خوار کردن .

غَمٌ : اندوهی .

هَدُّوا : راه نموده شدند .

الْعَاكِفُ : باشنده یعنی شهری .

الْبَادِي : بیابانی ، وقیل انک ازجایی
آمده باشد .

بِإِلْحَادٍ ، قیل أَى - مَيْلًا - إِلَى
الظُّلُمِ . وَالْبَاءُ زائده .

بَوَّانَا لِإِبْرَاهِيمَ مَكَانَ الْبَيْتِ :
گردانیدیم از بهر ابراهیم جای خانه را
جای بازگشت یعنی بازگردد سوی وی
بهر عمارت و عبادت ، وقیل راه نمودیمش
جای خانه کعبه را بعد از ایام طوفان که
به آسمان برآمد .

أَذِّنْ : آواز کن ، التَّأْذِينُ : آواز
کردن و بانگ نماز کردن .

الْحَجَّ : کعبه را زیارت کردن و قصد
کردن .

التَّفَثِ .

وَلْيَطَّوَّفُوا : و طواف کنند ؛
الْإِطَّوْفُ : الطَّوْفُ .

العتیق : دیرینه و آزاد کرده و
بزرگوار و گرامی یعنی کعبه .

الحُرْمَةُ : آنچه حلال نبود شکستن
آن و نه شاید ؛ الحُرُمَات : جماعت ؛
حُرُمَاتِ اللَّهِ : فربضها را یعنی فرمودهای
خدای را .

تَهْوِي بِهِ : فروداندازد او را و فرود
افکندش .

سَحِيق : دور ؛ السَّحْقُ : دور شدن .
شعائر : آنچه آنجا فرستند برای قربان ،
وقیل نشانیهایی خج و طاعتهایی که آنجا
کنند ، وقیل مشاهد مکه جمع شعیره ،
مَنَسَكًا : قربان کردن ؛ المَنَسَكُ
و التَّنَسُّكُ : قربان کردن از بهر خدای
تعالی و طاعت کردن .

المُقِيمِي الصَّلَاةِ : برپای دارندگان
نماز .

المُحْتَبِينَ : فروتنی کنندگان ، مِن

رِجَالًا : پیادگان ؛ جمع رَاجِلٍ ؛
الرَّجُلَةُ : پیاده ماندن .

ضامِر : شتر باریک میان یعنی نزار
ولاغر ؛ الضُّمُور : باریک میان شدن .
فَجَّ عَمِيقٍ : راه دور ، العمَاقَةُ :
زُرف و دور شدن .

مَنَافِع : سودهائی ؛ جمع منفعت .
أَيَّامٍ مَّعْلُومَاتٍ : یعنی دهه
ذوالحِجَّة ، و قبل ایام التَّشْرِيقِ و اول
درست ترست .

بِهَيْمَةِ الْإِنْعَامِ : شتر و گاو و گوسفند
و بز و این اضافت از بهر بیان است ؛
البَّهَيْمَةِ : هر چهار پای که در خشکی و
تری است .

البَّائِسُ : سختی رسیده ، وقیل نیک
درویش و درمانده و بیچاره .

لِيَقْضُوا تَفَثَهُمْ : زایل کنند اشوخ
وریم خود را یعنی موی لب و ناخن چیدن
و موی زیر بازو بر کردن و موی فرو سوی
ناف ستردن ، وقیل التَّفَثُ : آنچه در
مناسک بجای آرند چون شتر کشتن و موی
ستردن و جز آن ، المرادُ قَضَاءُ إِزَالَةِ

الإختبات	الشَّيْءُ بگنج کردن بنا و افراشتن آن.
البُذْنُ : شتران که هندی فرستند	وإنَّ يَوْمًا عِندَ رَبِّكَ : یعنی
بمكة . جمع ندانة .	يك روز از روزهای عذاب ایشان دران
شعائر الله : آعلام شریعتیه و قیل	جهان .
معالم دینیه .	نَمَتْنِي : بخواند .
صوآف : صف زدگان .	النَّسْخُ : منسوخ کردن یعنی باطل
لَوْجُوبُ وَالْوَجْبَةُ : افتادن .	کردن و بردن و زایل کردن حکم : يَنْسَخُ :
لقائهم . حونده . لقنوع :	بطل می کرد .
خو شتن .	وَالْقَامِيَّةُ قُلُوبُهُمْ : و سحت
المُعْتَرَّ : آنکه نیاز نماید و نخواهد ،	شونده دلهاشان یعنی سخت دلان .
وقيل أنك خويشتن عرصه کندونه خواهد ،	تُصْبِحُ : شود .
من الإِغْثِرَارِ .	مُحْضَرَّةٌ : سبز ؛ الإِخْضِرَارُ :
الدَّمَاءُ : خونها ، جمع دم .	سبز شدن .
التَّهْدِيمُ : ویران کردن .	أَن تَقَعَ : تا که نه افتد یا از آنکه
صَوَامِعُ : جایهای عبادت ، جمع	بیفتد .
صَوْمَعَةٍ .	فَتَلَايَازِ عُنْكَ : پس هرایه هرایه
بَيْعُ : کلیسیاهای ترسایان ، جمع بیعة .	خصوصیت میکنند باتو ، مِنْ الْمُتَنَازَعَةِ .
صَلَوَاتُ : کُنِشْتِهای جهودان ، جمع	يَكْدُونُ يَسْطُونُ بِالَّذِينَ :
صلوة .	می خواهند که بجهند و بگیرند آنانرا که ،
بِشْرِ مُعْطَلَةٍ : جائی بی کار کرده	السَّطُو : برجستن و سخت گرفتن .
شده و فرود گذاشته .	السَّلْبُ : ربودن ؛ لِمَنْ يَسْلُبُهُمْ :
مَشِيدُ : بگنج کرده یا برافراشته ،	اگر ربایانشان یعنی ازیشان .

الذباب : مگس .

لَا يَسْتَفِيدُوهُ : نر هاندش یعنی
توانند رهیدن او را ؛ إِلَّا سَتِنْقَازُ :
لَا نَقَاز .

مِثَّةَ آبِ يَكُومُ : اَعْنَى مِثَّةَ آبِ يَكُومُ :

وقیل پس روی کنید دین بدر خود را .
لَا عَصِيَام : جنگ در دردن و - ز
ایستدن از گناه .

سورة الانبياء عليهم السلام

لَاهِيَةً : غافل و مشغول مِنَ اللَّهِيِّ :
اللَّهِيِّ : مشغول شدن .

أَضْغَاثُ أَحْلَامٍ : خوابهای شوریده .
وَمَا جَعَلْنَاهُمْ جَسَدًا لَا يَأْكُلُونَ :
ونه گردانیدیم ایشان را خداوندان تنی که
نخور دندی یعنی ناخورندگان آئی پیغامبران
پیشین را هم خورنده آفریدیم .

وَكَمْ قَصَمْنَا : وچندا که هلاك
کردیم ؛ الْقَصَم : شكستن و هلاك
کردن .

الإحساس : دیدن و دانستن .

مِنْهَا يَرْكُظُونَ : از وی می ناخندند
یعنی از ان دیه می گریختند .

يَذْمُغُهُ : هلاك می کندش ، الذمغ :
باطل کردن و خوار کردن و سرشكستن
چنانك بمغز رسد .

زاهق : نیست شده و مرده ؛ الزُّهُوق :

نیست شدن و برآمدن جان .

الإستحسار : نيك مانده شدن .

الفتور : سست شدن .

رَتَقًا : بسته ، مَصْدَرٌ بِمَعْنَى
لَمْتَمَعُول .

الفتق : گشادن .

عَجَل : شتاب ردگی ؛ وقیل گیل .

تَبَهَّتْهُمْ : متحیر کند ایشانرا ؛

البهت : سرگردان کردن .

الكلالة : الحفظ ؛ مَنْ يَكْلُؤُكُمْ :

که نگاه دارد شمارا .

أطراف : کرانها ، جمع طَرْف .

يُصْحَبُونَ : باز داشته شوند مِنْ :

«صَحِبَكَ اللَّهُ» : نگاه دارد اتر اخدای ،

وقیل الإصحاب پار گردانیدن و در پناه

گرفتن .

نَفْحَةٌ : اندکی ، و قیل بویی ؛
النَّفْحُ : دمیدن بوی .

حَاسِبِينَ : شمارگیران .

الْغَالِبُونَ : چیرگان .

جُدَادًا : پاره پاره ، و قیل ریزه ریزه
مِنَ الْجَدَّةِ : القَطْع .

إِنْ كَانُوا يَنْطِقُونَ : اگر سخن
می گویند .

نَكِسُوا عَلَى رُؤُسِهِمْ : یعنی سرها
در پیش افکندند .

النَّافِلَةُ : فرزندی فرزندی یعنی نبیره .

الْفَنَمُ : گوسپند و گوسپندان و اینجا
دوم مراد است .

أَتِيمَةً : یتیمه ؛ جمع یتیم .

فَقَهَّئْنَاهَا سُلَيْمَانَ : پس

دریابانیدیمش سلیمان را یعنی سیمانرا
فهم آن فتوی یا حکومت دادیم ، من التفهیم .

الصَّنْعَةُ : نیکو تمهید کردن .

اللبُّوسُ : زره و هرچه درپوشند .

ذَوُ الْكِفْلِ : الیاس ، و قیل زکریا ،
و قیل یوشع بن نون .

ذَا النُّونِ : صَاحِبُ الْحُوتِ

صَلَّواتُ اللَّهِ عَلَيْهِ .

مُغَاضِبًا : خشمناک ؛ الْمُغَاضِبَةُ :
الغَضَب .

نُجِّی : برهانیم .

فَرْدًا : تنها .

كَانُوا يُسَارِعُونَ : می شتافتند .

الْكُفْرَانُ : الْكُفُور .

الْحَرَامُ وَالْحَرَامُ : ناشایسته و آصله
نباشد .

يَا جُوجُ وَمَا جُوجُ : دو گروه اند
که ذوالقرنین بریشان سد ساخته است .

الْحَدَبُ : بالا ، و قیل فراز .

الشُّخُوصُ : از جای بجای شدن و
پهن باز ماندن بچشم .

الْحَصَبُ وَالْخَضَبُ : الْحَطَب .

مُبْعَدُونَ : دور کردگان ، من الإبعاد .

حَسِيسَةً : آواز وی یعنی آواز آتش
دوزخ .

الْفَرْعُ الْأَكْبَرُ : یعنی نفحه

آخرین ، و قیل وقت بستن سردوزخ .

السَّجِلُ : نامه حکم ، و قیل طومار ،

و قیل فرشته است که نامه های بنی آدم

الذِّكْرُ : التَّوْرَةُ .

درنوردد ، وقيل كاتبی مریغامبر را .

الکِتَاب : از بهر نبشتن یا مرنبشته را .

سورة طه

خود را ، الخَلْق : جامه و نعلین بیرون کردن .

أَكَادُ أَخْفِيهَا : می خواهم که پنهان کنم او را یعنی قیامت را ، وقيل پنهان می دارم ویرا ، و أَكَادُ صله است یعنی فایده ، وقيل می خواهم که آشکارا کنم او را یعنی نزدیک است .

فَتَرَدَى : تاهلاك شوى ، الرَّدَى : هلاك شدن .

وَمَا تِلْكَ بِيَمِينِكَ : و چیست آنست در دست راست تو .
التَّوَكُّؤُ : الإِتِّكَاء .

أَهْشُرُ : برگز درخت ریزانم ،
الْهَشُّ : برگز از درخت ریزانیدن برای گوسپند ، وقيل فرو افشاندن ، وقيل زدن .
مَأْرَب : حاجتها ، جمع مَأْرَبَةٍ و مَأْرَبَةٍ .

الْحَبَّة : مار .

طه : سوگند است باین سوره یا نام این سوره است ، وقيل ای مرد ، وقيل ای ماه شب چهارده ، وقيل سوگند بطول و هدایت خداوند تعالی . و این عامر طاء ها می خواند یعنی بسپهر زمین را بهر دو قدم خود .

لِتَشْقَى : تا در رنج افتی و رنجه شوی ، الشَّقَاء : در رنج افتادن .

الْعُلَى : جمع العُلَى : یعنی بلند .
لِإِسْتَوَى : مستولی شد و پادشاه شد ،
یعنی پادشاه است نه آنکه بر همه پادشاه نیست .

إِلَّا : آنکه تخصیص بزرگی عرش از برای بزرگی اوست .

الْثَرَى : خالك نمناك ، تَحْتَ الثَّرَى : زیر هفتم زمین .

أَخْفَى : پوشیده تر ، وقيل پوشیده .

إِخْلَعُ نَعْلَيْكَ : بیرون کن نعلین

قَدَرٌ : تقدیر . وقیل مقدر . وقیل
وَقْتُ مَقْدَرٍ وَمَوْعِدٍ .
بِصُطْنَتِکُمْ لِنَفْسِی : برگردم
ترا از بهر خود .

لَاتَنِيَا : سستی مکنید .
لَيْسًا : نرم .
الْفَرْطُ وَالْفُرُوطُ : بشتابیدن بر کسی
یعنی پیش دستی کردن ؛ وَالْفَرْطُ وَالْفُرُوطُ
وَالْفَرَاطُ : از پیش شدن .

إِرْعَوْا : بجزید .
الشَّهَى : خیرد ها ، جمع نُهْيَةٍ :
خرد .

نَارَةٌ أُخْرَى : باری دیگر سؤی میانه ،
وقیل یکسان و هموار .
الْمَوْعِدُ : جای وعده یا وقت وعده
یا نفس وعده .

يَوْمُ الزَّيْنَةِ : یعنی روز عید ، وقیل
عاشورا ، وقیل نوروز .
فَيُسْتَحْيَتُكُمْ : تا که نیست کند
شمارا ؛ السَّحْتُ وَالْإِسْحَاتُ : الإهلاك .
تَنَازَعُوا : خصومت کردند و یکدیگر
را خلاف کردند ، وقیل سگالیدند .

سَبَرَتْهَا الْأَوْلَى : رفتار پیشین وی ،
وقیل رَوش و نهاد ، وقیل هیأت یعنی
بر عادت اول .

مِنْ غَيْرِ سُوءٍ : از جز پسی یعنی نه از
پسی .

أَحْلَلُ : بگشای مِنْ الْحَلِّ .

عُقْدَةٌ : گرهی یعنی بستگی .

أَزْرِي : پشت مرا .

أَوْثَيْتَ : داده شدی .

سُؤْلُکَ : حاجت خواسته تو .

وَلَقَدْ مَنَنْتَا عَلَيْكَ مَرَّةً أُخْرَى :

نعمت دادیم ترا بار دیگر .

التَّابُوتُ : معروف .

إِقْدَفِيهِ : بیندازش .

السَّاحِلُ : کرانه کرانه دریا ، وقیل

لب دریا .

مَحَبَّةٌ : دوستی .

وَلْيَصْنَعْ عَلَى عَيْنِي : وناپورده

شوی بر نگاه داشت من ، وقیل بنظر لطف

من ، الصَّنْعُ بِالضَّمِّ وَالْإِصْطِنَاعُ : نیکوئی

کردن .

لَبِثْتُ : درنگ کردی .

إِنَّ هَٰذَا نَ : هراينه اين دومرد، واين
لَغَتِ بِلُحَارِثِ بْنِ كَعْبٍ است، وقيل إِنَّ :
آرى ، وابوعمر و إِنَّ هَٰذَا بَيْنَ مِى خواند
براصل .

الطَّرِيقَةَ : راه ، وقيل مهتران و
بزرگواران .

الْمُثْلَى : فاضلتر و بهتر و راست تر .

الْإِجْمَاعَ : بركارى اتفاق كردن و
عزم كردن .

ثُمَّ أَثْنَوْا صَفًّا : از بيايد صف
ركشيده يا نمازگاه ، صَفًّا بر قولى اول
حال بود و در دوم مفعول .

إِسْتَعْلَى : غالب شد ؛ الْإِسْتِعْلَاءُ :
بلند شدن و غلبه كردن و اينجا دوم بهتر .

حِبَالٌ : رسنها . جمع حَبَل .
يُخَيَّلُ إِلَيْهِ : چنان نموده شود
بوى ؛ التَّخْيِيلُ : كسى را خيال نمودن
و گمان افكندن .

جُدُوعٌ : تنهائى درخت ، وقيل
ساقهاى درختان ؛ جمع جِدْع .

فَأَقْصَرَ مَائِدَتَهُ قَاضٍ . آى -
فَمَا صُنِعَ مَا أَتَيْتَ صَانِعٌ : يعنى بكن

سجده نوكنده .

يَسْمًا : خشك .

دَرَكًا : دريافتنى .

الْمُؤَاعَدَةِ : وعده دادن .

الْمَنَ : ترانگين .

السَّلْوَى : و ريح .

هَوًى : هلك .

السَّامِيرِى : زرگرى منافق بودن او
موسى اين ظَفَرَ منسوب بسامره و آن قبيله
بود از بنى اسرائيل .

أَسْفًا : سخت خشمگين ، وقيل
اندوه گين ؛ الْأَسَفُ : اندوه گين شدن .
أَقْطَاعَ عَلَيْهِكُمْ الْعَهْدُ : اُپس
دراز گشت مدت مفارقت من بر شما .

يَحِلُّ : واجب شود ، مِنْ الْحِلَالِ .
بِمَمْلَكِنَا : يعنى كار باختيار ما نبود
بتوانائى ما يعنى نتوانستيم ، وقيل با اختيارنا ،
و بِالضَّمِّ : بِسُلْطَانِنَا ، بفتح لميم و كسر ها :
بطاقتنا و ما حَوْتَهُ أَبْدِينَا .

أَوْرَأَ : بارها .

الْخَوَارُ : بانگ گلو .

لَنْ يَبْرَحَ : هميشه باشيم از جاى
فرا تر شدن ، وقيل الْبُرُوحُ : لِرَوَال .

لِلْحَيَّةِ : موی روی . لُحْحِي :
جماعت .

لَمْ تَرْقُبْ : نگاه نداشتی . لَرْقَنَةُ
وَارْقُوب : نگاه داشتن .

فَقَبَضْتُ قَبْضَةً مِنَ أَنْتَرِ الرَّسُولِ :
پس گرفتم یک مشت از خاک سم اسب
جبرئیل که نام او حیزوم بود ؛ الْقَبْضُ :
گرفتن بسرهای انگشتان .

لَامِيسَاسَ : نه هیچ بسودنی است
چون بکلتی منع کردش از آمیختن با خلق
اگر کسی با او یا او با کسی باز آمدی هر دو
در تب شدی ، سر در بیان نهاد و فریاد
میکرد و میگفت : لَامِيسَاسَ لَامِيسَاسَ .

زُرْفَا : گریه چشمان یعنی کودک چشمان ،
جمع أَزْرَقَ مِنَ الزُّرْفَةِ .

صَفْصَفًا : هامون ، یعنی هموار و راست
بی فراز و نشیب .

أَمْتًا : بالایی ، وقیل پشته .
الدَّاعِي : یعنی اسرافیل را صلوات الله
عَیْهِ .

خَشَعَتْ : بیارامید .
هَمْسًا : آوازی نرم : یعنی پست ؛

الْهَمْسُ : آواز نرم کردن .
عَنْتَ : فروتنی کردند و اسیر گشتند ،
هَضْمًا : کم کردنی از حق کسی .
لَا تَعْرَى : برهنه نشوی : الْعُرَى :
برهنه شدن .

لَا تَضْحَى : در آفتاب بیرون نیائی ،
یعنی گرم نشوی چنانکه عرق کندت از
گرما ؛ الضَّحَى : در آفتاب بودن و
خوی گرفتن .

الْخُلْدُ : جاویدی .
لَا يَبْتَلَى : فرسوده و کهنه نشود ، یعنی
سپری نشود ؛ الْبَلَى : کهنه شدن و سپری
شدن .

سَوَاتٍ : عورتها ؛ جمع سَوَاءَ .
الْخَصْفُ : برهم نهادن .
الْوَرَقُ : برگ درخت ؛ الْوَرَقَةُ : یکی .
إِهْبِطَا : فرود آئید ؛ الْهَبُوطُ :
النُّزُولُ .

ضَنَكًا : تنگ .
تُرْضَى : خشنود کرده شوی ، مِنْ
الْإِرْضَاءِ .
آنَاءَ اللَّيْلِ : ساعت های شب .

ولا تَمُدَّنْ عَیْنَیْكَ : یعنی نَظَرَ
 عَیْنَیْكَ ، وَمَدَّ النَّظَرَ تَطْوِیْلُهُ یعنی
 دراز مکن .
 الرَّهْرَهْرَة : آرایش و شکوفه .

سورة مريم

سَوِيًّا : تن درست و تمام خلق یعنی
 در حالی که تن درست باشی .
 صَبِيًّا : کودک در حال کودکی .
 حَنَانًا : رَحْمَةً و رَأْفَةً .
 تَقِيًّا : پرهیزگار .
 عَصِيًّا : سی فرمان .
 يَوْمَ وُلِدَ : آنروز که زاده شد .
 الْإِسْثَبَازَ : بیکسوشدن .
 شَرْقِيًّا : آنک سوی آفتاب بر آمدن
 باشد .

التَّمَثُّلُ : بر مثال چیزی شدن یعنی
 مانند چیزی شدن .
 زَكِيًّا : پاکیزه .
 بَغِيًّا : زنِ بلايه ، و قبل پلیدکار ،
 و قبل بی سامان کار .

مَقْضِيًّا : گزارده .
 قَصِيًّا : دور ، الْقَصِي : دور شدن .
 أَجَاءَهَا : بیاورد او را ؛ الْإِجَاءَة :
 بیاوردن و بیچاره گردانیدن .

کهیصص : بحق این سوره یا بحق
 این حروف ؛ و قبل کاف : کَافِيْنَا ، ها :
 هَادِيْنَا ، ی : يَدُهُ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ ، ع :
 عَالِمٌ ، ص : يَصْدِقُنَا أَيْ يُوَدِّدُ ،
 و قبل سوگند است بکفایت و هدایت و
 یدوی یعنی نعمت با قدرت باصفت کمال
 وی و این درست تراست و بعلم و صدق
 او ، و قبل خدای عز و جل کافی و هادی
 و حی و عالم [و] صَمَد است .

وَأَشْتَعَلَ الرَّأْسُ شَيْبًا : و
 برافروخت سر از روی پیری یعنی همه
 سر من سفید شد و پیر گشتم ؛ الْإِشْتِعَالُ :
 افروخته شدن آتش و پیدا شدن سپیدی
 درموی .

شَقِيًّا : رنج بیننده .
 عَاقِرًا : نازاینده ؛ الْعُقْرُ وَالْعَقَارَة :
 نازاینده شدن .
 رَضِيًّا : پسندیده .
 سَمِيًّا : همنامی .

الْمَخَاضِ : درد زادن .

نَسِيًا : رَكْوَى حیض و هر چیزی
بی قیمت و خوار که بیندازند .

مَنْسِيًا : فراموش کرده .

السَّرِيَّ : جوی خورد و مهتر .

الْهَزَّ : التَّحْرِيكَ و هَزُّ لِيَكَّ :
و بجهنجان سوی خود .

[نَسَتْ قَطْ] : تا بیفتد و أَصْلُهُ
تَتَسَاقُطُ ؛ التَّسَاقُطُ و الإِسْقَاطُ :
السَّقُوطُ .

رَطْبًا : تَمْيِيزٌ أَوْ مَفْعُولٌ ،
الرُّطْبُ : خرمای تر .

جَنِيًّا : چیده یعنی تازه ؛ الْجَنَى :
میوه باز کردن .

قَرَّيْ عَيْنًا : روشن شو از روی
چشم ، یعنی چشمت نیک روشن باد .

فَلِمًا تَرَيْنَ : پس اگر هراینه هراینه
بینی تو زن .

صَوْمًا : صَمْتًا ، یعنی خاموشی .

فَرِيًّا : عجب .

يَا أَخْتَ هَارُونَ : قیل ای مانند
هارون در نیکوئی و این برادری پدری

مریم بود بهترین بنی اسرائیل ، وقیل هارون
پیغامبر برادر موسی صَلَوَاتُ اللَّهِ وَسَلَامُهُ
عَلَيْهِمَا و مریم از نسل وی بود و این
درست تراست .

لِمَرْءٍ سَوَاءٌ : مرد بد .

أَشَارَتْ إِلَيْهِ : بدنگشت نمود سوی
وی ، مِنْ الْإِشَارَةِ .

مَا دُمْتُ حَيًّا : یعنی [تا] زنده باشم .
مَشْهَدٌ : جای گیرد آمدن .

أَسْمِعْ بِهِمْ وَابْصِرْ : چُمایه
شنوا و تدوچُمایه بینا اند .

مَلِيًّا : روزگار دراز .

حَقِيقًا : مهربان ، وقیل بیمار دارنده
یعنی نیکوئی کننده .

نَجِيًّا : همراه .

مَكَانًا عَلِيًّا : جای بلند ، یعنی
پیغامبری .

بُكِيًّا : گریندگان ؛ جَمْعُ بَاكِ .

فَخَلَفَ : پس ایستادند بجای ایشان ،
یعنی آمدند .

خَلَفٌ : سپس آیندگانی بد یعنی
فرزندان بد ؛ وقیل گروهی بد .

الإِصْصَاعَةُ : ضایع کردن یعنی بگذاشتن .
غَیْبًا : وادی [است] در دوزخ .
مَأْتِيًا : آمده شده ، یعنی آینده ،
وقیل وَعْدُ نِجْمٍ بهشت است ، و مَأْتِيًا
جای آمدن .

نَسِيًا : فراموش کاران .
لِإِمْسِكُمْ : نیست از شما هیچ کس .
وَرِدُّهَا : درآینده وی است .
حَسَمًا : واجِبًا ، اِحْتَمًا : واجب
کردن .

نَدِيًا : نادیا .
أَحْسَنُ أَسَاسًا وَرِيًا : نیکوتر
ازیشان بودند بلباس و دیدار ، أَكْثَانًا :
کالای خانه و قیل تجمل خانه از افکند [ن] بها
و پوششها ، رِيًا : سیرابی و نازگی .
فَلْيَتَمَدَّدْ : پس فرو گذاردا یعنی
ویرا بوی ماندا و تلقین دعای بدست در
حق کفّار ، و قیل مراد اربن امر جزاست
یعنی زمان دهدش تا هر چند می شود بتر
می شود .

الْبَاقِيَات : خصلتهای پایدار نیکو
یعنی کارهای آخرت ، و قیل پنج نماز ،

و قیل سخنان بعضی : « سُبْحَانَ اللَّهِ
وَالْحَمْدُ لِلَّهِ وَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ »
أَكْبَرُ : وقیل نیتهای نیکو .
مَرْدًا : جای بازگشت ، خَيْرًا
مَرْدًا : یعنی بهتر در آخرت یا در منفعت .

عَهْدًا : قیل کلمه شهادت .
كَثَلًا : هرگز مباد .
نَرِثُهُ : میراث گیریم از وی یعنی
بسنانیم و بگردانیم .

ضِدًّا : دشمنان و مخالفان ، و قیل
خواری ضِدَّ عَزَّت است ، و قیل بارگران ؛
الْحِدَّة : ناهمتا و خلاف چیزی .
أَرْسَلَتْ : برگماشتیم .

تَوَرَّعَهُمْ : می جنبانند ایشانرا یعنی تیز
می کنند ایشانرا و برگناه می دارند ، الْأَزَّ :
برانگیختن و برآغالانیدن و از جای بردن
و بعصییت خواندن و برگناه داشتن .
وَقْدًا : سواران کرامی کرده شده ؛
جمع و اِفِد ، الْوَقْدُ وَالْوُقُودُ وَالْوِفَادَةُ :
نزدیک پادشاه شدن .

وَرْدًا : تشنگان .
رَدًّا : عَجَبًا مُنْكَرًا ، یعنی چیزی

شگفت ، وقیل مُنْكَرٌ ، وقیل دشوار .
 التَّقَطُّرُ : الْأَنْفِطَارُ ؛ الْإِنْفِطَارُ :
 شکافته شدن .
 هَدَّأَ : هَدَّمَا ، وقیل سَقُوطاً یعنی
 شکسته شده و ویران و افتاده ؛ الْهَدَّ :
 شکستن .

مَا يَنْبَغِي : نمی سزد و نمی باید .
 وَدَّأَ : دوستی .
 لُدَّأَ : سحت خصومتان ، جمع الْكُدَّ .
 الرُّكُزُ : آوز نرم ، وقیل پوشیده
 یعنی شرفه است .

سورة الكهف

لَدُنْهُ : نزد وی .
 مَا كِشِينَ : دائمین .
 أَبَدًا : همیشه باشندگان .
 أَسَمًا : از غایت اندوه .
 صَعِيدًا : هموار یکسان . وَالصَّعِيدُ :
 روی زمین و خاک و راه .
 جُرُزًا : خشک ، یعنی مرده که گیاه
 نروید در وی .
 أَصْحَابَ الْكَهْفِ : یعنی هفت مرد
 جوان که سیصد و نه سال در غار خفته
 ماندند ؛ الْكَهْفُ : شکاف در کوه .
 الرَّقِيمُ : وادی است پیش فِلَسْطین
 که کُهِف در آنجا بود ، وقیل تخته بود
 از آرزیز نه های ایشان بر آنجا نبشته ، وقیل
 نام سنگ ایشان بود .

أَوَى : رفتند ؛ [أَوَى] لِإِلَهِهِ : سوی
 او آمد .
 هَبَّتْ : بساز ، وقیل آماده کن ، وقیل
 ساخته کن ؛ التَّهْيِئَةُ : ساختن .
 صَرَبْنَا عَلَى آذَانِهِمْ : زدیم بر
 گوشهای ایشان یعنی خوابانیدیم ایشانرا
 و بازداشتیم ایشانرا از شنودن ، وقیل
 خواب را بر ایشان گماشتیم .
 عَدَدًا : مُعْدُودَةً یعنی شمرده .
 فِتْنَةً : جوانان بودند جمع فِتْنَى ،
 الْفِتْنَاءُ : جوان شدن .
 رَبَطْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ : بستیم بر
 دلهای جوان ایشان صبر و یقین یعنی قوی
 کردیم دلهای ایشانرا از گشتن ، وقیل
 دلهای ایشانرا ثبات و قوت دادیم .

دودست خود را ، وقیل الذَّرَاع : رش ،
یعنی استخوان دست تا آرنج .
النَّصِید : درگاه ، وقیل آستانه در ،
وقیل در .

نَوَلَّيْتُ : هراینه پشت دادی .
مُلَّيْتُ : پرکرده شدی .
وَرَق : سیم ، وقیل درم .
لِإِلَى الْمَدِينَةِ : یعنی بشهر طرطوس .
وَالْيَسْلَاطُف : و چربی کنده ، وقیل
چابکی کنده یعنی نرمی کنده ، التَّلَطُّف :
نرمی کردن ، وقیل دورنگریستن .
الإِشْعَار : آگاه کردن .
لِيُنْظَاهِرُوا عَلَيْكُمْ : اگر دست
یابند بر شما .

الإِغْثَار : الإِطْلَاع .
لَتَسْتَخِذَنَّ : هراینه هراینه سازیم .
رَجَمًا : گمان بردنی .
ثَلَاثِمِائَةٍ : سیصد .
سِتِّينَ . عطف بیانست از ثلثمائة تا
بدانی که آن عدد سالها است نه ماهها .
وَأَصْبِرْ نَفْسَکَ : و بازدار نفس
خود را .

شَطَطًا : کفزار دورازحق .
بِإِسْلَاطَانٍ : بحجستی یمن پیدا .
فَتَأْوُوا : پس بیائید ، بمعنی ببندخسید .
يُهَيِّئُ : آماده کند .
مِرْفَقًا : آرنج بوی منفعت گیرند .
إِذَا طَلَعَتْ : چون برآمدی .
تَزَاوَرُ : می گریاست ، وقیل گریاستی ؛
اِتْزَاوَرُ وَالْإِزْوَار : بچسبیدن یعنی
گریاستن ، وقیل بگشتن .
ذَاتَ الْيَمِينِ : بسوی راست .
نَقَرِضُهُمْ : درمی گذشت ازیشان ،
وقیل درگذشتی ؛ الْقَرَضُ : بگشتن از
چیزی .

ذَاتَ الشَّمَالِ : یعنی بسوی چپ یعنی
آفتاب نرسیدی بایشان .
فَجَوَّةٍ : فراخی جایی .
مُرْشِدًا : راهنمایی .
أَيْقَاطًا : بیداران ، جمع يَقِظُ و
يَقِظُ ، الِيقَظَةُ : بیدارشدن .
رُقُودٍ : خفتگان ، جمع رَاقِدٍ .
الْكَتَبُ : سگ .
ذِرَاعِيْنِهِ : دوبازوی خود را ، وقیل

لَا تَعْبُدْ عَيْنَاكَ : درمگذرداد و چشم
تو ؛ الْعَدُو : درگذشتن .

الْإِغْفَال : غافل کردن و غافل یافتن
و بی نشان کردن .

فُرْطًا : ضیاعاً یعنی ضایع کرده شده ،
و قیل و پشیمانی ، و قیل از حد درگذشتن ،
و قیل در پیش شدن در بدی .

سُرَادِق : سرای پرده یعنی دیواری
از آتش ، و قیل دودی .

الْإِغَاثَة : فریاد رسیدن .
يَشْوِي : بریان کند ؛ الشَّيْ : بریان
کردن .

مُرْتَفَقًا : تکیه گاهی ، و قیل
آرامگاهی ؛ سَاءَتْ مُرْتَفَقًا : بد جای
فرود آمدنی است وی یعنی آتش .

رَجُلَيْنِ : دومرد ، یعنی دو برادر از
بنی اسرائیل یکی مسلمان نام وی یهوذا و
دیگر کافر نامش قَطْرُوس .

كِلْتَا : هر دو .

بُحَاوِرُهُ : پاسخ میداد او را ؛
الْمُحَاوَرَة : التَّحَاوُر .

أَنَا أَكْثَرُ مِنْكَ مَالًا : من بسیارترم

از تو از روی خواسته یعنی مال من بیشتر
است .

وَأَعَزُّ نَفَرًا : و غالبتر از روی گروه ،
یعنی حشم و پسران من چیره تر اند ،
الْبَيْدُودَة . الهلاك .

قَائِمَة : برخیزنده .
الْكَيْنَ وَالْكَيْنَا ، أَيْ - الْكَيْنَاتَا :
یعنی جز آنک من .

حُسْبَانًا : شماری یعنی حکم بویران
کردن آن ، و قیل آتشی ، و قیل تیری ناولك ،
و قیل یخچه .

صَعِيدًا زَلَقًا : زمین سپید که نغزیده
شود بر روی و قیل خالك همواری ازان که
درخت نرویانند ، و قیل ریگ روان .
أَحْيَطَ بِشَمَرِهِ : هلاک کرده شد
میوه وی .

يُقَلِّبُ كَفَّيْهِ : دست بردست می زند
از پشیمانی ، الْكَفَّ : پنجه دست ؛
فِيهَا : یعنی در غمارت وی .

خَاوِيَةً عَلَى عُرُوشِهَا : ساقطه
عَلَى سَقُوفِهَا ، یعنی سقفهای آن رزها
بر زمین افتاد و رزها زیر سقفها ، و قیل

بَدَلْتِ از طاعت خدای تعالی طاعت
ابلیس .

عَصْدًا : یاری گران .

مَوْبِقًا : جای هلاکی ، یعنی وادی
نیک مَع ، الوُبُوقُ والوَبَقُ : هلاک شدن
تقول : (وَبَقَ - يَبِقُ) و (وَبَقَ -
يُوبِقُ) .

ظَنُّوا : بی گمان شدند ، یعنی یقین
دانند .

مُواقِعُها : فرودآیندگان وی اند ،
وقبل درافتادگان و آمیخته گان ، و قبل
خویشتن درافکنندگان دروی یعنی خواهند
افتادن دروی هرابنه ، المواقعة :
الوقوع ، و قبل زبر یکدیگر افتادن .
مَصْرَفًا : گریزگاهی ، و قبل پناهگاهی ،
و قبل جای گشتنی .

سُنَّةُ الْأَوَّلِينَ : آئی - سُنَّةُ اللَّهِ
فِي إِهْلَاكِ الْأَوَّلِينَ .

قَبْلًا : اُنواعاً یعنی گونه ها آئی -
گونه گون ، جمع قبیل و قبل از پیش ایشان ،
و قبل آشکارا ، و قبل ناگاه ، قَبْلًا ؛
معاينة ، و قبل برابر یا از سوی آسمان ،

نخست سقفها افتاد باز دیوارها .

فِئَةٍ : گروهی .

الْوَلَايَةُ : بالفتح - یاری دادن ،
و ولایت راندن و دوستی داشتن ، والولاية
بالکسر : پادشاهی ، و قبل الولاية و
الولاية : بدوستی گرفتن و بذات خود
بکاری قیام نمودن .

إِضْرِبْ : پیدا کن .

الْإِخْتِلَاطُ : آمیخته شدن .

تَذَرُوهُ : می برد اورا .

الْأَمَلُ : امید داشتن ؛ خَيْرٌ آمَلًا :
بهتر است از روی امید یعنی امیدوار ترست
از آنکه وعده راست است و بیشتری
امیدها دروغ می بود .

بَارِزَةً : ظاهره ، یعنی گشاده و پیدا
بی درخت و کوه .

لَمْ نَغَادِرْ : نماندیم یعنی نمانیم ،
المغادرة : التَّرك .

يا وَيْلَتَنَا : ای وای ما .

صَغِيرَةً : گناه خورده .

يَبِشْ لِلظَّالِمِينَ بَدَلًا : بيش
البَدَلُ مِنَ اللَّهِ إِبْلِيسُ : یعنی بد

قَبِيلًا : مُسْتَقْبِلًا ، یعنی پیش آینده ،
وَقَرَأَ : گزینی از شنودن حق .
مَوِيلًا : وَزَرَءِ التَّوَالُّ وَالْوُؤُولُ :
پناه گرفتن بکسی و رستن .

مَهْلِكِهِمْ : هلاك ایشان یا وقت
هلاك ایشان ، و المَهْلِكُ : الإِهلاكُ
وَوَقْتُهُ .

لِفَتْبَلِهِ : مربنده خود را ، و قیل
مرشاگرد خود را یعنی یوشع را که پسر
خواهر موسی بود و خدمت وی می کرد .
لَا أَبْرَحُ : همیشه بروم یا ازان
دورتر نروم از رفتن یعنی ملازم باشم
رفتن را یا جدا نشوم از تو .

مَجْمَعِ الْبَحْرَيْنِ : آنجا که دریای
روم و فارس بهم می پیوندد ؛ مَجْمَعُ :
جای بهم آمدن .

حَقْبًا : زَمَانًا طَوِيلًا ، یعنی روزگار
دراز .

سَرَبًا : راهی ، و قیل سُمُج ، و قیل
راهگذر ، و قیل طاقی پیدا ، و قیل رفتن ،
و قیل گریختن .

المُجَاوِزَةُ : درگذشتن ؛

عَدَاءَنَا : چاشت ما .
نَصَبًا : رنجی ، و قیل گرسنگی .
أَوَيْتَ : نَزَلْنَا .
الصَّخْرَةَ : احْجَر .
ذَلِكَ مَا كُنَّا نَبْعَثُ : آن آنست
که می جستیم ما .

لِرَتْنَدَ : برگشتند .
خَبِيرًا : از روی دانستن .
حَتَّى أَحْدِثَ : تا نوآرم .
أَخْرَقْتَهُ : اُسوراخ کردی آنرا ،
الْخَرْقُ : سوراخ کردن و درآیند و دروغ
برساختن .

لِمِثْرًا : بزرگ ، و قیل شگفت ، و قیل
مُسْكِرًا ؛ الْأَمْرُ : بزرگ شدن و بسیار
کردن و بسیر شدن .

لَا تُرْهِقْنِي عُسْرًا : مِرسان مرا
بدشواری یعنی منه برمن دشواری و تنگ
مکن برمن کار ؛ الإِرْهَاقُ : در رسانیدن
و بگردن در آوردن .

زَكِيَّةٌ وَزَاكِيَّةٌ : پاک .
بِغَيْرِ نَفْسٍ : آتَى - بِغَيْرِ قَتْلِ
نَفْسٍ .

لَا تُصَاحِبْنِي : يار من مباش، و قين
همراهي مكن . من .

قَدْ بَلَغْتَ مِنَ لَدُنِّي عُذْرًا :
بدرستی رسیدی از نزد من از روی عذر
یعنی نزد من معذور آمدی .

لَسْتَ تَعْلَمُ : خور دنی خواستند .
أَبَوَانِ يُضَيِّقُوهُمَا : سرباز زدند
که مهمان دارندشان یعنی مهمان
نداشتندشان ؛ التَّضْيِيفُ وَ الإِصَافَةُ :
مهمان کردن .

يُرِيدُ أَنْ يَنْقَضَ : می خواست
که بيفتد ، یعنی نزديك بود که افتد ؛
الإِنْقِصَاضُ : افتادن بنا ، يَنْقَاضُ :
شکافته شود ، مِنْ الإِنْقِصَاضِ : شکافته
شدن دیوار از دراز [نا] ؛ الإِنْقِصَاضُ : ریزنده
شدن دندان و از بن برکنده شدن .

أَقَامَهُ : راست کردش خضر .
لَمْ تَحْدَثْ : گرفتی ؛ أَلْتَّخَذَ :
گرفتن ، وَلِئَاءُ أَصْنَتِي .

هَذَا فِرَاقُ بَيْتِي وَ بَيْتِكَ : این
وقت جدائی یا این گفتار سبب جدائی میان
من و توست .

بَيْتًا وَبِل : بَتَقْسِير .

لَمْ تَسْتَطِعْ : نتوانستی .

مَسَاكِينِ : درویشانی که ، مَسَاكِينِ :
کشتی بدن .

أَعْيَبَهَا : باعیب کنمش ، عَيْبٌ :
باعیب کردن .

مَسِكَ ، قِيلَ : یعنی جلندگی .

لَعَنَ : بستم کشتی و در بستم .

أَبَوَاهُ : پدر و مادر وی .

حَسِيمًا : دانستیم ، وَقِيلَ أَشَقَقْنَا ،

وَقِيلَ كَرِهْتَ كَرَاهَةً مِنْ خَافَ سُوءَ
عَاقِبَةِ الْأَمْرِ .

زَكَاةً : طَهَارَةً ، وَقِيلَ نَمَاءً وَ
صَلَاحًا یعنی افزونی و نیکی .

غُلَامَيْنِ : دو کودک خورد یعنی
أَصْرَمَ وَ صُرِمَ .

عَنْ أَمْرِي : عَنْ الْجُتْهَادِي وَ
رَأْيِي .

لَمْ تَسْتَطِعْ : لَمْ تَسْتَطِعْ .

ذِي اِقْرَئِينَ : اسکندری رومی

که نام او عبدالله بن الضحاک ابن صعبد بود
و او را بدین نام اراڻ گهتند که دو قرن

زیست، وقیل دوگیسو داشت .

سَبَّأً : علم هرچیزی .

حَمِیَّةٌ : عریفزناك .

نُكْرًا : مُنْكَرًا، یعنی بیمناك .

السَّدَّیْنِ : دوکوه، وَالسَّدُّ بِالْفَتْحِ

هُوَ الْحَاجِزُ مِنْ صُنْعِ الْخَلْقِ وَ

بِالضَّمِّ مِنْ صُنْعِ اللَّهِ .

مَكْنًى : آئِ - مَكْنَسًى .

رَدْمًا : حاجزی استوار، وقیل دیواری

برآورده، مِنْ الرَّدْمِ، یعنی رخنه برآوردن .

ساوًى : برابر کرد و هموار کرد ؛

المُسَاوَات : برابر کردن .

الصَّدَفَیْنِ وَالصُّدْفَیْنِ : دوکرانه

دوکوه ، وقیل دوکوه .

آتُونِی قِطْرًا : آئِ - جِیْؤُنِی

بِقِیْطَرٍ : بیارید بر من پاره مس گذاخته .

الإِفْرَاحُ : ریختن .

وَمَا اسْتَطَاعُوا : پس نتوانستند .

أَنْ يَظْهَرُوهُ : که پَرشوند بروی

یعنی نتوانند پَرشدن بروی .

النَّقَبُ : سوراخ کردن .

دَكَّاءٌ : زمین هموار؛ دَكَّا : پاره

پاره یعنی خورد و مُرَد .

جَنَاتُ الْفِرْدَوْسِ : بوستانهای

آراسته .

نَزُلًا : جای فرود آمدنی .

حِوَلًا : تَحْوَلًا، یعنی از جای بجای

شدن .

المِیْدَادُ : آنچ بدو افزونی کرده شود،

دَوَاتٌ ، وقیل آنچ بدو نویسند یعنی سیاهی

دوات ؛ المِکْدَدُ : افزونی .

سورة بنی اسرائیل

کنید و غلبه کنید و سربرارید .

وَعِنْدُ أَوْلَیَاهُمَا : أَوْلَى الْمَرْتَمَیْنِ

یُقْتَلُ زَكَرِیَّا، أَوِ الْعُقُوبَتَیْنِ .

جاسوا؛ بگشتند ؛ الجَوْسُ : گشتن

درسرای برای غارت .

لَیْلًا : شبی یعنی یک شب .

المَسْجِدِ الْأَقْصَى : مزکت دورتر

یعنی بیت المقدس .

قَضَبْنَا : وحی فرستادیم .

لَتَعْلَمُنَّ : هراینه هراینه گردنکشی

الْكِرَّةُ . دولت و غلبه .

أَكْثَرَ تَفِيرًا : بیشتر از روی شمار ،
و قبل آنان که برون روند بغزو ، و قبل
یاری گران ، جمع نفیر کمید فی عبید
و معیز فی معیز ، یا برون آمدن بغزو .
و الْآخِرَةِ : آتی . الْمَرَّةُ الْآخِرَةُ .
لِیَسُوهُ : تا اندوه گین کند .
لِیُتَبَرَّوا : تا هلاک کنند .
مَاعَلَوْا : هر چیزی که استیلا یافتند
بروی .

حَصِيرًا : زندان ، الحَصْرُ : شمردن
و بازداشتن و در حصار کردن .
لِلَّتِي : مران حال را که .
عَجُولًا : نیک شتاب زده .
مَنْشُورًا : باز کرده .

أَمْرًا : فرمودیم بطاعت ، و قبل
بسیار گردانیدیم ، أَمْرًا : بسیار کردیم ،
أَمْرًا : امیر کردیم ، مِّنَ الْإِیمَارِ وَ
التَّامِيرِ .

مُتَرَفِّعًا : بناز پروردگان ویرا .
مَذْحُورًا : رانده و دور کرده از
رحمت .

كُتِلًا : آتی - كُلُّ الْمُرِيدِينَ -
نُمِیدُ : فرو یارانیم و همیشه داریم
از نکوئیها هردو سرای .

مَخْذُولا : فرو گذاشته .
أَحَدُهُمَا : یکی ازیشان نامعین .
أَوْ كِلَاهُمَا : یا هردو .

كَرِيمًا : نیکو یعنی نرم .
وَ اخْفِضْ لَهُمَا جَنَاحَ الذَّلِّ :
و فرودار و پست دار از بهر ایشان پروبال
خواری و نرم سازی را یعنی متواضع و نرم
ساز باش با مادر و پدر .

و لَا تَنْهَرُهُمَا : و سر دم کن ایشانرا
و بانگ بر مزن .

الْأَوَّابِينَ : بسیار توبه کنندگان .
لَا تُبْذَرُ : گزاف کاری مکن ، یعنی
در آنچه نباید خرج مکن ، التَّجْدِيرُ :
الإِسْرَافُ .

مَيْسُورًا : آسان یعنی خوش و نرم .
لَا تَجْعَلْ يَدَكَ مَغْلُولَةً إِلَىٰ
عُنُقِكَ : مکن دست را بسته با گردن
خود یعنی دست فرو مهند از دادن صدقه :
مَحْسُورًا : رنجانیده ، و قبل مانده

بی عقل یا جادو .

رُفَاتًا : استخوان ریزیده ، و قیل
ریزه ریزه ، و قیل پوشیده ، الرِّفَتْ :
خورد و مُرد کردن .

خَلْقًا : مَخْلُوقِينَ .

الْإِنْفَاضُ : جنبانیدن سرّاً .

التَّحْوِيلُ : گردانیدن .

الْوَسِيلَةُ : نزدیکی ، و قیل پیوند .

الشَّجَرَةُ الْمَلْعُونَةُ : یعنی درخت

زقوم .

أَرَأَيْتَكَ : اُدیدى تو مُرد ، یعنی

مرا بگوى و خبر کن مرا .

التَّكْرِيمَةُ : التَّكْرِيمُ .

لَا حَتِّينَكَ : هراينه هراينه از بن

برکنم و مُستأصل کنم ، لِإِحْتِنَاكَ :

از بن و بیخ برکندن و لیشه نهادن بر لب

اسب .

مَوْفُورًا : تمام کرده ، و قیل وَاْفِرًا ،

الْوُفُورُ : الإِثْمَامُ .

إِسْتَفْزَزَ : سبک گردان ، یعنی

برانگیزودرجنبان ، الإِسْتِفْزَازُ : سبک

گردانیدن و حریص کردن .

کرده ، و قیل منقطع یعنی فرومانده ازدادن

صدقه ، و قیل تهی دست و برهنه و بی مال ؛

الْحَسْرُ : رنجانیدن ؛ الْحُسُورُ : رنجه

شدن ؛ الْحَسْرُ : برهنه شدن .

إِمْلَاقٍ : درویشی و درویش شدن .

خِطَاءٌ : گناهى و بزه . وَهُوَ خِلَافُ

الصَّوَابِ عَمْدًا ، وَ خِطَاءٌ خِلَافُ

الصَّوَابِ سَهْوًا .

سَاءَ سَبِيلًا : بدراهى است راهوى .

لَا تَقْرَبُوا الزَّنى : نزدیکى پلیدکاری

مشوید یعنی زنا مکنید ؛ الْقُرْبَانُ : نزدیکى

چیزی شدن .

تَأْوِيلًا : عَاقِبَةً .

لَا تَقْفُ : سپس مرو ، یعنی بَدُم

مرو ؛ الْقَفُوءُ وَالْقَفُوءُ : التَّلَوُّ .

مَا لَيْسَ : آنچه را که نیست .

سَيِّئُهُ : بدى وى ؛ سَيِّئُهُ : بدى .

مَسْتَوْرٍ [أ] : پوشیده از چشمها ، و قیل

پوشانیده یعنی پوشش در پوشش ، و قیل

پوشنده ؛ السَّتْرُ : پوشانیدن .

مَسْحُورًا : جادوى کرده ، و قیل

بایشان یعنی نزدیک بود که میل کنی و آرام گیری بایشان، و قیل خواستی گرایستن بالیشر، اُرْکُونْ : گرایستن .

شَيْئاً قَلِيلاً : گرایستن اندک .
إِذَا لَا ذَنْبَكَ : آنگاه هرایه
بپوشانیدی یعنی ترا چون گرایستی .

ضِعْفَ الْحَيَاةِ : دو مانند عذاب
این جهان .

وَضِعْفَ الْمَمَاتِ : و دو مانند عذاب
آن جهان، و قیل عذابِ الْآخِرَةِ وَ عَذَابِ
الْقَبْرِ مُضَاعَفَيْنِ .

إِنْ كَادُوا لَيَسْتَفِزُّوكَ :
بدرستی خواستند که بلغزانند ترا ، یعنی
نزدیک بود که بگردانندت .

لِيَذُلُّوكَ الشَّمْسِ : از وقت فرو رفتن
آفتاب، و قیل پس گشتن او و این درست تر
است .

غَسَقَ : تاریکی یعنی وقت نماز خفتن .
قُرْآنَ الْفَجْرِ : نماز بامداد، و قیل
خواندن قرآن در نماز بامداد .

مَشْهُوداً : حاضر آمده شده، یعنی
فرشتگان حاضر آیند .

أَجْلِبْ عَلَيْهِمْ بِخَيْلِكَ وَ
رَجْلِكَ : گرد کن بایشان بسواران و
پیادگان خود را ؛ جمع راجِلٍ ، و قیل
بانگ برزن با سواران و پیادگان خویش ؛
الْإِجْلَابِ : فراهم آمدن و یاری دادن
و بانگ برزدن .

شَارِكُهُمْ : انبازی کن بایشان ، مِنْ
الْمُشَارَكَةِ .

جانب : کرانه .

قَاصِفاً : بادی شکسته کشتی ، و قیل
سخت آواز ؛ الْقَصْفُ : شکستن .

تَسْبِعاً : جوینده حق ، و قیل بدم
آینده و پس رو .

الْفَتِيلِ : آنچه در میان دو انگشت
پدید آید چون بمالی ، و قیل آن رشته که
در جوجه دانه خرما بود یعنی کمتر چیزی ؛
الْفَتِيلُ : تافتن .

وَلَوْ لَا أَنْ تَبْنَاكَ : و اگر نه آن
بودی [که] استوار داشتیم و نگاه داشتیم
ترا ، یعنی اگر نه ثابت داشتن ما بودی ترا .

لَقَدْ كِدْنَا تَرْكَنُ إِلَيْهِمْ :
بدرستی که نزدیک آوردی که گرابی

تَهَجَّدُ : بیدار باش ؛ التَّهَجُّدُ :

بیدار بودن بقرآن یا بنماز کردن .

نَافِلَةٌ : عبادتی افزونی خاصه برتو

که فریضه است .

يَبْعَثُكَ : تابستایدت .

مَقَامًا : درجائی .

مَحْمُودًا : ستوده ، یعنی داده شوی

لوائ حمد که هر که بیندت بستایدت ،

وقیل مقام شفاعت .

مَدْخَلَ صِدْقٍ : إِدْخَالَ مَرْضِيًّا

یعنی درآوردن پسندیده .

مَخْرَجَ صِدْقٍ : برون آوردن

پسندیده .

زَهْوًا : نیک نیست شونده .

شَاكِلَةً : خور .

الرُّوح : جان بقول بیشتر مفسران .

أَمْرٍ رَبِّي : وَحْيِهِ وَكَلَامِهِ ،

و قیل وجود جان من بفرمان پروردگار

منست .

تَفْجُرُ : روان کنی ؛ الفَجْرُ : روان

کردن .

قَبِيلًا : پذیرفتار ، وقیل گواه ، وقیل

گروه گروه ، وقیل همه بیکبار ، وقیل

معاینه .

بُكْمًا : گنگان ؛ جمع أَبْكُمْ ، مِنْ

الْبُكْمِ .

كُلَّمَا خَبَتْ : هر بار که فرو می میرد ؛

الْخَبْوُ : فرو مردن آتش .

قَتُّورًا : نیک زُفْتُ .

تِسْعَ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ : نه معجزه

پیدا .

مَثْبُورًا : هلاک شده ، وقیل لعنت

کرده شده .

وَعْدُ الْآخِرَةِ : یعنی وعده قیامت .

لَقِيفًا : همه آمیخته بایکدیگر .

مُكْتًا ، آهستگی .

بَخِرُونَ لِيْلًا ذَقَانٌ : آيٌ - عَلَيَّ

الْوُجُوهُ یعنی بر روی می افتند ، مَبَالِغَةٌ

فِي السُّجُودِ .

أَيَّامًا تَدْعُوا : هر کدام را بخوانید

یعنی بهر کدام نام بخوانید .

وَلِيٌّ : ناصِرٌ .

مِنْ الذُّلِّ . قیل از اهل خواری .

سورة النحل

دِفءٌ: آنچه بوی گرم شدن آید از
پشمینها چون لباس و گلیم و نمد و جز
آن، و قیل گرمی؛ الدَّفَاءُ و الدَّفَاءُ:
گرم شدن.

مَنَافِع: یعنی شیر و بچه، و قیل
برنشتن و دَر و نسل.
جَمَال: زینت.

ثُرِيحُون: شبانگاه بخانه باز آید از
چراگاه؛ الإِرَاحَةُ: چهارپایان را بـماوی
بردن شبانگاه و بر آساییدن و بر آسودن.
السَّرْح: بچرا گذاشتن ستور بامداد؛
السَّرُوح: بچرا شدن.
شِق: دشواری.

البِغَال: استران؛ جمع بَغْل.
وَ عَلَى اللَّهِ قَصْدُ السَّبِيلِ: آتَى بِالله
یعنی بوی است آتَى دین میانه بوی می رساند
چنانکه گفته اند: «دِينُ اللَّهِ بَيْنَ
الْغُلُوِّ وَ التَّقْصِيرِ»، و قیل از خدای است؛
و قیل بر خدای است از روی وعده نه از
راه وجوب راه نمودن بطریق حق و دین

پسندیده چنانکه جای دیگر فرمود: «إِنْ
عَلَيْنَا لِلْهُدَى».

قَصْدُ السَّبِيلِ: راه میانه یعنی راست
و آن دین اسلام است.

جَائِرٌ: گشته و کز و آن جهودی و
ترسایی و گبری و أهواء و بدع است
یعنی کفر؛ الْجَوْر: از راه بگشتن.

تُسَيِّمُونَ: می چرانید؛ الإِسَامَةُ:
الرَّعْي، مِنَ السَّوْمَةِ: العلامة.

مُخْتَلِفًا: گوناگون.

عَلَامَات: نشانهها.

مَاذَا أُنْزِلَ: چیست آنچه فرستاد.

كَامِلَةً: تمام شده، یعنی مکین.

الْكَمَال: تمام شدن.

آتَى اللَّهُ بُنْيَانَهُمْ: آمد عذاب

خدای ببناهاشان، یعنی از بیخ بر کند
کوشک نمود را، و قیل دیهء قوم
لوط را.

سَاءَ مَا يَزُرُونَ: بد است آنچه

بر می دارند، یعنی بارگناه.

ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ : ستمکاران

بگلو فروشدن و روا بودن.

تنهای خود اند.

مَاذَا أَنْزَلَ : چه فرستاد.

إِنْ تَحْرِصْ : اگر نیک خواهان

شوی و آرز نمائی ، یعنی حریصی نمائی.

حَسَنَةً : آئی تَبَوُّةٌ حَسَنَةً ، یعنی

فرورد آوردنی نیکو ، یعنی بالمدينة.

أَهْلَ الذِّكْرِ : أَهْلَ الْكِتَابِ ،

لِتَخَوْفَ : ترسیدن و کم کردن.

بِتَقْيٍ : باز گردد ، یعنی بگردد ؛

لِتَقْيٍ : باز گشتن .

يَدُسُّهُ : پنهان کندش ؛ الدَّسُّ : پنهان

کردن .

مُفْرَطُونَ : فراموش کردگان ، آئی

ماندگان در آتش یا شتابانیدگان سوی

آتش ؛ الإفراط : از حد در گذشتن و در

پیش فرستادن و فراموش کردن ؛ مُفْرَطُونَ :

از حد در گذرندگان .

الْفَرَثُ : عَف تباه شده در شکم

ستور یعنی بسر قین شکبه .

لَبَنًا : شیری .

سَالِفًا : گوارنده ، السَّوْغُ : آسان

سَكْرًا : خمر ، وقيل نبيذ يعني عصير

انگور و مویز و خرما ، وقيل سَكْرًا : ما

حُرْمٍ مِنْ شَرَابِهِ .

وَرَزَقًا حَسَنًا : مَحَلٍّ مِنْ شِعَارِهِ ،

وقيل هُما لَخُمُرٍ وَمَا حَلَّ مِنْ

النَّبِيذِ عَلَى الْخَبِرِ دُونَ الْإِبَاحَةِ ، وقيل

هُما النَّبِيذُ وَالتَّمْرُ ، وقيل الرِّزْقُ

الْحَسَنُ : الْعَمَلُ ، وقيل هو التَّمْرُ وَ

الزَّبِيبُ .

لِنَحْلٍ : کتان عسل ؛ النَّحْنَةُ :

بکی .

يَعْرِشُونَ : بومی آرند ؛ العَرَشُ :

بلند بر آوردن بنا و ایج رز .

كُلُّ الثَّمَرَاتِ : آئی - بَعْضِ

الثَّمَرَاتِ .

فَأَسْلُكِي : در آید .

ذُلًّا : مُنْقَادَةً یعنی رام کردگان

و این حال بود از نحل ، یا آسان کردها

و این حال بود از سُبُل .

حَفْدَةً : نیرگان پس رینه ، وقيل

خِدمت گاران ؛ جمع حافِدٌ الحَفْدُ

سَرَابِيلُ : پیراهن ها و زیره ها ، جمع سِرْبَال .

الْحَرَّةُ : گرما .

بِأَسْكَكُمْ : جنگگ شما .

الْقَوْلُ لِتِهِمُ الْقَوْلُ : یعنی جواب دهند ایشانرا .

وَالْقَوْلُ إِلَى اللَّهِ يَوْمَئِذٍ السَّلَامُ : یعنی گردن نهند خدا را آن روز .
تَبَيَّنَّا : پدید کردنی .

النَّقْصُ : شکستن عهد و بازکردنی بنا و تاب باز دادن ریسمان .

التَّوَكُّيدُ وَالتَّأْكِيدُ : الإِحْكَامُ .

الْفَرْزُ : ریسمان ریشتن .

الْأَنْكَائُ : ریشتهای تاب باز داده ، یعنی تابهای ریسمان باز شده .

أَرْبَى : افزون تر .

الدَّخْلُ : تباهی و خیانت .

فَتَزَلُّ : تا که بلغزد ، الزَّلُّ وَالزَّلِيلُ : بلغزیدن .

ثَمَنًا : بهائی .

يَنْفَعُ : سیری شود .

حَيَوَةٌ طَيِّبَةٌ : یعنی خورسندی ،

شتافتن در خدمت .

مَمْلُوكًا : درم خریده .

كَلٌّ : عیالست و گرانی است .

مَوْلَاهُ : صَاحِبِهِ الَّذِي يَلِي أَمْرَهُ وَ يَعْلُو لَهُ .

أَيُّمَا يُوَجِّهُهُ : هر کجا فرستدش ؛
التَّوَجُّيَةُ : فرستادن کسی را بکاری و روی کسی سوی چیزی گردانیدن و روی سوی چیزی کردن .

الْجَوُّ : میان آنچه بر سوی زمین است از هوا ، و قیل هوای دور دور از زمین یعنی با آسمان نزدیکتر .

سَكَنًا : آرامگاهی ، یعنی جای باش .

بُيُوتًا : یعنی خرگاههای اَدیم و خیمتها و سراپرده ها .

الظُّعْنُ : رفتن .

أَصْوَافُ : پشمهای گوسفندان ، جمع صُوف .

أَوْبَارُ : پشمهای شتران ، جمع وَبَر .

أَشْعَارُ : جمع شَعْر .

أَكْنَانًا : پوششها ، و قیل غارهای در کوه ، یعنی خانها .

یعنی آنچه قربان کرده شود بنام بت ،
الإِهْلَال : آواز برداشتن .

أُمَّةٌ : امامی پیش رو در دین یعنی
بتهائی چون جماعتی بود ، و قبل آموزاننده
نیکی .

السَّبْت : شنبهی کردن یعنی شنبه را
بزرگ داشتن و روز شنبه .

و قبل روزی حلال ، و قبل بهشت .

رُوحُ الْقُدُس : جبرئیل .

رَغْدًا : فراخ .

الْخَنَازِير : خوک ، الْخَنَازِير :
جماعت .

وَمَا أَهْلٌ لِّغَيْرِ اللَّهِ بِهِ : و آنچه

آواز برداشته شود از بهر جز خدای بوی

سورة الحجر

مَعَايِش : زندگانیها یعنی آنچه زیسته
شود بوی از خوردنیها و چیزهایی که
سبب زندگانی است چون میوها و دانهها
لَوَاقِح : بردارندگان ابرهای باران
و با منفعت بدان دلیل که باد بی منفعت را
عَقِيم میگویند؛ جمع لَاقِحَة ؛ اللِّقَاح ؛
آبستن شدن شتر یا آبستن کنندگان
دختران ، یعنی با بار کنند درختان را بمعنی
مُلاَقِح جمع مُلْقِحَة .

حَمَاء : گِل سیاه یعنی غریب .
مَسْنُون : متغیّر یعنی بوی گرفته ،
و قبل مُصَوَّر ، و قبل ریخته شده ، و قبل
کنده شده .

الر : اَنَا اللَّهُ أَرَى ، و قبل اَنَا اللَّهُ
الرَّحْمَنُ .

رُبَّمَا وَرُبَّ : بسا و چندا ، و قبل
وقت باشد .

يُلْهِيهِمْ : مشغول کند ایشانرا .
سُكَّرَتْ : بسته شد ؛ التَّسْكِير :
چشم بستن .

لِاسْتِرْقَ السَّمْع : دزدیده گوش
داشت یعنی بشنود ؛ الْإِسْتِرَاق : دزدیده
گوش داشتن .

شِهَابٌ مُّبِين : ستاره روشن ، و قبل
آتش پیدا .

مَوْزُون : مُقَدَّر معلوم .

لَمْ أَكُنْ لَأَسْجُدَ: نه بودم تا که
سجده کنم یعنی من از بهر این نه ام تا
سجده کنم و نه ام سجده آرنده .
بما: بحق آنچ یا بسبب آنچ .
هَذَا صِرَاطٌ عَلَيَّ: این راهی است
بمن یعنی بمن رسانده .

قِطْعٍ بِأَرَةٍ: قطعه
لَا يَلْتَفِتُ: باز پس مگردا،
الْإِلْتِفَاتِ: راست نگریدن.
الدَّائِرِ: الأَصْلُ، وقيل الآخر.
أَهْلُ الْمَدِينَةِ: یعنی اهل ديه
سدوم .

لَا تَفْضَحُونِ: رسوا مکنید مرا؛
الْفَضْحُ وَالْفَضِيحَةُ: رسوا کردن.
لَعَمْرُكَ: بزندگانی تو یعنی بجان
سرتو.
سَكَّرْتَهُمْ: مستی ایشان یعنی غفلت
و گمراهی ایشان.

لِيَلْمُوْا سَمِيْنَ: مرفراست برندگانرا
یعنی آهستگی کنندگان تا حقیقت کار
شناسند؛ التَّوَسُّمُ: فراست بردن و نشان
دانستن .

الحِجْرُ: دیار نمود .
الْخَلَّاقُ: آفریدگار عزَّوَجَلَّ .
سَبْعًا: یعنی هفت آیتِ سوره فاتحه
یا هفت سوره درازتر از اول قرآن .
الْمَثَانِي: سوره های قرآن دراز و
کوتاه .

الْمُقْتَسِمِينَ: بخش کنندگان، یا با
هم سوگند خورندگان؛ الإِقْسَامُ: بخش
کردن و باهم سوگند خوردن .
عِصْبِينَ: پاره ها یعنی پاره پاره ؛
جمع عِصَّة .

فَصَادَعُ بِمَا تُوْمَرُ: پس ظاهر کن
بآنچ فرموده می شوی یعنی پیش بر فرمانرا
و بجای آر، و قيل حکم کن بآنچ
می فرمایند؛ الصَّدْعُ: آشکارا کردن و
شتافتن و بجای آوردن فرمان و حکم
کردن .

كَتَفَيْنَاكَ الْمُسْتَهْزِئِينَ: کفایت
کردیم ما از تو شرّ فسوس کنندگانرا، و
آنها پنج کس بودند: الوليد بن المغيرة،
والعاص بن وائل، والاسود بن عبد يغوث،
والاسود بن عبد المطلب، والحارث

الباقين: مرگ.

ابن قيس هريكي بنوعى هلاك شدند.

سورة ابراهيم سلام الله عليه

الإِسْتِفْتَاَح: نصرت خواستن و حکم کردن خواستن.

يَسْؤُمُونَكُمْ: می چشانیدند شمارا السَّوْم: رنج و خواری چشانیدن یعنی بر کسی نهادن و خواری نمودن.

صَدِيد: زرداب. يَتَجَرَّعُهُ: بتكلف و رنج فرو می خورد او را: التَّجَرُّع: بحيله فرو خوردن آب یعنی جرعه جرعه خوردن. و قبل خوردن چیزی مکروه.

يُذَبِّحُونَ أَبْنَاءَكُمْ: پسران شما را چون گوسپند گلو می بریدند یعنی می شکستند پسران شما را: التَّدْبِيحُ: مَبَالِغَةُ الذَّبْحِ.

وَلَا يَكَادُ يُسَيِّغُهُ: و نخواهد که بگلو فرو برد او را یعنی نتواند بگلو فرو بردن و بگوارانیدن: الإِسْأَغَةُ: بگلو فرو بردن و بگوارانیدن.

يَسْتَحْيُونَ نِسَاءَكُمْ: زنده می گذاشتند زنان شما را یعنی برده می کردند و چون کنیزکان می داشتند.

الْمَوْتُ: آئ. آصَابُهُ الْمَوْتُ: رماد: خاکستر.

التَّأْذُن: بیا گاهانید و دانستن. رَدُّوْا أَيْدِيَهُمْ فِي أَفْوَاهِهِمْ: یعنی انگشت بدنشان گرفتند از تعجب و قیل دستها گزیدند از خشم.

إِشْتَدَّتْ بِهِ الرِّيحُ: سخت بگذرد بوی باد یعنی باد برد او را و پَرَّان کردش: الإِشْتِدَاد: سخت شدن و دویدن.

مَقَامِي: ایستادن وی نزد من با جای شما یا ایستادن من بروی بعلم.

يَوْمٍ عَاصِفٍ: روز سخت بادی،

وَعِيدٍ: بیم من. ذَلِكَكَ لِمَنْ خَافَ مَقَامِي وَخَافَ وَعِيدٍ.

إِجْتَنَيْ: دوردار مرا؛ الجنوب:
دور کردن.

تَهَوَّى: فرود آید و گراید.
تَشْخَصُصُ: روَد یعنی حیره شود.
مُهْطِعِينَ: شتابندگان.

مُقْنِعِي رُؤْسِهِمْ: بند کنندگان
سرهدی خود یعنی سر برآرندگان.
الإِقْنَاعُ: سر برآوردن و چشم درپیش
افکندن، و قیل سر بلند کردن و روی
بچیزی آوردن، و قیل افراشتن سر در
نگرستن بچیزی.

مُقَرَّنِينَ: برسن بستگان، التقرين:
برسن و غل بستن.

لَا يَرْتَدُّ إِلَيْهِمْ طَرْفُهُمْ: یعنی
نمی توانند چشم برهم زدن.

هَوَاءٌ: خالی است از فهم و خیرد
و قوت.

قَطْرَان: آنچه در شتر گرگین
مالند.

یعنی در وی باد سخت جهد.

مُضَرِّحِكُمْ: فریادرس شما.

مُضَرِّحِي: فریاد رسان من.
لِإِصْرَاح: فریاد رسیدن.

كَلِمَةً طَيِّبَةً: یعنی کلمه
شهادت.

شَجَرَةٍ صَيِّبَةٍ: یعنی درخت خرما
ثَابِت: استوار، الثبات و الثبوت:
استوار شدن.

فَرَع: شاخ.

كَلِمَةً خَبِيثَةً: یعنی کلمه شرک
شَجَرَةٍ خَبِيثَةٍ: درخت حنظل
أَيَّ كَبَسْتَهُ، و قیل أفرعج.

أَجْتَنَيْتُ: از بن برکنده شد.
الإِجْتِنَاثُ: از بن بد کردن.

الإِخْلَالُ وَ الْمُخَالَّةُ: بایکدیگر
دوستی داشتن.

دَائِبِينَ: یعنی همیشه؛ الدَّائِبُ
و الدَّوْبُ: پیوسته کاری کردن بجد و
رنجیدن.

سورة الزمر

المر: اَنَا اللهُ اَعْلَمُ وَاَرَى.

بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرْوُنَهَا: بی ستونهای

که به بینید ویرا، یعنی آسمان را بی ستونها.

وَفِي الْأَرْضِ: قیل در دنیا.

قِطْعٌ مُتَجَاوِرَاتٌ: پارهای زمین

پیوسته بیکدیگر، یعنی دیههای نزدیک

بیکدیگر، و قیل پارهای برافروند، یا آنکه

پیوسته بیکدیگر اند یکی خوش روی و

یکی باشوره و یکی سخت و یکی نرم.

التَّجَاوُرُ: یا بیکدیگر همسایگی داشتن.

صِنُونٍ: خرما بنانی از یک اصل

رسته و جمع صِنُونٍ وَهِيَ النَّخْلَةُ لَهَا

رَأْسَانِ وَأَصْلُهَا وَاحِدٌ.

الْمَثَلَاتُ: عقوبتهای که داستان زده

شود بآنها، عقوبتهای که امثال ایشانرا

رسید، جمع مَثَلَةٌ: المَثَلَاتُ جمع

مَثَلَةٌ: یعنی گوش و بینی سُریدن.

عَلَى ظُلْمِهِمْ: مَعَ ظُلْمِهِمْ.

تَقْيِضُ: کم کند؛ الْفَيْضُ: کم

کردن آب و کم شدن.

لَمِنَ الْعَالِي: بلند یعنی بری از عیسا.

مُسْتَحْفٍ: پنهان شونده، مین

الْإِسْتِخْفَاءُ.

السُّرُوبُ: رفتن؛ وَقِيلَ مُسْتَحْفٍ:

ظَاهِرٌ مِنَ الْخَفِيِّ إِلَّا ظَهَارًا وَسَارِبًا:

داخل سَرَبَةٍ.

مُعَقَّبَاتٌ: فرشتگانی که بر پی

بیکدیگر آیند بنگاه داشتن بنده، و قیل آن

فرشتگانی که بتوبت بنده را نگاه دارند.

التَّعَقُّيبُ: بازگشتن و نگاه داشتن و باز

گردانیدن و حکم کسی را فسخ کردن.

مِنْ أَمْرِ اللَّهِ: بفرمان خدای، لِمَا

قُرِئَ بِأَمْرِ اللَّهِ.

التَّغْيِيرُ: گردانیدن.

وَال: استادگی کننده و یاری گر.

الرَّعْدُ: تُنْذِرُ، و قیل فرشته است که

می راند ابر را، و قیل تسبیح آن فرشته.

الْمِحَالُ وَالْمُحَالَّةُ: یا کسی

مکر و کید کردن و قوت و عقوبت.

سَالَتْ: روان شد.

بِظَاهِرٍ مِّنَ الْقَوْلِ : بسخنی ظاهر
 که آنرا حقیقت نبود، وقیل بیاطن پیدا دروغ
 وی یعنی همان دروغ ظاهر که می گفتند.
 قَائِمٌ : حاضِرٌ ، وقیل عَالِمٌ .
 أَشَقُّ : دشوارتر .
 وَاقٍ : نگاه دارنده .
 يُشَبِّتُ : برجای دارد، مِّنَ الْإِثْبَاتِ .
 مُعَقِّبٌ : بازدارنده و فسخ کننده .
 وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ :
 یعنی عبدالله بن سَلَام رَضِيَ اللَّهُ تَعَالَى
 عَنْهُ .

زَبَدًا رَابِيًا : کفکی بر سر آب
 آبنده .
 جُفَاءً : انداخته بکرانه یعنی رود
 آورد ؛ الْجَفَاءُ : انداختن .
 سُوءُ الْحِسَابِ : سختی شمار .
 طُوبَى لَهُمْ : خنک مرایشان را یعنی
 زندگانی خوش ، وقیل طوبی درختیست
 در بهشت .
 أَفَلَمْ يَبَيِّنْ : اُپس ندانست .
 قَارِعَةً : سختی با سپاهی گران .
 تَحُلُّ : فرود آید ، مِّنَ الْحُلُولِ .

سورة يوسف عليه السلام

یا عواقب کارها .
 آیات : عبرتهای نیکه شگفت .
 الْعُصْبَةُ : گروهی از ده تا چهل
 وقیل از ده تا پانزده ، وقیل از یکی تا چهل ،
 وقیل گروهی با قوت .
 لِطَرَحُوهُ : بیندازید او را ، الطَّرَحُ :
 افکندن .

لَا تَأْمَنَّا : امین نداری ما را ؛
 الْأَمَانَةُ وَالْأَمَانُ : امین داشتن .

أَحَدَ عَشَرَ كَوْكَبًا : یازده ستاره
 که نامهای ایشان اینست جَرَّيَانِ وَالطَّارِقِ
 وَالذَّيَالِ وَقَانِسٍ وَعَمُّودَانِ وَالْفَلَكِيقِ
 وَالْمَصْبَحِ وَالضُّرُوحِ وَالْفَرْعِ وَوَتَّابِ
 وَذَوِ الْكَتْفَيْنِ .
 يَا بُنَيَّ : ای پسرک من ، تصغیر شفقت
 است .

لِاخْوَتِكَ : برادران تو .
 تَأْوِيلُ الْأَحَادِيثِ : تاویل خواب

أَلْقُوهُ : بیفکنیدش .

غَيَابَتِ الْجُبُّ : تکت چاه ، وقیل بن چاه ، وقیل تاریکی چاه ؛ الْجُبُّ : چاه نابراورده بخت پخته .

يَلْتَقِطُهُ : تا برگیرد اورا .

السَّيَّارَةُ وَالْعَيْرُ : کاروان .

الرُّتُوعُ وَالْإِرْتِغَاءُ : چرا کردن ؛

الرَّتْعُ وَالرَّغَاءُ : بشره خوردن .

لَيَحْزُنُنِي : هرابنه اندوه گین می کند مرا .

الذُّئْبُ : گرگ .

عِشَاءٌ : در شبانگاه ، وقیل گاه نماز شام .

وَمَا أَنْتَ بِمُؤْمِنٍ لَنَا : و نیستی راست گوی دارنده مارا .

وَلَوْ كُنَّا صَادِقِينَ : و هر چند باشیم راست گویان .

قَمِيصٌ : پیراهن .

كَذِبٌ : دروغین ، كِذْبٌ : تازه ، وقیل بسته .

الإِدْلَاءُ : فرو گذاشتن ، وقیل فرو هشتن یعنی رها کردن و حجت آوردن .

الدَّلُو : معروف .

بُشْرَى : مژده ، وقیل نام غلامی است .
بَضَاعَةٌ : پاره از مال که جدا کنند و بجائی فرستند برای بازرگانی .

شَرَوْهُ : فروختندش ؛ الشَّرَى : خریدن و فروختن .

بَخْسٌ : کاسته یعنی کم ، وقیل ارزان .

دَرَاهِمٌ : درهمها ، جمع دِرْهَمٌ .
مَعْدُودَةٌ : شمرده .

الزَّاهِدِينَ : ناخواهندگان ، الزَّهَادَةُ : بی رغبت شدن .

الَّذِي اشْتَرَاهُ : یعنی قُطْفِير ، وقیل قُطْفِير یعنی عزیز مصر .

لِإِمْرَأَتِهِ : یعنی مرزلیخارا ، وقیل راعیل را .

رَاوَدَتْهُ عَنْ نَفْسِهِ : بخودخواند اورا ، وقیل جست از وی مراد خود یعنی کاربرد .

التَّغْلِيْقُ : استوار بستن .

هَيْئَتُ لَكَ : پیشتر آیی و پشتاب ؛

هَيْئَتُ لَكَ : ساخته و آماده شده ام مرترا .

مَعَاذَ اللَّهِ : پناه می گیرم بخدای .
 بُرْهَانَ رَبِّهِ : قیل صورت پدر دید
 بردیوار انگشت می گزید و کف دستی
 پدید آمد بروی نبشته «وَلَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا»
 لِحَافِطِينَ كِرَامًا كَاتِبِينَ :
 قَدَّتْ : بدرانید؛ قُدَّتْ : درآینده شد،
 الْقَدَّةُ : درآیندن .

الْقِيَا : یافتند، من الإِلْفَاءِ .
 سَيِّدَهَا : شوی ویرا .

قُبُلُ : پیش .
 دُبُرُ : پس .

تُرَاوِدُفَتِيهَا عَنْ نَفْسِهِ : می جوید
 و می خواهد جوان خود را از تن وی یعنی
 از وی ورا می خواهد .

شَغَفَهَا حُبًّا : بهره دل درآمدش
 از روی دوستی ، یعنی دوستی یوسف
 بهره دل زلیخا درید و بمیان دل رسید؛
 الشَّغَفُ : بهره دل، و قیل پوستک تنک
 که ویرا لسان القلب گویند ؛ شَغَفَهَا :
 شیفته کرد ویرا یعنی بهرجای بردش ،
 و قیل سوخت دل ویرا ؛ الشَّغَفُ : دوستی
 بمیان دل رسیدن ؛ الشَّغَفُ ؛ شیفته کردن .

مُتَّكَأً : ترنج ، و قیل طعاماً ، و قیل
 آنچ بریده شود چون خربزه و مانند آن ،
 مُتَّكَأً : ترنج ، و قیل نواله بریده .
 السُّكَّيْنِ : کارد .

أَكْبَرُوهُ : بزرگ داشتندش، و قیل
 بی نماز شدند از شادی دیدار وی ؛ الإِكْبَارُ :
 بزرگ داشتن و بزرگ یافتن و بی نماز شدن
 زن .

حَاشَ لِلَّهِ وَحَاشَا لِلَّهِ : مَعَاذَ اللَّهِ
 پناه می گیرم بخدای ، و قیل پا کا خدایا ،
 و قیل دور باد آن ، و قیل حَاشَ لِلَّهِ :
 کرانه کرد یوسف از فاحشه از بهر خدای .
 لُمْتُنَنِي : سرزنش کردید مرا .

رَاوَدْتُهُ عَنْ نَفْسِهِ : درخواستم
 از تن وی یعنی از او را بخواستم .

لِاسْتِعْصَمَ : بازایستاد یعنی خود را
 نیک نگاه داشت ؛ الإِسْتِعْصَامُ :
 بازایستادن و چنگ زدن .

لَا تَصْرِفُ : اگر نگردانی .
 أَصَبُ : گرایم ؛ الصَّبْوَةُ وَالصَّبْوُ
 وَالصَّبَا : گراستن بنادانی و جوانی .
 فَتَيَانُ : دو جوان از غلامان ملک .

العَصْرُ : افشردن یعنی شیره کردن

سُنْبُلَةٌ .

و رستن

حَمْرًا : انگور، تَسْمِيَّةٌ بِمَا يُؤُولُ

إِلَيْهِ .

یا بسات : جمع یایسه یعنی خشک ؛

الْيَبَسُ : خشک شد

رُؤْيَاً : خواب من .

تَعْبُرُونَ : میگزارید ؛ العبارة

خواب گزاردن .

الْخُبْرُ : خبر .

لِمُحْسِنِينَ : داندگان .

لِمَذْكُورٍ : یاد آورد ؛ الإِدْكَارُ :

یاد آوردن

یا صاحبِ السَّجَنِ : ای دیوار زندان

یعنی ای دویرمس در زندان - السَّجَنُ :

زندان .

بَعْدَ أُمَّةٍ : پس از گاهی .

النَّسَبُ :

أَرْبَابٌ مُتَفَرِّقُونَ : اُ خداوندان

پراکنده شده یعنی بتاد .

دَانَاً : پیایی، و فیل پیوسته . صِفَةٌ

لِلْمَنِينِ أَوْ حَالٌ عَنِ الزَّارِعِينَ .

سَمَّيْتُمُوهَا : نام کردید یشارا .

فُضِيَ الْأَمْرُ : رانده شد کار .

يُغَاثُ النَّاسُ : باران داده شوند

مردمان یا فریاد رسیده شوند، مِّنَ الْغَيْثِ

أَوْ الْغَوْثِ .

تَسْتَفْتِيَانِ : می پرسید .

ناجِ رسته است .

بِعَصِيرُونَ : شیره کنند یعنی سپار کنند،

وقيل برهند، من العَصْرَةِ : النَّجَى .

سَبْعَ بَقَرَاتٍ : هفت گاو ماده ؛ جمع

بَقَرَةٍ .

حَصْنُ حَصٍّ : پدید آمد ؛ الحَصْنُ حَصَّةٌ :

پیدا شدن حق .

سَمَانَ : فربه شدن - جمع سَمِينٌ ؛

السَّمَنُ : فربه شدن .

لَمْ أَخْنَهُ : ناراستی نکردم او را .

عِجَافٌ : لاگران ؛ جمع أَعْجَافٌ

حَمَلًا عَلَى السَّحَابِ لَا قِيَاسًا .

أَمَارَةٌ بِالسُّوءِ : نیک فرمایند

است بیدی یعنی بغایت بد فرمانست .

سُنْبُلَاتٍ وَسَنَابِلٍ : خوشه ها، جمع

برادر خود را یعنی باخود نشاند .
 لَا تَبْتَئِسْ : اندہ مخور ، وقیل
 مترس از سختی ؛ الْإِشْيَاسُ : غم خوردن .
 السَّقَايَةُ وَالصُّوَاعُ : مشربہ کہ بآن
 آب خوردند و پیمانہ یعنی آب جامہ
 سیمین زراندود کہ پادشاہ از وی آب
 می خورد باز پیمانہ کردند آنرا .
 الْفَقْدُ : جستن گم شدہ .
 أَدْنَى : آواز داد .
 حِمْلٌ بِعَيْرٍ : بارشتری یعنی اشتروار
 طعام .
 الْبَدَأُ : آغاز کردن .
 أَوْعِيَّةٌ : باردانہا ، جمع وعاء .
 كِدْنَا لِيُوسُفَ : الہام کید دادیم
 مریوسف را ، وقیل آموزانیدیم او را
 جزاء کید ایشان ، وقیل ساختیم .
 مَا كَانَ لِيَأْخُذَ : نبود تا بگیرد .
 دِينَ الْمَلِكِ : بسلطانہ ، وقیل
 عادتہ ، وقیل حُكْمِہ .
 أَخْ لَهٗ مِنْ قَبْلُ : برادری کہ او را
 بود از پیش .
 لَمْ يَبْدِهَا : پیدا نکردش .

أَسْتَخْلِيصُهُ : خاصہ گیرم اورا یعنی
 برگزینمش از بہر خود ؛ الْإِسْتِخْلَاصُ :
 ویژه کردن از بہر خود یعنی برگزیدن .
 جَهَّزَهُمْ : گسیل کرد ایشانرا ؛
 التَّجْهِيزُ : ساز کردن یعنی ساختن ؛
 الْجِہَازُ : ساز سفر .
 رِحَالٌ : باردانہا ، وقیل رختہا ، جمع
 رَحْلٌ .
 مَاتَبَغَى : ستم نمی کنیم یعنی دروغ
 نمی گوئیم ، وقیل نمی جوئیم بضاعتی
 دیگر ، وقیل چہ جوئیم .
 تَمِيرٌ : طعام آریم ، التَّمِيرُ : طعام
 آوردن .
 مَوْثِقًا : عہدی استوار .
 لَتَأْتُنَّنِي بِهِ : ہر اینہ ہر اینہ بیاریدش
 بر من .
 إِلَّا أَنْ يُحَاطَ بِكُمْ : یعنی —
 مگر کہ غلبہ کردہ شوید ، وقیل ہلاک کردہ
 شوید ، وقیل میان شما و میان وی جدائی
 افکنندہ شود .
 يَابَنِيَّ : ای پسران من .
 أَوَى إِلَيْهِ آخَاہُ : بہم کرد باخود

سخت ترین اندوه که برو صبر نتوان کرد
نا آشکاری نکنی .

تَحَسَّسُوا : آگاهی جوئید یعنی
بجان و دل جوئید .

لَا تَبَاسُوا : نومید م باشید .
رُوحُ اللَّهِ : فَرْجِهِ ؛ رُوحُ اللَّهِ
رَحْمَةُ اللَّهِ .

الضُّرَّ : سختی یعنی گرسنگی .
مَرْجَاةٌ : رد کرده و رانده و ناروایی
کاسد ، وقیل اندک .

أَوْفٍ : تمام کن .
أَثَرَكَ : برگزید ترا .

لَمِنْ كُنَّا لَخَاطِئِينَ : هراینه بودیم
ما گناهکاران ، و قبل نیستیم ما مگر
خطا کاران و هر گناهکاری اگر چه قاصد
است خطا کننده است .

التَّشْرِيبُ : سر زش کردن .
لِذِهِبِاِیْقَاسِیْ : ببرید پیراهن
من [را] .

يَأْتِ بِصِيرٍ : تا گردد بینا .
فَصَتَّتْ : بیرون آمد ، و قبل جدا شد ؛
الْفُصُولُ : بیرون شدن .

أَنْتُمْ شَرٌّ مَّكَانًا : شما بدترید از روی
جایگاه یعنی شما بد کردار ترید و دزدی
شما بر .

لِمُسْتَبَاسُوا : نا امید شدند ، مِنْ
الْإِسْتِثْنَاءِ .

خَلَّصُوا : بیکسو شدند ، یعنی جدا شدند
از خلق ؛ الْخُلُوصُ : جدا شدن .

نَجِيًّا : راز گویندگان ، مصدر بمعنی
حال آی - مُتَّحِجِينَ .

سَنُأَبْرِحَ : هرگز آن سوتر نشوم .
الْقَرِيَّةُ : کسان آن دیه را .

يَا أَسْمَا : ای اندوها ، وقیل دریا .
تَفْتَتُوا - أَيْ - لَا تَفْتَتُوا : یعنی

همیشه تو ، وقیل مست نمی شوی و فرو
نمی ایستی ، مِنْ الْفَتَاءِ وَالْفُتُوءِ ،
وقیل الْفُتُوءُ : الْفُتُور .

حَرَضًا : بمردن نزدیک ، وقیل
آنکه اندوه یا عشق تن او را گداخته بود ،
وقیل بیمار گران .

أَشْكُو : می نالم ؛ الشَّكَايَةُ وَ
الشَّكْوَى وَالشَّكَاةُ : گله کردن و نالیدن .
بَشَى : از اندوه سخت خود وقیل

ریش : بوی.

لَوْ لَا أَن تَفْسَدُونَ : گرنه آستی که بفرتوتی نیست می کنید مرا یعنی به بیرایی صفت می کنید و دروغ گوی می دارید آی - اگر نه اینستی راستگوی داریدی مرا .

ضَالِكُ الْقَدِيمِ : خطاء دیرینه تو یعنی دوستی کنازه تو .

فَارْتَدَّ بَصِيرًا : یعنی بینا شد .

أَبَوَيْهِ : یعنی - پدر و خالته خود را و خاله مادر بود چنانکه عم پدر بود .

خَرُّوا لَهُ سُجَّدًا : بروی درافتادند

مرورا سجده کنندگان و این تعجیب بود ؛ و قبل سجده شکر و یوسف علیه السلام همچو قبله بود و معنی چنین شود که بروی درافتادند از بهر وی یعنی از بهر یوسف سجده کنندگان مرخدا را عزوجل .

أَحْسَنَ بِي : نیکوئی کرد بامن .

الْبَدْوُ : بیابان .

نَزَعَ الشَّيْطَانُ : تباهی افکند دیو .

تَوَقَّيْتُ مُسْلِمًا : یعنی مسلمان میران

مرا .

غَاشِيَةً : پوشاننده .

سورة هود سلام الله عليه

یا دوزخ .

مُسْتَوْدَعَهَا : جای زینهار نهادن

وی یعنی صلب پدر یا شکم زمین ؛

الْإِسْتِبدَاعُ : چیزی را بزینهار نهادن ؛

إِلَى أُمَّةٍ : تاروزگاری .

مَابَحْبِسُهُ : چه باز می دارد شمارا

یعنی عذاب را ؛ الْحَبْسُ : المنع .

النَّعْمَاءُ : حال نیکو و آسایش .

يَتَنُونُ : دوتاه می کنند یعنی در

می پیچند ؛ يَتَنُونُ صُدُورَهُمْ : دوتاه می شود سینه های ایشان .

عَلَى اللَّهِ : بر خدای است بر طریق

و عده نه و جواب از آنکه بر خدای تعالی هیچ

واجب نیست و این را ضمان کرم گویند .

مُسْتَقَرَّهَا : یعنی رحم مادر یا بهشت

فَرَحٌ : شادمان .

ضَائِقٌ : تنگ شونده است .

مُفْتَرِیَاتٌ : برافته ها .

مَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ : کیست
ستمکارتر از آنک .

أَخْبَتُوا : فروتنی کردند یعنی
بازگشتند بدلیل .

بَادِيَ الرَّأْيِ : ظاهر دیدار ؛ بادی
الرأْيِ : دراول دیدار دل یا اول اندیشه .

عُمِّيَتْ : پوشانیده شد ؛ التَّعْمِيَّةُ :
پوشانیدن .

أَنْتَزِرُكُمْ هَا : اُبه گردن درآوریم
شمارا ویرا یعنی رحمت را یا حجت را .

إِنْ طَرَدْتُهُمْ : اگر برانم ایشانرا .
تَزْدَرِي : خوار دارد ؛ الإِزْدِرَاءُ :

حقیر داشتن یعنی در کسی به چشم خواری
نگریستن .

فَأَتَيْنَا بِمَا تَعِدُنَا : پس بیار بما آنچه
بیم می کنی مارا .

إِحْمِيلٌ : برنشان .

مِنْ كُلِّ زَوْجَيْنِ : از هر نری
و ماده .

لِإِثْنَيْنِ : از هر جنسی دورا .

مَجْرِيهَا : راندن وی ؛ الإِجْرَاءُ :
راندن .

مُرْسِلُهَا : ایستاندن وی ؛ مَجْرِيهَا
و مِرْسِلُهَا : راننده وی و ایستاننده وی
و این صفت الله بود .

فِي مَعْزِلٍ : در کرانه ، و قیل یکسو
یعنی جدا رفته ؛ الْعَزْلَةُ : جدایی

مَسَاوِي : هراینه بیند حَسَم .
إِبْلَئِي : فروخور ؛ الْبَلْعُ : فرو
خوردن .

يَا سَمَاءُ : ای ابر .
أَقْلَعِي : بازایست ؛ الإِقْلَاعُ :

بازایستادن .
غِيْضٌ : کم کرده شد .

إِسْتَوَتْ : راست ایستاد .
الْجُودِيَّ : کوهیست بموصل .

عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ : کاری نانیگوست
یعنی این سؤال رهانیدن پسر عمل غیر صالح

یعنی نیکو نکرده است .
وَلَا تَغْفِرْ لِي : و اگر نیامرزی مرا .

بَرَكَاتٍ : افزونیها و فراخیها جمع

قَالُوا سَلَامًا : گفتند درود می دهیم
درود دادنی .

قَالَ سَلَامٌ : گفت بر شما یاد درود
یا آمدن شما سلامت است .

حَتَّىٰ : بریان کرده شده در زمین ؛
الْحَتَّىٰ : در زمین بریان کردن .

نَكِيرَهُمْ : شناخت ایشانرا ؛ النُّكْرُ
وَالنُّكْرَةُ : ناشناختن .

ضَحِكَّتْ : خندید یعنی ساره از شادی ،
وقبل بی نماز شد .

مِنْ وَرَاءِ إِسْحَاقَ يَعْقُوبَ : واز
فرزندان اسحق یعقوب بود .

شَيْخًا : درحال پیری .

الرُّوْعَ : ترس و ترسیدن .

أَوَاهُ : بسیار آوه کننده یعنی نالنده
از خوف خداوند تعالی ، و توبه کننده بزراری .

يَوْمَ عَصِيبٍ : روز سخت و دشوار .

رُكْنٍ شَدِيدٍ : کمرانه سخت و

استوار ، یعنی تبار بسیار و پامتنه .

جَعَلْنَا عَالِيَهَا سَافِلَهَا : گردانیدیم

زیر و برآزیر وی ، یعنی شهرهاشان زیرو

زیر کردیم .

بَرَكَهَ : یعنی - فزونی نسل .

إِعْتِرَاكَ : پیش آمد ترا یعنی بسود
ترا و رسید ترا ؛ الإِعْتِرَاءُ وَالْعَرُؤُ :
بر کسی آمدن و کاری رسیدن .

بِسُوءٍ : جنون .

إِسْتَعْمَرَ كُمْ فِيهَا : شمارا آبادان
کنندگان وی گردانید با عمر دراز داد شمارا ؛
الإِسْتِعْمَارُ : زندگانی دادن و آبادان کردن
خواستن .

مَرْجُوءًا : امید داشته شده یعنی امیدوار .

فَمَا تَزِيدُونَنِي غَيْرَ تَخْسِيرٍ :
پس افزونی نمی کنید مرا جز بزیانکاری

نسبت کردن یعنی نمی افزایش بدین قول
باطل جز آنکه شما را بزیانکاری نسبت

کنم ، التَّخْسِيرُ : زیانکار گردانیدن
و هلاک کردن و بزیانکاری نسبت کردن .

غَيْرُ مَكْنُودٍ : جز دروغ گفته شده
دروغ ، الْمَكْنُودُ : دروغ [غَيْرُ مَكْنُودٍ] :

یعنی بی دروغ .

الْقَوَى : توانا .

لَمْ يَغْنَوْا : نبودند ، الْغِنَى : بودن

بجایی یعنی باشیدن .

يَقْدُمُ : در پیش رود ؛ القَدَمُ :

در پیش رفتن .

أَوْرَدَهُمُ النَّارَ : در آورد ایشانرا

بآتش ؛ الإِیراد : آوردن .

الْوَرْدُ : آبخورد .

المُورُودُ : آمده شده .

بِشَسِّ الرَّفْدِ الْمَرْفُودِ : بد داده

است لعنت ؛ الرِّفْدُ : عطا دادن .

تَتَّبِعُ : اِمِهْلَاكُ .

شَقِيٌّ : بدبخت است

سَعِيدٌ : نیکبخت .

شَقُوا : بدبخت شدند .

زَفِيرٌ : نالبدنی یعنی خروشی وزاری .

شَهِيْقٌ : بانگ بادم فرورفتن ، یعنی

گنگی ، الزَفِيرُ : اول بانگ خروالْشَهِيْقُ :

آخر بانگ و ، والزَفِيرُ : دم بر آوردن

ولشَهِيْقُ : دم فرو بردن ، وقيل الزَفِيرُ :

تَرَدُّدُ النَّفْسِ مِنْ شِدَّةِ الْحُزَنِ ،

والشَّهِيْقُ : صَوْتُ مُمْتَدٍّ .

سَعِدُوا : نیکبخت شدند ؛ السَّعَادَةُ :

نیکبخت شدن ؛ سَعِدُوا : نیکبخت

کرد هشدند ؛ السَّعْدُ : نیکبخت کردن .

مَجْدُوذٌ : بریده ؛ غَيْرَ مَجْدُوذٌ :

المَكِيَالُ : پیمانہ .

بِخَيْرٍ : بِخِصْبٍ وَسَعَةٍ .

بَقِيَّةُ اللَّهِ : یعنی آنچه باقی گذارد

خدای عزوجل شمارا از حلال .

التَّوْفِيقُ : سازوار گردانیدن .

الجَرَمُ : الكَسْبُ .

وَلَوْلَا رَهْطُكَ : وانگرنه تبار تو

استی .

لَرَجَمْنَاكَ : کشتیمی ترا بسنگ .

وَاتَّخَذَ تَمُوهُ وَرَاءَكُمْ ظَهْرِيًّا :

و انداختیدش سپس پشت یعنی فرمان

خدای تعالی را ، الظَّهْرِيُّ : آنچه فراموش

کنند و پشت بدان آرند .

إِعْمَلُوا عَنِّي مَكَانَتِكُمْ - وَ

مَكَانَاتِكُمْ : یعنی کار کنید بر توانایی و

امکان خود ، وقیل یعنی آهسته باشید و بر سر

کار خویش باشید ، المَكَانَةُ : دستگاه

و منزلت و توانایی و آهستگی .

بَعِدَتْ : هَلَاكَ شَدٌ ؛ الْبُعْدُ وَالْبَعْدُ :

الهِلَاكُ .

وَمَا أَمْرُ فِرْعَوْنَ بِرَشِيدٍ : ونیست

کار فرعون راست .

غیر منقوص - بی پایان ، بی نقصان.

وَإِنْ كُنَّا : وهراینه هریکی.

لَمَّا لِيُوقِيَتْهُمْ : از آنکس است

که هراینه هراینه تمام دهد ایشان را یا نیست

هریکی یعنی هیچکس لِقِرَاءَةِ عَبْدِ اللَّهِ

وَإِنْ كُلٌّ لِّمَالٍ، وَإِنْ كُنَّا لَمَّا

لِيُوقِيَتْهُمْ : و هراینه هریکی بخدای

که هراینه هراینه تمام دهد ایشان را .

لَا تَرَكْنُوا : مگر ایید، یعنی میار امید.

فَتَمَسَّكُمْ : تا که بساود شما را .

طَرَقَى النَّهَارَ : دوکرانه روز، بامداد

و نماز پیشین یک طرف است نماز دیگر

و نماز شام یک طرف.

زُلْفًا : دوساعتی از شب : جمع

زُلْفَة : یعنی - پاره از شب و مراد نماز شام

و نماز خفتن است .

أُولُو بَقِيَّةٍ : خداوندان دین، و قیل

عقل و تمیز ، و قیل فضل و خیر ، و قیل

شفقت با کسانی که در ایشان گزیدگان بودند.

سورة یونس صلوات الله علیه

وَلَوْ يَعْجَلُ اللَّهُ لِلنَّاسِ الشَّرَّ :

و اگر شتابانیدی خدای از بهر مردمان بدی

را یعنی اگر زود فرستادی بدی چون دعای

بدی می کنند در خشم بر خود و فرزندانشان خود.

لِاسْتِعْجَالِهِمْ : همچو شتافتن

خواستن ایشان در اجابت دعای نیک.

لِحَبَائِبِهِ : بر بهلوی خود خسته.

مَرَّ : لِمَسْتَمَرَّ عَلَى عَادَةِ الشُّرْكِ .

خَلَائِفَ : جمع خَلِيفَة ، مِنْ

الْخِلَافَة .

مِنْ يَلْقَاهُ نَفْسِي : از نزد خویشتن.

قَدَّمَ صِدْقٍ : منزلت بلند، و قیل سابقه

و فضلی ، و قیل پیش رفتن نیکبختی در

اول ، و قیل کارهای پیش فرستاده از سعی

در خیر ، بقدّم کنایه کرد چنانکه از انعام

بیید .

شَقِيعٌ : خواهشگری .

مَنَازِلُ : جایهای فرود آمدن جمع مَنَزَل .

رَضُوا : برگزیدند و پرا .

دَعَايِهِمْ : دُعَاءُهُمْ ، و قیل قَوْلُهُمْ ،

و قیل عَادَتُهُمْ ، و قیل نِدَاءُهُمْ وَ

الْمَخْدَمُ لِيَأْتُوهُمْ بِمَا شَاءُوا .

يَهْدِي وَيَهْدِي وَيَهْدِي : راه
راست یابد، و الاصل يَهْدِي :

بَرِيُونَ : بیزارانید.

وَلِمَا تُرِيكَ : و اگر هراینه
هراینه بنمایم ترا.

بَيَاتًا : قیل یعنی در شب .

الآن : اکنون .

وَيَسْتَنْبِثُونَكَ : و آگاهی
می خواهند از تو یعنی می پرسندت .
الِاسْتِنبَاء : آگاهی خواستن.

إِي : آری .

وَرَبِّي : بحق پروردگار من.

وَلَوْ أَنَّ لِكُلِّ نَفْسٍ ظَلَمَتْ

مَافِي الْأَرْضِ لَافْتَدَتْ بِهِ : و اگر

هراینه مرهتتی را که ستم کرد یعنی کفر

آورد آنچه در زمین است ویرا بودی

خویشتر را باز خریدی بوی.

الله : آياخدای .

جَعَلْتُمْ : نام کردید .

الْبُشْرَى : یعنی خواب نیکی که

مسلمانی بیند یا اورا بینند .

إِنْ عِندَكُمْ : نیست نزد شما .

عُمْرًا : گاهی ، یعنی چهل سال .
شُقْعَاهُ : نا : خواهشگران مایند ، جمع
شافع .

أَتُنَبِّؤُنَّ : آ آگاهی می کنید .

وَلَوْ لَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ :

و اگر نه سخنی استی یعنی حکم پیش رفته

از پروردگار تو بتاخیر عذاب و جزا .

إِذْ أَهْلُكُمْ : ناگاه ایشانرا .

أَسْرَعُ مَكْرًا : یعنی زود رساننده تر

است جزای مکر ایشان ، و قیل عذاب وی

سخت تر است .

لِزَيْنَتٍ : آراسته شد .

كَأَنَّ لَمْ تَفْنِ : گویی که نبود .

دَارِ السَّلَامِ : بهشت و زیادت و افزونی

یعنی دیدار خداوند سبحانه و تعالی .

مَكَانَكُمْ : بپاشید برجای خویش .

وَشُرَّكُمْ : با انبازان شما .

التَّزِيل : جدا کردن .

إِنْ كُنَّا : قَدْ كُنَّا أَوْ مَا كُنَّا إِلَّا

غَافِلِينَ .

تَبَلُّو : آزمایید و ببخشید .

تَقْرَأُ : تقرأ .

غُمَّةٌ : پوشیدگی که ازان بیرون شد
نداندند ، وقیل باغم ، و الغمُّ والغمةُ
كَالْكُرْبِ وَالْكُرْبَةِ .

ثُمَّ اقْضُوا إِلَيَّ : باز بکنید با من
آنچ می خواهید و بگذرانید بمن آنچ
توانید یعنی بکشید مرا ،

لِتَلْقَيْتَنَا : تا بگردانی ما را ، اللَّفْتُ :
گردانیدن .

فِتْنَةً : آئی مواضع فِتْنَةٍ أَوْ
مَفْتُونِينَ . یعنی - ما را بستمکاران
مازما ، آئی - لَا تُعَذِّبْنَا بِأَيْدِيهِمْ
فَيُظَنُّوا أَوْ فَيُظَنُّ قَوْمٌ بِأَنَا عَلَى
غَيْرِ حَقٍّ .

تَبَوَّأَ : جای گیرید ، یعنی جای
سازید .

لِطَمْسٍ عَلَىٰ آمَوَالِهِمْ : یعنی
خواستهای ایشانرا سنگت گردان .

وَأَشْدُدْ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ : وسختی
بر دلهای ایشان افکن ، یعنی دلهای ایشان
سخت گردان و مهرکن برانجا و استوار
کن .

الْمُجَاوِزَةِ : درگذشتن .

الغَرَقَ : بآب فرو رفتن .

نُنَجِّيكَ وَنُنَجِّيكَ : دور کنیم
ترا از قعر دریا یعنی برون آریم ترا ، وقیل
بر بالای آب افکنیم ترا .

بِبَدَنِكَ : باتن تو یعنی تنها ، وقیل
تن ییجان ، وقیل برهنه بی زیره ، وقیل
بازیره .

مُبَوَّءٌ صِدْقٍ : جای فرود آمدن نیک
و پسندیده یعنی شام ، وقیل مصر .

جَاءَهُمُ الْعِلْمُ : آمد ایشانرا علم
یعنی پیغامبر ما صلی الله علیه وسلم .
وقیل قرآن .

فَكَوَلَا كَانَتْ قَرْبَةً آمَنْتَ : پس
نبود هیچ دهی یعنی اهل شهری نگرویده
بودند نزد معاینه عذاب .

فَنَفَعَهَا : پس سود داشتش ، یعنی
هیچ کس را ایمان بآس سود نداشت .

لَا قَوْمٌ يُونُسَ : مگر قوم یونس
را و آن اهل شهری نینوی بودند که دیهی
است از موصل که هنوز اصل ایشان سهری
نشده بود و یونس صلیوات الله وسلامه
علیه غایب بود و خدای تعالی می دانست

آنگاه .

يَتَوَقَّعُكُمْ : می‌راند شمارا .

که دانست که راست می‌گویند ، و قیل چر
اهل هر شهری ایمان نیاوردند پیش از
معاینه شکنجه پس سود داشتی ایشانرا

سورة التوبة

آتَوْا : دادند .

خَلُّوا سَبِيلَهُمْ : رها کنید ایشانرا ؛

التَّخْيِیَّة : رها کردن و دست باز داشتن
و راه باز دادن .

إِسْتِجَارَكَ : زینهار خواهد ترا یعنی

از تو امان خواهد ، الإِسْتِجَارَةُ : زینهار
خواستن .

أَجِيرُهُ : امان دهش .

أَبْلَغُهُ : برسانش .

مَأْمَنَهُ : بجای بی‌بیم شدن وی .

لَا يَرْقُبُوا : نگاه ندارند و چشم ندارند .

إِلَّا : خویشی و عهدی یا سوگندی

یا خدای .

ذِمَّةً : زینهاریرا ، و قبل آزریم .

إِشْتَرَوْا : بتدل گرفتند .

الطَّعْنُ وَ الطَّعَان : عیب کردن .

أَلَا تَتَّقَانِ الْإِنْسَانَ : آیا کارزار نکنید ،

یعنی چرا نمی‌کنید .

بِرَاءَةً : این بیزاری است ، یعنی

عهد سپری شد و عصمت نماند .

أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ : درین چهار ماه ،

یعنی شوال و ذوالقعدة و ذوالحجة و محرم .

آذَانَ : این آگاه گردنست .

يَوْمَ الْحَجِّ الْأَكْبَرِ : در روز عرفة .

لَمْ يَنْقُضُواكُمْ [شَيْئًا] : کم

نکردند شمارا چیزی ؛ لَمْ يَنْقُضُواكُمْ

شَيْئًا : نشکستند شمارا عهدی .

مُدَّتِهِمْ : وقت ایشان .

إِنْ سَلَخَ : برفت و گذشت ،

الإِنْسِلَاخَ : بیرون شدن یعنی گذشتن .

الْأَشْهُرُ الْحُرُمُ : ماههای حرام

یعنی رجب و آن سه ماه دیگر غیر شوال .

خَذُّوهُمْ : اسیر کنید ایشانرا .

أُخْصِرُوهُمْ : بازدارید ایشانرا .

كُلَّ مَرَصِدٍ : بر هر رهگذری یعنی

جای نگاهبان .

بَدَّؤُكُمْ : آغاز کردند با شما .

وَلَمَّا بَعَثَ اللَّهُ الَّذِينَ جَاهَدُوا :

یعنی و هنوز ظاهر نکرده است خدای اثر علم خود در حق آنان که کارزار کردند ، و قیل ندانسته اند هنوز دوستان خدای مجاهدان شمارا ، وَالْمُرَادُ بِنَهْيِ الْعِلْمِ نَهْيُ الْمَعْلُومِ .

لَوْلَاجَةِ : دوست حالص .

السَّقَايَةِ : السَّقَى ؛ سِقَايَةِ

الْحَاجَّ : یعنی کسانهای آب دادن حج کنندگان یعنی آب دهندگان حاجیانرا .

إِسْتَحَبُّوا : دوست داشتند و برگزیدند .

عَشِيرَات : خویشان ، جمع عَشِيرَةٍ .

الْكِسَاد : ناروا شدن .

أَحَبَّ : دوست داشته تر .

مَوَاطِنَ : جایهای جنگگ ، جمع

مَوَاطِنَ .

حُنَيْن : وادی است میان مکه

وطائف .

بِمَا رَحِبَتْ : با فراخی وی ، الرُّحْب :

فراخ شدن .

تَجَسَّسَ : پدید ، مَصْدَرٌ فَلْيَدَا

لَا يُجْمَعُ .

لَا يَقْرَبُوا الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ :

نزدیک مشوید بمسجد حرام ، یعنی حج میکنند .

لَا يَدِينُونَ : طاعت ندارند ، و قیل

نپذیرند یا اعتقاد نکنند .

دِينَ الْحَقِّ : کیش راسترا ، و قیل

دین خدای را یعنی اسلام را .

الْجَزِيَّة : گزیت .

عَنْ يَدٍ : یعنی بدست خویش ، و قیل

دستادست یعنی نقد ، و قیل استیلا و غلبه ،

و قیل نعمت ، و قیل عَنْ انْقِيَادٍ یعنی

کردن دادن .

الْيَهُود : جهودان ، جمع يَهُودِي .

عُزَيْر : نام پیغامبر است صَلَوَاتُ اللَّهِ

وَسَلَامُهُ عَلَيْهِ .

الْمَسِيح : عیسی صَلَوَاتُ الرَّحْمَنِ

عَلَيْهِ .

يُضَاهِيُونَ وَيُضَاهَوْنَ : می مانانند .

یعنی مانند می آرند ؛ الْمُضَاهَات : مانستن .

أَحْبَار : دانشمندان ، جمع حَبَر و

حَبَر .

رُهْبَان : زاهدان و خدای پرستان ،
وقبل خدای ترسان ؛ جمع راهب .

يُحْمَى عَلَيْهَا : گرم کرده شود بروی ،
یعنی تفسانیده شود ؛ الإِحْمَاء : گرم کردن
و تفسانیدن .

تُكْوَى : داغ کرده شود ؛ الكَيّ :
داغ کردن .

جِيَاه : پیشانیها ؛ جمع جَبْهَة .
الَّذِينَ الْقَيْمُ : شمار راست و کیش
راست .

النَّسِي : باز پس افکندن جزای ماهی
بماهی دیگر .

لِيُوَاطِئُوا : تا موافقت کنند یعنی
راست آرند و تمام کنند عدد ماههای
حرام ؛ المَوَاطَاةُ وَالْوِطَاءُ : سازواری
کردن .

لِيَنْفِرُوا : بیرون روید ؛ النِّفِير
وَالنَّفُور : بیرون شدن بسفر ؛ النِّفَر :
بیرون شدن حاجیان .

لِيُنَاقِلُنَّ إِلَى الْأَرْضِ : خویشتن
را اگران ساختید میل کنندگان بدنیا ؛ الإِنْقَالُ
وَالنَّقَالُ : خویشتن گران ساختن .

لَا تَنْفِرُوا : و اگر بیرون نیابید .

لَا تَنْصُرُوهُ : اگر یاری نکنید او را .

ثَانِي اثْنَيْنِ : دوم دو ، یعنی یکی
از دو کَقَوْلِهِ : ثَالِثُ ثَلَاثَةٍ .

السُّفْلَى : فروتر ، العُلْيَا : برتر .

خَيْمَاتًا : سبکان ، یعنی جوانان یا
سواران یا لاگران یا تن درستان ؛ جمع
خَيْمَةٍ .

ثِقَالًا : گرانان یعنی پیران یا پیاادگان
یا فربهان یا بیماران ؛ جمع ثَقِيلٍ .

قَاصِدًا : آسان ، و قِل مِیانه ، و قِل
نزدیک .

الشَّقَقَت : مسافت دشوار ، یعنی سفر
دور باریج .

لَا يَسْنَأُ ذِكْكَ : دستوری نخواهندت .
الْقَرْدُود : آمدوشد کردن و گردیدن
یعنی سرگردان شدن .

عُدَّةٌ : سازی یعنی زاد و سلاح و
آمادگی .

النَّشِيط : درنگت کردن یعنی کاهلی
و سستی کردن ، و قِل بازداشتن
خَبَالًا : تباهی و بدی .

سرکشی کردن .

يَلْمِزُكَ : عیب می کند ترا .

اِنْ اَعْطُوا : اگر داده شوند .

اِنْ لَمْ يُعْطُوا : اگر داده نشوند .

يَسْخَطُونَ : در خشم شوند ؛

السَّخَطُ وَالسَّخَطُ : ناخشنود شدن و

خشم گرفتن .

الْعَامِلِينَ عَلَيْهَا : آئی - السَّعَاتِ

یعنی ستانندگان زکوة و صدقات .

الْمُؤَلَّفَةِ قُلُوبُهُمْ : گرد آورده

شده دلهای ایشان یعنی بزرگانی از عرب

که پیغامبر صلوات الله و سلامه علیه

ایشانرا چیزی می داد برای دلگرمی را

باوّل اسلام تا برنگردند که هنوز مسلمانان

اندک بودند .

فِي الرِّقَابِ : در بندگان خویشتن

خریده یعنی در آزاد کردن ایشان ، و قیل

در اسیران .

الْغَارِمِينَ : قام زدهگان یعنی وام داران ؛

الْفُرْمُ وَالْمَغْرَمُ : تاوان دادن .

فِي سَبِيلِ اللَّهِ : در غازیان درویش

یا حاجیان فرومانده .

الْإِضَاعَ : شتابانیدن و شتافتن .

يَبْعُونَكُمْ : می جُستند از بهر شما .

سَمَاعُونَ : جاسوسان یعنی خیر

جویان ، جمع سمّاع .

فِي الْفِتْنَةِ : در آتش ، و قیل بزه .

إِحْدَى الْحُسَيْنَيْنِ : یکی از دو عاقبت

نیکوتر ، یعنی نصرت یا شهادت .

نَفَقَاتٍ : هزینهها ؛ جمع نفقة .

كُتَالٍ : کاهلان ، جمع کُتْلان .

تَزَهُقُ أَنْفُسُهُمْ : برابردانهای

ایشان .

الْفَرَقَ : ترسیدن .

لَوْ يَجِدُونَ : اگر یافتنی .

مَلْجَأٌ : جای پناه ؛ الْمَلْجَأُ :

پناه گرفتن .

مَغَارَاتٍ : شکفها در کوه ، جمع

مَغَارَةٌ .

مُدْخَلًا : جای در آمدنی تنگ

یعنی سوراخ در زمین که پنهان شوند درو ،

مِنْ الْإِدْخَالِ إِفْتِخَالٌ مِنْ الدُّخُولِ .

يَجْمَحُونَ : می شتافتندی و سرکشی

میکردندی ؛ الْجُمُوحُ : شتافتن و

وَابْنِ السَّبِيلِ: الْمُسَافِرِ الْمُتَقَطِّعِ
عَنْ مَالِهِ .
فَرِيضَةٌ: آيٌ - فَرَضَ اللَّهُ
فَرِيضَةً .

أَذُنٌ: سخن شنو است یعنی هر چه
می گویند دروغ و راست استوار می دارد.
أَذُنٌ خَيْرٌ: گوشی است نیکو یعنی
نیکو بشنود نه بدی .

الْخَلَّاقُ: النَّصِيبُ .

كَأَلَدِي: همچو آنان که .

مَنْ عَاهَدَ اللَّهَ: آنست که عهد کرد
با خدای یا کسی است که یعنی ثعلبه بن
حاطب .

لَمِنْ آتَانَا: اگر دهد مارا .

أَعْقَبَتْهُمْ: پاداش داد ایشانرا یعنی
بار آورد ایشانرا یعنی بُخْلٌ ؛ الإِعْقَابُ:
پاداش دادن و از پی در آوردن .

الْمُطَوَّعِينَ: آنها که بخوش دلی
دهند صدقه یعنی بر سبیل تبرُّع نه آنکه
برایشان چیزی واجب بود .

جُهْدٌ - وَجَهْدٌ: طاقت یعنی توانایی
و شعبی می گوید جُهْدٌ در قوت بود و

جَهْدٌ در عمل .

الْمُخْلَفُونَ: باز پس ماندگان.
بِمَقْعَدِهِمْ: بِمَقْعُودِهِمْ .
خِلَافٌ: پس ؛ وقیل مُخَالَفَتِ .
فَلْيَبْضَحْكُمْ: پس بخندند اَمْرٌ
تَهْدِيدٌ .

وَلْيَبْكُوا: و بگریندا .

أَوَّلَ مَرَّةٍ: نخستین باری یعنی
بار اول .

الْخَالِفِينَ: الْمُخْلَفِينَ بَعْدَهُ:
یعنی زنان و کودکان .

أُولُو الطُّولِ: خداوندان افزونی
یعنی توانگران .

الْخَوَالِفُ: زنان که خلیفه شویان
باشند در خانه چون بغزو روند .

وَالْمُعَذَّرُونَ: الْمُقْصَرُونَ، یعنی
سستی کنندگان و کاهلان ؛ التَّعْذِيرُ:
تقصیر کردن و عذر دروغ گفتن ؛ الإِعْذَارُ:
عذر درست آوردن و با عذر شدن .

الضُّعَفَاءُ: کاهلی و سستی کنندگان
یعنی نیک پیران و برجای ماندگان و خُردان
و دیوانگان و نایبانیان .

لِتَحْمِلَهُمْ : تا برنشانی ایشانرا ،
وقبل توشه دهی ایشانرا .

أَعْيَبُهُمْ تَقْيِضُ مِنْ الدَّمْعِ :
چشمهای ایشان روان می شد از آب گویی
همه چشمهایشان آب می شد و می رفت ،
وقبل آب از چشمهایشان می رفت یعنی
می گریستند ، مِنْ الْبَيْضِ .

حَزَنًا : از اندوهی .
أَلَّا يَجِدُوا : یعنی از بهر آنکه
نیافتند یعنی از غم آنکه نیافتند .

أَجْدَرُ : مزاورتر .
الدَّوَابِّ : گشتهای زمانه .
عَلَيْهِمْ : برایشان باد .

قُرْبَاتٍ : نزدیکها ، جمع قُرْبَةٍ .
صَلَوَاتِ الرَّسُولِ : دعاهاى پیغامبر
صَلَوَاتُ اللَّهِ وَسَلَامُهُ عَلَيْهِ .

الْمُهَاجِرِينَ : یاران مکه .
الْأَنْصَارِ : یاران مدینه .

مَرَدُوا : خو کردند و استاد شدند ،
قبل تمرّد کردند و مستیزه کردند ؛ الْمُرُودُ :
عادت کردن .

مَرَّتَيْنِ : دوبار ، یعنی کشتن و عذاب ،

وقبل رسوایی و عذاب گور .

الْمَخْلَطُ : آمیختن .

تُطَهَّرُهُمْ : پاک کنی ایشانرا یا پاک
کند ایشانرا یعنی صدقه ؛ الإِطْهَارُ :
التَّطْهِيرُ .

سَكَنٌ : آرامی است .

الْإِرْصَادُ : ساختن و چشم داشتن ،
إِرْصَادًا : از بهر چشم داشتن .

لِمَنْ حَارَبَ اللَّهَ : مران کسی را که
جنگ کرد با خداى ، یعنی ابو عامر را که
که بشام در رفت تا لشکر کشد و با رسول
صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ جنگ کند ؛
الْمُحَارَبَةِ : با کسی جنگ کردن .

أُسِّسَ : بنیاد نهاده شد ، وقيل
كدوا ده نهاده شد ، لَتَأْسِيسَ : بنیاد
نهادن .

شَفَا جُرْفٍ : کرانه آب گنده ، یعنی
مغاکى .

هَارٍ : آئى . هَائِرٍ یعنی فرو رفته
و فرو ریخته ، وقيل فرو رونده یعنی
ناپایدار و زَوْنُهُ فَعِيلٌ ؛ الْهَوْرُ وَالْهَيُورُ
و الْإِنْهِيَارُ : فرو رفته شدن .

فتانهار به : پس فرو افکند اورا یا فرو
افتاد باوی .

لَا يَزَالُ : همیشه .

بُنْيَانُهُمْ : برآورده ایشان .

بَنَوْا : برآوردند .

رَبِّةٌ : شکستی .

وَمَنْ أَوْفَى : و کيست وفا کننده تر .

السَّالِحُونَ : روزه داران یا روندگان

در زمین از بهر بند گرفتن ، و قبل توبه
کنندگان .

وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُصِلَ قَوْمًا بَعْدَ

إِذْ هَدَاهُمْ : و نبود خدای تاگمراه

کنند گروهی را ، بَعْدَ إِذْ هَدَاهُمْ :

پس از آنکه راه نمود ایشانرا یعنی حکم

نکند بگمراهی آنک که مرایشانرا آموزش

خواهد پیش از نهی بعد از پس آنک .

سَاعَةِ الْعُسْرَةِ : وقت دشواری

از همه رویها .

مِنْ بَعْدِ مَا كَادَ تَزِيغُ : از پس

آنک که خواست که بگردد یعنی نزدیک

بود که بگرایستی ، و قبل از پس آنک

گرایست لقراءة عبدالله : مِنْ بَعْدِ

مَا رَأَيْتَ .

التَّخَلُّفُ : باز پس ایستادن .

وَلَا يَرْغَبُوا بِأَنْفُسِهِمْ عَنْ

نَفْسِهِ : و نه زفنی کنند بتنهای خویش

از تن وی ، دریغ دارند تنهای خود را از وی

یعنی دریغ نباشند و راحت خود نخواهند

ورنج وی .

مَخْمَصَةٌ : گرسنگی .

مَوْطِئًا : جایی از بلاد کفر .

وَمَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنْفِرُوا

كَافَّةً : و نبودند گروندگان تا بیرون روند

همه بیکبار .

فَسَوْفَ لَا نَفَرَ : پس چرا نرفتند .

مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ : از هر جماعتی

بسیار یعنی از هر قبیله .

طَائِفَةٌ : گروهی یعنی اندکی .

إِذَا رَجَعُوا : چون باز آیند اینجا ،

وقیل چون باز گردند مردمان با ایشان در

حادثها ، یعنی نباید مؤمنانرا که همه بحرب

روند و شهر خالی مانند چرا نمی روند

باوی از قبیله جمعی .

لِيَتَفَقَّهُوا : تا علم آموزند و فقیه

گردند آن روندگان از پیغامبر صَلَّی لَهٗ عَلَیْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ؛ التَّفَقُّهُ: علم آموختن. بِأَنُوتِكُمْ: نزدیک می شوند بشما؛ الْوَلَّى: نزدیک شدن. غِلْظَةً: درشتی. الْإِنْصِرَافَ: بازگشتن. مِنْ أَنْفُسِكُمْ: یعنی از جنس شما؛

أَنْفُسِكُمْ: بزرگتر شما. عَزِيزٌ: سخت و دشوار است. مَا عَنِتُّمْ: آنچه در رنج افتید یعنی در رنج افتادن شما. حَرِیصٌ عَلَیْكُمْ: نیک خواهان است بر شما یعنی بر گرویدن شما حریص است.

سورة الانفال

يَسْتَأْذِنُكَ: می پرسند ترا یعنی از تو.

رسول صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ کردند. الشُّوْكَةُ: پیری و سختی یعنی سلاح و اصل در روی خارا است.

الْأَنْفَالُ: غنیمتها، جمع نفل. ذَاتَ بَيْنٍ كُمْ: آنچه میان شماست از احوال یعنی آشتی کنید، وقیل حقیقه و صلیکم: پیوند شما.

قُطِعَ دَابِرُ: بریده شد بیخ؛ قُطِعَ الدَّابِرُ عِبَارَةٌ عَنْ الْإِسْتِیْصَالِ. مُرْدَفِینَ: سپس آیندگان؛ مُرْدَفِینَ: سپس آوردگان؛ الْإِرْدَافُ: از پی در آمدن و از پس در آوردن.

وَجِلَّتْ: ترسید، وقیل: الْوَحَلُ مِنْ الْهَيْبَةِ وَالْخَشْيَةِ مِنْ الْقَبْضِ، وَالْخَوْفُ مِنَ الْعُقُوبَةِ.

الشُّعَاسُ: غنودن یعنی آغاز خواب. أَمْنَةً: از امنی یعنی از بی بیمنی. رَجَزَ الشَّیْطَانِ: وسوسه دیو.

إِحْدَى الطَّائِفَتَیْنِ: یکی ازین دو گروه یعنی عیر و آن کاروان قریش بود که از شام می آمد، یا نفیر آی قوم ابو جهل که از مکه بیرون آمدند و قصد

ثَبَّتُوا: استوار دارید. فَوْقَ الْأَعْنَاقِ: آتی - الْأَعْنَاقِ:

یعنی گردنهارا ،

كُلَّ بَنَانٍ : هر پیوندگاهی را یعنی دست و پای را .

زَحْفًا : انبوهی کنندگان ، الزَّحْفُ : گروهی انبوه که بیکبار پیش دشمن شوند ، والزَّحْفُ : خزیدن بانبوهی سوی دشمن شدن .

مُتَحَرِّفًا : گردنده و بیک سوی شونده ، التَّحَرُّفُ : گردیدن .

مُتَحَبِّزًا : جوینده جایی ، یعنی گشادگی دشمن ، و قبل خویشتن فراهم آورنده و پناه گیرنده ، یعنی گیرانده بسوی باران ، التَّحْبِيزُ : بر خویشتن پیچیدن و جمله شدن و ازان سوی که باشی بسوی دیگر چسبیدن ، وَأَصْلُهُ تَحْيِيزٌ .

بَاءً : بازگشت ، البَوءُ : بازگشتن .

لَيْبُلِيَّ : تابدهد .

بَسَلًا حَسَنًا : عطاءً جمیلًا ، مِنْ الْإِبْتِلَاءِ : الإِعْطَاءُ .

الْإِبْهَانُ وَ التَّوْهِينُ : سست گردانیدن .

خَاصَّةً : جداگانه ، الْخُصُوصُ

وَالْخُصُوصِيَّةُ : یگانه کردن و برگزیدن .

فُرْقَانًا : نَصْرًا ، وَقِيلَ مَخْرَجًا .

لَيْسُ بِشَيْءٍ : تا باز دارند ترا یعنی در زندان کنند ترا ، وَقِيلَ بِنْدَ كُنْند ترا یا سست کنند بختگیها .

مُكَاةً : شخولیبدنی ، وَقِيلَ وَشْتِ کردنِ یعنی بانگِ که از میان دولب بیرون آید چون آواز سرنای .

تَصَدِيقَةً : دست بر هم زدن ، وَأَصْلُهُ تَصَدِيقَةٌ .

لَيْمِيزًا : تا جدا کند ، الْمِيزُ وَ التَّمْيِيزُ : جدا کردن .

يَرْكُمُهُ : بر هم نهدش و قبل گیرد آردش .

مَاعْنِمُ : آنچه گرفتند بقهر ، الْغُنْمُ : غنیمت گرفتن .

الْخُمْسُ : پنج یک .

يَوْمَ التَّقَى الْجَمْعَانِ : یعنی روز بدر .

الْعُدْوَةُ : کرانه رود یعنی لب رود .

الْقُصُوى : دورتر یعنی از مدینه بتردیکی مکه .

الرَّكْبُ : کاروان قریش ، والرَّكْبُ :

شتر سواران یعنی غیر، جمع راکب .
 اسْفَل : در جای فروتر .
 التَّوَاعُدُ : یکدیگرا نوید دادن .
 حَبْرَى وَحَى : زیست .
 اِذْ يُرِیکَهُمْ : چون نمودن ایشانرا
 یعنی ایشانرا بتو نمود .

مَنَام : خواب یا چشم .
 الْفُشَل : بددل شدن .
 یُرِیکَهُمْ : می نمودن ایشانرا .
 اِذَا التَّقَبُّتُمْ : چون بهم رسیدید .
 التَّقْلِيل : اندک نمودن و اندک
 گردانیدن .

رَبِّحْکُمْ : دولت شما .
 بَطَرًا : از فیرندگی .
 رِبَاءً : از بهر نمایش مردمان .
 جَارٌ : زینهار دهنده ام یعنی رهاننده ام .
 اِمَّا : اگر .
 تَتَّقَفْنَهُمْ : هرابنه هرابنه بیابنی
 ایشانرا .

شَرَدٌ : برمان ، یعنی جماعتی را
 سخت کُش تا دیگران برمند از جنگ تو ؛
 التَّشْرِید : رمانیدن و راندن .

فَأَنذِرْ لِّیهِمْ عَلٰی سَوَاءٍ :
 بینداز سوی ایشان عهد ایشانرا بربرابری
 و راستی تا تو و ایشان در عهد شکستن
 برابر باشید یعنی نخست خبر کن ایشانرا
 که عهد نماند باز حرب آغاز کن تا بقدر
 منسوب نکنند ترا .

أَعِدُّوا : ساخته و آماده کنید .
 مَا اسْتَطَعْتُمْ : آنچه توانید .
 قُوَّةٌ : سلاحی ، و قبل تیر انداختن ؛
 و این تفسیر بیغامبر است صَلَوةُ الرَّحْمَنِ
 و سَلَامُهُ عَلَیْهِ .

رِبَاطِ الْخَيْلِ : اسبان بسته ، و قبل
 بستن اسبان در راه خدای تعالی .
 الْإِرْهَابُ وَ التَّرْهِيبُ : التَّخْوِيفُ .
 وَلَئِنْ جَنَحُوا لِلسَّلْمِ : و اگر
 گرایند بآشتی ، الْجُنُوحُ : میل کردن .
 الْخَدْعُ وَ الْخَدِيعَةُ : فریفتن .
 حُسْبُکَ : بس است ترا .
 حَرَّضٌ : برانگیز ، مِنَ التَّحْرِیضِ
 الْمُبَالَغَةُ فِي الْحَثِّ .
 لَوْلَا کِتَابٌ مِّنَ اللَّهِ سَبَقَ : اگر نه
 کتابی استی از خدای پیش رفته ، اگر نه

آنست که حکم رفته است .	لِمَا لَا تَفْعَلُوهُ : اگر نکنید اورا یعنی
أَمْكَنْ مِنْهُمْ : دست داد ترا	آنچ فرمودیم از پیوستن و دوستی داشتن
برایشان ؛ الإمكان : دست دادن و ممکن	یا میراث بردن بسبب نسبت اسلام نیز .
شدن .	تَكُنْ فِتْنَةً : بود آزمایشی یعنی
وَلَا يَتَّبِعُهُم : نُصْرَتِهِمْ ، و قیل	اختلاف کلمه و غلبه کفار .
مِیراثِهِمْ .	

سورة الاحراف

المص - اَنَا اللهُ الْمَاجِدُ الصَّادِقُ :	در کاری افکندن بحيله .
منم خدای خدای بزرگوار راست گفتار ،	أَلَمْ أَتْهُمْ أَتَهْتَكُمَا : اُ باز نداشتم
و قیل اَنَا اللهُ اَعْلَمُ وَ اَفْضَلُ :	شمارا .
می دانم و پیدا می کنم .	تِلْکُمَا الشَّجَرَةَ : آنت درختان .
بَيِّنَاتًا : شیعخون .	الرَّیْشُ وَ الرَّیَاشُ : جامه نیکو ،
مَسَدًا : نکوهیده ؛ الذَّامُ : الذَّم .	و الرِّیش : پر مرغ ، و قیل الرِّیش مَا
المُؤَارَاة : پوشیدن وَ هُوَ مُتَعَدِّ	بَطْنٌ وَ الرَّیَاشُ مَا ظَهَرَ .
و وُری : پوشیده کرده شد .	لِبَاسُ التَّقْوَى : پوششی پرهیز یعنی
قَنَاسَمَهُمَا : سوگند خورد از بهر	کاری نیک ، و قیل شرم یازره و جوشن
ایشان و سوگند ایشانرا یاد کرد ؛ الْمُقَاسَمَةُ :	یا عورت پوش .
سوگند خوردن از بهر کسی .	قَبِيلُهُ : گروهی وی و اتباع یعنی سپاه
فَدَلَبَهُمَا : پس فرود آورد ایشانرا	و فرزندان وی .
یعنی در بلا افکند ایشانرا ، و قیل درجه	عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ : نزد هر نمازی .
محبث افکند ایشانرا ؛ التَّدْلِیة : کسی را	زینتیکم : لباس زینتیکم ، و قیل

شانه کردن محاسن و بوی خوش .

بَطْنٌ : پنهان شد ، مِنْ الْبُطُونِ .

وَ الْإِثْمُ : یعنی می را .

وَ الْيَمْنَى : قیل مستی از هر شراب .

يَنَالُهُمْ : برسد ایشانرا ، آتَى -

يُصِيبُهُمْ نَصِيبَهُمْ .

أَخْتَهَا : بار خویش را ، و قیل مانند

خود را .

أَخْرَاهُمْ : باز پسیدن ایشان .

لَاؤُلِيَهُمْ : مریشینان ایشانرا .

الْجَمَلُ : رسن کشتی .

سَمُ الْغِيَاظِ : سوراخ سوزن .

غَوَاشٍ : پوششها ، جمع غَاشِيَةٍ .

لِهَذَا : آتَى - لِأَيِّ هَذَا .

تِلْكَمُوهَا الْجَنَّةُ : آن بهشتان ،

و قیل آنک تان بهشت .

أَوْرَثْتُمُوهَا : میراث داده شدید

اورا یعنی از پدران ناگرویده ، و قبل

لُزِمَ الْجَنَّةُ كَالْمِيرَاثِ .

الْأَعْرَافُ : باره است میان بهشت

و دوزخ ، و مولف جمع واحدَهُ عَرَفٌ ،

و قیل بالاها .

أَفِضُوا : بریزید .

هَلْ لَنَا : هیچ هست مارا .

فَيَسْتَفْعُوا : تا خواهش کنند .

سَيْئَةٌ : شش .

يُغْشَى اللَّيْلُ النَّهَارَ : می پوشاند

شب را بروز یعنی بروشنایی روز .

حَشِيَّةٌ : شتابان ، و قیل زود دوشتابنده .

نُشْرًا : خوش . نُشْرًا : رنده

کنندگان ، جمع نُشُور ، و قیل روندگان .

أَقْلَّتْ : برداشت ، مِنْ الْإِقْلَالِ .

سَحَابًا : ابرها .

سُقْنَاهُ : برانیم اورا .

لِيَلْتَدَّ : آتَى - لِإِحْيَاءِ بَنَدٍ وَ

لَا أَجْلَهُ : از بهر زنده کردن زمین خشک .

خَبَبَتْ : پلید و ناخوش شوره .

نَكِيدًا : یعنی بی خبر ، و قیل اندك ،

مِنْ النَّكْدِ ، و قیل بارنج .

عَمِينَ : کوردلان ، أَعْمَى فِي

الْبَصَرِ وَ عَمٍ فِي الْبَصِيرَةِ .

هُودٌ : پیغامبری قوم عاد .

بَسْطَةٌ : طُولًا ، و قیل قُوَّةٌ .

سُهُولٌ : زمینهای نرم ، و قیل پَسَتْ ؛

جمع ستهل .

عَتَوْا: بیرون آمدند و روی گردانیدند.

شَهْوَةٌ: از بهر آرزو .

جَوَاب: آن سخن که بریده شود

بوی ستهیدن و نردد .

التَّكْثِير: بسیار گردانیدن.

لَتَعُودَنَّ: هراینه هراینه باز گردید.

إِفْتَح: حکم کن .

آسَى: اندوه خورم .

عَفَوْا: بسیار شدند، و قیل فربه شدند؛

العَفْوُ: بسیار شدن .

البَّاسَاء: رنج و سختی .

السَّرَّاء: شادی .

أَفْدَأَمِنْ: اُپس [بی] بیم شدند .

مَكَرَ اللَّهُ: تَدْبِيرُهُ الْخَفِيِّ،

وقیل استدراج، وقیل گرفت وی .

حَقِيقٌ عَلَى أَنْ لَا أَقُولَ:

سزاوارم بآنکه نگویم یعنی سزااست مرا

که نگویم؛ حَقِيقٌ عَلَى أَنْ لَا أَقُولَ:

واجب است بر من که نگویم .

الْمَدَائِن: شهرها .

السَّحَرَة: جادوان، جمع سَاحِر؛

السَّحَّار: نیک جادو .

الإِسْتِرْهَاب: الإِرْهَاب .

يَذَرُكَ: مانند ترا .

آلِهَتِكَ: معبودان ترا.

بِالسَّيْنِ: بِسَالِهَاى قحط، جمع

سَيْنَة .

مَهْمًا: آي شَيْءٍ، یعنی هر کدام

چیزی، وَأَصْلُهُ: مَا مَا الْأُولَى

جَزَاءُ وَالثَّانِيَةُ صِلَةٌ مُؤَكَّدَةٌ .

الْقُمْل: ملخ پیاده یعنی ديفتر، وقیل

کنه بزرگ .

الضَّفَادِع: جفران، جمع ضِفْدَع .

مُتَّبِعٌ: نیست کرده شده است .

أَخْلَفْنِي: خلیفه من باش .

لِمِيقَاتِنَا: لِيَوْقِنَا، وَ اللَّامُ

لِلإِخْتِصَاصِ .

تَجَلَّى: پیدا شد، یعنی بینایی در

کوه آفرید تا او را بدید .

صَعِقًا: بیهوش .

الإِفَاقَة: بهوش آمدن .

حُلَى: پیرایهها، جمع حَلَى .

سَقِطَ فِي أَيْدِيهِمْ: افتاده شد

فِرْقَةَ آسَاطِ، وَالْآسَاطِ: پسران یعقوب
 علیه الصَّلوة والسلام، جمع سِبْط .
 الْإِسْتِسْقَاءُ: آب خواستن .
 الْإِنْبِجَاسُ: روان شدن .

التَّظْلِيلُ: سایه دار گردانیدن .
 حِطَّةٌ: آئٍ - مَسَّالَتْنا حِطَّةً،
 وقيل آئٍ - حُطَّ عَنَّا ذُنُوبُنَا یعنی ای
 بار خدای فرو افکن از ما بار گناهان ما
 آئٍ بیامرز ما، وقيل آئٍ - توبه، وقيل
 استغفار، وقيل لا إله إلا الله، وقيل
 فرود آمدیم بر حکم تو؛ الحَطَّ: فرو
 افکندن .

الْقَرْيَةِ الَّتِي كَانَتْ حَاضِرَةَ الْبَحْرِ:
 آن دیه که نزدیک دریا بود یعنی ایله
 یا مدین .

حَيْثَانُ: ماهیها، جمع حَوْت .
 شُرْعاً: بر روی آب آمدگان، یا
 درایندگان در حوضها، جمع شَارِع، وقيل
 شَارِعَة .

مَعْذِرَةٌ: آئٍ - وَعَظُنَا
 مَعْذِرَةٌ أَوْ هَذِهِ مَعْذِرَةٌ .
 نَسُوا: بماندند .

در دست های ایشان یعنی نیک پشیمان
 شدند از بهر آنکه هر که پشیمان شود
 دست خود را بگزد از غم گویی دهان وی
 در دست افتاد .

الْجَرَّ: کشیدن .
 الْإِسْمَاتُ: شادمانه کردن .
 سَكَّتَ: بیارامید؛ السُّكُوتُ:
 خاموش بودن و بیارامیدن .
 النُّسْخَةُ: باز گردانیده یعنی آنچه
 از جای باز نویسد .

قَوْمَهُ: مِنْ قَوْمِهِ .
 هُدُنَا: باز گشتیم .
 الْخَبَائِثُ: پلیدیها .
 الْإِحْصَاءُ: گرانی عهد و تکلیف؛ الْأَصَارُ:
 جماعت .

قَطَعْنَاهُمْ: پراکنده کردیم ایشانرا .
 اِثْنَتَى عَشْرَةَ آسَاطِ: دوازده
 قبیله که هریک اسباط بودند، وقيل آئٍ
 اِثْنَتَى عَشْرَةَ أَسْمَاءَ آسَاطِ، وقيل
 آئٍ - قَطَعْنَا اِثْنَتَى عَشْرَةَ وَجَمَعُ
 آسَاطاً عَلَى الْبَدَلِ دُونَ التَّمْيِيزِ
 أَوْ عَلَى الْحَدَفِ [آئٍ] اِثْنَتَى عَشْرَةَ

بَيْتِيسٍ وَبَيْتِيسٍ وَبَيْتِيسٍ : شدید
 علی وزن فَعِيلٍ و فَعِيلٍ و فَعِيلٍ .
 قِرْدَةٌ : کپیان، جمع قِرْدٌ .

تَأَذَّنَ : بیگاهانید، و قیل سوگند
 یاد کرد .

التَّمَشِيكَ : الإِسْتِمْسَاكُ .
 نَتَقْنَا : برکندیدم و برداشتم، النَّتَقُ :
 از بیخ برکندن و برداشتن و جنبانیدن .
 أَلْتُ بِرَبِّكُمْ : اُنِستَم من
 پروردگار شما یعنی اُنِه که من پروردگار
 شما .

لِنَسْلَخَ : بیرون آمد .
 أَتَبَعَهُ : دریافتش .
 أَخْلَدَ : آرام گرفت و میل کرد .
 اللَّهْتُ : زبان از دهان بیرون افکندن
 سگ .

سَاءَ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ : بدداستان
 است داستان این گروه یعنی بداست داستان
 این قوم چنانکه اعمش می خواند : سَاءَ
 مَثَلُ الْقَوْمِ .

يُلْحِدُونَ فِي أَسْمَاءِهِ : یعنی بتانرا
 خدایان نام می کنند .

أَنَّ عَسَى : آئ - قَدْ عَسَى .
 أَوْ أَنَّهُ عَسَى : یعنی هرابنه شاید یا کار
 آنست که شاید ، آئ - إِنَّ الشَّانَ
 عَسَى .

لَا يُجَلِّهَا : گشاده نکند او را و پیدا
 نکند او را ، و قیل ننماید و نگشاید .

لِيَوْفَيْهَا : عِنْدَ وَقْتِهَا .
 ثَقُلْتُ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ :
 گران شد بر اهل آسمان و زمین یعنی دشوار
 شد تاملی ترسند از احوال وی ، و قیل
 نهانست و گرانست .

حَقِي : نيك دانا و نيك پرسنده
 و بررسنده ، الحَقَاوَةُ : باستقصا از حال
 کسی پرسیدن و تیمار داشتن در کار وی .
 لَا سَتَكْفُرْتُ : بسیار کردمی یعنی
 آماده کردمی از فراخی مرتنگی را ، و قیل
 استغفار بسیار کردمی ، الإِسْتِكْفَارُ :
 بسیار خواستن .

تَفَشَّيْهَا : فراز آمد با وی یعنی
 صحبت کردش و با وی نزدیکی کرد .

مَرَّتْ : إِسْتَمَرَّتْ آئِ : إِسْتَحْكَمَتْ .
 أَثْقَلَتْ : گرانبار شد .

آيَاهُمَا : بداد ايشان را يعنى فرزندان ايشان را .

صَالِحاً : يعنى پسرى .

جَعَلَا لَهُ شُرَكَاءَ : بگرددند فرزندان ايشان مرو را يعنى ديورا بهره در نام نه در پرستيدن و اِشْرَاك ايشان در نام كردن فرزندان بعد العزى و عبد مناف و عبد شمس بود .

وَالْيَسَى : دوست من ، يارى كننده من .

يَتَوَكَّلْ : بخود گيرد و پذيرد .

صَامِتُونَ : خاموش باشندگان ؛ الصمت : خاموش بودن .

خُذِ الْعَفْوَ : بگير باساني يعنى

قبول كن از خلقِ خلقِ آنچه بتزد ايشان

آسان تر است يا از صدقاتِ آنچه دادن

آن سهل تر يعنى عفو كن از مشركان ؛

عَفَا : سَهَّلَ عَفْوًا .

الْعُرْفُ : المَعْرُوف يعنى كار نيكو .

طَائِفٌ وَطَيْفٌ وَطَيْفٌ : وسوسه ،

وقيل خيال برگردنده ، وقيل طَيْف :

جنون ؛ طَائِفٌ : غَضَبٌ ، وقيل الطَيْف :

خيالى كه پيش دل آيد تَسْمِيَةً بالمَصْدَرِ

وَأَصْلُهُ طَيْفٌ كَقِرَاءَةِ ابْنِ جُبَيْرٍ ،

وقيل الطَيْف : خيالى كه در دل گردد .

يَمْدُونَهُمْ : مى مانند ايشانرا ،

وقيل افزون مى كنند ايشانرا .

الْإِقْصَارُ : باز ايستادن .

لَوْلَا اجْتَبَيْتَهَا : چرا برنگزидى

آنها و چرا گرد نكردى از بهر خود يعنى

چرا بر نه يافتى از خوبى شتن .

وَلَا إِذَا قُرِئَ الْقُرْآنُ فَاسْتَمِعُوا

لَهُ وَأَنْصِتُوا : عَامٌ فِى الصَّحِيحِ

مِنَ الْقَوْلِ .

تَضَرَّعًا : مُتَضَرَّعًا ، وَقَبْلَ رَغْبَةٍ

فِى فَضْلِهِ .

وَرَهْبَةً : رَهْبَةً مِّنْ عَذَابِهِ .

سورة الانعام

جَعَلَ : نوپديد آورد .

يا برابر مى كردند ، مِّنَ الْعُدُولِ أَيْ -

الْإِعْرَاضِ وَالْبَاءُ مِّنْ [بَرِيَّتِهِمْ]

يَعْدِلُونَ : برابر مى كنند ، مِّنَ الْعَدْلِ ،

بمعنی عَن :

القِرطاس : کاغذ ؛ قَرَاطِیس : جماعت .

یَتَأَوَّنَ : دور می شوند.

نَقَعًا : سوراخی ، و قیل سُمُج که گذاره ندارد.

مَا قَرَطْنَا : فرو نگذاشتیم .

الصُّدُوف : بگشتن و روی بگردانیدن.

جَهْرَةً : جهاراً ، آشکارا .

فَنَطَرُوهُمْ : تابرانی ایشانرا .

إِنْ الْحُكْمُ : نیست حکم .

يَقْضُ : برمی گوید یا برمی رود ؛

يَقْضِي : حکم می کند .

مِفْتَاح : کلیدها ، جمع مِفْتَاح ،

یا جابه‌ای خزانة ، جمع مِفْتَاح بِمِفْتَاحِ

الْمِیمِ وَهُوَ الْمَخْزَن .

رَطَب : تر ؛ الرُّطُوبَةُ : تر شدن .

يَابِس : خشک .

مَا جَرَحْتُمْ : آنچه کسب کردید ؛

الْجَرَح : کسب کردن و خسته کردن .

حَقَظَةٌ : نگاه بانانی ، یعنی فرشتگان .

خَفِيَّةٌ : پنهان ، و قبل پنهانی .

أَنْ تُبْسَلَ : که سپرده شود بهلاک

یا گِرو کرده شود یعنی گرفته شود ،

وقیل کَرَاهَةً أَنْ تُسَلَّمَ لِلْهَلَاكِ ؛

الْإِبْسَال : گِرو کردن و در هلاک

فرو گذاشتن .

وَلِنْ نَعْدِلَ كُلَّ عَدْلٍ : و اگر

فدا دهد هر فدا دادنی یعنی اگر خویشتن

باز خرد بهمه چیز .

يَسْتَهْوَتْهُ : بردند او را ؛ الإِسْتِهْوَاء :

بردن و سرگشته کردن و انداختن یعنی از

راه بردن .

حَبِيرَان : سرگردان ، الْحَبِيرَةُ :

سرگردان شدن ؛ حَارٌ - يَحَارُ .

آزَر : پدر ابراهیم صَلَوَاتُ اللَّهِ

وَسَلَامُهُ عَلَيْهِ .

جَنٌّ : تاریک شد ؛ الْجُنُون

و الْجَنَان : در آمدن شب .

كَوْكَبًا : ستاره ؛ یعنی زهره ، وقیل

مشتري .

هَذَا رَبِّي : آئِ - أَهَذَا آئِ -

لَيْسَ هَذَا ، إِسْتِفْهَامٌ بِمَعْنَى

الْإِنْكَارِ .

الْأَفْئُولُ : فروشدن آفتاب و ماه و ستاره .

بَارِزًا : برآمده ؛ بازِغَةً : تیغ زده ؛
الْبُرُوزُ : برآمدن آفتاب و ماه .

لَتُنْصِتُنَّ لِمَ يَهْدِينِي : اگر راه راست ندادی مرا .

وَجْهَتُ وَجْهِي : آوردم روی خود یعنی خالص کردم دین خویش را از بهر وی و سپردم دین خود را بوی .

إِقْتَدِهِ : اقتدا کن .

خَوَّضِهِمْ : شورش و فتنه ایشان .
غَمَرَاتٍ : سختیها .

الْفَلَقُ : شکافتن چیزی را .

النَّوَى : دانه خرما ؛ النَّوَاةُ : یکی .
حُسْبَانًا ، لِحُسْبَانِ الشُّهُورِ

وَالْأَعْوَامِ : از بهر شمردن ماهها و سالها .

خَضِرًا : سبز یعنی تروتازه .

مُتْرَكِيًا : برهم نشسته .

قِنْوَانٍ : خوشه‌های خرما ؛ جمع قِنْوَةٍ ، وقیل شاخها .

مُشْتَبِهًا : ماننده یکدیگر بدیدار .

غَيْرَ مُتَشَابِهٍ : نه ماننده بمزه ؛
الِشْتِبَاهُ : التشابه .

الْإِثْمَارُ : میوه بیرون آوردن درخت و میوه دار گشتن .

يَنْتَعِه : پختن وی و پختنهای وی ،
جمع يَنْتَعٍ یعنی میوه‌های پخته و رسیده .

دَرَسَتْ : کهنه شد ؛ الدُّرُوسُ :
کهنه شدن .

السَّبِّ : دشنام دادن .

حَكَمًا : میانجی .

يُوحُونَ : يُوسُوسُونَ .

أَكَابِرٍ : بزرگتران .

حَرَجًا : تنگ .

يَصْعَدُ : برشود ؛ الإِصْعَادُ
وَالِإِصْعَادُ وَالتَّصْعَدُ وَالصُّعُودُ [بی‌الا
برشدن] .

حَمُولَةً : شتران بارکش .

فَرَشًا : شتران خورد .

ثَمَانِيَةَ أَزْوَاجٍ : یعنی هشت عدد
از چهارگونه .

الضَّأْنُ : میش .

الْمَعَزُ : بز ؛ جمع ضَالِنٍ وَمَاعِزٍ .

الَّذِي أَحْسَنَ : آنک نیکو کرد
یعنی موسی : الَّذِي أَحْسَنَ : آی -
الَّذِي هُوَ أَحْسَنُ .

أَنْ تَقُولُوا : تا نگوئید .
إِنْ كُنَّا : بودیم ما .
لِغَافِلِينَ : یعنی بدرستی بودیم ما
غافلان .

لَمْ تَكُنْ آمَنَتْ : نگرویده بود .
أَوْ كَسَبَتْ . قیل : أَوْ بِمَعْنَى
الْوَاوِ .

عَشْرُ أَمْثَالِهَا : ده مانند های
وی یعنی ده نیکی مانند وی .

قِيَمًا : راست .
نُسْكِي : عبادتی .
مَحْبَبَاتٍ : زندگانی من .

خَلَائِفَ : از پس دیگران نشینندگان ؛
جمع خَلِيفَةٍ : یعنی آنک از پس دیگری
نشینند .

الإِشْتِمَالُ : گرد دو گرفتن .
مَسْفُوحًا : ریخته شده ؛ السَّفْحُ :
خون ریختن .

كُلُّ ذِي ظُفُرٍ : هر مرغ با چنگال
و ستور بِاسْمٍ ؛ الظُّفُرُ : ناخن .
شُحُومٍ : پیهها ؛ جمع شَحْمٍ .

الْحَوَايَا : چرب رودها ؛ جمع
حَوَیَّةٍ و حَوَايَةٍ و حَوَايَاءَ ؛ الحِیَّ
والْحَوَايَةِ : گیرد کردن .

مَا اخْتَلَطَ بِعَظْمٍ : آنچه آمیخته
بود با استخوان یعنی دنبه .

هَدَمَ : بپارید .
أَتْلُ : تا بخوانم .
فَاعْدِلُوا : پس راست گوئید .

السَّبِيلُ : راهها یعنی دینهای پیشین را
که منسوخ بوده است .

فَتَقَرَّقَ بِكُمْ : تا بپراکنند
شمارا .

سورة المائدة

العُقُودُ : عهدهای خدای عز و جل ؛
غَيْرَ مُحِلِّي الصَّيْدِ : یعنی حلال
و قیل سوگندها و نذرها .
نادارندگان شکار ؛ الصَّيْدُ : شکار کردن

و شکاری حلال که در ملک نیامده بود.
حُرْمٌ: جمع حَرَام و هُوَ الْمُحَرَّم
یعنی احرام گرفتگان یا در حَرَم آمدگان،
وقیل و شما در حرم باشید.

لَا تُحِلُّوا شَعَائِرَ اللَّهِ: آئی -
لَا تُجَاوِزُوا آئی - لَا تُجَاوِزُوا الْحَرَمَ
بِإِلَّا حَرَامٍ، وقیل بی احرام از حرم
درمگذرید.

الشَّهْرَ الْحَرَامَ: یعنی رجب، وقیل
ماههای حج.

الْقِلَاعَ: گردن بندها، جمع قِلَادَة،
وقیل مراد اصحاب قِلَاع است یعنی شتران
که پوست درخت حرم در گردن ایشان
کرده بودند تا کسی تعلق نکند و اگر
بر حقیقت رانی مبالغه باشد در نهی از تعرض
اصحاب قِلَاع.

آمِنٌ: یعنی قصد کنندگان یعنی
روی نهندگان؛ الْأَمُّ: قصد کردن.
الْبَيْتَ الْحَرَامَ: خانه کعبه.
فَضْلًا: سودی یا مزدی.

إِذَا حَلَلْتُمْ: چون از احرام بیرون
آمدید.

فَأَصْطَادُوا: پس شکار کنید، مِنْ
الْإِصْطِيَادِ.

لَا يَجْرِمَنَّكُمْ: لَا يَحْمِلَنَّكُمْ:
هراینه هراینه بر مداردا شمارا؛ الْجَرَمُ:
کسب کردن و برکاری داشتن.

التَّعَاوُنُ: یکدیگر یاری دادن،
وقیل هم پشت شدن.

الْمُنْخَنِقَةُ: خفه شده برسن صیاد،
مِنْ الْإِنْخِنَاقِ.

الْمَوْقُودَةُ: زده شده بچوب یاسنگ
تا مرده بود، وقیل بچوب یاسنگ کشته،
مِنْ الْوَقْدِ.

الْمُتَرَدِّبَةُ: از بالا در افتاده و مرده.
النَّطِيجَةُ: سرون زده یعنی بزخم
سرون مرده.

الْأَكِيلُ وَالْأَكِيلَةُ: خورده.
السَّبْعُ: دَدَه، وقیل درنده؛ السَّبَاعُ
جماعت؛ السَّبْعُ شکستن گرگت چیزی را
و دریدن.

إِلَّا مَا ذَكَّيْتُمْ: مگر آنچه بسمل
کنید بر تمامی؛ التَّذْكِيَةُ: الذَّبْحُ.
الشُّهْبُ: بتان سنگی که برانجا قربان

کردندی ؛ جمع نِصَاب .

أَنْ تَسْتَقْسِمُوا : که بخش
خواهید، مِنْ الْإِسْتِقْسَامِ : یعنی بخش
خواستن .

الْأَزْلَامُ : تیرهای قمار، جمع زَلَمَ
وَزَلَمَ .

الْإِكْمَالُ وَالتَّكْمِيلُ : الإِتْمَامُ .
التَّجَانُفُ وَالتَّجَنُّفُ : میل کردن ؛
غَبَرٌ مُتَجَانِفٌ لِإِثْمٍ : ناگراینده
بیزه ، وَقَبْلُ مُتَعَمِّدٌ .

وَمَا عَلَّمْتُمْ : آيٌ - وَصَيْدٌ
مَا عَلَّمْتُمْ .

الْجَوَارِحُ : مرغان و سگان شکاری ؛
جمع جَارِحَةٌ .

مُكَلِّبِينَ : شکار آموزانندگان و
دانا یان بتعلیم شکار یعنی شکار کنندگان
بِسَگٍّ ، التَّكْلِيبُ : سَگِّ را شکار
آموختن .

مُحْضِنِينَ : زن خواهندگان .
غَبَرٌ مُسَافِحِينَ : نه پلیدکاران ؛
المُسَافِحَةُ : الزَّنى جِهَاراً .

مُتَّغِيذِي أَخْدَانٍ : گیرندگان

دوستان که زنا کنند با ایشان در نهان ؛
جمع خِدْنٌ .

إِذْ أَقَمْتُمْ : چون برخیزید یعنی چون
خواهید که برخیزید از خواب .

إِغْسِلُوا : بشوید ؛ الْغَسْلُ :
شستن وَهُوَ مُرَادُّ بِالْمَاءِ یعنی الإِسْأَلَةُ .
إِلَى الْمَرَاتِقِ : تا آرنجها ؛ جمع
مِرْفَقٍ .

الْكَهَنِينَ : دوشینانگ ؛ الْكَعْبُ :
بکی .

جُنُباً : جنابت رسیدگان یعنی
دورماندگان از نماز و بعضی از عبادتی
دیگر ؛ الْوَاحِدُ وَالْمَجْمَعُ سَوَاءٌ .

عَلَى سَفَرٍ : بر جناح سفر یعنی بر سر
راه .

الْفَائِطُ : حَدَثٌ واصل دروی زمین
پست و نشیب است .

السُّلَامَةُ : التَّمَامُ .
النَّيْمُ : مَعْرُوفٌ وَاصْلُهُ الْقَصْدُ .
صَعِيداً طَبِيباً : خَاكٍ بَاكٍ .

وَأَتَقَكُمُ : عهد بست با شما ؛
الْمَوَاقِعَةُ : با کسی عهد بستن .

قَوَّامِينَ : نیکو ایستادگی کنندگان.

يَبْسُطُوا : دراز کنند.

اِثْنَيْ عَشَرَ نَفِياً : دوازده سالار

برچندکس .

فَيَمَّا نَقَضْتُمْ : فَيَسْقُضِيهِمْ :

التَّحْرِيف : گردانیدن .

خَائِنَةٌ : ناراستی ، باجماعت خیانت

کننده .

سُبُلَ السَّلَام : راههای خدای ،

وقبل رستگاری .

اَبْنَاء : پسران .

اَحِبَّاء : دوستان ، جمع حَبِيب .

فِتْرَةٌ : سستی یعنی انقطاع و روزگاری

که میان دو پیغامبر بود در آمدن چنانک

میان عیسی و مُحَمَّد صَلَوَاتُ اللّهِ وَ

سَلَامُهُ عَلَيْهِمَا و آن شش صد سال بود .

مُلُوكًا : پادشاهان .

الْأَرْضَ الْمُقَدَّسَةَ : یعنی زمین

بیت المقدّس ، وقبل شام ، وقبل دمشق .

جَبَّارِينَ : مردانی دراز بالا و باقوت

یعنی عَمَالِقَه که از یقینت عادیان بودند .

رَجُلَانِ : یعنی کالب بن یوفنا و

یوشع بن نون .

البَاب : یعنی درِ مدینه سَدوم ،

وقبل آریحا .

بَنِيهِونَ : سرگردان می روند ؛

النَّيَّة : سرگردان شدن .

لَا تَأْسَ : غم مخور .

لِبَنِي آدَمَ : دوسر آدم یعنی قابیل

و هابیل .

قَرَبًا : قربان کردند .

لَكِنَّ بَسَطْتَ : اگر دراز کنی .

إِلَيَّ : سوی من .

مَا أَنَا بِبَاسِطٍ : نیستم من دراز

کننده .

التَّطَوُّيع : آسان گردانیدن و فرمانبردار

گردانیدن و فرمان بردن و ساز و ارگردانیدن .

غُرَابًا : زاغی را .

يَبْحَثُ : می کاوید ؛ الْبَحْث :

باز کاویدن .

الْعَجْزُ : ناتوان شدن .

مِنْ أَجَلٍ : از بهر .

يُنْفَوُا : دور کرده شوند ؛ النَّفْيُ :

راندن و دور کردن و نیست کردن .

مُقِيمٍ : پیوسته .

سَمَاعُونَ لِلْكَذِبِ : یعنی بنو قریظه .

لِقَوْمٍ آخَرِينَ : یعنی جهردان خیر .

السَّارِقُ وَالسَّارِقَةُ : مردوزن دزد .

نَكَالًا : عقوبت و پند و عبرت .

أَكَالُونَ : بسیارخواران .

السُّحْتِ : حرام یعنی پاره و رشوه .

التَّحْكِيمِ : حکم گردانیدن ، یعنی کسی را میانجی ساختن .

وَالرَّبَّانِيُّونَ : خدای پرستان ؛

الرَّبَّانِيُّ وَالرَّبَّيُّ : مردخدای .

بِمَا اسْتَحْفَظُوا : بآنچه نگاه داشتن خواسته شدند یعنی آمین داشته شدند .

لَأَنفٍ : بینی .

لِسَنٍّ : دندان .

الْجُرُوحُ : خستگیها ، جمع جرح .

قِصَاصٌ : بدل گرفتن است ؛

الْقِصَاصُ وَالْمُقَاصَّةُ : مانند آنکه داده

باشی ستن یا سربرکردن و اصل وی برابر است .

كَفَّارَةٌ : یعنی پوشاننده یعنی چیزی

که گناه را پاک کند ، و قِيلَ يَمَعْنَى

التَّكْفِيرِ .

مِنْهَا جَاءَ : راهی روشن یعنی راست .

يَفْتَنُوكَ : بگردانند ترا .

وَمَنْ يَتَوَكَّلْهُمْ : وهرکه دوستی دارد با ایشان .

مَنْ يَرْتَدَّ : هرکه برگردد .

أَذَلَّةٍ : نرم دلان یعنی مهربانان بریکدیگر .

أَعِزَّةٍ : سخت دلان یعنی درشتان .

لَوْمَةً لَا تَمُ : نکوهش نکوهنده .

مَشُوبَةً : ثواباً یعنی پاداشی .

وَعِبَادَ الطَّاغُوتِ : یعنی و مَنْ عِبَدَ .

غُلَّتْ : باگردن بسته باد .

مَبْسُوطَةٌ : گشاده .

أَطْفَاءَهَا : فرومیراند او را .

ثَالِثُ ثَلَاثَةٍ : سیم سه یعنی یکی از سه .

مَا الْمَسِيحُ : نیست عیسی .

إِلَّا رَسُولٌ : مگر پیغامبری .

لَا تَغْلُوا : از حد درمگذرید ، من الغُلُو .

كَانُوا لَا يَتَنَاهَوْنَ : يكديگر را باز نمی داشتند و باز نمی ایستادند ، مِنْ التَّاهِي .

مُنْكَرٍ : کاری ناشناخته در شرع و سخنی که طبع مسلمانان از آن نفرت گیرد . قِسِّسِينَ : پیشوایان ترسایان و ستران ایشان ، جمع قِسس .

اللَّغْوُ : آن سوگند [که] ساقط شود و حکم بوی متعلق نبود چنانکه سوگند خورد بر چیزی که ندارد که چنانست و نبود . الْعَقْدُ وَ التَّعْقِيدُ وَ الْمُعَاقَدَةُ : سوگند بقصد خوردن یعنی عزم بروفا و اصل در وی گره بستن است .

أَوْسَطُ : میانه تر یعنی بهتر و اینجا سیری مراد است یعنی خوردنی بامداد و شبانگاه از گندم .

الْمَيْسِرُ : قمار باختن چون شطرنج و نرد و جز آن .

الْإِيْقَاعُ : الإِلْقَاءُ .

رِمَاحٌ : نیزه ها ، جمع رُمَح .

عَدْلٌ ذَالِكُ : مانند آن از غیر جنس یعنی بدل آن ؛ وَالْعِدْلُ بِالْكَسْرِ

از جنس .

الْكُفَّةُ : خانه خدای و هر خانه چهار سورا بلغت عرب کعبه خوانند .

قِيَامًا : صلاحاً و آمناً .

فَيَنْتَقِمُ اللَّهُ مِنْهُ : آئی فهُوَ يَنْتَقِمُ اللَّهُ مِنْهُ .

الْبَحِيرَةُ : آن ماده شتر که پنج شکم بزرادی آخر آنها نر بودی گوش ناقه بشکافتندی و حرام کردند بر نشستن وی اگر چه مانده شده بودی و از آب و گیاه باز نداشتندی ، وقیل پنجم بچه ماده شتر چون ماده بودی گوشش بشکافتندی و بر نه نشستندی و شیر وی نخوردندی .

السَّائِبَةُ : ماده شتر یله کرده یعنی آن شتر که بسبب نداری آزاد کردند و از آب و گیاه باز نداشتندی و چون گوسفند نر و ماده زادی بیک شکم نر را برای ماده نکشتندی ماده را وصیله نام کردند .

الْحَمَامِيُّ : آن شتر که از وی ده بچه گرفتندی بیش او را کار نر مودندی و نهند ؛ این بدعتها عمر بن لُحی بود که دین

وَكَهَلًا : و در حال کهلی آی -	اسماعیل بگردانید .
فِي الْمَهْدِ لِغُجَارًا وَكَهَلًا .	الْوَحْيَةُ : اندرز و اندرز کردن .
وَإِذْ تَخْلُقُ : و چون اندازه	عَلَيْكُمْ أَنْفُسَكُمْ : نگاه دارید
می کردی .	تنهای خود را .
الْهَيْئَةُ : شکل و صورت ، وقیل نهاد	إِنْ عَشِيرَ : اگر بر شافیده شود یعنی
و مانند .	دانسته شود .
الْإِبْرَاءُ : تن درست و بی عیب	الْإِسْتِحْقَاقُ : سزاوار شدن و حق
گردانیدن .	خواستن ، اِسْتَحَقَّ عَلَيْهِمْ : استحقاق
الْأَكْمَةُ : نابینای مادر زاد را .	آورده شد بر ایشان باین وصیت کردن
الْأَبْرَصَ : پیس را .	یا جام .
مَائِدَةً : خان آراسته .	آخِرَانِ : دو مرد دیگر .
عِيدًا : جشنی یعنی شادی باز گردنده	الْأَوْلِيَانِ : دو مرد سزاوار تر ؛
یعنی آینده .	الْأَوْلِيَانِ : دو طایفه پیشین .
	لشهادَتُنَا : لیمیننا .
	عَلَامٌ : نیک دانای .

سورة النساء

نَکْنِید ؛ الْعَوَّلُ : میل و جور کردن .	إِلَى أَمْوَالِكُمْ : ای مع اَمْوَالِكُمْ .
صَدَقَاتُ : کابینها ؛ جمع صدقة .	حَوْبًا : گناهی .
نِحْلَةً : دهشی و بخششی ، وقیل	مَاطَابَ : آنج خوش شود آی
از بهر دیانت ؛ النَحْلَةُ و النَحْلُ : عطا	خوش آبد و مُشْتَهَاة بود یعنی رسیده ،
دادن و بخشیدن بخوش منشی .	مِنْ طَابَتِ الثَّمَرَةُ : إِذَا أَذْرَكَتْ .
فَلَمَّا طَبِنَ لَكُمْ عَنْ شَيْءٍ مِنْهُ	أَسْلَا تَعْمَلُوا : که نگرایید ، یعنی ستم

نَفْسًا : یعنی اگر بخوش دلی دهند شمارا چیزی از کابین و حلال کنند .

السُّقْمَاءُ : یعنی زنان و کودکان خورده که مال بنا جایگاه خرج کنند بگزارف .
قِيَامًا : راستی کار ، وقیل پایدارنده مرمعاش شمارا .

لِيَبْتَاعُوا : بیازمائید .

بَلَغَ النِّكَاحَ : آئی - حال النِّكَاحَ : یعنی رسیده شود .

بِدَارًا : پیش دستی کنندگان یا از بهر پیش دستی کردن ، البِدَارُ والمُبَادَرَةُ : پیش دستی کردن .

فَادْفَعُوا إِلَيْهِمْ : پس بدهید بایشان .
أَنْ يَكْبُرُوا : که بزرگ شوند یعنی پیش از بزرگ شدن ایشان ، الكِبَرُ والمَكْبَرُ : بزرگ شدن ، بزرگ شدن یعنی بزرگ سال شدن .

لِيَسْتَعْفِفَ : نهفتگی کند ، یعنی باز باشد از مالِ یَتِيمٍ ، مِنْ الْإِسْتِعْفَافِ .
الْأَقْرَبُونَ : خویشان نزدیک تر که میراث برند از یکدیگر .

أُولُوا الْقُرْبَىٰ : خویشان که میراث

برند .

لِيَمْخَشَعَ : بترسند .

السُّدُسُ : شش یکم .

الدِّينُ : وام .

الرُّبْعُ : چهار یکم .

الثُّمْنُ : هشت یک .

كَتْلَالَةً : جز مادر و پدر و فرزندان ، وقیل آنکه از و نه فرزند مانند نه پدر ، وقیل کتالته نام مرده است با مال وارث مَصْتَرٌ فِي مَوْضِعِ الْحَالِ ؛ الكِتَالَةُ : بی پدر و فرزند شدن .

مُضَارٌّ : گزند رسانیده .

الْإِسْتِشْهَادُ : گواهی خواستن .

اللَّذَّانِ : دومرده .

أَذُوهُمَا : بیازارید ایشان را یعنی ملامت کنید .

عَلَى اللَّهِ : آئی - مِنْ اللَّهِ .

لَا تَرِثُوا النِّسَاءَ كَرَاهًا : میراث

مگیرید زنان را بنا پسند ایشان ، یعنی زنی پدر و برادر و خویشان را نخواهید برمذهب عَرَبٍ دو جاهلیت .

الْعَصْلُ : بالداشتن از شوی کردن

و بدریستن تازن خویشتن بخرَد .

لِتَدْهَبُوا بَعْضُ مَا آتَيْتُمُوهُمْ :

یعنی تا ببرید بعضی از کاین ایشان .

عَاشِرُوهُمْ : زندگانی کنید با ایشان

و پیامیزید و صحبت کنید، مِنْ الْمُعَاشَرَةِ .

قِنْطَاراً : مال بزرگ و بسیار، و قیل

پُورِی پوست گاوزر .

بُهْتَاناً : بدروغ و ظلم .

أَفْضَى : خَسَلًا بلا حائل ، و قیل

وَصَلَ ، و قیل خَسَلًا خَالَه الْإِفْضَاءُ ،

الْإِفْضَاءُ : بکسی رسیدن بی حجاب، و قیل

بهم رسیدن بی مانع .

مَقْتاً : یعنی دشمن داشته .

الرَّضَاعَةُ : شیر خوردگی : الرِّضَاعَةُ

و الرِّضَاعُ : شیر خوردن .

رَبَائِبُ : دختران زن ؛ جمع رَبِيبَةٍ .

الْحُجُورُ : کناراها ، جمع حَجْرٍ :

یعنی زمان و تربیت ، و ذکر الحجر علی

غَلْبَةِ الْحَالِ دُونَ الشَّرْطِ .

فَإِنْ لَمْ تَكُونُوا دَخَلْتُمْ :

اگر دخول نیاورده باشید بایشان .

حَلَائِلُ : زنان ، جمع حَلِيلَةٍ .

الْمُحْصَنَاتُ : زنان بشوی داده .

كِتَابُ اللَّهِ [عَلَيْكُمْ] : نگاه دارید

فرموده خدا برا .

تَرْضَیْتُمْ : بهم رضا دارید یعنی

بخشنودی یکدیگر کردید .

طَوَّلاً : از روی فرونی و فراخ دستی

یعنی توانگری .

أَهْلِهِنَّ : مَوْلَاهِنَّ .

مُحْصَنَاتُ : پارسایان .

إِذَا أَحْصَيْنَ : چون شوی کند .

و قیل مسلمان شوند ؛ أَحْصَيْنَ : بشوی

داده شوند .

لِلْمُحْصَنَاتِ : زنان آزاد را .

الْعَنْتُ : الزَّنى .

سُنَنِ الدِّينِ مِنْ قَبْلِكُمْ :

شرایع مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ .

مَيْلًا : چسبیدنی .

مُدْخَلًا كَرِيماً : حابی در آوردنی

نیکیو یعنی بهشت .

عَلَى النِّسَاءِ : بکار زنان .

لِغَيْبٍ : أَى - غَيْبٍ أَزْوَاجِهِنَّ .

الْجَارِ ذِي الْقُرْبَى : همسایه خویشاوند ،

یا نزدیک، یا مسلمان .

الْجَارِ الْجُنُبِ : همسایه بیگانه ،
یا کافر ، یا دور .

الصَّاحِبِ بِالْجَنُبِ : یارِ سفر ، یا
همراه ، یا شریکِ علمِ آموختن : یازن .
لَتَوْسُوْیَ : کاشکی برابر کرده شدی ،
مِنْ التَّسْوِیَةِ .

عَابِرِ سَبِيلٍ : راهگذریان ؛
الْعُبُورُ : گذشتن .

أَنْ تَضِلُّوا : که گم کنید .

غَيْرَ مُسْمَعٍ : ناشناییده ، یعنی
نشنوی یا گوشه‌ت کرباد تا نشنوی ، وقیل
آی - غَيْرَ مَقْبُولٍ ، و روا بود که
برمدحش رانی یعنی نشنوا ، یا هیچ‌بدی
و مکروهی .

رَاعِنَا : بپای ما را یا نگاه دار حق
ما [را] ، مِنْ الْمُرَاعَاةِ ، رَاعِنَا : کم
خیرد و سست رای ، مِنْ الرُّعُونَةِ :
بیخرد شدن ، وقیل این کلمه در لغت دشنام
بود و هِیَ رَاعِنًا .

لَبِئْسَ : گردانیدنی و تافتنی ؛ اللّٰهُ ؛
بیجانیدنِ سر و روی و بازپس کردن .

مِنْ قَبْلِ أَنْ نَطْمِيسَ وَجُوهًا :
پیش از آنکه ناپدید کنیم رویهای ایشانرا
یعنی رویهای ایشانرا چون پیچ شتر یا سُم
ستور کنیم .

فَنَرُدُّهَا عَلَیْ أَذْبَارِهَا : پس
گردانیمش پس پشت یعنی رویهای ایشانرا
پشت گردانیم .

الْجِبْتِ : بتان و هر چه پرستند دون
خدای عزّوجلّ ، وقیل حیّ بن اخطّاب
و الطّاغُوت : دیو ، وقیل کعب بن
الاشرف .

النَّقِيرِ : سوراخک پشت دانه خرما .
النَّضِجِ : پخته شدن و سوخته و بریان
شدن .

ظِلًّا ظَلِيلًا : سایه سایه ناک ،
یعنی دائم .

أُولِی الْأَمْرِ : آی - الْوَلَاةَ یعنی
علما و اُمرا .

التَّحَاكُمِ : بایکدیگر بداور شدن .
إِنْ أَرَدْنَا : نخواستیم .

تَوْفِيقًا : جستن چیزی که موافق حق
بود .

بَلِیغًا : رسنده بدلیها و بسنده و تمام ؛
الْبَلَاغَةُ : بزبان رسیدن بغایت آنچ
در دل بود .

شَجَرٌ : اختلاف افتاد و مختلف شد
و آمیخته شد یعنی درهم شد و پوشیده
شد ؛ الشَّجَرُ وَالشُّجُورُ : اختلاف
افتادن .

حَرَجًا : شکا .
رَفِیقًا : آی - رَفِقاءَ تَمَییزُ آی
حَسَنٌ کُلُّ وَاحِدٍ رَفِیقًا ؛ الرَفِیقُ : یار .
حِذْرَکُمْ : سلاح شما .
ثُبَات : گروهان ، جمع ثُبَت .

لِیَبْطِشَنَّ : هراینه هراینه خویشتن
گران سازد یعنی کاهلی کند در جهاد ؛
لِیَبْطِشَنَّ : دیرآید ، التَّبْطِیْشَةُ : درنگ
کردن و بردرنگ داشتن یعنی بازداشتن ؛
الْإِبطاء : درنگی شدن و دیرآمدن .
فَأَقْوَزَ : ناگرفتمی از غنیمت .

لَوْ لَا أَخَّرْتَنَا : چرا سپس نداشتی
مارا یعنی چرا زمان ندادی مارا .

مُسَبَّدَةً : برافراشته یعنی استوار و بلند
برآورده یا بگج کرده ، مِنْ التَّشْیِیدِ

وَالشَّیْدِ .

لَا یُکَادُونَ یَقْفَهُونَ : نمی خواهند
که دریابند .

طَاعَةٌ : آی - أَمْرُنَا طَاعَةٌ :
کارما فرمانبرداری است .
أَذَاعُوا بِهِ : آشکارا کنند او را ،
مِنْ الإِذَاعَةِ .

یَسْتَنْبِطُونَهُ : یَسْتَخْرِجُونَهُ ؛
الاستنباط : بیرون آوردن برای .

مِنْهُمْ : مِنْ أَوْلَى الْأَمْرِ .
التَّنْکِیلُ : رسوا کردن و رمانیدن
قومی بشکنجه قومی دیگر ، وقیل بند
برنهادن .

مُقِیًا : توانا و نگاهبان و گواه .
إِذَا حُیِّیْتُمْ : چون درود داده شوید
یعنی چون سلام کنند بر شما ، وَ أَصْلُهُ
قَوْلُهُمْ : حَیَّاکَ اللَّهُ آی - أَطَالَ اللَّهُ
حَیْواتَکَ و ملکَکَ .

حَیَّوْا : درود دهید ، یعنی جواب
گویید .

أَرْکَسَهُمْ : یعنی باز برد ایشانرا
بکافری ؛ الإِرْکَاسُ : نگوسار کردن

و باز گردانیدن .

حَصِرَتْ صُدُورُهُمْ : تنگ شد
دل‌های ایشان ؛ حَصِرَةٌ : تنگ شده ؛
الْحَصَرُ : تنگ دل شدن .

لَسَلَطْنَاهُمْ : بگماشتی ایشانرا .

فَلَا يَعْزُرُ لَكُمْ : پس اگر جدا
شوند از شما .

وَالْقُوا إِلَيْكُمُ السَّلَامَ : و جویند
از شما صلح .

فَمَنْ لَمْ يَعْزُرْ لَكُمْ : پس اگر
جدا نشوند از شما .

وَيُلْقُوا إِلَيْكُمُ السَّلَامَ : و صلح
نکنند باشما .

دِيَّةٌ : خونیهایی .

مُسْتَمَّةٌ : سپرده .

تَبَيَّنُوا : نیک بنگرید ، تَبَيَّنُوا :

درنگ کنید ، وَالْأَهْلُ فِيهِمَا طَلَبُ
الْبَيِّنَاتِ وَالْقَبَاتِ .

السَّلَام : تحية الإسلام .

أُولَى الضَّرَرِ : آئی - العذر المعجز :

خداوندان زبان و گزند یعنی بیماران و
ناینبایان و برجای ماندگان .

حِيلَةٌ : چاره .

مُرَاغَمًا : جای هجرت کردن .

وَقَعَ : واجب شد یعنی ثابت شد که
هراینه برسد .

أَسْلِحَةٌ : سازهای جنگ ، جمع
سلاح .

أَمْتِعَةٌ : کالاهای جمع متاع .

يَمِيلُونَ : می گرایند بحمله .

مَيْلَةٌ وَاحِدَةٌ : یک حمله .

إِذَا اطْمَأْنَنْتُمْ : چون بیارامید
یعنی بی بیم شوید .

كِتَابًا : نوشته .

مَوْقُوتًا : [بهنگام] .

إِنْ تَكُونُوا تَأْلَمُونَ : اگر دردمند

می شوید : الْآلَمُ : دردمند شدن .

خَوَانًا : نیک نراست .

لَمْ تَكُنْ تَعْلَمُ : نمیدانستی .

إِلَّا مَنْ أَمَرَ : آئی - فِي نَجْوَى
مَنْ أَمَرَ .

نُوتَهُ مَا تَوَكَّلَى : باز گذاریم اورا

بآنک دوستی داشت یا بآنچ کرد .

لَا مَنِيَّتَهُمْ : وهراینه هراینه آرزو

دهم ایشانرا ؛ التَّمَنِيَّةُ : آرزودادن
یعنی آرزوها خواندن .

لَيُبْتَكَنَّ : [نا] برند، مِنْ التَّبْتِيكِ
مُبَالغةً فِي الْبَتِّكَ .

يَسْتَقْشُونَكَ : می پرسند ترا .

يُفْتِيكُمْ : جواب می دهد شما را .

يُصْلِحُ : آشتی افکنند ؛ يَصَالِحَا :

با یکدیگر صلح کنند .

صُلْحًا : آشتی دادنی یا آشتی کردنی

از ماندن کابین یا اِمْقَاطِ قَسَمِ شب بآنک

مرد چیزی دهد او را تا شب بری دیگری

رود خصومت نکند یازن چیزی دهد او را

تاد نه بت وی برد دیگری نرود .

الإِصْلَاحُ : صلح افکندن ؛

الإِصْلَاحُ وَالتَّصَالُحُ : با یکدیگر صلح

افکندن کردن .

وَأَحْضَرَتِ الْأَنْفُسُ الشُّحَّ :

و حاضر کرده شد تنها بر زُفْتی ، أَى -

حاضر آورده شد زُفْتی بر تنها یعنی آفریده

شد تنها بر زُفْتی چنانک از یکدیگر جدا

نشود .

وَلَوْ خَرَصْتُمْ : و اگر چه بکوشید .

المُعْتَلِّقَةُ : در آویخته مانده یعنی

نه باشوی و نه بی شوی ، وقیل در زندان

کرده یعنی در عِدَّتِ شوی ؛ التَّعْلِيقُ :

در آویزانیدن .

يَأْتِ بَاخِرِينَ : بیارد دیگرانرا .

إِنْ يَكُنْ : أَى الْمَشْهُودُ عَلَيْهِ

أَوْ أَحَدُهُمْ .

أَنْ تَعْدِلُوا : که نگردید ، أَى -

أَنْ لَا ، أَوْ كَرَامَةَ أَنْ لَا .

وَلِنْ تَلَوْوا : و اگر گردن برنایید

یعنی روی بگردانید یا زبان برگردانید ؛

إِنْ تَلَوْوا : اگر روی بران آرید یعنی

بخود آرید یعنی بخود گیرید آنرا .

يُخَادِعُونَ اللَّهَ : أَى - رَسُولَهُ

بِزَعْمِهِمْ ؛ الْمُخَادَعَةُ : فریفتن .

خَادِعُهُمْ : جزا دهنده فریب ایشانست

آنچ سزای خِدا ع ایشانست .

مُدْبِلَيْنِ : سرگردانان یعنی میان

دو گروه ماندگان ، وقیل راندگان ، وقیل

آنان که در دین قرار نگیرند یعنی متردد

ماندگان میان کفر و ایمان ؛ الذَّبْدَةُ :

جنبانیدن ، وقیل راندن .

بَيِّنَ ذَلِكَ : میان آن دو .

لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ :

یعنی نه ازین سو و نه از آن سو .

الدَّرَكِ والدَّرَكِ : پایگاه فروسو یعنی

طبق زیرین .

قُلُوبُنَا : دلهای ما .

غُلْفٌ : در پرده ها و پوششهاست که

علم و پند نمی رسد ، جمع غُلْفٌ ؛ غُلْفٌ :

بر مثال غلافهاست ، جمع غِلَاف ، و

جَوَابُ « فَبِمَا نَقْضِهِمْ » إِلَى قَوْلِهِ :

« وَقَوْلِهِمْ إِنَّا قَتَلْنَا مُحَمَّدًا » مَحْذُوفٌ

أَيَّ - لَعَنَاهُمْ .

شُبَّهَ : مانند کرده شد ، یعنی مانند آنکه

عیسی علیه السلام بر یاران ایشان انداخته

شد ؛ التَّشْبِيهِ : مانند کردن .

الرَّسُوحُ : استوار و بیخا و رشدن .

وَكَلِمَتِ : آئی - حَاصِلٌ بِكَلِمَتِهِ

یعنی کُنْ .

وَرُوحٌ لِأَنَّهُ كَانَ بِحَيْثُ الْمَوْتِ .

لِإِنْتِهَائِهِمْ خَيْرًا لَّكُمْ : باز ایستید

تا بود شمارا نیکی یا بهتر ، بایباید نیکی

أَيَّ - لِإِنْتِهَائِهِمْ يَكُنْ خَيْرًا لَّكُمْ :

باز ایستید تا بود شمارا نیکی یا بهتر ، یا

بایباید نیکی أَيَّ - لِإِنْتِهَائِهِمْ يَكُنْ خَيْرًا

لَّكُمْ أَوْ لَيْسَتْ خَيْرًا وَكَذَلِكَ آمِنُوا

خَيْرًا لَّكُمْ .

أَلَا سَتَشْكُرُ : العَبْدُ ، ننگ داشتن .

سورة آل عمران

آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ : آن آیتها که

یکت معنی را محتمل بود و بیس چون :

« قُلْ تَعَالَوْا أَتْلُ مَا حَرَّمَ رَبِّي كُفْرُكُمْ

عَلَيْكُمْ » تاسه آیه . « سَوْفَ يُعَذِّبُكَ رَبُّكَ

أَنَّ لَا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ » مِنْ الْإِحْكَامِ

وَأَصْلُهُ الْإِمْتِنَاعُ .

الم : نام این سوره است ، و قیل

سوگند است باین حروف ، و قیل بالله

اللَّطِيفِ الْمُتَجَبِّدِ .

أَلَا نَجِيلُ : الْكِتَابُ الْأَصْلِيُّ . یعنی

کتاب عیسی علیه الصلوٰه والسلام

كَأَنَّهُ أَصْلُ الْعِلْمِ .

وَأُخْرَى: و دیگرها.

مُتَشَابِهَاتٌ: انها است که چند معنی را محتمل بود، و قبل الْمُحْكَمِ: آنکه در وی حلال و حرام بود، و قبل مافیة الْفَرَايِضِ وَالْحُدُودِ، و قبل الْمُحْكَمِ النَّاسِخِ، و قبل مُحْكَمِ: بانصد آیت است که استنباط کرده شد از آنجا و قیاس کرده شد بر آنجا، وَالْمُتَشَابِهَةُ الْقِصَصُ وَالْأَمْثَالُ وَحُرُوفُ التَّهْجِیِّ بِرَسْرِ سورهای از مُتَشَابِهَاتٌ است، و قبل الْمُتَشَابِهَةُ مَا لَا سَبِيلَ لِمَا لَمْ يَكُنْ مَعْرِفَتُهُ وَبُشْتَلَى بِاعْتِقَادِ حَقِيقَتِهِ لَا غَيْرَ كَصِفَةِ الْوَجْهِ وَالْيَدِ وَالْإِسْتِواءِ وَهَذَا هُوَ الْحَقِيقَةُ لِأَنَّ الْمُحْكَمَ مَا أَحْكَمَ الْمُرَادُ مِنْهُ بِحَيْثُ لَا يُرَدُّ وَالْمُتَشَابِهَةُ مَا خَلَفَ فِيهِ السَّمْعُ الْعَقْلُ لَا شُبُهَاءَ لَفْظِهِ بِمَا لَا يَلِيقُ بِمَعْنَاهُ، و قبل مُتَشَابِهَةُ آنست که راه نیست بشناختن وی و آزموده کرده شوند با اعتقاد کردن راستی وی چون وجه و ید و استوا اینست حقیقت از بهر آنکه مُحْكَمِ آنست که استوار کرده شد مراد از وی تابدان جا که

رَد کرده نشود و متشابه آنست که سمع از وی خلاف کند مرعقل را بسبب پوشیده شدن لفظ وی بآنچه در خور نبود یا معنی وی.

الرَّاسِخُونَ: استوار شدگان یعنی آنانکه راست کردند علم را ب معرفت و قول را بعمل وَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «الرَّاسِخُ مَنْ بَرَّ بِمِثْنِهِ وَصَدَقَ لِسَانُهُ وَاسْتَقَامَ قَلْبُهُ وَعَفَّ بَطْنُهُ وَفَرَّجَهُ».

لَا تُزْعُ: مگردان و از جای مبر.

رَأَى الْعَيْنَ: بچشم دیدار:

الْقَنَاطِيرِ الْمُقَنْطَرَةِ: [قنطارهای

گرد کرده، الْقَنْطَرَةُ] برهم نهادن یعنی گنج نهادن و استوار کردن.

أَمْ نُبَشِّرُكُمْ: آیا بگناهانم شمارا.

شَهِدَ اللَّهُ: حَكَمَ اللَّهُ، و قبل أَعْلَمَ وَبَيَّنَّ، و قبل شَهِدَ بِلِظْهَارِ صُتْبِهِ وَأَصْلُهُ الْإِخْبَارُ عَنْ مُشَاهَدَةٍ أَوْ مَا يَقُومُ مَقَامَهَا.

قَائِمًا بِالْقِسْطِ: بیای کننده داد،

و قبل دارنده خنق بر راستی.

آل عمران : موسیٰ و هارون اپنا
عمران بن یصهر یا عیسیٰ و مریم بنت عمران
ابن مائان و میان ابن دو عمران هزار [و]
هشتصد سال بود .

إِمرأة عمران : یعنی مادر مریم
جنه بنت فاقود .

محرراً : خالص گردانیده از بهر
خدمت بیت المقدس .

وَضَعَتْ : بار بنهاد .

مریم : خدای پرست و خدمت کار
بود در لغت عبری .

أُعِيدُهَا : می بیند تحسانم او را ؛
الإِعَاذَة : کسی را در پناه کسی آوردن .

وَكَفَّلَهَا زَكْرِيَّا : و سپردش بزکریا
یعنی او را پذیرفتار مریم گردانید؛ التَّكْفِيلُ :
پذیرفتاری بکسی دادن بتعلیم کردن .

زَكْرِيَّا : همیشه یاد کننده است در
عبری .

[يَحْيَىٰ] : یحییٰ را یحییٰ ازان

گفتند که رحم نازاینده بوی زنده شد ،
وقیل زنده بطاعت بود .

الْحَصُور : انک بزان نزدیک نکند

از بهر قهر نفس بی آفتی باتوانایی .

إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ :
أَيُّ - إِنَّ الدِّينَ الَّذِي ارْتَضَاهُ اللَّهُ
هُوَ الْإِسْلَامُ الَّذِي بَشَّرَ عَلَىٰ اخْتِمَسْ ،
وَقِيلَ أَيُّ الطَّاعَةِ [و] الْإِسْلَامُ .
بتغیاً : حسداً .

أَسْلَمْتُ وَجْهِيَ ، أَيُّ - أَخْلَصْتُ
نَفْسِي عِبْرَةً عَنْهَا بِأَشْرَفِهَا .

فَكَيْفَ إِذَا جَمَعْنَاهُمْ : أَيُّ -
كَيْفَ يَصْنَعُونَ ، أَوْ كَيْفَ حَالُهُمْ .
اللَّهُمَّ : أَيُّ - بار خدای .

مَالِكِ الْمَلِكِ : مُتَصَرِّفِ پادشاهی ،
قِيلَ الْمَلِكُ لَا يَدْخُلُ فِي مِلْكِ أَحَدٍ
حَتَّى لَا يُبَاعَ وَلَا يُشْتَرَى وَلَا يُوهَبُ
لِإِلَّا فِي مِلْكِهِ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى .

إِلَّا عِزَّاز : عزیز کردن و قوی کردن .
إِلَّا ذَّلَال : خوار کردن .

تُقَاةً وَتَقِيَّةً : پرهیزگاری ، وقیل
از ترس .

يُحَدِّثُكُمْ اللَّهُ نَفْسَهُ : می ترساند
شمارا خدای از خود ؛ مِنْ التَّحْدِثِ .

آل إِبْرَاهِيمَ : اسماعیل و اسحاق
و هر که متابِعِ مِلَّتِ وی بود یا نفسِ وی .

الرَّمْزُ : اشارت کردن یعنی بدست و سر
و چشم و ابرو نمودن .

الْعَالَمِينَ : آئی - عالمی زَمَانِکَ .
أَقْنَتِي : طاعت دار و فرمان بردار
باش .

أَقْلَامُ : تیرهای قرعه؛ قَسَمُ : یکی،
و قبل خامها بود که بآن تورایت نبشتند
باز تیرها کردند .

و رَسُولًا : آئی - و یَجْعَلُهُ
رَسُولًا .

آئی : آئی - بِأَنْتِي .

كَهَيْثَةِ الطَّيْرِ : بگردار مرغ .

بِإِذْنِ اللَّهِ ، قِيلَ بِاسْمِ اللَّهِ
الْأَعْظَمِ يَا حَيُّ يَا قَيُّوْمُ .

الإِدْخَارُ : بختی نهادن یعنی از باقی
روز فردا را ماندن .

مُتَوَفِّيكَ : گیرنده توام از زمین
بتمام یا خواباننده توام یا میراننده توام
رَافِعُكَ إِلَيَّ : بدارنده توام
بر آسمان و تو خفته تا ترسی .

مُطَهَّرُكَ : مُمَيِّزُكَ و مَخْرِجُكَ
مِنْ بَيْنِهِمْ .

الذِّكْرُ الْحَكِيمُ : یعنی قرآن محکم

یا با حکمت .

سَوَاءٌ : میانه یعنی راست .

الْإِبْتِهَالُ : بزاری دعا کردن و لعنت
کردن یکدیگر را .

هَآءُ أَنْتُمْ هَؤُلَاءِ : اینکید شما یعنی
بیدار شوید آئی - این گروه ، و قبل شما
این شخصان احمقید؛ هَآءُ : [بیدار باشید] ،
أَنْتُمْ : شما ؛ هَآءُ أَنْتَآذَا : اینکم من .
وَجْهَ النَّهَارِ : در اول روز .

وَلَا تُؤْمِنُوا إِلَّا لِمَنْ تَبِعَ
دِينَكُمْ قُلْ إِنْ الْهَدَىٰ هُدَىٰ اللَّهِ
أَنْ يُؤْتِيَ أَحَدٌ مِّثْلَ مَا أُوتِيتُمْ .
[والتَّقْدِيرُ : وَلَا تُصَدِّقُوا أَنْ يُؤْتِيَ
أَحَدٌ مِّثْلَ مَا أُوتِيتُمْ] إِلَّا مَنْ تَبِعَ
دِينَكُمْ .

الإِخْتِصَاصُ : برگزیدن و یگانه
کردن .

مَنْ لِمَنْ تَأْمَنَهُ بِقِنْطَارٍ : آنست
که اگر امین داری او را بهتری پوست گاو
زر یعنی عبدالله بن سلام .

مِنْ أَنْ تَأْمَنَهُ بِدِينَارٍ : یعنی
فینحاص بن عازور .

إِلَّا مَا دُمْتَ عَلَيْهِ قَائِمًا : إِلَّا لَامُدَّةٍ

دَوَامِكُمْ عَلَيْهِ يَا صَاحِبَ الْحَقِّ.

قَائِمًا عَلَى رَأْسِهِ : مُتَوَكِّلًا
عَلَيْهِ بِالْمُطَالَبَةِ .

سَبِيلٌ : لِشُمِّ .

لَمَّا آتَيْتُكُمْ : هراينه دادم شمارا
يَا أَكْرَدَهُمْ ، وَقِيلَ لَهُمَا أَوَيْتُكُمْ ثُمَّ
يُجِيبُكُمْ .

أَخَذْتُمْ : پذيرفتيد يا اگر فتيد بر متابعتان
خود .

لِإِصْرِي : عهد مرا .

طَوَّعًا : بخوش منشي .

كَرَّهًا : بناخوشي .

مِلَّةً : پُرى .

الْبِرِّ : ثَوَابٌ لِبِرٍّ ، أَيْ الْجَنَّةِ .

حَبَلًا : شايسته .

بَنَكَّةً : اندرون مَكَّةَ ، وَقِيلَ جَايگاه
خانه مقام ابراهيم سنگيست نشان دو قدم
وى برانجا .

حَقِّ تَقَاتِهِ : سزى ترس وى .

حَبْلُ اللَّهِ : كتاب خداى .

حَقْرَةً : كنده يعنى دوزخ . الْحَقَرُ :
چاه كدن .

أُمَّةٌ : أَيْمَةٌ .

الْإِيضَافُ : سپيد شدن .

ضَرَبَتْ : يعنى لازم كرده شد .

الْمَسْكَنَةُ : بيچارگى .

حَبْلٌ : عهدى .

أُمَّةٌ قَائِمَةٌ : گروهى بيوسته باشندگان
بفرمان خداى عَزَّوَجَلَّ .

لَنْ تُكْفَرُوهُ : هرگز ناسپاسى كرده
نشويد اورا يعنى از پاداش او محروم نمانيد ؛
أَسْتَعِيرَ الْكُفْرَ لِمَنْعِ الثَّوَابِ
كَالشُّكْرِ لِلثَّوَابِ .

صِرٌّ : سرماى سخت ، وَقِيلَ سُمُومٌ ،
وَقِيلَ بَادِسَرْدٌ .

بِطَانَةٍ : دوستان اندرونى و خاصگيان
و برگزیدگان .

لَا يَأْتِيَنَّكُمْ خَبَلًا : سستى نکنند
در تباها كردن كار شما اى - لَا يَتَرُكُونِ
الْجَهْدَ .

هَأَن تَنْتُمُ أَوْلَاءُ : اينك شما [نا] ايند
كه .

وَإِذَا خَلَوْا : و چون تنها شوند .
عَصَوْا : بگزند .

الْأَنَامِلُ : سرهای انگشتان ،
جمع الْأُمْلَةُ وَالْأَمْنَةُ .
وَالْإِذْعَدَوْتُ : و چون بامداد رفتی ،
غَدَوْتُ : بامداد رفتی .

مِنْ أَهْلِكَ : از خانه عایشه .
تَبَيَّنْتُ - تَبَيَّنْتُ : می ساختی
و فرو می آوردی .

مَقَاعِدَ : جا بهای نشستن و بستادن
از ثبات گویی شسته اند .
هَمَّتْ : خواستند .

طَائِفَتَانِ : دو گروه ، یعنی بنو سَمَه
از خَزْرَج و بنو حَارِثَه از أَوْس ،
أَنْ تَقْتَسِلَا : که بددلی کنند .

بَسْرَ : نام آبی است میان مَكَّه و
مَدِیْنَه ، و قیل چاهی بود از آن مردی نام
وی بَسْرَ بن کَلْدَه بود بوی باز خواندند .

أَذَلَّةٌ : خواران بودید یعنی اندک .
أَلَنْ يَكْفِيَكُمْ : ا هرگز بسنده
نبود شمارا .

وَيَأْتُوْكُمْ مِنْ فَوْرِهِمْ : و آیند
بر شما در ساعت بیدرنگ ، یعنی زود ،
و قیل جوشیدن از خِشَم ، و قیل از انروی

ایشان ، و قیل گرم گرم ، و قیل فَوْرِهِمْ :
و حَوْرِهِمْ مِنْ فَوْرِهٍ الْإِبْنِ .
لِيَقْطَعَ صَرْفًا : یعنی تا هلاک
[کند] گروهی .

و يَتَوَبَّعُ عَطْفًا عَلَى يَكْبِيْتِهِمْ :
مُضَاعَفَةً وَ مُضَاعَفَةً : دو چند
کرده ، و قیل أَضْعَافًا فِي الدَّرَاهِمِ
مُضَاعَفَةً فِي الْأَجَالِ چون حاله و ام
پیامدی در آجَل زیادت کردند نهی
آمد .

السَّرَّاءُ : شادی و فراخی و آسانی .
الضَّرَّاءُ : تنگی و دشواری و سختی و
بدحالی و بیماری .

فَاحِشَةً : ناشایستی چون ربا خوردن
و زنا کردن .

لَمْ يُصِرُّوا : نه ایستند بر گناه یعنی
پای نه افشارند و قیل کبیره نیارند .
سُنَنٌ : راهها و عبادتها و گروهان ،
و قیل اثرهای عذاب ، جمع سُنَّة .

سِيرُوا : بروید .
الْأَعْلَوْنَ : برترانید یعنی چیره تران .
الْقَرْحُ وَالْقَرْحُ : خستگی ، و قیل

وَهِيَ الْفِرْقَةُ، وَقِيلَ الْجَمَاعَةُ الْمَرْبُوبَةُ.
تَحْسُونَهُمْ : می گشتید ایشانرا؛
لِحَسِّنْ : زود کشتن .

تُضْعِدُونَ : دور می شدید ، یعنی
بهزیمت می رفتید ؛ الإِصْعَادُ : دور در رفتن
در زمین .

وَلَا تَكُونُوا عَلَى أَحَدٍ : و نمی-
گریستید بهیچ کس و نمی ایستادید ، مِنْ
الَّتِي أُتِيَ - الإِقَامَةُ وَالْإِلْتِفَاتِ :
یعنی مقام کردن و بازنگریستن .

فِي أُخْرَايَكُمُ : از پس شما .
غَمًّا بِغَمٍّ : اندوه براسوه نخست
گشتن باز ارجاف .

الإِهْمَامُ : غمگین کردن .
الإِسْتِزَالُ : لغزاینیدن و کسی را
روزگارت داشتن .

غُزًى : غازیان ، جمع غَزَاةٍ ، الغَزْوُ :
قصد دشمن کردن و کشتن کافر .

فَبِمَا رَحْمَةٍ : پس ببخشودنی یعنی
بخشودنی و چه بخشودنی یعنی رحمت
قوی .

فَطَمًا : درشت خو .

الْقَرْحُ - بِالْفَتْحِ : خستگیاها ، جمع
قَرْحَةٍ و - بِالضَّمِّ : درد جراحت ،
الْقَرْحُ وَالْقَرْحُ : خسته کردن .

تُدَاوِلُهَا : می گردانیم او را دست
بدست یعنی دولت گاهی اینرا دهیم و گاهی
آنها ، مِنْ الْمُدَاوَلَةِ .

الْتَّمَحِصِصُ : پاك کردن و پاکیزه کردن
و آزموده گردانیدن .

الْمَحَقُّ : الإِهْلَاكُ ، یعنی کم و
کاست کردن و برکت بردن .

وَيَعْلَمُ : میم را بهر سه حرکت
می خوانند کسر از آنک عطف بود و کما
يَعْلَمُ وَيَخْفَى ، و آنک فتح می خوانند
برازادت نون خفیفه و حذف یا باضممار
آن ، و رفع بر استیناف یا و احوال .

كُنْتُمْ تَمَنُّونَ : آرزو می برید .
مُحَمَّدٌ : پیامبر ما صَلَّی اللّهُ عَلَیْهِ
وَسَلَّمَ ، وَقِيلَ بِعَنِي بَغَابَتُ سَتُودَةِ التَّحْمِيدِ
مِبَالَعَةِ الْحَمْدِ .

رَبِّيُّونَ : خدای پرستان ، وقیل علما
وقیل گرهای بسیار ، وَالرَّبِّيَّةُ : الواحدة ،
عَشْرَةُ آلَافٍ مِّنْ سُورَةٍ لِّلرَّبِّيَّةِ

غَلِيظَ الْقَلْبِ : سخت دل یعنی
بی رحم .

المُشَاوَرَة : بایکدیگر رای زدن و
سگالیدن .

يَغْتُلُّ : خیانت کند ، یَغْتُلُّ : باز
خوانده شود بناراستی یا خائن یافته شود ؛
الْغُلُول : الْخِيَانَة ؛ الْإِغْلَال : بخیان
نسبت کردن و ناراست یافتن .

دَرَجَاتٌ : طَبَقَاتٌ ، وَقِيلَ عَلَى
دَرَجَاتٍ ، وَقِيلَ ذُو دَرَجَاتٍ یعنی ایشان
آهل دَرَجَاتِ اند یعنی پایگاهها .

لِلْكَافِرِ : إِيَّ - لِأَهْلِ الْكُفْرِ
أَقْرَبُ نُصْرَةٍ أَوْ إِلَى الْكُفْرِ .

لِدَفْعُوا : دوردارید دشمن را .
لِدَرَوْا : بازدارید .

التَّطَوُّيقُ : طوق در گردن افکندن ،
يُطَوَّقُونَ : در گردن کرده شوند .

مِيرَاثٌ : خزاین ، وَقِيلَ آنچ باقی
ماند از دعوی مُتْلَاكٌ كَقَوْلِهِ صَلَّى اللَّهُ

عَلَيْهِ وَسَلَّمَ : «وَأَجْعَلَهُ الْوَارِثَ مِنَّا»
أَيَّ - لِمَجْعَلِ الْإِنْتِفَاعَ بِمَا يُسْمَعُ
مِنَ الْخَيْرِ وَيُرَى مِنَ الْعِبَرِ بَاقِيًا
بَعْدَنَا يُقْتَدَى بِهِ .

الرَّحْزَحَة : الْإِبْعَاد .
لَتَبْلُغُونَ : هراينه هراينه آرموده
کرده شوید .

لَتَبَيِّنَنَّ : هراينه هراينه پیدا کنند
اورا .

لَا تَحْسِبْنَهُمْ : هراينه هراينه مپندار
ایشانرا .

عَلَى رُسُلِكَ : عَلَى سُنَّةِ رُسُلِكَ .
أَوْ ذُو : رنجانیده شوند .

صَابِرُوا : شکیبائی کنید در جنگ
كُفَّار ، الْمُصَابَرَة : باهم بصبر نبرد
کردن .

رَابِطُوا : پیوسته جهاد کنید .
تُفْلِحُونَ : نیکبخت شوید .

سورة البقرة

ذَلِكَ الْكِتَابُ : أَيْ - هَذَا الْكِتَابُ ، | أَوْ - هَذَا ذَلِكَ الْكِتَابُ : این نامه ،

یا این آن نامه است که .

لَارَبِّبَ فِيهِ : نه هیچ گمانی است
در وی یعنی سبب شکستی و مجال ربی
یافته نشود در وی واصل ربیت بی آرامی
نفس است : الرِّبِّبُ : بگمان آوردن .
هُدًى : راه نماینده .

بِالْغَيْبِ : آئِی - الْغَائِبِ ، یعنی
خدای ، وقیل قرآن ، وقیل آن جهان .
کَمَا : چنانکه .

شِبَابِطِهِمْ : رُؤَسَاءِ هِمْ ، سران
ایشان یعنی جهودان .

يَسْتَهْزِئُ بِهِمْ : يُجَازِيهِمْ
جَزَاءً اسْتَهْزَأَ بِهِمْ .

يَمْدُهُمْ : فروگذار دارد ایشانرا و زمان
دهد ایشانرا و افزون کند ایشانرا .

فَمَارَبَّيْحَتُ تِجَارَتُهُمْ : أَى -
فَمَا رَيَحُوا فِي تِجَارَتِهِمْ ، کَقَوْلِهِ
عَزَّمَ الْأَمْرُ أَى - عَزَمُوا عَلَيْهِ ؛
الرَّبْحُ وَالرَّابْحُ : سود و سود کردن .

الْإِسْتِيقَادُ : الْإِيقَادُ .

صَيَّبَ : باران ، وقیل ابر .

الصَّوَاعِقُ : آوازه های سخت ، جمع

صَاعِقَةٍ .

مُحِيطٌ بِالْكَافِرِينَ : عِثْمُهُ أَوْ
عَدْنُهُ أَوْ مُهْلِكُهُمْ أَوْ جَامِعُهُمْ
هِيَ السَّارِ .

فِرَاشًا : بِسَاطًا .

بَعُوضَةً : پشه .

مَا فَوْقَهَا : یعنی الذُّبَابُ وَالْعَنْكَبُوتُ ،
وقیل یعنی تنج کم زانست .

خَلِيفَةً : بَدَلًا یعنی سپس کسی
نشاندن بَتَوَلَّيْ أَمْرًا لَآمِر .

السَّقَّكُ : خون ناحق ریختن .

الْإِزْلَالُ ، الْإِسْتِزْلَالُ ، الْإِزَالَةُ :
دور کردن .

نَكَالًا : عبرتی .

وَلَا يَأَيَّ قَارِهِيُونَ : وازمن بترسید
و بس .

بَقْلٌ : تَرَّةٌ ، الْبَقْلَةُ : یکی .

الْفِشَاءُ : حیار .

الْقَوْمُ وَالْثُومُ : سیر ، وقیل القوم :
گندم .

الْعَدَسُ : نَرَسَكُ .

الْبَصَصُ : پیاز .

أَذْنِي : خسیس تر یعنی فرومایه ترست .
فَارِض : پیرگاو فرومانده از زادَن .
الْبَكْر : جوانه که هنوز بچه نیاورده
بود .

الْعَوَان : میانه نه پیر نه جوان .
صَفْرَاءُ فَاقِعٌ لَوْنُهَا : سخت زرد
گونه وی .
مُسَلَّمَةٌ : سلامت داده یعنی رسته
از همه عیبها و قیل از همه عیبها مُسَلَّم .
شِبَّةٌ : نشان و رنگش یعنی رنگی خلاف
رنگش .

نَفْسًا : تنی را یعنی عامل را .
إِدَارَةٌ تُنْمُ - تَدَارَةٌ تُنْمُ : آبی -
تَدَافَعُ تُنْمُ : هریک از خویشتن دور
می کردید یا بایکدیگر خلاف می کردید
و خصوصت می کردید ، الإِدَارَةُ وَالتَّدَارَةُ :
بایکدیگر خلاف کردن ، مِین الدَّرَّةُ :
الدَّقِيعُ وَالْعِرَاجُ .

قَسَتْ : سخت شد ، و قیل سیاه شد
و رحمت وی برفت .
أَوَّشَدُ : وَّشَدُ .
قَسَوَةٌ وَ قَسَاوَةٌ : سختی .

لَتَفَجَّرَ : روان شدن .
ثُمَّ أَنْتُمْ هَؤُلَاءِ : آئی - یا هَؤُلَاءِ ،
أَوْ - تَأْكِيدٌ لِأَنْتُمْ . أَوْ - بمعنی
الَّذِينَ وَصَلْتِهِ .

تَقْتُلُونُ : یعنی شما نمانید که می کُشتید
تَفَادَوْهُمْ : باز خرید ایشانرا ؛
المُفَادَاتُ وَالفِدَاتُ : باز خریدن بندی .
شَرِبُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْعِجْلَ :
در خورانیده شدند در دلهای ایشان دوستی
گوساله را یعنی در خورد ؛ الإِشْرَابُ :
در خورانیدن .

أَحْرَصَ : حریص تر یعنی با آزرتر .
تَنَلُّوا : خواندند ، و قیل دروغ
گفتند ، تَلَا عَلَيْهِ : کذب و عُلَى بمعنی
فِي ، و قیل عَلَى عَهْدِ مُلْكِهِ .
وَمَا أُنْزِلَ مَوْصُولَةٌ مَنصُوبَةٌ
يَفْتَنِبِعُوا أَوْ يَبْغِلُمُونُ .

بَابِل : کوهی است که کوشک نمرود
بر آنجا بود .

هَارُوتَ وَ مَارُوتَ دوفرشته اند در چاه
بابل نگه سار آویخته .
التَّعَلُّمُ : از کسی آموختن .

مَاعَلَيْكُمْ مِنْهُ مِنَ الْوَفَاءِ لِلَّذِينَ خَلَقُوا .
 اِبْرَاهِيمَ : بِسُرْيَانِيَّةٍ پدر مهربان
 بود .

بِكَلِمَاتٍ : بده سخن یعنی بده سُنَّتْ ،
 پنج در سر : فرق کردن و موی لب راست
 کردن و مساو ک کردن و آب در دهان کردن
 و آب در بینی کردن . و پنج در تن : ناخن چیدن
 و موی زیر دست بر کندن و استنجا با آب کردن
 و ختنه کردن و حلق عانه یعنی موی پیش
 ناف ستردن ، و قیل مناسک در حج بجای
 آوردن .

الْقَوَاعِدُ : بنیادها ، جمع قَاعِدَةٌ .
 مَشَاجِنًا : مَرَجِعًا یعنی جای بازگشت ،
 و قیل مَجْمَعًا .

مُصَلِّيٍّ : نمازگاه .
 عَهْدُنَا إِلَىٰ اِبْرَاهِيمَ : فرمودیم
 اورا .

آمِنًا : بی بیم .
 أَضْطَرُّهُ : بیجان کنم اورا .
 وَمَنْ يَرْغَبُ : و هر که رغبت
 بگرداند یا رغبت نگرداند ، رَغِبَ عَنْهُ :
 نخواست اورا ، رَغِبَ فِيهِ : خواست

را عیناً : کم خیرد و سست رای ؛
 الرُّعُونَةُ : بی خرد شدن ، و قیل كَانَ
 بِلُغَةِ الْيَهُودِ لِاسْمَحَ لَا سَمِعْتَ
 فَأَعْتَمُوها وَقَالُوا كُنَّا نَسْبُهُ سِرًّا
 فَالآنَ نَسْبُهُ جَهْرًا ، و قیل كَانُوا
 يَقُولُونَ رَاعِينَا فَتَصَحَّفُوا إِلَىٰ رَاعُونِ .

مَا تَنْسَخُ : هر چه منسوخ کنیم یعنی
 حکم وی برداریم و بگردانیم بحکم دیگر .
 نُنْسِيهَا : فراموش گردانیمت ویرا
 يَا بَرَكُوى فرمائیم آئى - نُنْسِيكُنْهَا
 كَقَرَاءَةِ سَالِمٍ .

نَأَتْ بِخَيْرٍ مِنْهَا : آریم بهتر از آن ،
 یعنی آسان تر یا بیشتر از روی ثواب ، و قیل
 آئى - نَأَتْ مِنْهَا بِخَيْرٍ .
 هُوْدًا : جهودان .

خَرَابَ : ویرانی و ویران شدن .
 اَيْنَمَا تُولُّوا : هر کجا روی آرید .
 بَدِيعُ السَّمَوَاتِ : مُبْدِعُهَا وَبَدِيعُ
 سَمَوَاتِهِ .

فَيَكُونُ : آئى - فَإِنَّهُ يَكُونُ
 فَيَكُونُ عَلَى الْجَوَابِ .
 لِيَبْتَلِيَ : اَمَرَ وَكَلَّفَ لِيَبْظَهَرَ

اورا .

سَفِهَ نَفْسَهُ : خوار کردن تن خود را
و سبک داشت . و قيل ندانست و شناخت
با بی خرد کردش اَوْ سَفِهَ فِي نَفْسِهِ
أَي - سَفِهَتْ نَفْسُهُ : التَّسْفِيهِ :
بی خرد شدن .

بَلْ مِلَّةٌ : أَي - نَلْزَمُ مِلَّةَ

الْأَسْبَاطِ : پسران یعنی دوازده فرزند
يعقوب سُمُوا لِتَتَابِعَهُمْ : سَبَطَ عَلَيْهِ
الْعِطَاءُ : تَابَعَ .

فَسَبَّكَ نَفْسِيكَهُمْ : پس زود بود که
کفایت کندت ایشانرا یعنی شرّ ایشانرا از
تو دفع کند .

صِبْغَةَ اللَّهِ : یعنی دین الله : نَصَبَ
عَلَى الْإِغْرَاءِ أَي - لَنَزِمُوا دِينَ اللَّهِ :
متابع دین خدای باشید .

مَوَالِيَهُمْ : چه گردانید ایشانرا .
وَسَطًا : عَدَلًا میانه یعنی گزیده .

وَكَذَلِكَ : قِيلَ أَي كَمَا لِنَ الْكَعْبَةِ
وَسَطُ مِرَّةٍ الْأَرْضِ جَعَلْنَاكُمْ
عَدْلًا بَيْنَ الْغُلُوِّ وَالتَّقْصِيرِ :
الْوَسَاطَةِ : بزرگوار شدن .

الْقَبِيلَةُ : مَعْرُوفٌ .

لِإِيْمَانِكُمْ : قيل نماز شمارا .

فَلَنُؤَلِّينَاكَ : پس هرآینه هرآینه
بگردانیم ترا .

وَلْ وَجْهَكَ : بگردان روی خود را .
شَطْرَ : سوی .

وَلِكُلِّ وَجْهَةٌ : سوی

است که روی بدان آرند یعنی مر هر قوم را
قبله است .

هُوَ : أَي - كُلُّ : وَقِيلَ هُوَ أَيَّ اللَّهِ .

مَوَالِيَهَا : گرداننده روی خود است
سوی وی یعنی روی بدان آرنده است
یا گرداننده رویهاست بدان سوی .

فَنَسْتَبَيِّقُ الْخَبَرَاتِ : پس پیش دستی
کنید در نیکیها .

حُجَّةٌ : خُصُومَةٌ .

الْصَّفَا وَالْمَرْوَةُ : دو کوه است
بمکه .

الْإِعْتِمَارُ : عمره آوردن و قصد کردن
وزیارت کردن .

وَمَنْ تَطَوَّعَ خَيْرًا : و هر که بر غبت
خویش کند نیکی را : التَّطَوُّعُ وَالْإِطْوَعُ :

از خویشتن کاری کردن که برون فريضه و سنت بود يعنی طاعت زيادتی.

نَعِيقَ : بانگ بر گوسفند زده بان .
أَهْلٍ : ذُبِحَ لِلصَّنَمِ أَوْ ذُكِرَ عَلَيْهِ اسْمُ غَيْرِ اللَّهِ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى ،
وَالْإِهْلَالُ رَفْعُ الصَّوْتِ ، وَالْهَسْلَالَةُ صَوْتٌ يَقَعُ بِأَلَا رُضٍ .

غَيْرَ بَاغٍ عَلَى مُضْطَرٍ آخِر : نه ستم کننده بر بیچاره دیگر .

وَالْأَعَادِ : ونه در گذرنده از سد رمق يعنی جان داری خورد نه سیری را .

الْقَتْلَى : کشتگان ، جمع قتيل .
الْحُرُ : آزاد مرد .

الْعُقُوبُ : البدل ، والهَاءُ ضَمِيرُ الْوَالِي .
مِنْ أَخِيهِ : مِنْ دِيَةِ أَخِيهِ .

خَيْرًا : مَالًا
جَنَافًا : جوراً ، يعنی ستم کردن ، وقيل

خَطَاءً .
لِإِثْمًا : عَمْدًا .

يُطَبِّقُونَهُ : توانند او را يعنی روزه داشتن یا فدا دادن را بانه توانند اورا بقرآن

مُجَاهِدٍ : يُطَوَّقُونَهُ أَيْ يَكْلَفُونَهُ

وَلَا يُطَبِّقُونَهُ : الإِطَاقَةُ : توانستن .
تَطَوَّقَ : زَادَ عَلَى الْمُسْكِينِ أَوْ صَامَ

مَعَ الْفِدَاءِ .
فِدْيَةٌ : بدلی .

رَمَضَانَ : سوزنده گنا [ه] و گرم کننده دلها به پند گرفتن ، الرَّمَضُ : سوخته شدن

پای از گرمی زمین و گرم شدن روز ، الرَّمْضَاءُ : سنگ تفسنده .

الرَّقْتُ : الجماع ، وَ أَصْلُهُ الْفُحْشُ .

لِيَأْسَ : سَتَرٌ عَنِ الْحَرَامِ .
تَخْتَانُونَ أَنْفُسَكُمْ : ناراستی می کنید

باتنهاى خود يعنی بر خویشتن زینهار می خورید .

بِأَشْرَوْهُمْ : جماع کنید با زنان خویش ، الْمُبَاشَرَةُ : بازن فراز آمدن .

الْخَيْطُ الْأَبْيَضُ : سپیدی روزی يعنی سپیده دم .

الْخَيْطُ الْأَسْوَدُ : سیاهی شب يعنی تاریکی .

الْإِدْلَاءُ : رشوت دادن وَ حُجَّتْ آوردن و فروهشتن دلو .

الْحَجُّ : أَي - وَقْتُ الْحَجِّ .

أَشْهُرُ مَعْلُومَاتُ : ماههای دانسته

یعنی شوال و ذوالقعدة و دهه ذوالحیجة
لأنَّ الإِثْنَيْنِ وَمَا فَوْقَهُمَا جَمَاعَتُ
وَالْوَقْتُ يُذَكَّرُ بَعْضُهُ بِكُلِّهِ
كَهَزْرُنْكَ الْعَامَ وَجِئْتُكَ الْيَوْمَ .

تَزَوَّدُوا : تَوْشَه بَرْدَارِید، مِّنَ التَّزَوُّدِ ؛
الزَّاد : تَوْشَه .

فَلَمَّا ذَا أَقْضَيْتُمْ : چون بانبوهی باز
گردید؛ الإِفَاضَةُ : بانبوهی بازگردیدن .
عَرَفَاتُ : آنجا که حج کنند .

الْمَشْعَرُ الْحَرَامُ : الْمَعْلَمُ
الْمَشْهُوع یعنی مزدلفه .

أَيَّامُ مَعْدُودَاتٍ : أَي - قَلِيلَةٌ
یعنی ایام تشریق و آن سه روز پس عید
قربانست .

تَعَجَّلُ : بشتابید یعنی بیرون آید در
روز دوم از منی تا بمکه ؛ التَّعَجُّلُ :
شتافتن .

أَلَدُ الْخِصَامِ : سخت خصومت ترست
در پیکار کردن یا سخت پیکار تر خصومت
کنندگانست .

الْأَهْلَةُ : ماههای نو، جمع هلال .

مَوَاقِيتُ : وقفهای پیدا کرده .

لَا تَلْقُوا بِيَايِدِكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ :
مفکنید تنهای خود را بهلاک و الباء زائده ،
یا بدستهای خود تنهای خود را بهلاک
مافکنید یعنی جهاد را بمانید .

الْعُمْرَةُ : زیارت خانه .

أَحْصَرْتُمْ : باز داشته شوید به بیماری
یادشمن ؛ الإِحْصَارُ : المَشَّع .

فَمَا اسْتَيْسَرَ : پس آنچه آسان
شود یعنی دست رسد و سامان بود ، مِّنَ
الإِسْتَيْسَارِ .

أَذَى : رجعی یعنی شپش یا خستگی .
فَمَنْ تَمَتَّعَ بِالسَّعْمَةِ إِلَى
الْحَجِّ : پس هر که برخورداری را گببرد
بعمره تا وقت حج یعنی هر که نخست
عمره آرد در ماههای حج پس بباشد
بمکه حلال تا حج کند آن سال و مذهب
اینست ، وقیل بعمره یا بقربان از احرام
بیرون آید .

حَاضِرِي الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ : ساکنان
مکه ، وقیل دَاحِلِي الْمِيقَاتِ .

أَتَىٰ شَيْئُكُمْ : هرچگونه خواهید.
عُرْضَةً : بهانه یعنی دست افزار ،
وقبل پیش داشته ، وقبل بازدارنده .

أَنْ تَبَرُّوا : آئی - لِأَنْ تَبَرُّوا .
الإيلاء : سوگند خوردن بطلاق که
باوی مجامعت نکند تا چهارماه و زیادت
وبکم ازین مؤلی نبود ، وقیل بریدن
مرد از زن بسبب سوگند که خورده باشد .

إِنْ فَاءَ : و اگر باز گردند بوطی
اگر ممکن بود یا بقول اگر عاجز باشد .
ثَلَاثَةَ قُرُوءٍ : سه بی نمازی ، وَالْقُرْءُ :
وقت بی نمازی و وقت پاکی .

الطَّلَاقُ مَرَّتَانٍ : پای گشاده کردن
شرعی یک طلاق است پس یک طلاق
جداجدا نه هر سه بیکبار والتثنیة یُرَادُ
بِهَا التَّكْرِيرُ ، وقیل الطَّلَاقُ الرَّجْعِيُّ
مَرَّتَانٍ لِعَدَمِ الرَّجْعَةِ بَعْدَ الثَّلَاثِ
یعنی طلاق که سامان باز آوردن بود دو است ،
الرَّجْعُ : بهم بازگشتن .

الْوَالِدَاتُ : مادران ، جمع وَالِدَةٌ .
حَوْلَتَيْنِ : عامتین
المَوْلُودِلَهُ : پدر .

أَخَذَتْهُ الْعِزَّةُ بِالْإِثْمِ : آئی -
الْحَمِيَّةُ بِالْكِبَرِ أَوْ دَعَتْهُ إِلَى
الْإِثْمِ : یعنی بگيرد او را حمیت جاهلیت
ویداردش بر معصیت .

وَلَمَّا بَايَا نِكْمٌ : وهنوا [ز] نیامده است
بشما .

زُلْزِلُوا : جنبانیده شدند یعنی ترسانیده
شدند .

حَتَّى يَقُولَ : بِالنَّهْبِ عَلَيَّ
إِضْمَارِ أَنْ وَ بِالرَّفْعِ عَلَيَّ مَعْنَى
الْحَالِ إِلَّا لِأَنَّهَا مَاضِيَةٌ مُحْكِيَةٌ .

الْخَمْرُ : می و وی خامست از آب
انگور چون بجوش آید و کفک اندازد .

وَلَمْ يُنْهَمَا : بَعْدَ التَّحْرِيمِ .
أَكْبَرُ مِنْ نَفْعِهِمَا : قَبْلَهُ .

الْعَفْوُ : زیادتى مال یعنی آنچه فاضل
آید از حاجت و نفقه عیال .

الْمُخَالَطَةُ : باکسى آمیختن .
لَا عَنْتَكُمْ : درد شواری افکندی

شمارا یعنی تنگ گردانیدی بر شما ، مِنْ
الْإِعْنَاتِ .

أَذَى : قَدَرٌ .

وَمَنْ : توانایی .

لَا تُضَارُّ : گزند رساندا آی -
لَا تُضَارُّ كَقِرَاءَةِ آيَان ، یا گزند کرده
مشودا آی - لَا تُضَارُّ كَقِرَاءَةِ عَمْرٍو .
التَّشَاوُرُ وَالْمُشَاوَرَةُ : یعنی رای زدن
با یکدیگر .

الإِسْفِرُضَاع : شیر دهنده جستن
یعنی دایه گرفتن .

التَّسْلِيم : سپردن .

التَّعْرِیض : سخن سر بسته گفتن ؛
عَرَضْتُمْ : گفتیم .

الخطبة : زن خواستن .

سِرّاً : زنی ، وقیل نیکاحاً .
حتى يَبْلُغَ الْكِتَابَ أَجَلَهُ :
یعنی تا بگذرد عیدت وی .

مَتَّعُوهُنَّ : متعه دهید ایشانرا .

المُقْتِر : درویش .

يَعْفُونَ : بتر کن شبناً .

وَأَنْ تَعْفُوا آي - العفو .

وَلَا تَنْسُوا الْفَضْلَ : وَلَا تَنْتَرِكُوا
الإِفْضَالَ .

حَافِظُوا : پیوسته باشید یعنی نگاه

دارید .

الْوُسْطَى : میانگین یعنی نماز دیگر .

وَصِيَّةٌ : فَعَلَيْهِمْ وَصِيَّةٌ .

أَضْعَافاً : افزونیا ، جمع ضِعْف .

لِنَبِيٍّ لَهُمْ : یعنی یوشع یا اشموئیل

طَالُوت : مردی بود دانای بخدای و علم

حاجب وی سقا بوده است باز ملک شد .

سَعَةً : توانگری .

بَسْطَةً : زیادنی .

الْقَابُوت : صنوفی بود درو صورت

پیغامبران و جانها بعدد ایشان .

سَكِينَةً : آرامی وقیل صورتی .

بَقِيَّةٌ : بارها بود که از الواح موسی

صَلَّواتُ اللَّهِ وَسَلَامُهُ عَلَيْهِ افتاده بود

وعصاو نعلین و جامهای وی و دستار هارون

عَلَيْهِ السَّلَامُ ، الْبَقِيَّةُ : پاره از چیزی مانده .

فَصَلَ : برفت .

وَمَنْ لَمْ يَطْعَمْهُ : و هر که نهچشد

اورا .

لَا مَنَ إِغْتَرَفَ غُرْفَةً بِيَدِهِ :

مگر آن کس که آب بمشت بردارد ؛

الإِغْتِرَافُ : آب بدست برداشتن و خوردن ،

بکفلیز آب برداشتن ؛ الغَرْفَةُ : یکت
مشت آب ؛ الغَرْفَةُ : یکبار آب برداشتن .
الطَّاقَةُ : توانایی .

جَالُوت : نام کافری است ، وقیل
جباری است از عمالقه سرکفاز بنی اسرائیل .
سِنَةٌ : غنودن یعنی خواب سبک ،
وقیل السَّنَةُ ثِقْلٌ فِي الرَّأْسِ وَالنَّعَاسُ
فِي الْعَيْنِ وَالنُّومُ فِي الْقَلْبِ .

الْكُرْسِيُّ : آنج بروی نشسته شود ،
وقیل كُرْسِيٌّ عَلَمُهُ ، وقیل مَلِكُهُ ،
وقیل عَرْشُهُ ، وقیل كُرْسِيٌّ بَيْنَ يَدَيِ
الْعَرْشِ أَصْغَرُ شَيْءٍ إِلَى الْعَرْشِ .
الْأَوْدُ : گرانبار کردن .

الْإِنْفِصَامُ : بریده شدن .
يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ :
يَمْنَعُهُمْ وَإِنْ لَمْ يَدْخُلُوا .
يَأْتِي بِالشَّمْسِ : می آرد آفتاب را .
بُهِتَ : تَحَيَّرَ .

لَمْ يَتَسَنَّهْ : برنگشت حال او از
گذشتن سال ؛ التَّسَنُّهُ وَالتَّسَنَّى : از حال
بگشتن ، وقیل كَرَّهَ گرفتن خوردنی ،
وقیل سال خورد شدن .

الْإِنْشَازُ : برداشتن .

أَرْبَعَةٌ مِنَ الطَّيْرِ : یعنی کرکس
و خروس وزاغ و طاووس ، وقیل کبوتر
بجای کرکس .

صُرْهٌ : فراز آرایش ترا ، الصُّورُ
و الصَّيْرُ : بچسباندن و پاره پاره کردن .
صَفْوَانٌ : سنگ ساده و لغزان ، وقیل
سخت ، وقیل صَافِيٌّ ، جمع صَفْوَانَةٌ .

وَأَبِلَ : باران بزرگ قطره ،
صَلْدًا : سخت درفشان یعنی روشن .
طَلَّ : باران نرم و خورده قطره ، وقیل
شبنم یعنی قریح آب .

إِعْصَارًا : گردباد .
الْإِحْتِرَاقُ : سوخته شدن .
الْإِغْمَاضُ : آسان گرفتن در معاملت
و چشم فرو خوابانیدن .

نِعِمَّاهِيَّ : نیکت چیز بست آن
خصلت یعنی آشکارا دادن صدقه .

التَّعَقُّفُ : خویشتن داری کردن
بِتَكَلُّفٍ ، وقیل عفت نمودن ، وقیل نهفت
نیازی نمودن و باز بودن از طمع تَكَرُّمًا .
إِلْحَافًا : پوشوز کردنی درخواستن .

الإِمْتِلَالُ: الإِمْتِلَاءُ، یعنی بازگردانیدن باری از پس باری دیگر.

أَنْ تَضِلَّ: که فراموش کند وی زن آئی - لِأَنْ تَضِلَّ وَإِنْ لَمْ يَشْهَدْ لِضَلَالٍ وَ لَكِنَّهُ سَبَبُ التَّذْكِيرِ فَعَمَلٌ بِهِ كَقَوْلِهِمْ: أَعَدَدْتُهُ أَنْ يَمِيلَ الْحَالِطُ فَأَدْعَمُهُ.

الإِذْكَارُ، التَّذْكِيرُ، المِذْكَرَةُ: با کسی چیزی یاد کردن.

الإِذْكَارَةُ: گوردانیدن دست بدست. التَّبَايُعُ: بایکدیگر خرید و فروخت کردن.

عَلَى سَفَرٍ: آئی - مُسَافِرِينَ، وَ عَلَى بِمَعْنَى فِي.

كَاتِبًا: دبیری. رِهَانٌ: گِروها، جمع رِهْنٌ، رِهْنٌ جَمْعُ رِهَانٍ، وَ التَّقْدِيرُ قَالُوا بَقِيَّةُ رِهَانٍ وَ أَصْلُ الرِّهْنِ الدَّوَامُ. فَلْيُؤَدَّ: پس بگزاردا.

الَّذِي يَأْتِيهِ: آنکه استوار داشته شود؛ الإِيتِمَانُ: امین داشتن. آئِمٌ قَلْبُهُ كَأَبْصَرْتَهُ عَيْنِي.

الرُّبُوءُ: التَّضَلُّ الْخَالِي عَنْ الْعَوَضِ لِنَاقِضِ الْأَجَلِ فِي الْمِثْلَيْنِ وَ أَصْلُهُ الزِّيَادَةُ.

التَّخَبُّطُ: تَبَاهُ کردن و دیوانه کردن. الْمَتَسُّ: دیوانگی. يَرْبِي: آئی - يَرْبِي، الإِرْبَاءُ: زیادت کردن.

فَازِنُوا: پس آگاه کنید؛ فَأَذْنُوا: پس آگاه باشید یعنی بدانید.

وَ إِنْ كَانَ: وَ إِنْ وَقَعَ. ذُو عُسْرَةٍ: بانگدستی یعنی وام دار. نَظِيرَةٌ - وَ نَظِيرَةٌ: زمان دادن. مَبْتَسَرَةٌ: فراخ دستی.

إِذَا تَدَايَنْتُمْ: چون خرید و فروخت کنید بنسبه و معاملت کنید بوام مؤجل.

بِدَيْنٍ: تَوَكِيدٌ لِأَنَّ التَّدَايْنَ قَدْبُكُونُ التَّجَازِي وَ الْآيَةُ لِرُحْصَةِ السَّلَمِ عَوَضًا عَنِ الرُّبُوءِ، التَّدَايْنُ: بایکدیگر معاملت کردن و بیکدیگر فروختن بوام.

سَفِيهَاً: جَاهِلًا مَحْجُورًا عَلَيْهِ. ضَعِيفًا: ضَعِيفًا أَوْ شَبِيحًا مَحْجُورًا.

وَقِيلَ نَسِينَا مِنَ الْمَأْمُورِ وَأَخْطَاْنَا
مِنَ الْمَنْهِيِّ .

إِصْرًا : عهدی که عاجز کند ما را ،
وَقِيلَ بَارِئِ بزرگ ، و قیل گناهی بی کفارت .

مَا لَا طَاقَةَ لَنَا بِهِ یعنی آنچه گران
آید بر ما از عقوبات و غیر آن ، و قیل

وَمَوَاسٍ ، و قیل دوستی با مسخ یا شماتت
اعدا ، و قیل هُوَ الْقَطِيعَةُ وَقَطْعُ

الْأَوْصَالِ أَيْسَرُ مِنْ قَطْعِ الْوَصَالِ .
مَوَّلَانَا : یاری گری مایی و خداوندگار

مایی و سزاوارتر بما از مایی .

غُفْرَانِكَ : بیامرزد آمرزیدن تو یا
آمزش می خواهم از تو .

إِلَيْكَ : إِلَيَّ اجْزَائِكَ أَوْ إِلَيَّ
لِقَائِكَ .

كَسَبْتُ : مِنْ خَيْرٍ
وَأَكْتَسَبْتُ : مِنْ شَرٍّ ، لِأَنْ تَأْتِيَ

الْإِفْتِعَالُ لِلْإِشْرَافِ وَشَرُّهُ يَكْزِمُهُ
وَالْخَيْرُ مُشْتَرِكٌ بِالْهِدَايَةِ وَالشَّفَاعَةِ

أَوَّلًا نَكْمَاشٌ وَالنَّفْسُ تَنْكَمِشُ
فِي الشَّرِّ وَتَتَكَلَّفُ لِلْخَيْرِ .

أَخْطَاْنَا : فِي الْقَوْلِ ، و قیل
أَخْطَاءٌ وَ سَهْوٌ وَ خَطِيئَةٌ تَعْتَمِدُ ،

فَانْصُرْنَا بِالْحُجَّةِ الْقَاطِعَةِ وَالْهَبِيبَةِ الْقَامِعَةِ

عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ لَمَّا دَعَا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بِهَا أَجِيبَ

عِنْدَ كُلِّ كَلِمَةٍ فَدَفَعَلْتُ

وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ أَجْمَعِينَ



فرهنگ لغات

آ

آل : الآهل ، ۷۰	آت : آئنده ، ۱۱۲
الآلاء : نعمتها (م : آلتی و آلئیر) ، ۶۸	آثار : پیا و نشانه ها (م : آثر) ، ۶۶
آل لبراهیم : اسماعیل و اسحاق و هرکه	الآخر : همیشه و باز پسین ، ۶۵
متابع ملت وی بود یا نفس وی ، ۱۹۹	آخر : دیگر ، ۲۰۹
آل عیمران : موسی ^۱ و هارون ابناعمران ،	آخران : دو مرد دیگر ، ۱۹۰
۱۹۹	الآخره : آن جهان ، ۱۵ ، المرة الآخره ،
الله : آیا خدای [: آ الله] ، ۱۶۴	۱۴۱
الالهة : خدایان بگفت مشرکان یعنی	آخرون : دیگران (م : آخر) ، ۴۵
بنان ، ۴۷ ؛ آیهتک : معبودان ترا ،	آخرین ، ۱۹۶
۱۷۸	الآخرین : پسینان ، ۳۷
آل یاسین : خاندان رسول صلی الله علیه	آذان : گوشها (م : أذن) ، ۴۷
و سلم ، ۹۴	آذان : آگاه کردن است ، ۱۶۶
آمیناً : بی بیم ، ۲۰۷	آزر : پدر ابراهیم صلوات الله وسلامه
آمین : چنین باد ، ۲	علیه ، ۱۸۲
آمین : قصد کنندگان ، ۱۸۵	الآزفة : قیامت ، ۷۲
الآن : اکنون ، ۴۵	الأسین : المنتین ، ۷۹
	الآفاق : کرانه های آسمان و زمین ، ۸۷

آناه اللیل: در ساعتهای شب (م: لِئَنی)
 وَاَتَى وَلِئَنی (، ۱۳۰/۸۹)
 آنفأ: اکنون، ۷۹
 آنیة: بغایت گرمی رسیده، ۲۱، خنور، ۳۹
 آیات: عبرتهای نیک شگفت، ۱۵۳

آیات بیّنات: معجزه پیدا، ۱۴۴
 آیات مُحکّمات: آن آیتها که یک
 معنی را محتمل بوده و بس، ۱۹۷
 الآیة: نشان و شگفتی، ۱۸

آ: ۱: [آیا]، ۱۴/۱۰/۶
 الإِثْلَاء: تقصیر کردن و سوگند خوردن،
 ۱۱۶
 الإِثْمَار: با یکدیگر مشورت کردن و
 فرمانبرداری کردن، ۵۸
 اَئِمّة: پیشوایان (م: لِإِمَام) ، ۱۲۶
 الآب: پدر، ۳۲
 الآب: چراگاه، ۳۱
 الإِبَاء: سرباز زدن، ۱۰۳
 آبابیل: گله‌ها (م: لِإِبَالَةٍ وَاِبُول) ، ۶۰
 آبّاریق: آبدستانها (م: لِإِبْرِیق) ، ۶۶
 الإِبَاق: الفرار، ۹۴
 الآبْتَر: دم بریده یعنی بی‌فرزند، ۵۰
 الإِبْتِدَاع: نوآوردن و نوآفریدن، ۶۶
 الإِبْتِلَاء: آزمودن، ۱۹
 الإِبْتِهَال: بزاری دعا کردن و لعنت

کردن یکدیگر را، ۲۰۰
 الإِبْتِیاس: غم خوردن، ۱۵۷
 أَبْدَأ: همیشه، ۱۱، همیشه باشندگان،
 ۱۳۴
 الإِبْدَاء: آغاز کردن، ۲۴، پیدا کردن،
 ۱۰۲
 الإِبْرَاء: تن درست و بی عیب گردانیدن،
 ۱۹۰
 الأَبْرَارُ وَاَلْبَرّوة: نیکان (م: الْبَرّ) ، ۲۶
 الإِبْرَام: الإِحْکَام، ۸۵
 إِبْرَاهِیم: پسرانیه پدر مهربان بود،
 ۲۰۷
 إِبْرَاهِیم وِمْوَسی: دو پیغامبر مرسل اند، ۲۲
 الأَبْرَص: پس را، ۱۹۰
 الإِبْسَال: گرو کردن و در هلاک فرو
 گذاشتن، ۱۸۲

الإِتِّبَاعُ : درسانیدن و درسیدن، ۳۷	الإِبْصَارُ : دیدن، ۵۱
الإِثْرَافُ : بناز پروردن و بی فرمان کردن	أَبْصَارُ : بینائیها (م : بَصَر) ، ۳۳
نعمت کسی را و بفضول آوردن نعمت	أَبْصَارِهِمْ : چشمه‌اشان، ۱۱۷
۶۷	الإِبْطَاءُ : درنگی شدن و دیر آمدن، ۱۹۴
الإِثْقَاءُ : پرهیز کردن و ترسیدن و نگاه	الإِبتعاد : دور کردن .
داشتن، ۱۶	الإِبتقاء : باقی گذاشتن، ۴۳
الْإِثْقَى : پرهیزگارتر، ۱۶	الإِبتكاء : گریانیدن، ۷۱
الإِثْقَانُ : استوار کردن، ۱۱۲	الإِبتكار : بامداد کردن، ۸۸
الإِثْكَاءُ : تکیه کردن یعنی پشت باز	أَبْكَاراً : دوشیزگان (م : بَكْر) ، ۵۷
نهادن، ۳۹	الإِبِلُ : شتران، ۲۱
الإِثْمَامُ : تمام کردن، ۵۷	الإِبلَاءُ : الإِعْطَاءُ ، ۱۷۴
[اتی] بَوُتُوا الزَّكَاةَ : بدهند حق خدای	الإِبتلاس : نومید شدن، ۸۵
تعالی، ۱۱، هَلْ أَتَيْكَ : بدرستی آمد	الإِبنُ : پسر (ج : الْبَنُونَ) ، ۳۲
بتو، ۲۰، إِيْتُونِي : بیاورید بر من،	أَبْنَاءُ : پسران، ۱۸۷
۸۰، إِيْتِيَا : بیایید، ۸۶، أَوَلَمْ تَكُنْ	الإِبنَةُ وَالْبِنْتُ : دختر (ج : الْبَنَات) ، ۷۵
تَمَاتِيكُمْ : اُنمی آمد بشما، ۸۸،	إِبنَتِي : دو دختر من، ۱۰۸
أَوْتَيْتَ : داده شدی، ۱۲۸، أَتُونِي :	إِبنِ السَّبِيلِ : الْمُسَافِرِ الْمُنْقَطِعِ
بیاورید بر من، ۱۴۰، أَتَى اللَّهَ بُنْيَانُهُمْ :	عَنْ مَالِهِ ، ۱۷۰، راهگذری، ۶۳
آمد عذاب خدای بیناهاشان، ۱۴۵،	إِبنی آدَمَ : دو پسر آدم یعنی قایل و
يَأْتِ بِصَيْرٍ : تا گردد بینا، ۱۵۸،	هابیل، ۱۸۷
فَأْتِنَا : پس بیا بر ما، ۱۶۰، لَمَّا	أَبْوَاباً : درها (م : باب) ، ۳۵
أَتَيْنَكُمُ : هراینه دادم شما را،	أَبُونَا : پدر ما، ۱۰۸
۲۰۱، وَيَأْتُوكُمُ : و آیند بر شما،	الإِيتِضَاعُ : سپید شدن، ۲۰۱

۲۰۲ ؛ نَأْتِ بِخَبَرٍ مِنْهَا : آریم
 بهتر از آن ، ۲۰۷ ؛ وَلَمَّا يَأْتِكُمْ :
 و هنوز نیامده است بشما ، ۲۱۱ ؛
 يَأْتِي بِالشَّمْسِ : می آرد آفتاب
 را ، ۲۱۳

الإِيمَانُ : آمدن ، ۱۱
 الإِثَابَةُ : پاداش دادن ، ۷۷
 أَثَاثًا : کالای خانه ، و قیل تجمل خانه از
 افکنندنیها و پوششها ، ۱۳۳
 الإِثَارَةُ : برانگیختن ، ۹
 أَثَارَةٌ وَأَثَرٌ : بقیتهی روایت کرده ،
 ۸۰

الإِثْقَالُ وَالتَّثْقُلُ : خویشتن گران
 ساختن ، ۱۶۸
 أَثَامًا : پاداشی یعنی جزاء گناه ، ۱۱۶
 الإِثْبَاتُ : برجای داشتن ، ۱۵۳
 الإِثْمَانُ : بسیار کشتن و سست گردانیدن
 جراحت کسی را ، ۷۸

[اِثْر] أَثَرٌ : برگزیده ترا ، ۱۵۸
 الْأَثَرُ : روایت کردن ، ۴۳
 أَثَرٌ : خالک سم اسب ، ۱۳۰
 الإِثْقَالُ : گرانبار کردن ، ۵۴

أَثْقَالٌ : بارها (م : الثَّقَل) ، ۱۰ ؛
 أَثْقَالَهُمْ : بارهای گناه ایشانرا ، ۱۰۶
 أَثَلٌ : مانند گز ، ۹۹
 الإِثْمُ : بزه ، ۶۴ ؛ می ، ۱۷۷ ؛ معصیت ،
 ۲۱۱

إِثْمًا : عمداً ، ۲۰۹
 الإِثْمَارُ : میوه بیرون آوردن درخت و
 میوه دارگشتن ، ۱۸۳
 إِثْنَتَيْ عَشْرَةَ أَصْبَاطًا : دوازده قبیله
 که هریک اسباط بودند ، ۱۷۹
 إِثْنَتَيْ عَشْرَ : دوازده ، ۱۸۷
 إِثْنَتَيْنِ : دو ، ۱۶۰ ؛ دوتن ، ۹۵
 الإِثْوَاءُ : مقیم کردن ، ۱۰۷
 الْأَثِيمُ وَالْأَثِيمُ : بزهکار ، ۲۶
 الإِجَاءَةُ : بیاوردن و بیچاره گردانیدن ،
 ۱۳۱

الْأُجَاجُ : آب تلخ ، ۶۷
 الإِجَارَةُ : زینهار دادن یعنی رهانیدن ،
 ۴۶

الإِجْتِنَاثُ : ازین برکندن ، ۱۵۱
 الإِجْتِرَاحُ : الکَسْبُ ، ۸۲
 الإِجْتِمَاعُ : گرد کردن ، ۱۱۲

أَحْبَار : دانشمندان (م: حَبْر و حَبِیر)،

۱۶۷

الإِحْبَاط : باطل کردن ، ۷۹

الإِحْشِرَاق : سوخته شدن ، ۲۱۳

الإِحْتِسَاب : چشم داشتن ، ۵۸

الإِحْتِضَار : حاضر شدن ، ۷۰

الإِحْتِطَار : حَظیره ساختن از شاخ

درخت ، ۷۰

الإِحْتِمَال : بار برداشتن ، ۱۰۳

الإِحْتِنَاك : از بن و بیخ برکندن و لیشه

نهادن بر لب اسب ، ۱۴۲

أَحَد : یکی ، هیچ کس ، ۳

الإِحْدَاث : نو کردن ، ۵۸

أَحَدَ عَشَرَ : یازده ، ۱۵۳

أَحَدُهُمَا : یکی از ایشان نامعین ، ۱۴۱

إِحْدَى : یکی ، ۱۰۸

إِحْدَى الْحُسَيْنَيْنِ : یکی از دو عاقبت

نیکوتر یعنی نصرت یا شهادت . ۱۶۹

إِحْدَى الطَّائِفَتَيْنِ : یکی ازین دو

گروه ، ۱۷۳

إِحْدَى الْكُبَرِ : یکی از کارهای دشوار

بزرگ ، ۴۳

الإِجْتِنَاب : التَّجَنُّب ، ۷۱

الْأَجْدَاث : گورها (م: جَدَث) ، ۴۹

أَجْدَر : سزاوارتر ، ۱۷۱

الْأَجْر : مزد و مزد دادن ، ۱۴ ، مزدور

کسی بودن و مزد دادن ، ۱۰۸

الإِجْرَاء : راندن ، ۱۶۰

الإِجْرَام : گناه کردن . ۲۷۰

أَجْسَام : تنها (م: جِسم) ، ۵۹

الْأَجَل : پایان کار ، ۴۷

أَجَلَ (مِنْ أَجَلَ : از بهر) ، ۱۸۷

الإِجْلَاب : فراهم آمدن و یاری دادن

و بانگ برزدن ، ۱۴۳

الإِجْمَاع : برکاری اتفاق کردن و عزم

کردن ، ۱۲۹

أَجْمَعُونَ : همه ، ۹۳

أَجْنَحَة : بالها (م: جَنَاح) ، ۹۷

أَحَادِيث : داستانها و افسانهها (م:

أَحَادِيث) ، ۱۰۰

أَحَبُّ : دوست داشته تر ، ۱۶۷

أَحِبَاء : دوستان (م: حَبِيب) ، ۱۸۷

الإِحْبَاب : دوست داشتن ، ۲۰

أَحْرَصَ : حریص تر یعنی با آزرتر، ۲۰۶

الإِحْسَاسُ : دیدن و دانستن، ۱۲۵

الإِحْسَانُ : نیکوئی کردن و نیکو کردن

و دانستن، ۳۸

أَحْسَنُ : نیکوتر، ۱۳۳

أَحْسَنُ تَقْوِيمٍ : نیکوترین صورتی، ۱۴

أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ : نیکوترین اندازه

کنندگان، ۱۱۹

أَحْسَنُ مَقِيلًا : نیکوتر از روی خوابگاه

نیمروزی، ۱۱۵

الإِحْصَاءُ : شمردن و دانستن و توانستن،

۳۶

الإِحْصَارُ : المَنعُ ، ۲۱۰

الإِحْصَانُ : نگاه داشتن و نهفته شدن و

نهفتگی کردن و وزن کردن و شوی خواستن

و بشوی دادن، ۵۷

الإِحْضَارُ : حاضر آوردن، ۲۹

الإِحْفَاءُ : بسوز کردن در سوال یعنی

مبالغت کردن و بغایت رسیدن در هر

چیز، ۸۰

أَحْقَابًا : سالهای بی پایان، ۳۵

الْأَحْقَافُ : ریگت توده های کُز (م) :

حِقْف (، ۸۱

الإِحْقَاقُ : حق را برجای داشتن، ۸۵

الإِحْكَامُ : استوار کردن، ۷۹

أَحْكَمُ الْحَاكِمِينَ : داورتر داوران

یعنی داد دهنده تر داد دهندگان، ۱۴

الإِحْلالُ : شایسته گردانیدن و فرود آوردن،

۵۶

أَحْلَامُ : خردها، ۷۲

الإِحْمَاءُ : گرم کردن و تفسانیدن، ۱۶۸

أَحْوَى : سیاه، ۲۲

الإِحْيَاءُ : زنده کردن و زنده داشتن، ۴۲

أَحْيَاءُ : زندگان (م : حَيٌّ)، ۳۷

الْأَخُّ : برادر، ۳۲؛ أَخٌ : برادری،

۱۵۷

الإِخْبَاتُ : فروتنی کردن، ۱۲۴

أَخْبَارُ : آگاهی ها (م : خَبَرٌ)، ۱۰

الْأُخْتُ : خواهر (ج : الْأَخَوَاتُ)،

۸۴

الإِخْتِصَاصُ : برگزیدن و یگانه کردن،

۲۰۰

الإِخْتِصَامُ : داوری کردن، ۷۵

الإِخْرَابُ وَالتَّخْرِيبُ : ویران کردن ،

۶۲

الإِخْرَاجُ : بیرون آوردن ، ۱۰ ،

أَخْرَجَهُمْ : بازپسینان ایشان ، ۱۷۷

الإِخْرَاءُ : خوار کردن و رسوا کردن ، ۵۷

أَخْرَجْتُ : خوارتر ، ۸۶

الإِخْسَارُ : بکاهانیدن ، ۲۶

الْأَخْسَرُونَ : زیانکارتران ، ۱۱۰

أَخْضَرَ : سبز (ج : خَضَر) ، ۴۰

الإِخْضِرَارُ : سبزشدن ، ۱۲۴

الإِخْفَاءُ : پنهان کردن ، ۶۱

أَخْفَى : پوشیده‌تر ، ۱۲۷

الْأَخْيَالُ : دوستان (م : خَلِيل) ، ۸۴

الإِخْلَادُ : جاوید کردن ، ۷

الإِخْلَاصُ : بی‌آمیغ کردن و خلاص

کردن ، ۱۱

الإِخْلَافُ : وعده‌خلاف کردن و تخلف

دادن ، ۸۹

الإِخْلالُ وَالمُخَالَاةُ : با یکدیگر

دوستی داشتن ، ۱۵۱

إِخْوَانُ : برادران ، ۶۳

إِخْوَانِيَّةٌ : برادران تو ، ۱۵۳

الإِخْطِلَاطُ : آمیخته شدن ، ۱۳۷

الإِخْطِلَافُ : خلاف کردن یکدیگر را و

آمد و شد کردن و برافروود شدن ، ۳۵

إِخْتِلَاقُ : دروغ بر یافتن ، ۹۱

أَخْتَهَا : مانند وی ، ۸۴ ؛ یار خویش را ،

۱۷۷

أَخْتُ هَارُونَ : مانند هارون ، ۱۳۲

الإِخْتِيَالُ : خرامیدن ، ۶۶

أَخْدَانُ : دوستان که زنا کنند با ایشان

در نهان (م : خِذْن) ، ۱۸۶

الْأَخْدُودُ : شکاف در زمین ، ۲۳

[اخذ] اخَذُوهُ : بگیریدش ، ۵۱ ؛

لَيْسَ اخَذُوهُ : تابگیرندش ، ۸۷ ؛

لَا تَأْخُذْكُمْ : مگیردا شمارا ،

۱۱۶ ؛ أَخَذَتْهُ : بگیرد او را ،

۲۱۱ ؛ أَخَذْتُمْ : پذیرفتید یا

گرفتید بر متابعان خود ، ۲۰۱

الْأَخْذُ : گرفتن یعنی عقوبت کردن ، ۳۴

[اخر] لَوْلَا أَخَّرْتَنَا : چرا سپس

نداشتی ما را یعنی چرا زمان ندادی ما

را ، ۱۹۴

أَخَّرَ : دیگرها ، ۱۹۸

إِلَّا دَارُكَ وَالتَّذَارُكُ: در یکدیگر رسیدن،

۱۱۱

إِلَّا دَرَاءً: دانا کردن، ۷

إِلَّا دَعَاءً: خواندن و دعوی کردن و آرزو

خواستن، ۵۶

أَدْعِيَاءَ: پسرخوانندگان (م: دَعِيّ)،

۱۰۱

إِلَّا دُكَّارَ: یاد آوردن، ۱۵۶

إِلَّا دَلَاءً: فرو گذاشتن، ۱۵۴، رشوت

دادن و حجت آوردن و فرو هشتن

دلو، ۲۰۹

إِلَّا دَنَاءً: نزدیک کردن، ۱۰۳

أَدْنَى: نزدیکتر یعنی کمتر، ۴۵،

خسبست تر یعنی فرومایه تر، ۲۰۶

أَدْنَى الْأَرْضِ: نزدیکترین زمین، ۱۰۵

أَذْمَى: سخت تر، ۷۰

إِلَّا ذَهَبًا: سیاه نمودن گیاه از سیرابی،

۶۹

[ادی] فَلَئِنَّكَ: پس بگراردا، ۲۱۴

إِذَا: چون، ۳

إِذَا: چون، ۳، آنجا، ۳۳، ناگاه،

۱۶۴

أَخْوَهُمْ: همبیار ایشان، ۱۱۳

الْأَخْيَارُ: نیکان (م: خَيْرًا وَخَيْرٌ)،

۹۲

إِدَا: عَجَبًا مُتَكَرِّرًا یعنی چیزی شکفت،

۱۳۳

إِلَّا دَارَةً: گردانیدن چیزی دست بدست،

۲۱۴

إِلَّا دَبَّارَ: پشت دادن یعنی روی گردانیدن،

۳۴

أَدْبَارُ السُّجُودِ: در پس های سر بر زمین

نهادن، ۷۵

إِدْبَارُ النُّجُومِ: فرو رفتن ستارگان، ۷۲

إِلَّا دَبَّرَ: التَّدَبَّرَ، ۱۲۰

إِلَّا دَثَّرَ: جامه در خود پیچیدن، ۴۲

إِلَّا دَحَاضَ: باطل کردن، ۸۷

إِلَّا دَحَكَارَ: یخنی نهادن یعنی از باقی روز

فردا را ماندن، ۲۰۰

إِلَّا دُخَالَ: إِنْ فُتِحَ عَالَمُ الدُّخُولِ، ۱۶۹

إِلَّا دُخَالَ: در آوردن، ۴۱

إِلَّا دُرَاكَ: دریافتن، ۹۶

إِلَّا دَارُهُ وَالتَّذَارُكُ: بایکدیگر خلاف

کردن، ۲۰۶

الإِذَاعَة : آشکارا کردن ، ۱۹۴

الإِذَاقَة : چشاییدن ، ۸۶

الإِذْعَان : گردن دادن ، ۱۱۸

الْأَذْقَان : زنجها (م : ذَقْن) ، ۹۵

الإِذْكَار ، التَّذْكِير ، المَذْكَرَة :

باکسی چیزی یاد کردن ، ۲۱۴

الْأَذَلّ : خوارتر ، ۶۴

أَذَلَّة : نرم دلان یعنی مهربانان بر یکریگر ،

۱۸۸ ؛ أَذَلَّة : خواران بودید یعنی

اندک ، ۲۰۲

الإِذْلَاقُ وَالذَّلَقُ : بلغزاییدن ، ۵۴

الإِذْلَال : خوار کردن ، ۱۹۹

الإِذْن : دستوری وفرمان ، ۱۲ ؛ گوش

دادن ودانستن ، ۲۵

أَذْنٌ : سخن شنواست یعنی هر چه می-

گویند دروغ و راست استوار می دارد ،

۱۷۰

[اذن] أَذَنَ : آواز داد ، ۱۵۷ ؛

لَا يَسْتَأْذِنُكَ : دستوری

نخواهندت ، ۱۶۸ ؛ تَمَازَنَ :

بیگاهانید ، ۱۸۰ ، فَآذِنُوا : پس

آگاه کنید؛ فَآذِنُوا ، پس آگاه باشید

یعنی بلدانید ، ۲۱۴

إِذْنُ اللَّهِ : إِسْمُ اللَّهِ ، ۲۰۰

أَذْنٌ خَيْرٌ : گوش است نیکو یعنی نیکو

بشنود نه بدی ، ۱۷۰

الإِذْهَاب : بردن ، ۸۱

أَذَى : رنج وآزار ، ۱۰۲

أَذَى : رنجی یعنی شیش یا خستگی ،

۲۱۰ ، قَذِرٌ ، ۲۱۱

[اذی] آذَوْهُمَا : بیازید ایشانرا

یعنی ملامت کنید ، ۱۹۱ ؛ أَوْذُوا :

رنجانیده شوند ، ۲۰۴

الإِراءَة : نمودن ، ۱۰۰

الْأَرَائِكُ : تختها (م : الْأَرِيكَة) ، ۲۷

الإِراءَة : بگمان افکندن ، ۸۷

الإِراءَة : چهار پایان را بمأوی بردن

شبانگاه و بر آسایانیدن و بر آسودن ،

۱۴۵

الإِراءَة : خواستن ، ۲۴

الإِراءَة : زیادت کردن ، ۲۱۴

أَرْبَاب : خداوندان ، ۱۵۶

أَرْبَعَة أَشْهُر : چهار ماه ، ۱۶۶

أَرْبَعَة مِنْ الطَّيْرِ : کرکس و خروس

الأَرْضُ الْمُقَدَّسَةُ : یعنی زمین بیت-

المقدس ، ۱۸۷

الإِرْكَاسُ : نگوسار کردن و بازگردانیدن ،

۱۹۴

لِرَمَ : جدّعاد ، ۱۹۲

الإِرْهَابُ وَ التَّرْهيبُ : التَّخْوِيفُ ،

۱۷۵

الإِرْهَاقُ : در رسانیدن و بگردن در آوردن :

۱۳۸

الأَزْرُ : برانگیختن و برآغالیدن و از جای

بردن و بعصیت خواندن و برگناه

داشتن ، ۱۳۳

الإِرْزَاغَةُ : بگردانیدن ، ۶۱

الإِرْجَاءُ : راندن ، ۱۱۸

الإِرْزِجَارُ : باز زده شدن بزرجر کسی یعنی

پند گرفتن و باز زدن ، ۶۹

الإِرْزِراءُ : حقیر داشتن یعنی در کسی

به چشم خواری نگریستن ، ۱۶۰

الإِرْزِیَادُ : افزون کردن و افزون شدن ، ۴۳

أَزْرِي : پشت مرا ، ۱۲۸

الأَرْفُ : نزدیک آمدن ، ۷۲

الإِرْزَافُ : شنابانیدن ، ۹۴

و زاغ و طاووس ، ۲۱۳

أَرْبَعِينَ : چهل ، ۸۰

أَرْبَعِي : افزون تر ، ۱۴۷

الإِرْتِدَادُ : برگشتن ، ۷۹

الإِرْتِضَاءُ : پسندیدن ، ۴۶

الإِرْتِقاءُ : بر شدن ، ۹۱

الإِرْتِقاءُ : چشم داشتن ، ۷۰

الإِرْتِیَابُ : بگمان افتادن ، ۴۳

أَرْحَامُ : خویشها ، ۶۱

أَرْجَائِهَا : کرانه های وی (م : رَجَأُ) ،

۵۰

الإِرْجَافُ : خبری دروغ افکندن ، ۱۰۳

أَرْجُلُ : پایها (م : رِجْلُ) ، ۶۲

الإِرْدَاءُ : الإِهْلَاكُ ، ۸۶

الإِرْدَافُ : از پی درآمدن و از پس

در آوردن ، ۱۷۳

الأَرْدَكُونُ وَالْأَرَادِلُ : فرومایه تران

(م : الأَرْدَلُ) ، ۱۱۳

الإِرْسَاءُ : استوار گردانیدن ، ۳۴

الإِرْسَالُ : فرستادن ، ۶

الإِرْضَاءُ : خشنود کردن ، ۱۳۰

الإِرْضَاعُ : شیر دادن ، ۵۸

والسَّلام (م : سَبَط) ، ۱۷۹ ،

پسران یعنی دوازده فرزند یعقوب ،

۲۰۸

الإِسْتِيقَاق : پیشی کردن بر یکدیگر وبا

یکدیگر تیر انداختن ، ۹۶

الإِسْتِيقَانَة : پیدا شدن و بدرست

بدانستن ، ۹۴

الإِسْتِیْدَال : بَدَل گرفتن ، ۸۰

إِسْتَبْرَق : دیباه ستر ، ۴۰

الإِسْتِیْبْشَار : شاد شدن ، ۳۲

الإِسْتِیْبْصَار : بینا شدن ، ۱۰۶

الإِسْتِیْقَار : در پرده شدن ، ۸۶

الإِسْتِیْنَاء : إِنْ شَاءَ اللهُ گفتن ، ۵۲

الإِسْتِجَابَة و الإِجَابَة : پاسخ کردن ،

۸۰

الإِسْتِجَارَة : زینهار خواستن ، ۱۶۶

الإِسْتِحْبَاب : برگزیدن ، ۸۶

الإِسْتِحْسَار : نیک ماندن ، ۱۲۵

الإِسْتِحْقَاق : مزاوار شدن ، و حق

خواستن ، ۱۹۰

الإِسْتِحْوَاذ : دست یافتن ، ۶۴

الإِسْتِحْيَاء : زنده گذاشتن و شرم داشتن

الإِزْكَات : پاک شدن ، ۳۰

الإِزْلَاف : نزدیک گردانیدن ، ۲۹

الإِزْلَال ، الإِسْتِزْلَال ، الإِزَالَة : دور

کردن ، ۲۰۵

الْأَزْلَام : تیرهای قمار (م : زَلَم و

زَلَم) ، ۱۸۶

الإِزْمَل : جامه درخود پیچیدن ، ۴۴

الأَزْوَاج : گونه ها ، ۹۶ ، أزْوَاجاً :

جفت جفت یا گونه گونه (م : زَوْج) ،

۳۵

الإِیسَاءَة : بدی کردن ، ۷۱

أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ : افسانه های نبشته

پیشینان (م : أَسْطُورَة) ، ۲۶

الإِیسَاعَة : بگلو فرو بردن و بگوارانیدن ،

۱۵۰

الإِیسَالَة : روان کردن آب و آنچه

بآن ماند ، ۹۹

الإِیسَامَة : الرَّعْی ، ۱۴۵

أَسَاوِر : دست برنجهن (م : أَسْوَرة ،

م : مِیَوار) ، ۴۰

أَسْبَاب : درها (م : سَبَب) ، ۸۸

الْأَسْبَاط : پسران یعقوب علیه الصَّلوة

- و فرو گذاشتن ، ۸۸
- الإِسْتِخْرَاجُ : الإِخْرَاج ، ۹۷
- الإِسْتِخْصَارُ : فسوس داشتن ، ۹۳
- الإِسْتِخْفَاءُ : پنهان شدن ، ۱۵۲
- الإِسْتِخْفَافُ : سبک داشتن و سبک گردانیدن ، ۸۴
- الإِسْتِخْلَاصُ : ویژه کردن از بهر خود یعنی برگزیدن ، ۱۵۷
- الإِسْتِخْلَافُ : خلیفه کردن ، ۶۵
- الإِسْتِذْرَاجُ : اندک اندک نزدیک گردانیدن خدای تعالی بنده را بخشم و عقوبت خود ، ۵۳
- الإِسْتِغْرَاقُ : دزدیده گوش داشتن ، ۱۴۸
- الإِسْتِغْضَاعُ : شیر دهنده جستن یعنی دایه گرفتن ، ۲۱۲
- الإِسْتِغْهَابُ : الإِزْهَاب ، ۱۷۸
- الإِسْتِزْلالُ : لغزائیدن و کسی را بر زلت داشتن ، ۲۰۳
- الإِسْتِغْنَاءُ : آب خواستن ، ۱۷۹
- الإِسْتِشْهَادُ : گواهی خواستن ، ۱۹۱
- الإِسْتِصْرَاحُ : فریاد خواستن ، ۱۰۸
- الإِسْتِضْعَافُ : سست شمردن ، ۱۰۰
- الإِسْطَارَةُ : پراکنده شدن و فاش شدن و پریدن ، ۳۹
- الإِسْطَاعَةُ : توانستن ، ۵۳
- الإِسْتِعَاذَةُ : پناه جستن ، ۸۶
- الإِسْتِعَانَةُ : یاری خواستن ، ۲
- الإِسْتِعْتَابُ : خشنود کردن خواستن ، ۸۲
- الإِسْتِعْجَالُ : شتافتن خواستن و درپیش شدن ، ۱۶۳/۷۳
- الإِسْتِعْصَامُ : باز ایستادن و چنگ در زدن ، ۱۵۵
- الإِسْتِعْفَافُ : نهفتگی کردن ، ۱۹۱
- الإِسْتِعْلَاءُ : بلند شدن و غلبه کردن ، ۱۲۹
- الإِسْتِعْمَارُ : زندگانی دادن و آبادان کردن خواستن ، ۱۶۱
- الإِسْتِعْثَاءَةُ : فریاد خواستن ، ۸۱
- الإِسْتِغْشَاءُ : جامه در سر کشیدن ، ۴۷
- الإِسْتِغْفَارُ : آمرزش خواستن ، ۴
- الإِسْتِغْلَاطُ : ستر شدن ، ۷۸
- الإِسْتِغْنَاءُ : بی نیاز شدن ، ۱۳

الإِسْتِفْتَاءُ : پرسیدن ، ۹۳
 الإِسْتِفْطَاحُ : نصرت خواستن و حکم
 کردن خواستن ، ۱۵۰
 الإِسْتِفْزَاؤُ : سبک گردانیدن و حریص
 کردن ، ۱۴۲
 الإِسْتِفْصَامَةُ : راست ایستادن ، ۲
 الإِسْتِقْبَالُ : پیش رفتن ، ۸۱
 الإِسْتِقْدَامُ : التَّقْدُمُ ، ۱۰۰
 الإِسْتِقْرَارُ : آرام گرفتن ، ۴۱
 الإِسْتِفْصَامُ : بخش خواستن ، ۱۸۶
 الإِسْتِكَانَةُ : التَّوَاضُّعُ ، ۱۲۱
 الإِسْتِكْبَارُ : بزرگی جستن ، ۴۳
 الإِسْتِكَفَارُ : بسیار خواستن ، ۱۸۰
 الإِسْتِمَاعُ : گوش داشتن ، ۴۵
 الإِسْتِمْتَاعُ : التَّمَتُّعُ ، ۸۱
 الإِسْتِمْرَارُ : قوی و استوار شدن و همیشه
 بودن و روان شدن ، ۶۹
 الإِسْتِمْسَاكُ وَ التَّمَسُّكُ : چنگ
 در زدن ، ۸۳
 الإِسْتِنْبَاءُ : آگاهی خواستن ، ۱۶۴
 الإِسْتِنْبَاطُ : بیرون آوردن برای ، ۱۹۴
 الإِسْتِنْسَاخُ : نسخه کردن ، ۸۲

الإِسْتِنْصَارُ : یاری خواستن ، ۱۰۸
 الإِسْتِنْفَارُ : رمیدن و رمانیدن ، ۴۳
 الإِسْتِنْقَازُ : الإِنْقَازُ ، ۱۲۵
 الإِسْتِنْكَاحُ : بزنی کردن ، ۱۰۲
 الإِسْتِنْكَافُ : العَبْدُ ، تنگ داشتن ،
 ۱۹۷
 الإِسْتِهْزَاءُ : فسوس داشتن ، ۸۱
 الإِسْتِهْوَاءُ : بردن و سرگشته کردن و
 انداختن یعنی از راه بردن ، ۱۸۲
 الإِسْتِوَاءُ : یکسان شدن و بنهایت جوانی
 رسیدن و قصد کردن و برجیزی قادر
 بودن و راست نشستن برستور ، ۶۳
 الإِسْتِیْثَاسُ : ناامید شدن ، ۱۵۸
 الإِسْتِیْجَارُ : بمزد گرفتن ، ۱۰۸
 الإِسْتِیْخَارُ : التَّأَخُّرُ ، ۱۰۰
 الإِسْتِیْدَاعُ : چیزی را بزیمنهار نهادن ،
 ۱۵۹
 الإِسْتِیْدَآنُ : دستوری خواستن ، ۱۰۱
 الإِسْتِیْسَارُ : آسان شدن ، ۲۱۰
 الإِسْتِیْفَاءُ : تمام شدن ، ۲۶
 الإِسْتِیْقَادُ : الإِیْقَادُ ، ۲۰۵

- الإِسْتِيقَانُ وَ الإِيقَانُ : بیگمان شدن ، ۴۳
- الإِسْتِیْنَسَاسُ : بی بزمانی جستن ، ۱۰۳
- الإِسْخَاطُ : بخشم آوردن ، ۷۹
- الإِسْبَاغُ : تمام کردن ، ۱۰۵
- الْأَسْرُ : اسیر کردن ، ۱۰۱
- أَسْرَ : آفرینش ، ۴۰
- الْإِسْرَاءُ : شش رفتن ، ۸۲
- الْإِسْرَارُ : پنهان کردن ، ۴۷
- الْإِسْرَافُ : گزاف کاری کردن ، ۷۳
- أَسْرَعَ مُكْرَأً : زود رساننده تر است
- جزای مکر ایشان ، ۱۶۴
- الْأَتْفَافُ : اندوهگین شدن ، ۱۲۹
- أَسْفَا : از غایت اندوه ، ۱۳۴
- أَسْفَا : سخت خشمگین ، ۱۲۹
- الْإِسْفَارُ : روشن شدن ، ۳۲
- أَسْفَارُ : کتابهای بزرگ (م : سِفَر) ، ۶۰
- أَسْفَلُ : در جای فروتر ، ۱۷۵
- أَسْفَلُ سَافِلِينَ : بفروتر فرودادن ، ۱۴
- الإِسْقَاءُ : آب دادن ، ۳۸
- الإِسْقَاطُ : افکندن ، ۹۸
- الإِسْكَانُ : آرامیدن و جای دادن ، ۵۸
- الإِسْلَافُ : التَّقْدِیمُ ، ۵۰
- الإِسْلَامُ : مسلمان شدن و گردن دادن و فرو گذاشتن ، ۴۶
- أَسْلِحَةُ : سازهای جنگ (م : سیلاح) ، ۱۹۵
- الْإِسْمُ : نام (ج : الأَسْمَاءُ) ، ۱۰
- الإِسْمَاعُ : شنوایدن ، ۸۴
- إِسْمَاعِيلُ وَالْيَسَعَ وَ ذَا الْكِفْلِ : نامهای پیغامبران است ، ۹۲
- الإِسْثِمَانُ : فربه کردن ، ۲۱
- أَسْوَأُ : بدتر ، ۸۶
- الْأَسْوَاقُ : بازارها (م : سُوق) ، ۱۱۴
- أُسْوَةٌ وَإِسْوَةٌ : برپای رفتنی ، ۶۲
- پی بردنی ، ۱۰۱
- الإِسْوَدَادُ : سیاه شدن ، ۸۳
- الْأُسُونُ : از حال بگشتن آب ، ۷۸
- الْأَسَى : اندوهگین شدن ، ۶۶
- [اسی] لَا تَأْتَسُ : غم مخور ، ۱۸۷
- أَسِيرٌ : دستگیر کرده (ج : الْآسَرَى)
- وَالْأُسَارَى ، ۳۹
- الإِشَارَةُ : بانگشت نمودن ، ۱۳۲

- آشتاناً : پراکندگان ، ۱۰
 الإِشْتِيَاهُ : التَّشَابُهْ ، ۱۸۳
 الإِشْتِيَادُ : سخت شدن و دویدن ، ۱۵۰
 الإِشْتِيَاءُ : خریدن و بَدَل گرفتن ، ۱۰۴
 الإِشْتِيْرَاكُ : انباز شدن ، ۸۴
 الإِشْتِيْعَالُ : افروخته شدن آتش و پیدا شدن سبیدی در موی ، ۱۳۱
 الإِشْتِيْعَاءُ : نالیدن و گله کردن ، ۶۴
 الإِشْتِيْمَالُ : گرد در گرفتن ، ۱۸۴
 الإِشْتِيْهَاءُ : آرزو بردن ، ۳۸
 أَشِيْحَةٌ : زُفْتَان ، ۱۰۱
 الْأَشْدُّ : غایت جوانی و قوَّت (م : شِدَّة) ، ۸۰
 أَشَدُّ : سخت ، ۳۴
 أَشِدَاءُ : سختان (م : شَدِيد) ، ۷۸
 أَشَدُّ وَطْأً : سخت تر از روی سپردن ، ۴۴
 الْأَشِيرُ : منش زده ، ۷۰
 الإِشْرَابُ : درخورانیدن ، ۲۰۶
 الْأَشْرَارُ : بدان ، ۹۳
 أَشْرَاطُ : نشانیها (م : شَرَط) ، ۷۹
 الإِشْرَاقُ : روشن شدن و در وقت روشن شدن ، ۹۰
 الإِشْرَاكُ : انباز گرفتن و انباز کردن ، ۱۱
 الإِشْطَاطُ : ستم کردن و از حد در گذشتن ، ۹۱
 الإِشْعَارُ : آگاه کردن ، ۱۳۵
 أَشْعَارُ : جمع شَعْر ، ۱۴۷
 الإِشْفَاقُ : ترسیدن ، ۴۹
 أَشَقُّ : دشوارتر ، ۱۵۳
 إِشْمِيزَازُ : بهم آمدن و بر میدن ، ۹۰
 الإِشْمَاتُ : شادمانه کردن ، ۱۷۹
 الإِشْهَادُ : گواه کردن و حاضر کردن ، ۵۸
 الْأَشْهَادُ : گواهان ، ۸۸
 الْأَشْهُرُ الْحُرُمُ : ماههای حرام یعنی رجب و آن سه ماه دیگر غیر شوال ، ۱۶۶
 أَشْهُرُ مَعْلُومَاتٍ : ماههای دانسته یعنی شوال و ذوالقعدة و دهه ذوالحجه ، ۲۱۰
 أَصَابِعُ : انگشتان (م : إِصْبَع) ، ۴۷
 الإِصَابَةُ : رسیدن و خواستن و یافتن و

صواب گفتن . ۵۹

الإِصْطَالِحُ وَالتَّصَالِحُ : بایکدیگر صالح

فکندن کردن . ۱۹۶

الإِصْبَاحُ : در بامداد آمدن . ۵۲

الإِصْحَابُ : بار گردانیدن و در پناه

گرفتن ، ۱۲۵

الْأَصْحَابُ : یاران (م : الصَّاحِب) ، ۶

أَصْحَابُ : خداوندان ، ۵۲

أَصْحَابُ الْأَيْكَةِ : قوم شعیب صَلَّواتُ

اللهِ وَسَلَامُهُ عَلَيْهِ ، ۷۴

أَصْحَابُ الرَّسِّ : اصحاب الأخدود ،

۱۱۵

أَصْحَابُ الْقَرَبَةِ : اهل شهر انطاکیه .

۹۵

أَصْحَابُ الْكَهْفِ : یعنی هفت مرد

جوان که سیصد و نه سال در غار خفته

ماندند ، ۱۳۴

الإِصْدَارُ : باز گردانیدن ، ۱۰۸

الإِصْرُ : گرانی عهد و تکلیف (ج :

الْأَصَار) ، ۱۷۹

إِصْرًا : عهدی که عاجز کند مارا ، ۲۱۵

الإِصْرَاحُ : فریاد رسیدن ، ۱۵۱

الإِصْرَارُ : برگناه ایستادن ، ۴۷

إِصْرِي : عهد مرا ، ۲۰۱

الإِصْطِبارُ : شکبائی کردن ، ۷۰

الإِصْطِرَاحُ : فریاد خواستن ، ۹۸

الإِصْطِلاءُ : گرم شدن ، ۱۰۹

الإِصْطِیادُ : شکار کردن ، ۱۸۵

الإِصْعَادُ : دور در رفتن در زمین ، ۲۰۳

الإِصْعَادُ وَالْإِصْعَادُ وَالصُّعُودُ : بیلا

بر شدن ، ۱۸۳

أَصْغَرُ : خردتر ، ۹۸

الْأَصْفَادُ : بندها (م : صَفَد) ، ۹۲

الإِصْفِرَارُ : زرد شدن ، ۶۵

الإِصْلَاءُ وَالتَّصْلِيَةُ : در آتش در آوردن ،

۲۱/۴۳

الإِصْلَاحُ : نیکو کردن و آشتی کردن

دادن ، ۷۶ ، صلح افکندن ، ۱۹۶

الإِصْنَامُ : کر کردن ، ۷۹

أَصْنَامًا : بتان بی جثه با صورت (م :

صَنَم) ، ۱۰۶

أَصْوَاتُ : آوازاها (م : صَوْت) ، ۷۵

أَصْوَافُ : پشمهای گوسفندان (م :

صُوف) ، ۱۴۷

الإِطْفَاءُ : بی‌فرمانی کردن ، ۷۵	أَصُولُ : بیخها (م : أَصْل) ، ۶۳
الإِطْفَاءُ : فروگشتن آتش ، ۶۱	أَصِيلًا : شبانگاه (ج : أَصْل ، ج ج :
أَطْوَارًا : بارها (م : طَوْر) ، ۴۷	أَصَال) ، ۴۰
الإِطْوَافُ : الطَّوَّاف ، ۱۲۳	الإِضَاءَةُ : روشن شدن و روشن کردن ،
الإِطْهَارُ : التَّطْهِير ، ۱۷۱	۱۱۸
أَطْهَرَ : پاک‌تر ، ۱۰۳	الإِضَاعَةُ : ضایع کردن یعنی بگذاشتن ،
الإِطْفَارُ : پیروزی دادن ، ۷۷	۱۳۳
الإِظْلَامُ : در تاریکی شدن و تاریک شدن ، ۹۶	الإِضْحَاكُ : خندانیدن ، ۷۱
أَظْلَمَ : ستمکارتر ، ۱۶۰	الإِضْطِرَارُ : بیچاره کردن ، ۱۰۵
الإِظْهَارُ : اطلاع دادن ، ۴۶ ، در وقت نماز پیشین شدن ، ۱۰۵	الإِضْعَافُ : بافزونی شدن و افزون کردن ،
الإِعَادَةُ : بازگردانیدن ، ۲۴	۱۰۶
الإِعَادَةُ : کسی را در پناه کسی آوردن ، ۱۹۹	أَضْعَافًا : افزونیها (م : ضِعْف) ، ۲۱۲
الإِعَانَةُ : یاری دادن ، ۱۱۴	أَضْعَفَ : سست‌تر ، ۴۶
الإِعْتَابُ : خشنود کردن ، ۸۶	أَضْعَافُ أَحْلَامَ : خوابهای شوریده ،
الإِعْتِبَارُ : پند گرفتن ، ۶۲	۱۲۵
الإِعْتِدَاءُ : از حد درگذشتن ، ۲۶	أَضْعَافُ : کینه‌ها (م : ضِعْف) ، ۷۹
الإِعْتِدَادُ : ساختن ، ۳۸ ، شمردن ، ۱۰۲	أَصْلًا : گمراه‌تر ، ۱۱۵
الإِعْتِذَارُ : عذرخواستن ، ۳۸	الإِضْلَالُ : گمراه کردن ، ۴۳
	الإِطَاعَةُ : فرمانبرداری کردن ، ۱۳
	الإِطَاقَةُ : توانستن ، ۲۰۹
	أَطْرَافُ : کرانه‌ها ، ۱۲۵
	الإِطْعَامُ : خوردنی دادن ، ۶

- الإِعتراءُ والعَرَوُ: برکسی آمدن و کاری رسیدن ، ۱۶۱
- الإِعتِرافُ : مُقِر آمدن ، ۵۵
- الإِعتِزالُ : بیکسوی شدن ، ۸۲
- الإِعتِصامُ : چنگ درزدن و باز ایستادن از گناه ، ۱۲۵
- الإِعتِمارُ : عمره آوردن و قصد کردن و زیارت کردن ، ۲۰۸
- الإِعتِثارُ : الإِطْلَاعُ ، ۱۳۵
- الإِعتِجابُ : بشگفت آوردن ، ۵۹
- الإِعتِجازُ : عاجز کردن و درگذشتن ، ۴۶
- أَعْتِجَازُ : تنه‌ها (م : عَجَزُ) ، ۵۰
- أَعْجَمِيَّاتٌ : جز زبان تازی ، ۸۷
- الْأَعْجَمِيَّةُ وَالْأَعْجَمُ : کند زفان ، ۸۷
- الإِعتِدَادُ : ساختن و آماده کردن ، ۴۰
- الإِعتِدَارُ : عذر درست آوردن و باعذر شدن ، ۱۷۰
- الْأَعْرَابُ : بیابانیان (م : أَعْرَابِيٌّ) ، ۷۶
- الإِعرَاضُ : روی گردانیدن ، ۴۳
- الْأَعْرَافُ : باره است میان بهشت و دوزخ (م : عُرْفٌ) ، ۱۷۷
- الْأَعْرَجُ : لنگ ، ۷۷
- الْأَعَزُّ : ارجمندتر و غالب تر ، ۶۰
- الإِعرَازُ : عزیز کردن و قوی کردن ، ۱۹۹
- أَعَزَّةٌ : سخت دلان یعنی درشتان ، ۱۸۸
- أَعَزُّ نَفَرًا : غالبتر از روی گروه ، ۱۳۶
- الإِعرِشاءُ : کور کردن ، ۹۵
- إِعْصَارٌ : گردباد ، ۲۱۳
- الإِعطَاءُ : عطا دادن ، ۵
- الإِعطَافُ : بزرگ گردانیدن ، ۵۸
- الإِعتِقَابُ : پاداش دادن و از پی در آوردن ، ۱۷۰
- الْأَعْتِلَامُ : کومه‌ها (م : عِلْمٌ) ، ۶۸
- أَعْتَلَمُ : داناتر ، ۲۶
- الْأَعْتَلُونُ : برتران یعنی چیره تران ، ۲۰۲
- الإِعرِماءُ : کور کردن ، ۷۹
- أَعْمَالٌ : کارها ، ۱۰
- أَعْمَى : نابینا ، ۳۰
- الإِعرِشَاتُ : دردشواری افکندن ، ۲۱۱
- أَعْنَقُ : گردنها (م : عُنُقٌ) ، ۸۹

الْأَعْنَاقُ : گردنها ، ۱۷۳ ، أَعْنَاقُهُمْ :

گردنهای ایشان یا گردنان ایشان ، ۱۱۲

الْأَعْيُنُ : چشمه ها ، ۸۴

الْإِغْنَاءُ : فریاد رسیدن ، ۱۳۶

الْإِغْتِرَافُ : آب بدست برداشتن و

خوردن ، ۲۱۲

الْإِغْرَاءُ : برآغاییدن ، ۱۰۳

الْإِغْرَاقُ : بآب فرو بردن ، ۴۸

الْإِغْرَامُ : تاوان زده کردن ، ۶۷

الْإِغْطَاشُ : تاریک کردن ، ۳۴

الْإِغْشَالُ : غافل کردن و غافل یافتن و

بی نشان کردن ، ۱۳۶

الْإِغْشَالُ : بخیانت نسبت کردن و

ناراست یافتن ، ۲۰۴

أَغْلَالًا : بندها بردستها و گردنها (م :

عُلَّ) ، ۳۹

الْأَغْلَابُ : سترگردن ، ۳۱

الْإِغْمَاضُ : آسان گرفتن در معاملات

و چشم فرو خوابانیدن ، ۲۱۳

الْإِغْنَاءُ : توانگر کردن ، ۱۶

الْإِغْرَارُ : تاراج کردن ، ۹

الْإِغْوَاءُ : از راه بردن ، ۹۳

الْإِغْثِيَابُ : غیبت کردن ، ۷۶

أَفٌ : ملال می گیرم ، أَفٌ لَكُمْ :

فرخجی باد مر شمارا ، ۸۰

الْإِفْثِيْدَةُ : دلها (م : الْمَوَادُ) ، ۷

الْإِفْثَاءَةُ : مال کسی غنیمت دیگری

کردن و بازگردانیدن ، ۶۳

الْإِفْثَاَصَةُ : در سخن شدن و بانبوهی

بازگشتن ، ۸۰ ، بانبوهی بازگردیدن ،

۲۱۰

الْإِفْثَاَقَةُ : بهوش آمدن ، ۱۷۸

الْإِفْثَاءُ : جواب باز دادن ، ۱۱۱

الْإِفْثِيْدَاءُ : خویشتن باز خریدن ، ۴۸

الْإِفْثِيْرَاءُ : دروغ یافتن ، ۶۱

الْإِفْثِرَاطُ : از حد در گذشتن و در پیش

فرستادن و فراموش کردن ، ۱۴۶

الْإِفْثِرَاغُ : ریختن ، ۱۴۰

أَفْصَحُ : گشاده زبان تر ، ۱۰۹

الْإِفْثَاءُ : بکسی رسیدن بی حجاب ،

۱۹۲

الْأَفْقَرُ الْمُبِينُ : کرانه پیدا ، ۳۰

[انك] يُوَفِّكُ : گردانیده شود ، ۷۳

الْأَفْكُ : گردانیدن ، ۵۹

الإِقْتِصَادُ : میانه رفتن ، ۹۸ ، القَصْدُ ،

۱۰۵

الْأَقْدَمُونَ : پیشینیان ، ۱۱۳

الإِقْرَاءُ : خوانا کردن ، ۲۲

الإِقْرَارُ : آرام دادن و مقیر آمدن از دل ،

۱۲۱

الإِقْرَاضُ : وام دادن ، ۴۵

الإِقْرَانُ : توانستن ، ۸۳

الْأَقْرَبُونَ : خویشان نزدیک تر که میراث

برند از یکدیگر ، ۱۹۱

الإِقْسَاطُ : داد کردن ، ۶۲

الإِقْسَامُ : سوگند یاد کردن ، ۱۸

أَقْسَطُ : راست تر ، ۱۰۱

الإِقْشِعْرَارُ : موی براندام پای خاستن

و پوستها فراهم آمدن از ترس ، ۹۰

الإِقْصَارُ : باز ایستادن ، ۱۸۱

أَقْصَى الْمَدِينَةِ : دور تر شهر ، ۹۵

أَقْطَارُ : کرانه ها (م : قَطْرٌ) ، ۶۹

أَقْفَالُ : قفلها (م : قُفْلٌ) ، ۷۹

أَقْلُ عَدَدًا : کمتر از روی شمار ، ۴۶

الإِقْلَاعُ : باز ایستادن ، ۱۶۰

إِقْلَالُ : برداشتن ، ۱۷۷

إِفْكَ قَدِيمٌ : دروغ دیرینه است ، ۸۰

الإِفْلَاحُ : برستن ، ۱۷۰

أَفْنَانُ : شاخه ها (م : فَنَسٌ) ، ۶۹

أَفْوَاهُ : [دهن ها] (م : فَمٌ) ، ۶۱

أَفْوَاجًا : گروه گروه . (م : فَوْجٌ) ، ۴۰

الْأُقُولُ : فرو شدن آفتاب و ماه و ستاره ،

۱۸۳

الإِقَامَةُ : پبای داشتن و راست کردن و

باشیدن ، ۱۱

الْأَقْوَالُ : سخنان (م : أَقْوَالٌ ، م م :

قَوْلٌ) ، ۵۱

الإِقْبَارُ : گور دادن و فرمودن تا در گور

کنند کسی را ، ۳۱

الإِقْبَالُ : روی نهادن ، ۵۳

الإِقْتَالُ : الْمُقَاتِلَةُ ، ۷۶

الإِقْتِبَاسُ : گرفتن آتش و علم ، ۶۵

الإِقْتِحَامُ : خویشتن درافکندن ، ۹۳

الإِقْتِرَابُ : نزدیک شدن ، ۱۳

الإِقْتِرَافُ : الْكَسْبُ ، ۸۵

الإِقْتِرَانُ : یار شدن ، ۸۴

الإِقْتِسَامُ : بخش کردن و با هم سوگند

خوردن ، ۱۴۹

اَقْسَلَام: تیرهای قرعه (م: قَلَم) ، ۲۰۰ ، ۱۰۵

خامه ها ، ۱۰۵

اَلْاِقْمَاح: سربر آوردن ، ۹۵

اَلْاِقْنَاء: سرمایه دادن ، ۷۱

اَلْاِقْنَاع: سربر آوردن و چشم در پیش

افکندن ، ۱۵۱

اَلْاِقْوَاء: بی توشه شدن و بزمن تهی

رسیدن ، ۶۷

اَقْوَات: روزیها (م: قُوْت) ، ۸۶

اَقْوَمُ قَبِيْلًا: راست تر از روی گفتار ، ۴۴

اَكْبَیْر: بزرگتران ، ۱۸۳

اَكَّالُوْنَ: بسیار خواران ، ۱۸۸

اَلْاِكْتَبَاب: بر روی افتادن ، ۵۵

اَلْاِكْبَار: بزرگ داشتن و بزرگ یافتن

و بی نماز شدن ، ۱۵۵

اَلْاَكْبَر: بزرگتر ، ۲۱

اَلْاِكْتِنَاب: از بهر خود نوشتن ، ۱۱۴

اَلْاِكْتِسَاب: معصیت کسب کردن ، ۱۰۳

اَلْاِكْتِيَال: پیموده شدن ، ۲۶

اَلْاِكْتَار: بسیار کردن ، ۱۹

اَكْثَرُ مَالًا: بسیار تر از روی خواسته ، ۱۳۶

اَكْثَرُ نَفِيْرًا: بیشتر از روی شمار

(م: نَفَر) ، ۱۴۱

اَلْاِكْدَاء: بریده کردن عطا ، ۷۱

اَلْاِكْرَام: گرمی کردن ، ۱۹

اَلْاِكْرَاه: بستم برکاری داشتن ، ۱۱۷

اَلْاَكْرَم: گرمی تر ، ۱۲

اَلْاِكْفَال: پذیرفتار گردانیدن ، ۹۲

اَلْاَكْل: خوردن ، ۷

اَلْاَكْل: بر درخت ، ۹۹

اَلْاِكْمَالُ وَالتَّكْمِيْل: اَلْاِكْتِمَام ، ۱۸۶

اَلْاَكْمَام: غلافهای شکوفه (م: كِيْم) ، ۶۸

اَلْاَكْمَة: نابینای مادر زاد را ، ۱۹۰

اَلْاِكْتِنَان: دردل پنهان داشتن ، ۱۱۰

اَكْتَنَانًا: پوششها ، ۱۴۷

اَكْنَة: پوششها (م: كِنَان) ، ۸۶

اَكْوَاب: کوزه های بی گوشه (م: م) ، ۲۱

كُوب) ، ۲۱

اَلْاَكْبَلُ وَالاَكْبِيْلَة: خورده ، ۱۸۵

اَلْاَكْلَا: مگر ، ۱۸۸/۸

اَلْاَكْلَا: خویشی و عهدی یا سوگندی یا

خدای ، ۱۶۶

الر : اَنَا اللهُ اَرَى ، ۱۴۸	الإِلَامَة : سزاوار ملامت شدن ، ۷۳
الإِلْزَام : لازم کردن ، ۷۷	الإِلَانَة : نرم کردن ، ۹۹
أَلْسِنَة : زبانهها ، ۷۷	الْأَلْتُ وَالْإِلَانَة وَالْإِيلَاتُ وَاللَّيْتُ :
أَلْسِنَة حِدَاد : زبانهای تیز ، ۱۰۱	کم کردن ، ۷۲
أَلْف : هزار ، ۱۲	الإِلْتِحَاد : بهجسبیدن یعنی پناه گرفتن ،
الإِلْفَاء : یافتن ، ۱۵۵	۴۶
أَلْفَاءُ : درهم پیچیده یعنی دریافته (م :	الإِلْتِفَات : دریچیده شدن ، ۴۲ ؛ راست
لَف) ، ۳۵	نگریدن ، ۱۴۹
الأَلْقَاب : پازنامهها (م : لَقَب) ، ۷۶	الإِلْتِقَاء : بهم رسیدن و یکدیگر را دیدن ،
الْثَلَاثي : آنهمه زنان که ، ۵۸	۶۸
الذَّكَان : دوبردکه ، ۱۹۱	الإِلْتِقَاط : برچیدن ، ۱۰۷
الله : خدای سزای پرستش ، ۱	الإِلْتِقَام : فروخوردن ، ۹۵
الم : نام این سوره است ، ۱۹۷ ؛ اَنَا	الإِلْتِمَاس : جستن ، ۶۵
اللهُ أَعْلَمُ : منم خدای می دانم ،	الَّتِي : آنکه ، ۷
۱۰۳	الإِلْتِحَاد : بیکسو شدن از حق ، ۸۷
الْأَلَم : دردمند شدن ، ۱۹۵	إِلْحَافًا : پوش کردن در خواستن ، ۲۱۳
الم : اَنَا اللهُ أَعْلَمُ وَأَرَى ، ۱۵۲	الإِلْحَاق : در رسانیدن ، ۶۰
المص : اَنَا اللهُ الْمَاجِدُ الصَّادِقُ ،	أَلَدُ الْخِصَام : سخت خصومت تر در
منم خدای خدای بزرگوار راست گفتار ،	پیکار کردن یا سخت پیکار تر خصومت
۱۷۶	کنندگانست ، ۲۱۰
[الو] لَا يَأْتِي لُونَكُمْ خَبَالًا : سستی	الَّذِي : آنکه ، ۱۸۴/۲
نکتنند در تباه کردن کار شما ، ۲۰۱	الَّذِينَ : آنانکه ، ۲

الْإِمَانَةُ : میرانیدن ، ۳۱
 أَمَارَةٌ بِالسَّوَاءِ : نیکه فرماینده است
 بیدی یعنی بغایت بد فرمانست ، ۱۵۶
 لِمَامٍ مُبِينٍ : کتاب پیدا و روشن ، ۹۵
 أَمَامَةٌ : پیش وی ، ۴۱
 أَمَانَاتُ : زینهارها (م : أَمَانَةٌ) ، ۴۹
 الْأَمَانَةُ : زینهار را یعنی پنج نماز و فرائض
 دیگر را ، ۱۰۳ ؛ الْأَمَانَةُ وَالْأَمَانُ :
 امین داشتن ، ۱۵۳
 الْأَمَانِيُّ : آرزوها و دروغهای برافته
 (م : الْأُمْنِيَّةُ) ، ۶۵
 أُمَّةٌ : دینی ، ۸۳ ؛ روزگاری ، ۱۵۹ ؛
 أُمَّةٌ : آئینه ، ۲۰۱ ؛ امامی پیشرو
 در دین ، ۱۴۸
 أُمَّةٌ غَالِيَةٌ : گروهی پیوسته باشندگان
 بفرمان خدای عز و جل ، ۲۰۱
 الْأَمَّةُ : النِّسْيَانُ ، ۱۵۶
 أَمْتًا : بالایی ، ۱۳۰
 الْإِمْتِحَانُ : آزمودن ، ۶۲
 الْإِمْتِرَاءُ : بگمان شدن ، ۸۳
 أَمْتِيعةٌ : کالاها (م : مَتَاعٌ) ، ۱۹۵
 الْإِمْتِلَاءُ : پر شدن ، ۷۵

أَلْوَانٌ : گونه ها (م : لَوْنٌ) ، ۹۰
 إِلَهٌ : خدای سزای پرستش ، ۱
 الْإِلْهَاءُ : مشغول کردن ، ۸
 الْإِلْهَامُ : در دل افکندن ، ۱۷
 اللَّهُمَّ : ای بار خدای ، ۱۹۹
 إِلَى : به ، ۱۳ ؛ مع : [بِا] ، ۱۹۰ ؛
 لِرَبِّكَ : إِلَى جَزَائِكَ ، ۲۱۵ ؛
 إِلَيَّْ : سوی من ، ۱۸۷
 الْيَتَاسِينُ : الیاس و قوم وی ، ۹۴
 أَلِيمٌ : دردناک ، ۲۶
 الْأُمٌّ : مادر و جای بازگشت (ج :
 الْأُمُّهَاتُ) ، ۹
 أُمُّ الْكِتَابِ : لوح محفوظ ، ۸۳
 أُمُّ الْقُرَى : مکه ، ۸۵
 أُمُّهَا : بزرگتر آن ، ۱۱۰
 الْأُمٌّ : قصد کردن ، ۱۸۵
 أُمٌّ : یا ، ۱۳
 أُمَّا : هر چه گاه بود چیزی یعنی بر هر
 تقدیر ، ۹
 إِمًّا : یا ، ۳۸ ؛ اگر ، ۸۴
 إِمَائِكُمْ : پرستاران شما (م : أَمَّةٌ) ،
 ۱۱۷

- الإمْتِیَاز : جدانشدن ، ۹۶
 آمَنَال : [ماندها] (م : مثل) ، ۴۰
 آمَدًا : غایبی ، ۴۶
 الإِمْدَاد : مدد کردن ، ۴۷
 [امر] یَا تَمِیْرُون : مشورت می کند
 ومی سگالد ، ۱۰۸ ، فَاصْدَعْ بِمَا
 تُؤْمَرُ : پس ظاهر کن آنچه فرموده
 می شوی ، ۱۴۹ ، آمَرْنَا : فرمودیم ،
 ۱۴۱
 الْأَمْر : فرمودن ، ۱۱ ، فرمان ، ۲۸
 الْأَمْر : بزرگ شدن و بسیار کردن و
 بسیار شدن ، ۱۳۸
 أَمْرٌ : کار ، ۱۶۲
 لِمِمرًا : بزرگ ، ۱۳۸
 أَمْرُ اللَّهِ : فرمان خدای ، ۱۵۲
 أَمْرٌ رَبِّی : وَحْیِهِ وَكَلَامِهِ ، ۱۴۴
 أَمْرٌ : تلخ تر ، ۷۰
 لِمِمرَّة : زن ، ۴
 لِمِمرَّةٌ عِیمَرَان : مادر مریم ، ۱۹۹
 لِمِمرَّةٌ کَبِیر : دوزن ، ۱۰۸
 لِمِمرَّةٌ سَوَاء : مرد بد ، ۱۳۲
 الْأَمْسِیس : دی ، ۱۰۸
 الإِمْسَاء : در شبانگاه شدن ، ۱۰۵
 الإِمْسَاك : نگاه داشتن و چنگ درزدن ،
 و باز داشتن ، ۵۵
 آمِشَاج : آمیخته بآب زن (م : میَشَج
 و مَشِیج) ، ۳۸
 الإِمْطَار : بارانیدن ، ۸۱
 آمْعَاء : رودگانیها (: مِعی و مَعنی) ،
 ۷۹
 الإِمْكَان : دست دادن و ممکن شدن ،
 ۱۷۶
 الْأَمَل : امید داشتن ، ۱۳۷
 الإِمْلَاء : زمان دادن ، ۵۳ ، برگفتن
 بر کسی تا بنویسد و زمان دادن ، ۱۱۴
 لِمِملَاق : درویشی و درویش شدن ،
 ۱۴۲
 الإِمْلَال : الإِمْلَاء یعنی باز گردانیدن
 باری از پس باری دیگر ، ۲۱۴
 أَمَمٌ : گروهبانی (م : أُمَّة) ، ۸۱
 [امن] آمَنُوا : گرویدند ، ۸ ، وَلِإِنْ
 لَّمْ تُؤْمِنُوا لَیْسَ : و اگر استوارند اید
 مرا ، ۸۲ ، آمَنَ لَهُ : راست گوی
 داشت او را ، ۱۰۶ ، مَنْ لِّإِنْ

تَأْمَنَةٌ : آنست که اگر امین داری

اورا ، ٢٠٠

الْأَمْنُ وَالْأَمَانُ وَالْأَمَنَةُ : بی بیم

شدن ، ٤٩

الإِمْنَاءُ : فرود آوردن منی ، ٤٢

أَمَنَةً : ازامنی یعنی از بی بیمی ، ١٧٣

أَمْوَات : مردگان (م : مَيِّت) ٣٧

الإِمْنَهَالُ وَالْتَمَهِيلُ : زمان دادن ، ٢٣

الْأُمِّيُّ : نانویسنده (ج : الْأُمِّيُّونَ) ،

٦٠

آمِن : چنین باد ، ٢

إِنْ : نیست ، ٢٢ ، اگر ، ٢١١

أَنْ : که ، ١٣

إِنْ وَأَنْ : بدورستی و راستی ، ٤ ،

هراینه ، ١٦٣

الإِنَابَةُ : بازگشتن ، ٦٢

إِنْسَانًا : مادگان ، ٨٣

الإِنَارَةُ : روشن کردن و روشن شدن ،

٩٧

الْأُنَاسُ : مردمان (ج : الْأُنَاسِيَّ) ، ٢ ،

أُنَاسِيٌّ : مردمان ، ١١٥

الْأَنَامُ : همه خلق ، ٦٨

الْأَنَامِلُ : سرهای انگشتان (م : أُنْمَلَةٌ

وَأُنْمَلَةٌ ، ٢٠٢

إِنَاهُ : وقت اورا ، ١٠٢

الإِنْبَات : برویانیدن ، ٣١ ،

الإِنْبِثَات : پراکنده شدن ، ٦٦

الإِنْبِجَاس : روان شدن ، ١٧٩

الإِنْبِغَاث : برخاستن ، ١٧

الْأُنْثَى : ماده ، ١٦

الإِنْخِثَاقُ : خفه شدن برسن صیاد ،

١٨٥

أَنْتَ : تو ، ٢١

الإِنْتِبَازُ : بیکسو شدن ، ١٣١

الإِنْتِشَارُ : پراکنده شدن ، ٦٠/٢٨

الإِنْتِصَارُ : دادستدن ، ٦٩

الإِنْتِظَارُ : چشم داشتن ، ١٠١

أَنْتُمْ : شما ، ١٥٨/٤

الإِنْتِقَامُ : کینه کشیدن ، ٨٢

الإِنْتِهَاءُ : باز ایستادن و بغایت رسیدن ،

١٣

الإِسْجَاءُ : رهانیدن ، ٤٨

الإِنْجِيلُ : کتاب عیسی علیه السّلام ،

٧٨ ؛ الْكِتَابُ الْأَصْلِيُّ یعنی کتاب

- عیسیٰ علیہ الصلوٰۃ والسلام کائنۃ
 اتصل العِلْم ، ۱۹۷
 آنداداً : آمثلاً (م : نید) ، ۸۶
 الإنذار : بیم کردن ، ۱۶
 الإنزاف : سهری شدن شراب و رفتن
 عقل ، ۶۶
 الإنزال : فرو فرستادن ، ۱۲
 الإنساء : چیزی را برای کسی فراموش
 گردانیدن ، ۶۳
 الإنسان : مردم ، ۸۴
 الإنسیلاخ : بیرون شدن یعنی گذشتن ،
 ۱۶۶
 الإنشاء : زنده کردن ، ۳۱ ؛ آفریدن و
 آغاز کردن و پدید آوردن ، ۵۶
 الإنشاز : برداشتن ، ۲۱۳
 الإنشقاق : شکافته شدن ، ۲۵
 الانتصار : یاران مدینه ، ۱۷۱
 أنصاراً : یاری گران (م : ناصر) ، ۴۸
 الإنصات : خاموش بودن از بهر گوش
 داشتن ، ۸۱
 الإنصراف : بازگشتن ، ۱۷۳
 الإنطلاق : بسخن آوردن ، ۸۶
 الإنطلاق : برفتن ، ۳۸
 الإنظار : زمان دادن ، ۸۳
 الإنعام : نیکوئی کردن ، ۲
 أنعاماً : چهار پایان (م : نعم) ، ۳۱
 الإنغاض : جنبانیدن سر ، ۱۴۲
 الأنف : بینی ، ۱۸۸
 الإنفاق : هزینه کردن ، ۵۸
 الأنفال : غنیمتها (م : نفل) ، ۱۷۳
 الأنفس : تنها ، ۱۹۶
 أنفُسِكُمْ : بزرگتر شما ، ۱۷۳
 أنفُسِكُمْ : جنس شما ، ۱۷۳
 الإنفصام : بریده شدن ، ۲۱۳
 الإنفیاض : پراکنده شدن ، ۶۰
 الإنفطار : شکافته شدن ، ۱۳۴/۲۸
 الإنفیکاک : جدا شدن و باز ایستادن ، ۱۱
 الإنفلاق : الإنشقاق ، ۱۱۳
 الإنقاذ : الإنجاء ، ۸۹
 الإنقاض : گرانبار کردن ، ۱۵
 الإنقضااض : افتادن بنا ، ۱۳۹
 الإنقمار : از بیخ برکنده شدن ، ۷۰
 الإنقلاب : بازگشتن ، ۲۵
 الإنقیاض : شکافته شدن دیوار از درازنا ؛

ریزنده شدن دندان و از بن برکنده

شدن ، ۱۳۹

اَنكَكَا : ریشه‌های تاب یازداده ، ۱۴۷

الْإِنْكَاح : بزنی دادن ، ۱۰۸

الْإِنْكَار : ناشناختن ، ۷۳/۶۴

اَنكَالَا : بندها (م : نیکل) ۴۴

الْإِنْكِدَار : فرو ریخته شدن ، ۲۹

اَنكَرَ : زشت تر ، ۱۰۴

إِنَّمَا : هراینه ، ۲۱

إِنِّهَا : هراینه وی ، ۳۰ ، هراینه قصه

چنانست ، ۴۸

الْإِنْتِهَار : جویها (م : النهار) ، ۱۲

الْإِنْهِيَار : ریزان شدن آب ، ۷۰

اَنَّى : از کجا ، ۲۰ ، هرچگونه ، ۲۱۱

الْإِنْبِیْ وَالْإِنْبِی وَالْإِنْبِی : نگاه آمدن ، ۶۵

أَوْ : یا ، ۱۳ ، وَ ، ۲۰۶

أَوَّاب : بازگردنده است و توبه کننده ،

۹۱

الْأَوَّابِین : بسیار توبه کنندگان ، ۱۴۱

أَوَّاه : بسیار آوه کننده یعنی نالنده از

خوف خداوند تعالی و توبه کننده

بزاری ، ۱۶۱

أَوَّار : پشمهای شتران (م : وَبَر) ،

۱۴۷

الْأَوَّاد : میخها (م : الوتد) ، ۱۹

أَوَّانَا : بنان باجته بی صورت (م :

وَتَن) ، ۱۰۶

الْأَوْد : گرانبار شدن ، ۲۱۳

أَوَّار : سلاحها و سازها (م : وِزَر) ،

۷۸ ، أَوَّارًا : بارها ، ۱۲۹

أَوَّسَطَ : میانه تر یعنی بهتر ، ۱۸۹

أَوَّسَطُهُمْ : بهتر ایشان و راست تر

و بادادتر ، ۵۳

أَوَّعِيَّة : باردانها (م : وِعَاء) ، ۱۵۷

الْأَوَّی : تمام تر ، ۷۱

أَوَّی : وفا کننده تر ، ۱۷۲

الْأَوَّل : همیشه و نخست ، ۶۵

أَوَّلَاتُ الْأَحْمَال : خداوندان بارها ، ۵۸

أَوَّلَ مَرَّةٍ : نخستین باری یعنی بار اول

۱۷۰

أَوَّلُوا الرَّحَام : خویشان ، ۱۰۱

أَوَّلُوا بَقِیَّة : خداوندان دین ، ۱۶۳

أَوَّلُوا الطُّول : خداوندان افزونی یعنی

توانگران ، ۱۷۰

أَوَّلُوا الْعَزَم : خداوندان جدّ ، ۸۱

نَزَلْنَا ، ۱۳۸ ، آوَىٰ لِإِلَیْهِ أَخَاهُ :

بهم کرد باخود برادر خود را ، ۱۵۷ ،

سَاوَى : هراینه بیند خصم ، ۱۶۰

الْأُوَى : باز آمدن ، ۳۴

الإِهَانَةُ : خوار کردن ، ۱۹

الإِهْتِدَاء : براه راست گرفتن ، ۵۱

الإِهْتِجَار : فحش گفتن ، ۱۲۰

أَهْدَى : برراه راست رونده تر ، ۵۶

الإِهْرَاع : شتافتن ، ۹۴

الإِهْتِزَاز : جنیدن ، ۸۷

الإِهْطَاع : شتافتن ، ۴۹

أَهْلٌ (مِنْ أَهْلِكَ) : ازخانه عایشه ،

۲۰۲

الإِهْلَاك : نیست کردن ، ۱۸

الإِهْلَال : آواز برداشتن ، ۱۴۸ ، رَفَعُ

لصَوْت ، ۲۰۹

أَهْلٌ لِّبَيْت : خندان محمد صَلَّی اللّٰهُ

عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ، ۱۰۲

أَهْلُ التَّقْوَى وَأَهْلُ الْمُغْفَرَةِ :

سزای پرهیزگاری و سزاوار آمرزیدن

است ، ۴۳

أَهْلُ الذِّكْرِ : أَهْلٌ لِّكِتَاب ، ۱۴۶

أُولُو الْفَضْلِ : خداوندان افزونی ، ۱۱۷

أُولُو الْقُرْبَى : خویشان که میراث برند ،

۱۹۱

الْأُولَى : این جهان ، ۱۵ ، پیشین ، ۲۲

أُولَى وَأُولُو : خداوندان ، ۴۴

أُولَى الْإِرْبَةِ : خداوندان حاجت ،

۱۱۷

أُولَى الْأَثْبَاب : خردمندان ، ۵۹

أُولَى الْأَمْرِ : آئی الْوَلَاة یعنی علما و

امرا ، ۱۹۳

الْأُولَيَان : دوطایفه پیشین ، ۱۹۰ ،

الْأُولَيَان : دومرد سزاوارتر

أُولَى الْأَيْدِي : خداوندان قوتها ، ۹۲

أُولَى الضَّرَر : أَيْ الْعَدِ وَالْمُعْجِزِ خداوندان

زیان وگزند یعنی بیماران و نا بینایان

و برجای ماندگان ، ۱۹۵

أُولَئِكَ : آن گروه ، ۱۱

لأَوَّلِينَ : پیشینیان ، ۳۷

أُولَئِهِمْ : پیشینیان ایشان ، ۱۷۷

أَوْهَن : سست تر ، ۱۰۷

[اوی] آوَى : رفتند ، ۱۳۴ ، آوَى

لِإِلَیْهِ : سوی و آمد ، آوینا :

- اهل الکتاب : کسهای نامہ یعنی جهودان
 وترسایان ، ۱۱
 اَہْلُ الْمَدِیْنَةِ : اهل دیہ سدوم ، ۱۴۹
 اَہْلِیْہِیْنْ : مَوَالِیْہِیْنْ ، ۱۹۲
 الْاَہْلِیَّةُ : ماههای نو (م : ہلال) ، ۲۱۰
 الْاِہْتِمَامُ : غمگین کردن ، ۲۰۳
 الْاِہْتِواءُ : انداختن و قصد کردن ، ۷۲
 اَہْوَنُ : آسان و آسانتر ، ۱۰۵
 الْاِیَّابُ : بازگشتن ، ۲۱
 اِیَّاكَ نَعْبُدُ : مرتوامی پرستیم و بس ، ۲
 اِیَّاکُمْ : شما ، ۱۰۰
 اَیَّامُ اللّٰہِ : وقایعہ ، ۸۲
 اَیَّامٌ مَّعْدُودَاتٍ : ایام تشریق و آن سه
 روز پس عید قربانست ، ۲۱۰
 اَیَّامٌ مَّعْلُومَاتٍ : دہہ ذوالحجۃ ،
 ۱۲۳
 اَیَّامٌ نَحِیْسَاتٍ : روزهای شوم ، ۸۶
 الْاِیَّامِیَّ : بیوگان (م : اَیِّم) ، ۱۱۷
 اَیَّانَ مَرُتَبِہَا : کی باشد ہدید آمدن
 وی و بودن او ، ۳۴
 اِیَّایَ فَارَہَبُوْنَ : از من ہترسید و بس

- الْاِیَّاقُ : ہلاک کردن ، ۸۵
 الْاِیَّاءُ : دادن ، ۱۱
 الْاِیَّتِفَاکُ : برگشتن ، ۵۰۰
 الْاِیَّحْسَانُ : امین داشتن ، ۲۱۴
 الْاِیَّیَّارُ : برگزیدن ، ۲۲
 الْاِیَّیَّاقُ : استوار بستن ، ۲۰
 الْاِیَّیَّجَاسُ : بیم در دل داشتن ، ۷۳
 الْاِیَّیَّجَافُ : پویانیدن ستور ، ۶۳
 الْاِیَّیَّحَاءُ : فرمودن و الہام دادن ، ۱۰
 الْاَیَّدُ : قوۃ ، ۷۴
 الْاَیَّدِی : دستہا ، ۳۱
 اَیْدِیْکُمْ : دستهای خود ، ۲۱۰
 الْاِیَّیَّدَاءُ : رنجانیدن ، ۶۱
 الْاِیَّیَّدَانُ : آگاہ کردن ، ۸۷
 الْاِیَّیَّرَاءُ : آتش بیرون آوردن ، ۹
 الْاِیَّیَّرَاثُ : میراث دادن ، ۸۳
 الْاِیَّیَّرَادُ : آوردن ، ۱۶۲
 الْاِیَّیَّرَارُ : نیرومند گردانیدن ، ۷۸
 الْاِیَّیَّرَاعُ : الہام ، ۸۰
 الْاِیَّیَّسَافُ : بخشم آوردن ، ۸۴
 الْاِیَّیَّسَاعُ : توانگر شدن و تمام رسانیدن ،

الايعباد : در بستن ، ۷	۲۱۱
الايعضاع : شتابانیدن و شتافتن ، ۱۶۹	الايعلاج : در آوردن ، ۶۵
الايعماء : در بار دادن نهادن ، ۲۶	الايعلاف : سازواری دادن ، ۶
الايععاد : بیم کردن ، ۳۷	الايعمار : بسپار کردن ، ۱۴۱
الايعفاء : وفا کردن و قام دادن یعنی قام گزاردن ، ۳۹	الايعمان : گرویدن و بسی بیم کردن ، ۸
الايعفاض : شتافتن ، ۴۹	الايمان : سوگندها ، ۹۸/۵۳
الايقاد : آتش افروختن ، ۷	الايمانكُم : نماز شمارا ، ۲۰۸
الايقاع : الی لقاء ، ۱۸۹	الايمان : المتيمة ، ۱۰۹
الايككة : بيشه ، ۷۴	اليناس : دیدن و دانستن ، ۱۰۸
اَيُكُم : کدام شما ، ۵۱	اينما : هر کجا ، ۲۰۷
الايلاء : سوگند خوردن بطلاق که باوی مجامعت نکند تا چهار ماه و زیادت ،	الايواء : جای دادن ، ۱۵
	الايهان والتوهين : سست گردانیدن ، ۱۷۴

ب

ب : [به] ، ۶۵ ، پر ، ۲۱۱ ، با ، ۱۶۵	بشس العشير : بدیاری است وی یعنی بت ، ۱۲۲
بشیر مَعْطَسَة : جالی بسی کار کرده شده و فرو گذاشته ، ۱۲۴	بشس المصير : بد جای بازگشت است وی ، ۵۵
بشس : بد است ، ۱۳۷	بشس و بشس و بشس : شدید ، ۱۸۰
بشس الرفد المرفود : بد داده است لعنت ، ۱۶۲	البائس : سختی رسیده ، ۱۲۳
	الباب : یعنی در مدینه سدوم ، ۱۸۷

- بَابِل : کوهی است که کوشک نمرود
بر آنجا بوده ، ۲۰۶
- بَاخِيع : هلاك کننده ، ۱۱۲
- الْبَادِي : پیاپایی ، ۱۲۲
- بَادِي الرَّأْي : ظاهر دیدار ، ۱۶۰
- بَادُون : پیاپایان (م : البَادِي) ، ۱۰۱
- الْبَار : پذیرنده طاعت ، ۶۲
- بَارِد : خنک ، ۶۷
- بَارِزَةٌ : ظَاهِرَةٌ یعنی گشاده و پیدایی
درخت و کوه ، ۱۳۷
- بَارِغًا : برآمده ، ۱۸۳
- بَارِغَةٌ : تیغ زده ، ۱۸۳
- الْبَاسُ : حرب و عذاب و سختی و قوت
۶۳
- الْبَاسَاء : رنج و سختی ، ۱۷۸
- بَاسَ اللَّهُ : عذاب خدای ، ۸۸
- بَاسَكُكُمْ : جنگش شما ، ۱۴۷
- بَاسِط : دراز کننده ، ۱۸۷
- الْبَاطِل : نادرست و بیهوده ، ۷۸
- الْبَاطِن : نهان از چونی ، ۶۵
- بَاطِنُهُ : اندرون وی ، ۶۵
- بَاغ : ستم کننده ، ۲۰۹
- بَاقِيَّة : پای داری ، ۵۰
- الْبَاقِيَّات : خصلتهای پایدار نیکو یعنی
کارهای آخرت ، ۱۳۳
- بَالِغَةٌ : بنهایت رسیده در استواری ، ۵۳
- بَالَهُمْ : حَالَهُمْ ، ۷۸
- الْبَثْر : دم بریدن ، ۵
- الْبَث : پراکنده کردن ، ۹
- بَثَّى : از اندوه سخت خود ، ۱۵۸
- الْبَحَار : دریاها (م : بَحْر) ، ۲۸
- الْبَحْث : باز کاویدن ، ۱۸۷
- بَحْرٌ لُجِيٌّ : دریای مغ یعنی بسیار
آب ، ۱۱۸
- الْبَحِيرَةُ : آن ماده شرکه پنج شکم
بزادی آخر آنها نر بودی گوش ناقه
بشکافتندی و حرام کردند بر نشستن
وی اگر چه مانده شده بودی و از آب
و گیاه باز نداشتندی ، ۱۸۹
- الْبَخْس : بکاستن ، ۴۶
- بَخْس : کاسته یعنی کم ، ۱۵۴
- الْبَخْع : هلاك کردن ، ۱۱۲
- الْبُخْلُ وَالْبَخْل : رُفْقَى کردن ، ۱۶
- الْبَدء : آغاز کردن ، ۱۵۷/۱۰۵

بیدارآ : پیش دستی کنندگان یا از بهر پیش

دستی کردن ، ۱۹۱

البیدارُ والمُبَادَرَة : پیش دستی کردن ،

۱۹۱

بَدْر : نام آبی است میان مکه و مدینه ،

۲۰۲

بِدْعاً : نو ، ۸۰

[بدل] وَ بَدَّلْنَاهُمْ : و دادیم ایشانرا

بدل ، ۹۹

البُذْنُ : شتران که هدی فرستند بمکه

(م : بَدْنَة) ، ۱۲۴

بَدَنَكَ : تن تو ، ۱۶۵

البَدْوُ : پدید آمدن ، ۶۱ ؛ بیابان ، ۱۵۹

[بدی] اِنْ كَادَتْ لَتُبْدِي بِهِ : بدرستی

خواست که پیدا کند او را ، ۱۰۷ ؛

لَمْ يَبْدِهَا : پیدا نکردش ، ۱۵۷

بَدِيعُ السَّمَوَاتِ : مُبْدِعُهَا آوَبَدِيعُ

سَمَآوَاتِهِ : ۲۰۷

البِرّ : نیکویی کردن و راست شدن سوگند

و پذیرفتن طاعت ، ۶۲ ؛ ثَوَابُ الْبِرِّ ،

آئی الجنة ، ۲۰۱

البِرّ : خشکی ، ۱۰۵

البَرّ : آفریدن ، ۱۱

بُرْآء : بیزاران و بی گناهان (م : بَرِئُ

و بَرَاء) ، ۶۱

بَرَاءَة : بیزاری ، ۷۰ ؛ بیزار شدن ، ۶۱

البَرْد : خنکی ، ۳۶

بَرَد : یخچه ، ۱۱۸

بَرَرَة : نیکان ، ۳۱

البَرَزَخ : بازدارنده میان دو چیز ، ۶۸

بَرَزَخاً : حاجزاً ، بازدارنده ، ۱۱۵

البَرَق : درخش ، ۱۰۵

البَرَقُ و البریق : درخشیدن ، ۴۱

[برك] تَبَارَكَ : بزرگ است و پاینده

است ، ۵۴

بَرَكَات : افزونیها و فراخیها (م :

بَرَكَهَة) ، ۱۶۰

بَرَكَهَة : فزونی تسل ، ۱۶۰

البُرُوج : ستاره های یعنی دوازده برج ، ۲۳

البُرُوج : الزّوال ، ۱۲۹

البُرُوز : بیرون آمدن ، ۸۸

البُرْهَان : حجّت ، ۱۰۹

البَرِيَّة : آفریدگان ، ۱۱

بَرِيئُون : بیزاران ، ۱۶۴

البَزْوَغ : برآمدن آفتاب و ماه ، ۱۸۳
 البَسَّ : ریزه ریزه کردن ، ۶۶
 بِسَاطًا : گسترده ، ۴۷
 [بَسَطَ] يَبْسُطُوا : دراز کنند ، ۱۸۷
 البَسْط : گسترانیدن و دست و زبان
 دراز کردن ، ۶۱
 بَسْطَةٌ : زیادتی ، ۲۱۲
 بِسْمِ اللَّهِ : بنام خدای ، ۱
 البُسُور : روی ترش کردن ، ۴۱
 البُسُوق : دراز شدن ، ۷۴
 البَشَر : آدمی و روی پوست ، ۴۳
 بُشْرًا : مژده دهندگان (م : بَشِير) ،
 ۱۱۱
 البُشْرَى : مژده ، ۶۵ ؛ خواب نیکی که
 مسلمانی بیند یا او را ببیند ، ۱۶۴
 بُشْرَى : مژده ، ۱۵۴
 بَشِيرًا : مژده دهنده ، ۸۶
 بَصَائِر : حجت‌های روشن ، ۸۲
 روشنائی‌های دل (م : بَصِيرَة) ،
 ۱۰۹
 البَصَارَةُ والبَصَر : بینا شدن و داناشدن ،
 ۱۰۷

البَصَلَ : پیاز ، ۲۰۵
 بَصِيرًا : بینا ، ۱۵۸/۲۵
 بَصِيرَةٌ : حجت پیدا (ج : البَصَائِر) ، ۴۱۰
 البَيْضَع : آنچه میان سه تاده است یعنی
 شش سال ، ۱۰۵
 بَيْضَعِ مَنِين : چند سال ، ۱۰۵
 بَيْضَاعَةٌ ، پاره از مال که جدا کنند و
 بجائی فرستند برای بازرگانی ، ۱۵۴
 بَطَّائِن : آسترها (م : بَطَّانَة) ، ۶۹۰
 بَطَّانَةٌ : دوستان اندرونی و خاصگیان ،
 ۲۰۱
 بَطْرًا : از فیرندگی ، ۱۷۵
 بَطْنُش : گرفتن ، ۲۴
 بَطْنِ مَكَّةَ : اندرون مکه ، ۷۷
 البَطُون : شکمها (م : بَطْن) ، ۶۷
 پنهان شدن ، ۱۷۷
 [بَعَثَ] يَبْعَثُكَ : تا بستايدت ، ۱۴۴
 البَعَث : برانگیختن و فرستادن ، ۲۶
 البَعْثَرَة : زیر و زبر کردن و شورانیدن ،
 ۱۰
 بَعْدَ : پس ، ۱۴/۱۱
 البُعْد : دور شدن ، ۷۵

الْبُعْدُ وَالْبَعْدُ : الهلاك ، ۱۶۲

بَعْدَ أُمَّةٍ : پس از گاهی ، ۱۵۶

بُعْدَ الْمَشْرِقَيْنِ : دوری مشرق و مغرب

۸۴

بَعْضُ : پاره ، ۵۱۰

بَعْضُهُمْ : لختی از ایشان ، ۱۰۰

بَعْلٌ : بدم بنی است ، ۹۴

بَعُوضَةٌ : بشه ، ۲۰۵

بُعُولَةٌ : جمع بَعْل ، ۱۱۷

بَعِيداً : دور ، ۴۸

الْبِغَاءُ : الزنا ، ۱۱۷/۶۸

الْبِغَاءُ وَالْبِغْيَةُ : جستن ، ۶۸

الْبِغَالُ : استران (م : بَعْل) ، ۱۴۵

بَغْتَةٌ : ناگاه ، ۷۹

الْبَغْضَاءُ : دشمنی نهان ، ۶۱

[بغی] الإِبْغَاءُ : جستن ، ۱۷ ، لَا يَنْبَغِي :

نبود ، ۹۲ ، مَا يَنْبَغِي : نمی سزد

و نمی باید ، ۱۳۴ ، ذَلِكَ مَا كُنَّا

نَبْغِرُ : آن آنست که می جستیم ما ،

۱۳۸ ، مَا يَنْبَغِي : ستم نمی کنیم

یعنی دروغ نمی گوئیم ، ۱۵۷

الْبَغْيُ : ستم کردن ، ۶۸

الْبَغْيُ : مستی ازهر شراب ، ۱۷۷

بَغْيًا : حَسَدٌ ، ۱۹۹

بَغِيًّا : زن بلايه ، ۱۳۱

الْبَقَاءُ : ماندن ، ۶۸

بَقَرَاتٌ : جمع بَقَرَةٍ ، گاو ماده ، ۱۵۶

الْبُقْعَةُ : پاره از زمین بخلاف دیگرها

که پیرامن آن بود ، ۱۰۹

بَقْلٌ : تَرَه (م : الْبَقْلَةُ) ، ۲۰۵

بَقِيَّةٌ : بارها بود که از الواح موسی

صَلَوَاتُ اللَّهِ وَسَلَامُهُ عَلَيْهِ افتاده

بود و عصا و نعلین و جامه های وی

و دستار هارون ، ۲۱۲

بَقِيَّةُ اللَّهِ : آنچه باقی گذارد خدای

عز وجل شمارا از حلال ، ۱۶۲

الْبُكَاءُ : گریستن ، ۸۳

بَكَّةٌ : اندرون مکه ، ۲۰۱

الْبِكْرُ : جوانه که هنوز بچه نیاورده بود ،

۲۰۶

بُكْرَةٌ : در بامداد ، ۴۰

بَكْنَا : گنگان (م : أَبْكَم) ، ۱۴۴

[بکی] وَلْيَبْكُوا : و بگریندا ، ۱۷۰

بُكِيًّا : گریندگان (م : بِالْ) ، ۱۳۲

بَلَى : نه چنان که نه چنین ، ۱۹

البَلَاءُ : آزمودن بنعمت و محنت ، ۸۳

البَلَاءُ وَالْإِبْلَاءُ : آزمودن ، ۲۳

بَلَاءٌ حَسَنًا : عَطَاءٌ جَمِيلًا ، ۱۷۴

الْبِلَادُ : شهرها (م : الْبِلَدُ) ، ۱۹

الْبَسَلَاغَةُ : بزبان رسیدن بغایت آنچه در

دل بود ، ۱۹۴

الْبَلَدُ الْأَمِينُ : شهر راست ، ۱۴

الْبَلَدَةُ : بیابان بی نبات ، ۷۴

بَلَدَةٌ مَيِّتًا : زمین مرده یعنی خشک ،

۷۴

الْبَلْعُ : فرو خوردن ، ۱۶۰

[بَلَع] قَدْ بَلَغْتَ : بدرستی رسیدی ،

۱۳۹ ؛ حَتَّى يَبْلُغَ : تا بگردد ،

۲۱۲

[بَلَوْنَا نَبْتَلِيهِ] : آزمائیم او را ، ۴۳۸

لَتَبْلُوكَ : هراینه هراینه آزموده کرده

شوید ، ۲۰۴ ؛ ابْتَلَى : اَمَرَّ وَكَلَّفَ

لِيُظْهِرَ مَا عِلْمُ مِنْهُ مِنَ الْوَقَاءِ

لِلْمَخْلُوقِ ، ۲۰۷

الْبُلُوغُ : رسیدن ، ۴۱

بَلَى : آری ، ۲۵

الْبَيْتَى : کهنه شدن و سپری شدن ، ۱۳۰

بَلَدِيغًا : رسته بدلهای و بسته و تمام ،

۱۹۴

لِبَنَاءٍ : برآوردن

بَنَاءٌ : دیوار برآورده ، ۹۲

الْبَنَانُ : انگشتان (م : بَنَانَةٌ) ، ۴۱۰

بَنَانٌ : پیوندگاه ، ۱۷۴

[بَنَى بَنَيْنَا] : برآوردیم ، ۳۵۰ ؛ بَنَوْا :

برآوردند ، ۱۷۲

بَنَى : پسر ن من ، ۱۵۷

بُنَى : پسرک من ، ۱۵۳

بَنَى إِسْرَائِيلَ : پسران یعقوب ، ۶۱۱

الْبُنْيَانُ : برآوردن ، ۱۷

بُنْيَانُهُمْ : بناهاشان ، ۱۴۵ ؛ برآورده

ایشان ، ۱۷۲

بَنِيهِ : پسران وی ، ۳۲

[بَوَّأَ] تَبَوَّأَ : جای گیرید یعنی جای

سازید ، ۱۶۵ ؛ تَبَوَّأَ : می ساختی

و فرو می آوردی ، ۲۰۲

الْبَوَّاءُ : بازگشتن ، ۱۷۴

الْبَوَارُ وَالْبُورُ : هلاک شدن ، ۷۷

بُورًا : هلاک شدگان و نیست شدگان

(م : بَائِر) ، ۷۷

[بہت] بُہت : تَحْيَرٌ ، ۲۱۳

البہت : سرگردان کردن ، ۱۲۵

البہتان : دروغ گفتن ، ۶۲ ؛ بُہتاناً :

بدروغ و ظلم ، ۱۹۲

بہیج : نیکو و زیبا ، ۷۴

البہیمۃ : ہر چہار پای کہ در خشکی و

تری است ، ۱۲۳

بہیمۃ الانعام : شتر و گاو و گوسفند

و بز ، ۱۲۳

بہیئاً : شیعون ، ۱۷۶ ، درشب ، ۱۶۴

البہان : قرآن ، ۶۸

البیت : خانہ (ج : البیوت) ، ۶

البیت الحرام : خانہ کعبہ ، ۱۸۵

البیت المعمور : خانہ است در آسمان

چہارم برابر کعبہ ، ۷۲

البیتوتۃ : شب گذاشتن ، ۱۱۵

البیدوۃ : الهلاك ، ۱۳۶

بَیضَاء : سپید ، ۹۴

البیض : خایہ مرغ (م : البیضۃ) ،

۹۴

بیض : جمع أَبْیَض یعنی سپید ، ۹۸

البیغ : فروختن و خریدن ، ۶۰

بِیغ : کلیساهای ترسیان (م : بیعۃ) ،

۱۲۴

[بین] تَبَيَّنَ : پدید آمد ، ۷۹ ؛ تَبَيَّنَتِ

الجن : بدانستند پریان ، ۹۹ ؛ لَتَبَيَّنُنَّ :

ہر اینہ ہر اینہ پیدا کنند او را ، ۲۰۴

بَیِّن : میان ، ۲۳

بَیِّنَ ذَٰلِكَ : میان آن دو ، ۱۹۷

بَیِّنَ يَدَيْهِ : پیش وی ، ۴۶

البینۃ : حجّت پیدا (ج : البینات) ،

۱۱

بُیُوتاً : خانہ ها ، ۱۱۷ ، خرگاہهای

ادیم و خیمہ ها و سرا پرده ها ، ۱۴۷

ت

ت : بحق ، ۹۴

التّابِعین : چاکران زنان ، ۱۱۷

التّابوت : صندوقی بود در صورت

پیغامبران و جانها بعدد ایشان ، ۲۱۲

التّائِیم : بیژہ منسوب کردن ، ۶۷

التّأْجیل : زمان دادن ، ۳۷

تَبَارَكَ : بزرگست و پاینده است ، ۵۴
 التَّبَائِعُ : با یکدیگر خرید و فروخت
 کردن ، ۲۱۴
 التَّبَتُّيْكَ : مُبَالَغَةُ فِي الْبَشْكِ ، ۱۹۶
 تَبْتِيْلًا : بریدن ، ۴۴
 التَّبَدُّلُ : گرفتن ، ۱۰۲
 التَّبْدِيلُ وَالْإِبْدَالُ : بدل کردن ، ۴۰
 التَّبْدِيرُ : الإِسْرَافُ ، ۱۴۱
 [تَبَر] لِيَتَّبِرُوا : تاهلاك کنند ، ۱۴۱
 التَّبَرُّ : هلاك کردن ، ۴۸
 التَّبَرُّءُ : البراءة ، ۱۱۰
 التَّبَرُّؤَةُ : بزارگردانیدن ، ۱۰۳
 التَّبَرُّجُ : خویشتن برآراستن ، ۱۰۲
 التَّبَرُّزُ : بیرون آوردن ، ۳۴
 التَّبَسُّمُ : نرم خندیدن ، ۱۱۰
 التَّبَشِيرُ : مژده دادن ، ۲۶
 تَبْصِيرَةٌ : از بهر بینا کردن و عبرت
 نمودن ، ۷۴
 التَّبْطِيشَةُ : درنگ کردن و بر درنگ
 داشتن یعنی باز داشتن ، ۱۹۴
 [تبع] لَا تَتَّبِعُوا بَدْمَ مَرُودٍ ، ۱۱۶
 أَتَبَعَهُ : دریافتن ، ۱۸۰

التَّأَخَّرُ : سپس شدن ، ۴۳
 التَّأَخِيرُ : باز پس افکندن ، ۲۸
 التَّأْدِيَةُ وَالْإِدَاءُ : گزاردن ، ۸۲
 التَّأْذُنُ : بیگاهانیدن و دانستن ، ۱۵۰
 التَّأْذِينَ : آواز کردن و بانگ نماز کردن ،
 ۱۲۲
 تَأْرَةٌ أُخْرَى : باری دیگر ، ۱۲۸
 تَاسِعٌ : نهم ، ۶۴
 التَّاسِيسُ : بنیاد نهادن ، ۱۷۱
 التَّأَلَّى : سوگند خوردن ، ۱۱۷
 التَّأْلِيفُ : جمع کردن و سازواری دادن ،
 ۱۱۸
 التَّامِيرُ : امیر کردن ، ۱۴۱
 الْقَابِوِبُ : همه روز رفتن و تسبیح کردن ،
 ۹۸
 تَأْوِيلُ : تفسیر ، ۱۳۹
 تَأْوِيلًا : عَاقِبَةً ، ۱۴۲
 تَأْوِيلُ الْآحَادِيثِ : تاویل خواب یا
 عواقب کارها ، ۱۵۳
 التَّأْيِيدُ : نیرو دادن ، ۶۱
 التَّيَابُ : هلاك شدن ، ۳
 التَّبَارُ : هلاك ، ۴۸

التَّيَمُّ وَالتَّبَاعَةُ : پس رفتن ، ۳۳
 تَبَّعَ : ملکی بود از ملوک حمیریم ، ۷۴
 تَبَعًا : پس روان (م : تَبِيعَ) ، ۸۸
 التَّبْلِيغُ وَالتَّبْلَاغُ : رسانیدن ، ۴۶
 التَّبَوُّؤُ : جای گرفتن ، ۶۳
 التَّبَوُّؤَةُ : کسی را جای فرود آوردن و
 جای ساختن ، ۱۰۷
 تَبَيَّنَا : پدید کردنی ، ۱۴۷
 تَبِيعًا : جوینده حق ، ۱۴۳
 التَّبَيُّنُ : طَلَبُ الْبَيَانِ ، ۱۹۵
 التَّبَيُّنُ وَالتَّثْبُتُ : آهستگی کردن در
 کار ، ۷۶
 التَّبْيِيتُ : شبخون کردن و ساختن کار
 شب ، ۱۱۱
 التَّبْيِينُ : پیدا کردن ، ۵۷
 التَّتَابُعُ : پیاهی شدن ، ۶۴
 تَقْيِيبُ : إِهْسَاطُكَ ، ۱۶۲
 تَتَرَّى : از پس یکدیگر یعنی پیاهی ،
 ۱۲۰
 التَّثَبُّتُ : طَلَبُ الثَّبَاتِ ، ۱۹۵
 التَّثْبِيتُ : استوار کردن ، ۷۸
 التَّشْيِيطُ : درنگ کردن یعنی کاهلی و

سستی کردن ، ۱۶۸
 التَّشْرِيبُ : سرزنش کردن ، ۱۵۸
 التَّثْوِيبُ : پاداش دادن ، ۲۷
 التَّجَارَةُ : بازرگانی کردن ، ۶۰
 التَّجَنُّافُ : بیکسو شدن و دور شدن ،
 ۱۰۴
 التَّجَانُفُ وَالتَّجَنُّفُ : میل کردن ،
 ۱۸۶
 التَّجَاوُرُ : با یکدیگر همسایگی داشتن ،
 ۱۵۲
 التَّجَاوُزُ : درگذشتن ، ۸۰
 التَّجَرُّعُ : بحیله فرو خوردن آب یعنی
 جرعه جرعه خوردن ، ۱۵۰
 التَّجَسُّسُ وَالتَّحَسُّسُ : خبر جستن ،
 ۷۶
 التَّحْلِيَّةُ : روشن کردن ، ۱۷
 التَّجْمِيعُ : گرد کردن ، ۷
 التَّجَنُّبُ : دور شدن ، ۲۲
 التَّجَنُّبُ : دور کردن ، ۱۶
 التَّجْهِيْزُ : ساز کردن یعنی ساختن ، ۱۵۷
 التَّحَاجُّجُ : الْمُحَاجَّةُ ، ۸۸
 التَّحَاضُّ : یکدیگر را برانگیختن ، ۲۰

التَّحْكِيمُ : با یکدیگر بداور شدن ، ۱۸۸
 التَّحْلِيلُ وَ التَّحْلِيلُ : سوگند راست
 کردن و حلال کردن ، ۵۶
 التَّحْلِيَّةُ : بازور کردن ، ۴۰
 التَّحْلِيْقُ : موی سردن ، ۷۸
 التَّحْمِيْدُ : مِبَالِغَةُ الْحَمْدِ : ۲۰۳
 التَّحْمِيْلُ : بار بر کسی نهادن ، ۶۰
 التَّحْوِيلُ : گردانیدن ، ۱۴۲/۹۸
 التَّحْيَةُ : درود دادن و سلام گفتن ، ۶۴
 التَّحْيِيزُ : برخویشتن بیچیدن و جمله شدن
 و از آن سوی که باشی بسوی دیگر
 چسبیدن ، ۱۷۴
 التَّخَصُّمُ : لِإِخْتِصَامٍ ۹۳
 التَّخَاْفُ وَ الْمُخَاَفَةُ : آهسته گفتن
 با یکدیگر ، ۵۳
 التَّخْبِيْطُ : تباه کردن و دیوانه کردن ،
 ۲۱۴
 أَخَذَ | لَتَتَّخِذَنَّ : هراينه هراينه
 سازیم ، ۱۳۵
 التَّخْذُ : گرفتن ، ۱۳۹
 التَّخْسِيرُ : زیانکار گردانیدن و هلاک
 کردن و بزیانکاری نسبت کردن ،
 ۱۶۱

التَّحَاكُمُ : با یکدیگر بداور شدن ، ۱۹۳
 التَّحَاوُرُ : جواب دادن یکدیگر را ، ۶۴
 تَحْتُ : زیر ، ۱۲
 التَّحْبِيبُ : دوست گردانیدن ، ۷۶
 تَحْتُ الثَّرَى : زیر هفتم زمین ، ۱۲۷
 التَّحْدِيْثُ : سخن گفتن و خبر دادن ، ۱۰
 التَّحْدِيْرُ : ترساندن ، ۱۹۹
 التَّحْرُفُ : گردیدن ، ۱۷۴
 التَّحْرِيْ : جستن ، ۴۶
 التَّحْرِيرُ : آزاد کردن ، ۶۴
 التَّحْرِیْضُ : الْمِبَالِغَةُ فِي الْحَثِّ .
 ۱۷۵
 التَّحْرِيفُ : گردانیدن ، ۱۸۷
 التَّحْرِيقُ وَ الْإِحْرَاقُ : سوزانیدن ،
 ۱۰۶
 التَّحْرِیْكُ : جنبانیدن ، ۴۱
 التَّحْرِیْمُ : ناشایسته گردانیدن ، ۵۶
 التَّحْصَنُ : پارسائی و نهفتگی نمودن ،
 ۱۱۷
 التَّحْصِيْلُ : گرد کردن و جدا کردن ، ۱۰
 التَّحْصِيْنُ : استوار کردن ، ۶۳

التَّخْطُفُ : الخطف ، ۱۰۷

التَّخْفِيفُ : سبک کردن ، ۹۸

التَّخَلُّفُ : باز پس ایستادن ، ۱۷۲

التَّخَلَّى : نهی شدن ، ۲۵

التَّخْلِيَّةُ ، رها کردن و دست باز داشتن

و راه باز دادن ، ۱۶۶

التَّخْلِيدُ : جاودانه کردن ، ۴۰

التَّخْلِيفُ : باز پس گذاشتن ، ۷۷

التَّخَوُّفُ : ترسیدن و کم کردن ، ۱۶۴

التَّخْوِيلُ : خداوند چیزی گردانیدن ،

۸۹

التَّخْيِيرُ وَالْإِخْتِيَارُ : برگزیدن ، ۵۳

التَّخْيِيلُ : کسی را خیال نمودن و گمان

افکندن ، ۱۲۹

التَّدَارُكُ : دریافتن ، ۵۴

التَّدَايُسُ : بایکدیگر معاملت کردن و

بیکدیگر فروختن بوام ، ۲۱۴

التَّدْبِيرُ : باندیشه از پی کاری شدن ، ۷۹

التَّدْبِيرُ : اندیشه کردن در عاقبت کار ،

۱۰۴

التَّدْسِيسَةُ : پنهان کردن ، ۱۷

التَّدَلَّى : سخت نزدیک شدن ، ۷۱

التَّدْلِيَّةُ : کسی را در کاری افکندن ،

۱۸۶

التَّدْمِيرُ : هلاک کردن ، ۷۸

التَّدْيِيعُ : کشتن ، ۱۰۷ ؛ مَبَالِغَةٌ

الذَّبْحُ ، ۱۵۰

التَّدَكُّرُ : پند گرفتن ، ۲۰

تَدَكُّرَةٌ : پند ، ۳۰

التَّدَكُّيَّةُ : الذَّبْحُ : ۱۸۵

التَّدَكُّيرُ : پند دادن و یاد دادن ، ۲۱

التَّدْلِيلُ : رام کردن ، ۳۹

الْقَرَائِبُ : استخوانهای سینه (م: التَّرِيَّةُ) ،

۲۳

التَّرَائِي : یکدیگر را دیدن ، ۱۱۳

التَّرَاثُ : میراث ، ۲۰

التَّرَاقِي : چنبرهای گردن (م: تَرْقُوة) ،

۴۱

التَّرْبُصُ : چشم داشتن ، ۶۵

التَّرْبِيَّةُ : پروردن ، ۱۱۲

التَّرْتِيلُ : آهسته و گشاده خواندن ، ۴۴

التَّرَدُّدُ : آمد و شد کردن و گردیدن ،

۱۶۸

التَّرَقُّبُ : الإِرْتِقَابُ : ۱۰۸

التَّرْك : دست بازداشتن ، ۴۲

التَّرْكِيْب : درهم نشانیدن ، ۲۸

التَّرَاوُرُّ وَالْإِزَاوُرُّ : بچسبیدن یعنی

گرایستن ، ۱۳۵

التَّرَكَّى : پاکی جستن و زکوة دادن ،

۱۷

التَّرْكِيَّة : پاک کردن ، ۱۷

التَّرْوُد : توشه برداشتن ، ۲۱۰

التَّرْوِيْج : جفت کردن ، ۲۹

التَّرْيِثُ : پراکنده شدن ، ۷۷

التَّرْيِيْن : آراستن ، ۵۴

التَّرْيِيْل : جدا کردن ، ۱۶۴

التَّسَاءُلُ : از یکدیگر پرسیدن ، ۳۴

التَّسَاقُطُ وَالْإِسَاقُطُ : السُّقُوط ،

۱۳۲

التَّسْبِيْح : خدای را بهاکی یادکردن ، ۴

التَّسْجِيْر : پر کردن و تفسانیدن ، ۲۹

التَّسْحِيْر : محتاج گردانیدن بطعام و

شراب و فریفتن و بسی جادوی کردن ،

۱۱۴

التَّسْخِيْر : فرمانبردار گردانیدن ، ۵۰

التَّسْرِیْحُ وَالسَّرَاحُ : رها کردن ، ۱۰۱

تِسْعَةٌ رَهْطٌ : نه تن ، ۱۱۱

تِسْعَةُ عَشْرَ : نوزده ، ۴۳

تِسْعٌ وَتِسْعُونَ : نود و نه ، ۹۱

التَّسْغِيْر : افروزانیدن آتش ، ۲۹

التَّسْفِيْهِ : بی خرد شدن ، ۲۰۸

التَّسْكِيْر : چشم بستن ، ۱۴۸

التَّسْتَلُّ : از میان مردمان بیرون آمدن ،

۱۱۹

التَّسْلِيْطُ : برگماشتن ، ۶۳

التَّسْلِيْم : سپردن ، ۲۱۲

التَّسْمِيَّة : نام کردن و صفت کردن ،

۳۹

التَّسْنَةُ وَالتَّسْنَى : از حال بگشتن ،

۲۱۳

التَّسْنِيْد : پشت بدیوار باز گذاشتن ، ۵۹

تَسْنِيْم : برتر شرایبست در بهشت ، ۲۷

التَّسْوَرُ : بر شدن ، ۹۱

التَّسْوِيَّة : راست کردن ، ۱۷ ؛ برابر

کردن ، ۱۹۳

التَّسْوِيْل : بیاراستن ، ۷۹

التَّسْوِيْم : نشان کردن ، ۷۳

التَّشَابُه : بیکدیگر مانستن ، ۹۰

التَّشَاكُوسُ : با یکدیگر بدخوبی کردن
و ناساختن ، ۹۰

التَّشَاوُرُ و الْمُشَاوَرَةُ : رای زدن با
یکدیگر ، ۲۱۲

التَّشْبِيهِ : مانند کردن ، ۱۹۷

التَّشْرِيدُ : رمانیدن و راندن ، ۱۷۵

التَّشَقُّقُ و الْإِشْقَاقُ : الْإِشْقَاقُ ، ۷۵

التَّشْيِيدُ : برافراشتن ، ۱۹۴

التَّضْمِيحُ : بامداد بجایی آمدن ، ۷۰

التَّصَدُّعُ و الْإِصْدَاعُ : شکافته شدن ،
۶۳

التَّصَدُّقُ و الْإِصْدَاقُ : صدقه دادن ، ۶۰

التَّصَدُّیُّ : پیش آمدن ، ۳۰

تَصَدِیَّةٌ : دست برهم زدن ، ۱۷۴

التَّصْدِیْعُ : سر بدرد آوردن ، ۶۶

التَّصْدِیقُ : راستگوی داشتن ، ۱۶

التَّصْغِيرُ : روی بگردانیدن بنگهتر ،
۱۰۴

التَّصْفِیَّةُ : روشن کردن ، ۷۹

التَّصَلُّبُ و الصَّلَبُ : بردار کردن ، ۱۱۲

التَّصْلِیَّةُ : نماز کردن و درود گفتن ، ۵۰

التَّصْوِیرُ : نگاشتن ، ۵۹

التَّضَرُّعُ : زاری کردن ، ۱۲۱ : تَضَرُّعًا :
مُتَضَرِّعًا ، ۱۸۱

التَّضَلُّیلُ : ناجیز کردن ، ۶

التَّضْئِیفُ و الْإِضَافَةُ : مهمان کردن ،
۱۳۹

التَّضْئِیقُ : تنگ کردن ، ۵۸

التَّطَاوُلُ : دراز شدن و گردن کشی کردن ،
۱۰۹

التَّطْئِیفُ : کم پیمودن ، ۲۶

التَّطْلِیقُ و الطَّلَاقُ : پای گشادن ، ۵۷

التَّطْوُّعُ و الْإِطْوَاعُ : ازخوشتن کاری
کردن که برون فریضه و سنت بود

یعنی طاعت زبادت ، ۲۰۸

التَّطْوِیعُ : آسان گردانیدن و فرمانبردار
گردانیدن و فرمان بردن و سازوار

گردانیدن ، ۱۸۷

التَّطْوِیقُ : طوق در گردن افکندن ، ۲۰۴

التَّطَهُّرُ و الْإِطْهَارُ : سروتن شستن و

پاکی جستن ، ۱۱۱

التَّطْهِيرُ : پاک کردن ، ۱۱

التَّطْهِيرُ و الْإِطْهَارُ : قال بد گرفتن ،

التَّظَاهُرُ : هم پشت شدن و از زن ظاهر کردن ، ۵۶

التَّظْلِيلُ : سایه دار گردانیدن ، ۱۷۹

التَّعَارُفُ : یکدیگر را شناختن ، ۷۶

التَّعَاسُرُ : با یکدیگر دشوار گرفتن ، ۵۸

التَّعَاطِي : گرفتن و در چیزی خوض کردن ، ۷۰

تَعَالَوْا : بیایید شما همه مردان ، ۶۰

تَعَالَيْنَ : بیایید شما همه زنان ، ۶۰

التَّعَاوُنُ : یکدیگر را یاری دادن ، ۱۸۵

التَّعْبِيدُ : به بندگی گرفتن و رام کردن ، ۱۱۲

التَّعَجُّلُ : شتافتن ، ۲۱۰

التَّعْجِيزُ : بناتوانی منسوب کردن ، ۹۸

التَّعْجِيلُ وَالْإِعْجَالُ : شتابیدن و پیشی دادن ، ۷۷

التَّعَدُّی : از حد در گذشتن ، ۵۸

التَّعْدِيدُ : شمردن ، ۷

التَّعْدِيبُ : شکنجه کردن ، ۲۰

التَّعْذِيرُ : تقصیر کردن و عذر دروغ گفتن ، ۱۷۰

التَّعْرِیْضُ : سخن سر بسته گفتن ، ۲۱۲

التَّعْرِیْفُ : شناسا گردانیدن و خوش بوی کردن ، ۵۶

التَّعْزِیرُ : بزرگ داشتن و یاری کردن ، ۷۷

التَّعْزِیرُ : نیرومند گردانیدن ، ۷۷

تَعَسَّ لَهُمْ : هلاک باد ایشانرا ، ۷۸

التَّعْطِیلُ : فرو گذاشتن ، ۲۹

التَّعَفُّفُ : خویشن داری کردن بشکلف ، ۲۱۳

التَّعْقِیبُ : بازگشتن و باز گردانیدن ، ۱۰۹

بازگشتن و نگاه داشتن و باز گردانیدن

و حکم کسی را فسخ کردن ، ۱۵۲

التَّعْلُمُ : از کسی آموختن ، ۲۰۶

التَّعْلِیقُ : در آویزانیدن ، ۱۹۶

التَّعْلِیمُ : در آموزانیدن ، ۱۲

التَّعَمُّدُ : قصد کردن ، ۱۰۱

التَّعْمِیَّةُ : پوشانیدن ، ۱۶۰

التَّعْمِیرُ : زندگانی دادن ، ۹۶

التَّعْوِیْقُ : المتنع : ۱۰۱

التَّغَابُنُ : بر یکدیگر غبن آوردن ، ۵۹

التَّعَامُرُ : به چشم یکدیگر را اشارت کردن ، ۲۷

التَّغَشِیَّةُ : چیزی بر کسی پوشانیدن ، ۷۲

- التّغیّر : دیگرگون شدن ، ۷۹
 التّغیّط : خشم گرفتن ، ۱۱۴
 التّعلیق : استوار بستن ، ۱۵۴
 التّغییر : گردانیدن ، ۱۵۲
 التّفاخُر : با یکدیگر نازیدن ، ۶۵
 التّفاوتُ و التّفوّت : برافروود شدن ، ۵۴
 التّفتیح : الفتح ، ۹۲
 التّفتیر : مست گردانیدن ، ۸۴
 التّفّت : آنچه در مناسک بجای آرند
 چون شترکشتن و موی ستردن و جز
 آن ، ۱۲۳
 التّفجّر : روان شدن ، ۲۰۶
 التّفجیر : روان کردن ، ۲۸
 التّفرّق : پراکنده شدن ، ۱۱
 التّفْرِیط : نقصیر کردن ، ۹۰
 التّفْرِیغ : فارغ کردن و بریختن ، ۱۰۰
 التّفْرِیق : پراکنده کردن ، ۱۰۵
 التّفْرِیع : بیم و اندوه بردن ، ۱۰۰
 التّفْسیح : فراخ نشستن ، ۶۴
 التّفْسیر : پیدا کردن ، ۱۱۵
 التّفْصیل : پیدا کردن و جدا کردن ، ۸۶
 التّفْضُل : فضل و سری جستن ، ۱۲۰
 التّفْضیل : فضل نهادن ، ۸۲
 التّفْطُر : الإِثْطَار ، ۱۳۴
 التّفْقُد : جستن گم شده ، ۱۱۰
 التّفْقّه : علم آموختن ، ۱۷۳
 التّفْکّه : شکفتن نمودن و پشیمانی
 خوردن ، ۶۷
 التّفْکیر : اندیشه کردن ، ۴۳
 التّفْویض : کار بکسی سپردن ، ۸۸
 التّفْهیم : دریابانیدن ، ۱۲۶
 التّفیّوء : بازگشتن ، ۱۴۶
 التّفْذُم : پیش شدن ، ۴۳
 التّفْذیر : اندازه کردن ، ۲۲
 التّفْذیس : پاک کردن و بپاکی صفت
 کردن ، ۳۳
 التّفْذیم : پیش فرستادن ، ۲۰ : التّفْذیمُ
 و التّفْذُم : پیش شدن ، ۷۵
 التّفْأیل : روی درروی یکدیگر آوردن ،
 ۶۶
 تُفَاةٌ وَ تَفِیةٌ : پرهیزگاری ، ۱۹۹
 التّفْاسُم : بهم سوگند خوردن ، ۱۱۱
 التّفْجُل : پذیرفتن ، ۸۰
 التّفْجیل : بسیار کشتن ، ۱۱۳

- التَّقْرِيبُ : نزدیک گردانیدن ، ۲۷
- التَّقْرِينُ : برسن و غل بستن ، ۱۵۱
- التَّقْسِيمُ : بخش کردن ، ۷۳
- التَّقْصِيرُ : کم کردن و کوتاه کردن در کار و لختی از موی بریدن ، ۷۸
- التَّقْطُعُ : پاره شدن و پراکنده کردن ، ۱۲۰
- التَّقْطِيعُ : پاره پاره کردن و بریدن ، ۷۹
- التَّقْفِيَةُ : چیزی از پس چیزی داشتن یعنی فرستادن ، ۶۶
- التَّقْلُبُ : برگردیدن ، ۷۹
- التَّقْلِيْبُ : بسیار برگردانیدن ، ۱۰۳
- التَّقْلِيلُ : اندک نمودن و اندک گردانیدن ، ۱۷۵
- التَّقْوُلُ : سخن بر کسی بافتن ، ۵۱
- التَّقْوَى : پرهیزگاری ، ۱۳۱
- التَّقْوِيمُ : راست گردانیدن ، ۱۴
- تَقْيَسًا : پرهیزگار ، ۱۳۱
- التَّقْضِيضُ : تقدیر کردن و سبب ساختن ۸۴
- التَّكَاتُرُ : نازیدن به بسیاری مال ، ۸
- التَّكْبَرُ : بزرگ منشی کردن ، ۸۸
- التَّكْبِيرُ : بزرگی یاد کردن ، ۴۲
- التَّكْثِيرُ : بسیار گردانیدن ، ۱۷۸
- التَّكْذِيبُ : دروغ گوی داشتن یعنی بدروغ نسبت کردن ، ۵
- التَّكْرِمَةُ : التَّكْرِيمُ ، ۱۴۲
- التَّكْرِيهُ : دشمن گردانیدن ، ۷۶
- التَّكْفِيرُ : فرو پوشیدن گناه کسی ، ۵۷
- التَّكْفِيلُ : پذیرفتاری بکسی دادن بتعلیم کردن ، ۱۹۹
- التَّكْلُفُ : از خویشتن چیزی نمودن که در توان نباشد و رنج چیزی کشیدن ، ۹۳
- التَّكْلِيْبُ : سگ را شکار آموختن ، ۱۸۶
- التَّكْلِيْفُ : چیزی از کسی درخواستن که در آن رنج بود ، ۵۸
- التَّكْوِيرُ : در پیچیدن ، ۲۹
- التَّلُّ : بر روی افکندن ، ۹۴
- التَّلَاقِي : یکدیگر را دیدن و بهم رسیدن ، ۸۸
- التَّلَاوَةُ : خواندن ، ۱۱

التَّسْلُوهُ : یکدیگر را سرزنش کردن.

۵۳

التَّابُّثُ : اللَّبِثُ ، ۱۰۱

التَّلَطُّفُ : نرمی کردن ، ۱۳۵

التَّلَظُّیُّ : زبانه زدن آتش ، ۱۶۰

تِلْقَاءُ : سوی ، ۱۰۸

تِلْقَاءُ نَفْسٍ : از نزد خویشتن ، ۱۶۳

التَّلَقُّمُ : الإِلْتِقَامُ ، ۱۱۲

التَّلَقُّیُّ : پیش رفتن و چیزی از کسی

گرفتن ، ۷۵

التَّلْقِیَّةُ : چیزی پیش کسی باز آوردن و

تلقین کردن ، ۳۹

تِلْكَ : آنت ، ۱۲۷ : تِلْكَ إِذْ :

آنگاه ، ۳۳

تِلْكَ الشَّجَرَةُ : آنت درختان ، ۱۷۶

تِلْکُمُ الْجَنَّةُ : آن بهشتان ، ۱۱۷

[تَلَوْ] تَلَّی : خوانده شود ، ۲۶ ؛ أُتِّلَ :

بخوان ، ۱۰۷ ؛ تَتَلَّوْا : خواندند ،

۲۰۶

التَّلَوُّ : از پس کسی شدن ، ۱۷

التَّلَوِیَّةُ : نیک بپچانیدن یعنی برافتن ،

۵۹

التَّهَهُیُّ : خویشتن را مشغول کردن از

چیزی ، ۳۰

تَمَّانِبِلُ : صورتهای انگبخته (م : تِمَّشَال) ،

۹۹

التَّمَارِیُّ : بشك شدن ، ۷۰

التَّمَّاسُ وَالْإِلْتِمَاسُ : یکدیگر را بسودن

و مباشرت کردن ، ۶۴

التَّمَتُّعُ : برخورداری گرفتن ، ۳۸

التَّمَتِّیْعُ : برخورداری دادن ، ۸۳

التَّمَحَّیصُ : پاک کردن و پاکیزه کردن

و آزموده گردانیدن ، ۲۰۳

التَّمْدِیدُ : نیک کشیدن ، ۷

التَّمْرِیدُ : هموار کردن ، ۱۱۱

التَّمْزِیقُ وَ الْمُتَمَزِّقُ : پراکنده کردن ،

۹۸

التَّمْسِیْکُ : الإِسْتِمْسَاکُ ، ۱۸۰

التَّمَطُّیُّ : خرامیدن ، ۴۲

التَّمْکِیْنُ : جای دادن و دست دادن ،

۸۱

التَّمَنُّیُّ : آرزو بردن ، ۶۰

التَّمَنِیَّةُ : آرزو دادن یعنی بآرزوها

خواندن ، ۱۹۶

- التَّمْهِيدُ : گسترانیدن ، ۴۲
 التَّمْيِيزُ : پاره پاره شدن و از یکدیگر جدا شدن ، ۵۵
 التَّنَاءُشُ : از دور گرفتن ، ۱۰۰
 التَّنَابُزُ : یکدیگر را بلقب خواندن ، ۷۶
 التَّنَاجِیُ وَالْمُنَاجَاةُ : با یکدیگر راز گفتن ، ۶۴
 التَّنَادُ : از یکدیگر رمیدن ، ۸۸
 التَّنَادِیُ : یکدیگر را آواز دادن ، ۵۲
 یکدیگر را خواندن ، ۸۸
 التَّنَازُعُ : از یکدیگر گرفتن و یکدیگر دادن چیزی ، ۷۲
 التَّنَاصُرُ : یکدیگر را باری دادن ، ۹۳
 التَّنَافُسُ : با یکدیگر خواهانی نمودن ، ۲۷
 التَّنَاهِیُ : یکدیگر را بازداشتن و باز ایستادن ، ۱۸۹
 التَّنَاوُشُ : گرفتن ، ۱۰۰
 التَّنْبِیْةُ وَ الْإِنْبَاءُ : آگاه کردن ، ۴۱
 التَّنْجِیةُ : الْإِنْجَاءُ ، ۵۷
 التَّنَزُّلُ : فرود آمدن ، ۱۲
 التَّنْزِیلُ وَ الْإِنْزَالُ : فرو فرستادن ، ۴۰
 التَّنْشِیْةُ : پروردن و برپا نیدن ، ۸۳
 التَّنْعِیمُ : بنار پروردن ، ۱۹
 التَّنْفِیسُ : دم زدن یعنی دمیدن و پراکنده شدن روشنی صبح ، ۲۹
 التَّنْقِیْبُ : در شهرها گشتن ، ۷۵
 التَّنْکِیْرُ : از حال بگردانیدن ، ۱۱۱
 التَّنْکِیْسُ وَ النُّکْثُ : نگوسار کردن ، ۹۷
 التَّنْکِیلُ : رسوا کردن و رمانیدن قومی بشکنجه قومی دیگر ، ۱۹۴
 التَّنْشُورُ : معروف ، ۱۲۰
 تَوَّابٌ : نیک توبه پذیرنده و توبه دهنده
 التَّوَّارِیُ : پنهان شدن ، ۹۲
 التَّوَّاصِیُ : اندرز کردن یکدیگر را ، ۸
 التَّوَّاعُدُ : یکدیگر را نوید دادن ، ۱۷۵
 التَّوْبُ وَ التَّوْبَةُ وَ الْمَتَابُ : از گناه بازگشتن ، ۲۴
 تَوْبَةُ نَصُوحًا : توبه استوار و درست که هرگز نشکنند ، ۵۷
 التَّوَجُّهُ : روی نهادن ، ۱۰۸
 التَّوْجِیْهِ : فرستادن کسی را بکاری و روی

- کسی سوی چیزی گردانیدن و روی
 سوی چیزی کردن ، ۱۴۷
 التَّوَدِيعُ : بدرود کردن ، ۱۵
 التَّوْرِيَّةُ : کتاب موسی صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ
 ۶۰
 التَّوَسُّمُ : فراست بردن و نشان دانستن
 ۱۴۹
 التَّوَصِيَّةُ وَالْإِيْهَاءُ : اندرز کردن ، ۸۰
 التَّوَصِيلُ : نیکبخت بهم پیوستن ، ۱۰۹
 تَوْفِيقًا : جستن چیزی که موافق حق بود ،
 ۱۹۳ ، التَّوْفِيقُ : سازوار گردانیدن
 ۱۶۲
 التَّوَفَّى : تمام شدن و جان برداشتن ،
 ۷۹
 التَّوْفِيَّةُ : تمام کردن و تمام دادن ، ۷۱
 التَّوَقُّدُ : افروخته شدن ، ۱۱۸
 التَّوَقُّيْتُ وَالتَّنَاقُّيْتُ : پیدا کردن وقت ،
 ۳۷
 التَّوْقِيرُ : بزرگ داشتن و بشکوه داشتن
 ۷۷
 التَّوَكُّلُ : تکیه کردن ، ۵۶ ، برگماشتن
 و کار بکسی گذاشتن ، ۱۰۴
 التَّوَكُّؤُ : الْإِنْكَاءُ ، ۱۲۷
 التَّوَكُّيدُ وَالتَّسْلِيَةُ كَيْدُ : الْإِحْكَامُ ، ۱۴۷
 التَّوَلَّى : برگشتن و دوستی داشتن با کسی
 و بکار کسی قیام نمودن و ولایت
 راندن ، ۱۳
 التَّوَلِيَّةُ : پشت دادن و ولایت دادن و
 روی بچیزی آوردن ، ۶۳
 التَّهَجُّدُ : بیدار بودن بقرآن یا بنماز کردن
 ۱۴۴
 التَّهْدِيمُ : ویران کردن ، ۱۲۴
 التَّهْلُكَةُ : هلاك ، ۲۱۰
 التَّهْيِئَةُ : ساختن ، ۱۳۴
 التَّيْسِيرُ : آسان کردن ، ۱۶ ، روان
 کردن ، ۲۹ ، آسان شدن ، ۴۵
 التَّيْسِمُ : مَعْرُوفٌ وَأَصْلُهُ الْقَصْدُ ،
 ۱۸۶
 التَّيْنُ : انجیر ، ۱۴
 التَّبِيَّةُ : سرگردان شدن ، ۱۸۷

ث

ثَجَّاجًا : ریزان یا بسیاری، یعنی نیک

ریزنده : ۳۵

الثَّجِيج : ریزان، ۳۵

الثَّرَى : خاك نمناك، ۱۳۷

الثَّعْبَان : ازدها، ۱۱۲

ثِقَالًا : گرانان (م : ثَقِيل)، ۱۶۸

[ثَقِف] تَشَقَّقَتْهُمْ : هراينه هراينه

بیابی ایشانرا، ۱۷۵

الثَّقَف : یافتن، ۶۱

[ثَقُل] ثَقُلْتُ : گران شد، أَثْقَلْتُ :

گرانبار شد، ۱۸۰

الثَّقَل : گران شدن، ۹

الثَّقَلَان : آدمی و پری، ۶۹

الثَّقُوب : روشن شدن و افروخته شدن

آتش، ۲۲

ثَلَاث : سه گان سه گان، ۹۷

ثَلَاث شُعَب : سه شاخ (م : شُعْبَة،

۳۸، ثَلَاث عَوْرَات : سه وقت

برهنگی، ۱۱۹

ثَلَاثَةُ أَشْهُر : سه ماه، ۵۸

ثَابِت : استوار، ۱۵۱

ثَالِث : سیم، ۶۴، سوم، ۹۵

ثَالِثُ ثَلَاثَة : سیم سه یعنی یکی از سه،

۱۸۸

ثَامِن : هشتم، ۶۴

ثَانِي اثْنَيْن : دوم دو یعنی یکی از دو،

۱۶۸

ثَانِي عِطْفِه : گرداننده دوش یعنی

سرکشف خود را، ۱۲۱

ثَاوِيًا : مَقِيمًا، ۱۰۹

[ثَبِت] ثَبَّتُوا : استوار دارید، ۱۷۳،

لِيُثَبِّتُوا : تا باز دارند ترا یعنی در

زندان کنند ترا، ۱۷۴، وَلَوْ لَا أَنْ

ثَبَّتْنَاكَ : واگر نه آن بودی که استوار

داشتیم و نگاه داشتیم ترا، ۱۴۳

ثَبَات : گروهان (م : ثَبَّت)، ۱۹۴

الثَّبَاتُ وَالثَّبُوت : استوار شدن، ۱۵۱

ثُبُور (يَدْعُو ثُبُورًا : بخواند هلاک را)،

۲۵

الثَّج : ریخته شدن، ۳۵

الثَلَّة : گروه ، ۶۶

ثَلَمَاتَة : سیصد : ۱۳۵

ثَلْثُونَ : سی ، ۸۰

ثُلْثَى : دوسیک یعنی چهار دانگ ،

۴۵

ثَم : باز ، ۸

ثَم : آنجا ، ۳۰

ثَمَانِيَة أَيَّام : هشت روز ، ۵۰ ،

ثَمَانِيَة أَزْوَاج : هشت عدد از

چهار گونه ، ۱۸۳

ثَمَانِيَة حِجَج : هشت سال (م) :

حِجَّة (۱۰۸۰

ثَمَر : میوه ، ۱۳۶

الثَّمَرَات : میوه ها (م : ثَمَرَة) ، ۷۹

الثَّمَن : هشت یک ، ۱۹۱

ثَمَنًا : بهائی ، ۱۴۷

ثَمُود : قبیله است که آب ایشان اندک

بود ، یعنی قوم صالح پیغمبر صلوات الله

علیه ، ۱۷

[ثَنَى] يَثْنُونَ : دوتا می کنند یعنی

در می پیچند ، ۱۵۹

الثَّنَى : دوتا کردن و باز داشتن و دوم

شدن ، ۱۲۱

الثَّوَاء : باشیدن ، ۷۸

ثِيَاب : جامه ها (م : ثَوْب) ، ۴۰

ثِيَابَات : زنان شوی دیده (م : ثِيَب) ،

۵۷

ج

۱۷۵

الجَارِ الْجُنُب : همسایه بیگانه ، ۱۹۳

الجَارِ ذِي الْقُرْبَى : همسایه خویشاوند

۱۹۲

الْجَانِب : سوی عریض پهن یعنی بسیار

و همیشه ، ۸۷

جَائِر : گشته و کژ و آن جهودی و ترسایی

و گبری و اهداء و بدع است ، ۱۴۵

جَائِمِينَ : مردگان ، ۱۰۶

جَائِيَّةٌ وَجُثُوًّا : یزانو در آمدگان ،

۸۲

جَارٌ : زینهار دهنده ام یعنی رهاننده ام ،

جَنَاب : کرانه ، ۱۴۳

جَالُوت : نام کافری است ، ۲۱۳

الْجَان : پدر پریان ، ۶۸ ؛ مار بزرگ ،

۱۰۹

الْجَاهِلِيَّةُ الْأُولَى : نادانی پیشین ،

۱۰۲

الْجَارِيَّاتُ يُسْرَأُ : روندگان بآسانی

یعنی کشتیها ، ۷۳

الْجَارِيَّة : کشتی روان (ج : الْجَوَارِي) ،

۵۰

الْجُبُّ : چاه نابر آورده بخشت پخته ،

۱۵۴

الْجَبَّار : دور از عیبا ، ۶۳

جَبَّار : جبر کننده بر کار و برگماشته و

گردنکش و نیک کشنده ، ۷۵

جَبَّارِينَ : مردانی دراز بالا و با قوت

یعنی عمالقه که از بقیت عادیان بودند ،

۱۸۷

الْجِبَال : کوهها (م : الْجَبَل) ، ۹

جِبَاه : پیشانیها (م : جِبَاهَةٌ) ، ۱۶۸

الْجِبَايَةِ : گرد کردن ، ۱۰۹

الْجِبْت : بتان و هر چه پرستند دون خدای

عَزَّوَجَلَّ ، ۱۹۳

جِبْرِيل و جِبْرِئِيل : فرشته معروف ،

۵۶

الْجَبِيلُ وَالْجَبِلُّ وَالْجَبْلُ وَالْجَبْلَةُ :

آفریدگان ، ۹۶

[جبو] لَوْ لَا اجْتَبَيْتَهُمَا : چرا بر

نگزیدی آنرا و چرا گرد نکردی از

بهر خود ، ۱۸۱

الْجُشُوءُ : بزانو درآمدن ، ۸۲

الْجُشُومُ : فروخفتن ، ۱۰۶

الْجُحْدُ وَالْجُحُودُ : منکر شدن ، ۱۰۷

الْجَحِيمُ : آتش بزرگ ، ۸ ؛ دوزخ ،

۲۶ ؛ آتش سخت افروزان ، ۹۴

الْجَدُّ : بزرگواری ، ۴۵

الْجِدَّةُ : نوشدن ، ۷۴

جَدَّدَ : راهها (م : جِدَّة) ، ۹۷

جَدَّرَ : دیوارها (م : جِدَار) ، ۶۳

جَدَلًا : خُصُومَةً بِالْبَاطِلِ ، ۸۴

جَدَّيد : نو ، ۷۴

الْجَدُّ : الْقَطْعُ ، ۱۲۶

جَدَّاذًا : پاره پاره ، ۱۲۶

جَدُّوع : تنه های درخت (م : جِدْع) ،

۱۲۹

جَذْوَةٌ : پاره آتش ، ۱۰۹

الْجَرَّ : کشیدن ، ۱۷۹

الْجَرَّاد : ملخ ، ۷۰

الْجَرَّح : کسب کردن و خسته کردن ،

۱۸۲

الْجُرُز : زمین بی گیاه ، ۱۰۴

جُرُزاً : خشک یعنی مرده که گیاه نروید

در وی ، ۱۳۴

الْجَرْم : الکسب ، ۱۶۲ ؛ کسب کردن

و برکاری داشتن ، ۱۸۵

الْجُرُوح : خستگیها (م : جَرَح) ،

۱۸۸

الْجَرَى : رفتن ، ۱۲

الْجَزءُ وَالْجَزْءُ : بهره ، ۸۳

الْجَزَاء : پاداش دادن ، ۱۲

الْجَزَع : ناشکیبائی کردن ، ۴۹

جَزَوْعاً : نیک ناشکیبا ، ۴۹

[جزی] تَجْزَى : پاداش داده شود ،

۱۷

الْجِزْيَة : گزیت ، ۱۶۷

الْجَسَد : تن ، ۹۲

جَسَداً : تنی بی جانرا ، ۹۲

[جعل] أَلَمُ يَجْعَلُ : اُنْكَرَد یعنی

کرد ، ۶ ؛ جَعَلْنَا : گردانیدیم ،

۱۶۱ ؛ جَعَلْتُمْ : نام کردید ، ۱۶۴ ؛

جَعَلَ : نوپدید آورد ، ۱۸۱

الْمَجْعَل : کردن ، ۶

الْجَفَاء : انداختن ، ۱۵۳

جُفَاءً : انداخته بکرانه یعنی رود آورد ،

۱۵۳

جِفَان : کاسه های بزرگ (م : جَفْنَة) ،

۹۹

الْجَلَاء : آواره شدن و آواز کردن ، ۶۲

جَلَابِيب : چادرها (م : جِلْبَاب) ،

۱۰۳

[جلد] فَاجْلِدُوهُمْ : پس بتازیانه زنید

ایشانرا ، ۱۱۶

الْجَلْد : بتازیانه زدن ، ۱۱۶

الْجَلال : بزرگوار شدن ، ۶۸

[جلی] تَجَلَّى : پیدا شد ، ۱۷۸ ؛

لَا يُجَلِّيهَا : گشاده نکند او را و

پیدا نکند او را ، ۱۸۰

جُلُود : پوستها (م : جِلْد) ، ۸۶

جَمّاً : بسیار ، ۲۰

جَمَال : زینت ، ۱۴۵

جِمَالَاتُ صُفْرٍ : شتران سیاه که بزرگی

زنند ، ۳۸

جُمْلَةٌ وَاحِدَةٌ : همه بیکبار ، ۱۱۵

الْجَمْع : گرد کردن ، ۷

جَمْعًا : گروهی را ، ۱۰۰

الْجُمُعَةُ وَالْجُمُعَةُ : آدینه ، ۶۰

الْجَمَل : رسن کشتی ، ۱۷۷

الْجَمَل : شتر (ج : الْجِمَالُ و

الْجِمَالَةُ ، ج : الْجِمَالَاتُ) ، ۳۸۰

الْجُمُوح : شافتن و سرکشی کردن ،

۱۶۹

جَمِيعًا : همه ، ۴۸

جَمِيلًا : نیکو ، ۴۴

الْجَنَاح : دست و پهلوی ، ۹۷

الْجَنَاح : گناه و بزه ، ۶۲

جَنَاحُ الذَّلَّ : پروبال خواری ، ۱۴۱

جَنَاحَكَ : دست خود را ، ۱۰۹

جَنَاتُ عَدْنٍ : بوستانهای پیوسته ، ۱۲

جَنَاتُ الْفِرْدَوْس : بوستانهای آراسته ،

۱۴۰

جَنْب : دور ، ۱۰۷

جَنْبًا : جنابت رسیدگان یعنی دورماندگان

از نماز و بعضی عبادت دیگر ، ۱۸۶

جَنْبِ اللَّهِ : فرمان خدای ، ۹۰

الْجُنَّة : سپر ، ۵۹

الْجِنَّة : دیوان و پریان ، ۲ : فرشتگان ،

۹۵

جَنَّةُ الْخُلْد : بهشت جاودانگی ، ۱۱۴

جَنَّتَيْنِ : دو بوستان ، ۹۹

جُنْدٌ مَا هُنَاكَ : ایشان لشکری اند و

چه لشکری ، ۹۱

جَنْفًا : جوراً ، ۲۰۹

الْجُنُوب : دور کردن ، ۱۵۱

جُنُوبُهُمْ : پهلوهای ایشان ، ۱۰۴

الْجُنُوح : میل کردن ، ۱۷۵

الْجُنُود : سپاهها (م : الْجُنُود) ، ۲۴

الْجُنُونُ وَالْجَنَن : دیوانه شدن ، ۳۰

الْجُنُونُ وَالْجَنَان : در آمدن شب ،

۱۸۲

الْجَنَى : میوه چیده ، ۶۹

الْجَنَى : میوه باز کردن ، ۱۳۲

جَنْبًا : چیده یعنی تزه ، ۱۳۲

الْجَنَيْنِ : بچه در شکم (ج : الْآحِنَّة) ، ۷۱

الجَوّ : میان آنچه برسوی زمین است

از هوا ، ۱۴۷

الجَوءُ آر : زاری کردن ، ۱۲۰

جَوّاب : پاسخ ، ۱۰۶ ؛ آن سخن که

بریده شود بوی ستهیدن و تردّد ، ۱۷۸

الجَوّابِی : حوضهای بزرگ (م :

جَبَابِیّة) ۹۹۱

الجَوّارِیح : مرغان و سگان شکاری (م :

جَوّارِحة) ۱۸۶

الجَوّارِ المُنشِئات : کشتیهای بادبان

بر کشیده و بکسرشین موج برانگیزنده ،

۶۸

الجَوّاری : روندگان (م : الجَوّاریّة) ،

۲۹

الجَوّب : بریدن ، ۱۹

الجَوْدَة : نیکو شدن اسب ، ۹۲

الجَوْدِی : کوهیست بموصل ، ۱۶۰

الجَوّس : گشتن درسرای برای عبادت ،

۱۴۰

الجَوّف : اندرون ، ۱۰۱

[جور] أَجِرَة : امان دهش ، ۱۶۶

الجَوْر : از راه بگشتن ، ۱۴۵

الجَوْع : گرسنه شدن ، ۶

جِهَاراً : آشکارا ، ۴۷

الجِهَارُ والمُجَاهَرَة وَالْإِعْلَان : آشکارا

کردن ، ۴۷

الجِهَاز : ساز سفر ، ۱۵۷

الجَهَالَة : نادانستن و نادانی ، ۷۶

[جهد] الَّذِينَ جَاهَدُوا : آنانکه کارزار

کردند ، ۱۶۷

جُهْد : کوشیدن ، ۹۸

جُهْد وَجُهْد : طاقت یعنی توانائی ،

۱۷۰

الجَهْر : آواز برداشتن ، ۲۲

جَهْرَة : جِهَاراً ، آشکارا ، ۱۸۲

جَهَنَّم : دوزخ ، ۱۱

جَهُولاً : نیک نادان ، ۱۰۳

الجِيَاد : اسبان نیک رو (م : جَوَاد) ،

۹۲

الجَيْب : گریبان ، ۱۰۹

جید : گردن ، ۴

[جیی] جَاءَ تَهُمٌ : آمد بایشان ، ۱۱

جَاءَ لَكَ بِسْمِي : آمد بتومی کوشید ،

۳۰

ح

- حَاجَةٌ : نیازی ، ۶۳
 حَاجِزاً : بازدارنده ، ۱۱۱
 حَاجِزِينَ : بازدارندگان ، ۵۱
 حَاذِرُونَ : فربهان و توانایان ، ۱۱۳ ،
 مُسْتَعِيدُونَ : یعنی آمادگی کنندگان ،
 ۱۱۳
 حَاسِبِينَ : شمارگیران ، ۱۲۶
 الحَاسِدُ : بدخواه ، ۳
 حَاشِرِينَ : گردآرندگان ، ۱۱۲
 حَاشَ لِلَّهِ وَحَاشَ لِلَّهِ : مَعَاذَ اللَّهِ ،
 پناه می گیرم بخدای ، ۱۵۵
 حَاصِباً : باد سنگ ریزه ، ۵۵
 حَاضِرَةُ الْبَحْرِ : نزدیک دریا ، ۱۷۹
 حَاضِرِي الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ : ساکنان
 مکه ، ۲۱۰
 الحَافِرَةُ : اول کار یعنی زندگانی پس از
 مرگ ، ۳۳
 حَافِظٌ : نگهبان ، ۲۲
 حَافِينَ : گرددرگیرندگان ، ۹۰
 الحَاقَّةُ : قیامت یعنی رستخیز ، ۵۰
- الحَاكِمُ : داور ، ۱۴
 الحَاكِمِي : آن شرکه از وی ده بچه
 گرفتندی بیش اورا کار نفرمودندی ،
 ۱۸۹
 حَامِيَّةٌ : سوزان ، ۹
 حَبَبٌ : دانه ، ۳۱
 حَبَّالٌ : رسنها (م : حَبَلٌ) ۱۲۹
 حُبٌّ : دوستی ، ۱۰
 حُبُّ [ا] حَبِيبَتٌ : برگزیدم ، ۹۲ ؛
 لِسِتْحَبُوا : دوست داشتند و برگزیدند ،
 ۱۶۷
 حَبَّةٌ : دانه ، ۱۰۴
 حُبُّ الْخَيْرِ : دوستی اسبان را ، ۹۲
 الْحَبِيرُ وَالْحَبُورُ وَالْحَبْرَةُ : شاد کردن ،
 ۸۴
 الْحَبْسُ : المنع ، ۱۵۹
 الْحُبُكُ : راهها (م : حَبِيكَةٌ و
 حَبَاكٌ) ، ۷۳
 حَبْلٌ : رسن ، ۴ ؛ حَبْلٌ : عهدی ،
 ۲۰۱
 حَبْلُ اللَّهِ : کتاب خدای ، ۲۰۱

الحُجُرَات : سراپچه ها (م : حُجْرَة) ،
 ۷۶
 الحُجُور : کنارها (م : حَجَر) ، ۱۹۲
 حَدَائِق : بوستانهای بادبووار (م : حَدِيقَة) ،
 ۳۱
 الحَدَب : بالا ، ۱۲۶
 [حدث] حَدَّث : سخن گوئی یعنی شکر
 کن ، ۱۶ ، حَتَّى اُحْدِث : ثانوآرم
 ۱۳۸
 حُدُود : اندازه ها (م : حَدّ) ، ۵۸
 حَدِيث : سخن ، ۱۰۳
 حَدِيثُ الْغَاشِيَةِ : سخن قیامت ، یعنی
 رسته خیز ، ۲۰
 الْحَدِيد : آهن ، ۶۶
 حَدِيد : نیز ، ۷۵
 الْحَدَر : پرهیزیدن ، ۵۹
 حَدَرَكُمْ : سلاح شما ، ۱۹۴
 حَدَرُونَ : بیداران ، ۱۱۳
 الْحَرّ : آزادمرد ، ۲۰۹
 الْحَرّ : گرما ، ۱۴۷
 الْحَرْب : جنگ ، ۷۸
 الْحَرْث : کشت کردن و کسب کردن ، ۵۲

حَبْلُ الْوَرْد : رنگ گردن ، ۷۵
 الحَبُوط : باطل شدن ، ۷۶
 الْحَتَم : واجب کردن ، ۱۳۳
 حَتْمًا : واجباً ، ۱۳۳
 حَتَّى : تا ، ۸
 حَثِيثًا : شتابان ، ۱۷۷
 حِجَاب : پرده ، ۸۵
 الْحِجَارَةُ : سنگها (م : الْحَجَر) ، ۷
 الْحَجَب : بازداشتن ، ۲۶
 الْحَجّ : کعبه را زیارت کردن و قصد
 کردن ، ۱۲۲ ، وَقْتُ الْحَجّ ،
 ۲۱۰
 الْحُجَّة : پوزش یعنی سخن درست
 دلپذیر ، ۸۲
 حُجَّةٌ : خُصُومَةٌ ، ۲۰۸
 الْحَجَرُ : بازداشتن ، ۵۱
 الْحِجْر : دیار ثمود ، ۱۴۹
 حِجْرٌ : خرد ، ۱۹
 حِجْرًا مَحْجُورًا : حَرَامًا مَمْنُوعًا ،
 ناشایسته بازداشته ، ۱۱۴ ، سِتْرًا
 مَمْنُوعًا ، یعنی پرده بازداشته شده ،
 ۱۱۵

حَرَثٌ : کشت زاری و مراد اینجا باغ

است ، ۵۲

حَرَجٌ : تنگی ، ۷۷

حَرَجًا : تنگ ، ۱۸۳ ؛ شکنا ، ۱۹۴

حَرَدٌ : آهنگی ، ۵۳

حَرَسًا : پاسبانان (م : حَارِس) ، ۴۵

[حَرَصَ] اِنْ تَحَرَّصَ : اگر نیک

خواهان شوی و آزنمائی ، ۱۴۶ ؛

وَلَوْ حَرَصْتُمْ : و اگر چه بکوشید

۱۹۶

حَرَضًا : بمردن نزد یک ، ۱۵۸

حَرَفٌ : کرانه ، ۱۲۱

[حَرَمَ] حَرَمْنَا عَلَيْهِ : بازداشتیمش از

گرفتن ، ۱۰۷

حَرُمٌ : جمع حَرَامٍ وَهُوَ الْمُحَرَّمُ یعنی

احرام گرفتنگان یا در حرم آمدگان ،

۱۸۵

الْحَرِيمُ وَالْحَرَامُ : ناشایسته ، ۱۲۶

حَرَمًا : جای با حرمت ، ۱۰۷

الْحُرْمَةُ : آنچه حلال نبود شکستن آن

ونه شاید (ج : الْحُرُمَات) ، ۱۲۳

حُرُمَاتِ اللَّهِ : فریضه ها را یعنی فرموده

های خدای را ، ۱۲۳

الْحَرِمَانُ وَالْحَرِيمُ : محروم کردن یعنی

بی روزی کردن ، ۴۹

الْحَرُورُ : باد گرم ، ۹۷

حَرِيصٌ عَلَيْهِ : نیک خواهان است

بر شما ، ۱۷۳

الْحَرِيقُ : آتش سوزان ، ۲۴

الْحِزْبُ : گروه و سپاه (ج : الْأَحْزَاب)

۶۴

[حَزَنَ] لَيْتَ حَزُنْتُ : هرایه اندوهگین

می کند مرا ، ۱۵۴

الْحَزَنُ : اندوه ، ۹۸

الْحَزْنُ : اندوهگین کردن ، ۶۴

حَزَنًا : از اندوهی ، ۱۷۱

الْحَسُّ : زود کشتن ، ۲۰۳

الْحِسَابُ : شمردن ، ۲۱

حِسَابُهُ : جزاء عَمَلِهِ ، ۱۱۸

حِسْتَنٌ : نیکوان ، ۶۹

[حَسِبَ] يُحَاسِبُ : شمار کرده شود ،

۲۵

لَا تَحْسِبْنَهُمْ : هرایه هرایه بندگان

ایشان ، ۲۰۴

الحُسْبَان : پنداشتن ، ۷

حُسْبَان : شمار ، ۶۸

حُسْبَانًا : شماری : ۱۳۶ ؛ لِحِسَابِ
الشُّهُورِ وَالْأَعْوَامِ : از بهر شمردن

ماهها و سالها ، ۱۸۳

حَسْبُكَ : بس است ترا ، ۱۷۵ ؛

حَسْبُهُ : بس است او را ، ۵۸

الحَسَدُ : بدخواستن ، ۳

الحَسَرُ : برهنه شدن ؛ رنجانیدن ، ۱۴۲

حَسَرَات : پشیمانی‌ها ، ۹۷

حَسْرَةٌ (یا حَسْرَةٌ : ای پشیمانی) ، ۹۶

[حَسَسَ] تَحَسَّسُوا : آگاهی جوئید

یعنی بجان و دل جوئید ، ۱۵۸

الحَسْمُ : بریدن و داغ کردن ، ۵۰

حُسْنًا : نیکی ، ۸۵

حَسَنَةً : نیکی (ج : الحَسَنَات) ، ۸۵

حَسَنَةً : نیکو ، ۱۴۶

الحُسْنَى : نیکوتر یعنی بهشت : ۱۶

الحُسُودُ : بدخواستن ، ۳

الحُسُورُ : مانده شدن ، ۵۴ ؛ رنجه شدن ،

۱۴۲

حُسُومًا ، پیاپی ، ۵۰

حَسِيًّا : پسند و شمار کننده ، ۱۰۲

حَسِيرٌ : مانده و کند شده ، ۵۴

حَسِيْسَةً : آواز وی ، ۱۲۶

الحَشَرُ : گرد کردن ، ۲۹

الحَصَبُ وَالْخَضَبُ : الحَطَبُ ، ۱۲۶

الحَصْحَصَةُ : پیدا شدن حق ، ۱۵۶

الحَصْدُ وَالْحِصَادُ : دُرودن ، ۷۴

[حَصَرَ] أَحْصَرُوهُمْ : بازدارید ایشانرا ،

۱۶۶

الحَصَرُ : شمردن و بازداشتن و در حصار

کردن ، ۱۴۱

الحَصَرُ : تنگ دل شدن ، ۱۹۵

حَصِيرَةٌ : تنگ شده ، ۱۹۵

[حَصَنَ] إِذَا أَحْصَنَ : چون شوی

کنند ؛ أَحْصِنَ : بشوی داده شوند ،

۱۹۲

الحَصُورُ : آنکه بزنان نزدیک نکند از

بهر قهر نفس بی آفتی با توانائی ، ۱۹۹

حُصُونٌ : حصارها (م : حِصْنٌ) ، ۶۲

[حَصَى] أَحْصَيْنَاهُ : شمرديمش ، ۳۶

الحَصِيدُ : دروده ، ۷۴

حَصِيرًا : زندان ، ۱۴۱

حَقِیّی : نیک دانای و نیک پُرسنده و

بررسنده ، ۱۸۰

حَقِیّاً : مهربان ، ۱۳۲

الحَقّ : راستی و سزا و واجب ، ۸

واجب شدن و سزا شدن ، ۷۴ ؛ بهده ،

۷۸

العُقُوب : هشتاد سال ، ۳۶

حَقَباً : زماناً طویلاً یعنی روزگار دراز ،

۱۳۸

حَقّ تَقَاتِه : سزای نرس وی ، ۲۰۱

[حَقَق] حَقَّقَتْ : سزاوار است مرورا

که فرمانبرداری کند ، ۲۵

حَقّ الْبَقِیْن : درست بی گمان ، ۵۱

حَقِیقٌ عَلَیّ : سزاوارم ، ۱۷۸

حُكْمًا : میانجی ، ۱۸۳

حُكْمًا : حِکْمَةً ، ۱۰۷

العُكْم : داور ، ۱۴

العُكْم : داورى کردن ، ۱۴

الحِکْمَة : سخن درست و دایلدیر ، ۶۰

حُكْمِیم : مُحْكَم یعنی استوار ، ۸۲

الحِلّ : گشودن ، ۱۲۸

حِلّ : از حرام بیرون آمده و فرود آمده ،

۱۸

الحَضّ : برانگیختن ، ۵

[حضر] وَأَحْضِرَتْ : وحاضر کرده شد ،

۱۹۶

الحُضُور : نزدیک آمدن ، ۸۱

حُطَامًا : شکسته و ریزیده شده ، ۶۵

حِطَّةٌ : مَسَا لَتُنَا حِطَّةٌ : ۱۷۹

الحِطْم : شکستن ، ۷

الحِطْمَة : دوزخ ، ۷

حِطٌّ : بهره ، ۸۶

الحِطْر : بازداشتن ، ۷۰

الحِفّ : در گرد چیزی در گرفتن ، ۹۰

الحَقَاوَة : باستیفاء از حال کسی پرسیدن

و تیمار داشتن در کار وی ، ۱۸۰

الحَفْد : شتافتن در خدمت ، ۱۴۶

حَفْدَة : نبیرگان پسرینه (م : حافِد) ،

۱۴۶

الحَفَر : چاه کنندن ، ۲۰۱

حَقَرَة : کنده یعنی دوزخ ، ۲۰۱

[حفظ] بِمَا اسْتُحْفِظُوا : بآنچه نگاه

داشتن خواسته شدند ، ۱۸۸ ؛ حَافِظُوا :

پیوسته باشید ، ۲۱۲

حَفِظَة : نگاهبانانی ، ۱۸۲

۴۳

حَمَّالَةُ الْحَطَبِ : بارکش هیزم ، ۴

الْحَمْدُ : ستودن و ستایش ، ۱

حُمُرٌ : جمع أَحْمَرٍ یعنی سرخ ، ۹۸

حَمَّ عَسَقٍ : سوگند بحلم و مجد و علم

و سفا و قدرت من ، ۸۵

[حَمَلُ الْيَحْمِلِينَ] : هراینه هراینه بردارند ،

۱۰۶ ، حُمِّلَ : کُتِفَ وَ أُمِرَ بِهِ

مِنْ تَبْلِيغِ الرِّسَالَةِ ، ۱۱۹ ،

لِحَمِيلٍ : بر نشان ، ۱۶۰

الْحَمْلُ : بار کشیدن ، ۴ ؛ کسی را بر

ستور خویش نشانیدن و برداشتن و

باردار گشتن و بار بر نهادن ، ۵۰

الْحِمْلُ : بار بر پشت ، ۹۷

حِمْلٌ بَعِيرٌ : بارشتری یعنی اشتروار

طعام ، ۱۵۷

حَمُولَةٌ : شتران بارکش ، ۱۸۳

الْحَمَى : گرم شدن ، ۹

حَمِيَّةُ الْجَاهِلِيَّةِ : نام و ننگ روزگار

کافری که مسلمانی نبود ، ۷۷

الْحَمِيدُ : ستوده ، ۲۴

الْحَمِيمُ : آب گرم و خویش و نزدیک ، ۳۶

الْحِلُّ وَالْحَلَالُ : شایسته شدن ، ۱۸ ؛

واجب شدن عقوبت ، ۹۰

حِلًّا : شایسته ، ۲۰۱

حَلَالِيلُ : زنان (م : حَكِيلَةٌ) ، ۱۹۲

حَلَّافٌ : شوگند خوار ، ۵۲

الْحَلَالُ : واجب شدن ، ۱۲۹

الْحِلْفُ : سوگند خوردن ، ۵۲

الْحُلُقُومُ : نای گلو ، ۶۸

[حَلَل] أَحَلَّ : فرود آورد ، ۹۸ ؛

لَا تُحِلُّوا : لَا تُجَاوِزُواهَا ؛ إِذَا

حَلَلْتُمْ : چون از حرام بیرون

آمدید ، ۱۸۵

الْحُلُمُ وَالْحُلْمُ : خواب دیدن ، ۱۱۹

الْحُلُولُ : فرود آمدن ، ۱۵۳

حُلًى : پیرایه ها (م : حَلًى) ، ۱۷۸

الْحِلْيَةُ : پیرایه ، ۸۳

الْحَكِيمُ : بردبار ، ۵۹

حَمٌّ : یعنی حُمَّ مَاهُوَ كَالْإِنِّ ، تقدیر

کرده شد آنچه وی بودنی است ، ۸۰

حَمَاءٌ : گل سیاه یعنی غریفز ، ۱۴۸

حَمِيَّةٌ : غریزنه ، ۱۴۰

الْحِمَارُ : خر (ج : الْحُمُرُ وَالْحَمِيرُ) ،

الْحَنَاجِرُ : نایهای گلو (م: حَنْجَرَةٌ) ،

۸۸

حَنَانًا : رَحْمَةً و رَأْفَةً ، ۱۳۱

الْحِنْثُ : گناه ، ۶۷ ؛ بدروغ شدن

سوگند و بزه مند شدن ، ۹۲

الْحِنْدُ : در زمین بریان کردن ، ۱۶۱

حَنِيدٌ : بریان کرده شده در زمین ، ۱۶۱

حَنْفَاءُ : باز گشتگان از کیشهای بد (م :

الْحَنِيفُ) ، ۱۱

حُتَيْنٌ : وادی است میان مکه و طائف ،

۱۶۷

الْحَوَارِيُّينَ : یاری گران عیسی علیه السلام

(م : حَوَارِيٍّ) ، ۶۱

الْحَوَايَا : چرب روده ها (م : حَوِيَّةٌ و

و حَاوِيَّةٌ و حَاوِيَاءُ) ، ۱۸۴

حُورٌ : زنان سیاه چشم و نیکو (م :

حَوْرَاءُ) ، ۶۷

الْحَوَرُ : باز گشتن ، ۲۵

[حَوَطٌ] لَا أَنْ يَنْحَاطَ بِكُمْ* : مگر

غلبه کرده شوید ، ۱۵۷

[حَوَقٌ] حَقَّ بِهِمْ* : گردشان در گرفت ،

۸۱

الْحَوَلُ : جدا افکندن ، ۱۰۰

حَوَلٌ : گرد بر گرد ، ۸۹

حَيُولًا : تَحَوُّلًا یعنی از جای بجای

شدن ، ۱۴۰

حَوَلَيْنِ : عَامِلَيْنِ ، ۲۱۱

الْحَيَّ : زنده و همیشه ، ۸۸

الْحَيَّةُ : مار ، ۱۲۷

حَيَتَانٌ : ماهیها (م : حَوْتٌ) ، ۱۷۹

حَيْثُ : آنجا ، ۵۳

حَيْرَانٌ : سرگردان ، ۱۸۲

الْحَيْثَرَةُ : سرگردان شدن ، ۱۸۲

الْحَيْدُ وَالْحَيْدُودَةُ : گریختن و رمیدن ،

۷۵

الْحَيْفُ : بیداد کردن ، ۱۱۸

الْحَيُّقُ وَالْحَيُّوقُ : گرد در گرفتن و

فرود آمدن بلا و مکروه ، ۸۱

حَبْلَةٌ : چاره ، ۱۹۵

حَبْنٌ : گاهی ، ۳۸ ؛ هنگام ، ۹۱

الْحَيَوَانُ : زندگانی همیشه ، ۱۰۷

الْحَيَوَةُ : زندگانی ، ۲۰ ؛ زیستن ، ۲۲

حَيَوَةٌ طَيِّبَةٌ : خورسندی ، ۱۴۷

کنیزکان می داشتند ، ۱۵۰ ؛ إِذَا
حَبِیْتُكُمْ : چون درود داده شوید ،
۱۹۴
الحَسَى وَالْحَوَايَةَ : گرد کردن ، ۱۸۴

ا حیی ۲ لَا یَسْتَحْیِی مِنْكُمْ : اِی
لَا یَمْتَنِعُ مِنْ اِخْرَاجِکُمْ یعنی
نگزارد ، ۱۰۳ ؛ یَسْتَحْیُونَ
نِسَاءَکُمْ : زنده می گذاشتند زنان
شعارا یعنی پرده می کردند و چون

خ

خَالَات : خواهران مادر (م: خَالَة) ،
۱۰۲

خَالِدِین : جاویدانگان یعنی جاوید باشندگان
۱۱

الْخَالِص : بی آمیغ ، ۸۹
خَالِصَة : بی آمیزش ، ۱۰۲
الْخَالِفِین : الْمُخْلِفِین بَعْدَیْ یعنی
زنان و کودکان ، ۱۷۰

الْخَالِیَةِ : گذشته ، ۵۰
خَامِیس : پنجم ، ۶۴
خَاوِیَةِ : افتاده ، ۵۰ ، سَاقِیْطَة ، ۱۳۶
الْخَبْ : باران و گیاه ، ۱۱۱

الْخَبَائِث : پلیدیها ، ۱۷۹
الْخَبَائِثَة : پلید شدن ، ۱۱۷
خَبَّالًا : تباهی و بدی ، ۱۶۸

خَائِنَة : ناراستی یا جماعت خیانت
کننده ، ۱۸۷

خَائِنَة الْأَعْيُن : خیانت چشمها ، ۸۸
خَاتَم : مهر ، ۱۰۲

خَاتَم : مهر کننده ، ۱۰۲
خَدَاعُهُمْ : جزا دهنده فریب ایشانست
آنچه سزای خداع ایشانست ، ۱۹۶
خَاسِئًا : کند ، ۵۴

خَاشِعَة : فروتن ، ۲۰ ، آرامیده ، ۸۷
خَاصَّة : جداگانه ، ۱۷۴
خَاطِئَة : گناهکار ، ۱۳ ، خَاطِئِین :

گناهکاران ، ۱۵۸
خَافِضَة : فرود آرنده ، ۶۶
الْخَالَ : برادر مادر (ج: الْأَخْوَال) ،
۱۰۲

[خبت] أَخْبَتُوا : فروتنی کردند یعنی

بازگشتند بدلیل ، ۱۶۰

خُبْرًا : از روی دانستن ، ۱۳۸

الخُبْز : نان ، ۱۵۶

الخَبْوَة : پنهان کردن ، ۱۱۱

الخَبْو : فرومردن آتش ، ۱۴۴

الخَبِيبَات : سخنان پلید (م : خَبِيبَة) ،

۱۱۷

الخَبِيثُونَ : مردان پلید (م : خَبِيبَة) ،

۱۱۷

الخَبِير : آگاه ، ۱۰

خَتَّار : نیک بی وفا ، ۱۰۵

خِتَام : مهر ، ۲۷

الخَشْر : بیوفایی کردن ، ۱۰۵

الخَشْم : مهر کردن ، ۲۷

الخَدَّة : رخ (ج : الخُدُود) ، ۱۰۴

الخَدْع والخَدِيعَة : فریفتن ، ۱۷۵

الخِدْلَان : یاری ندادن بوقت حاجت ،

۱۱۵

خَدُولًا : نیک فروگذارنده ، ۱۱۵

خَرَّاب : ویرانی و ویران شدن ، ۲۰۷

الخَرَّاصُونَ : دروغ گویان ، ۷۳

[خرج] يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ :

يَمْنَعُهُمْ وَإِنْ لَمْ يَدْخُلُوا ،

۲۱۳

الخَرْجُ والخَرَّاج : مزد ، ۱۲۰

خَرَدَل : سپندان ، ۱۰۴

[خرد] يَخْرِوْنَ لِثَلَاثَةِ قَن : بروی

می افتند ، ۱۴۴ ؛ خَرُّوا لَهُ سُجْدًا :

بروی در افتادند و راسجده کنندگان ،

۱۵۹

الخَرْص : دروغ گفتن ، ۷۳

الخَرْطُوم : بینی ، ۵۲

الخَرْق : سوراخ کردن و درآیدن و دروغ

بر ساختن ، ۱۳۸

الخَرْوَج : بیرون آمدن ، ۲۳

الخَرْوَر : بروی در افتادن ، ۹۲

خَزَائِن : گنجینه ها (م : خِزَانَة) ، ۶۰

الخَزَن : نگاه داشتن ، ۵۵

خَزَنَة : نگاهبانان (م خَزَائِن) ، ۵۵

الخِزْي : رسوا شدن و خوار شدن ، ۸۶

[خسأ] لِيَخْسُوًا : خوار شوید و دور

شوید ، ۱۲۱

الخَسَاءُ والخُسُوء : خیره شدن چشم ،

۵۴

- الخُسَّار : زیان کار شدن ، ۸
 [خسر] خَسِرَ : زیان کار شد ، ۱۲۲
 الخُسْرُ : زیان کار شدن ، ۸
 الخُسُوفُ : بزمین فرو بردن ، ۴۱
 الخُسُوءُ : دور شدن ، ۵۴
 الخُسُوفُ : گرفتن ماه ، ۴۱
 خُسْبُ : چوبها (م : خَشَب) ۵۹
 [خشع] خَشَعَتْ : بیارامید ، ۱۳۰
 الخُسُوعُ : فروتنی کردن ، ۲۰
 [خشى] خَشِينَا : دانستیم ، ۱۳۹
 الخُشْيَةُ : ترسیدن ، ۱۲
 الخَصَامَةُ : درویشی و بدحالی ، ۶۳
 الخِصَامُ : الإِخْتِصَامُ ، ۸۳
 [خصم] يَخِصِّمُونَ : بایکدیگر پیکار می کنند ، ۹۶
 الخِصْمُ : پیکار کنندگان ، ۹۱
 الخِصْمُ وَالْخِصْمُ وَالْخِصْمُ : پیکار کش بیاطل ، ۸۴
 الخِصْفُ : برهم نهادن ، ۱۳۰
 الْخُصُوصُ وَالْخُصُوصِيَّةُ : یگانه کردن و برگزیدن ، ۱۷۴
 الخِصْفُ : خار از درخت زدن ، ۶۷
 خَضِرَاءُ : سبز یعنی ترو تازه ، ۱۸۳
 الْخُضُوعُ : فروتنی کردن ، ۱۰۱
 الْخُطَّ : نبشتن ، ۱۰۷
 [خطا] أَخْطَا وَ سَهَى وَ خَطِئَ : تَعَمَّدَ ، ۲۱۵
 الْخُطَاءُ : گناه کردن ، ۱۳
 خِطَاءٌ : گناهی و بزه ، ۱۴۲
 [خطب] وَلَا تُخَاطِبُنِي : ومخوان مرا ، ۱۲۰
 الْخُطْبُ : کار بزرگ ، ۷۳
 الْخِطْبَةُ : زن خواستن ، ۲۱۲
 الْخُطْفُ : ربودن ، ۹۳
 الْخُطُو : گام زدن ، ۱۱۶
 خُطُوات : گامها ، ۱۱۶
 خَطِيبَاتٌ وَ خَطَايَا : گناهان (م : خَطِيبَةٌ) ، ۴۷
 الْخَطِيبَةُ : گناه کردن ، ۱۳
 الْخِفَاءُ : پوشیده شدن ، ۲۲
 خِفَافًا : سبکان (م : خَفِيف) ، ۱۶۸
 الْخِفَّةُ : سبک شدن ، ۹

- [خفص] إِيْخْفِضْ جَنَاحَكَ: تواضع
کن ، ۱۱۴ ؛ إِيْخْفِضْ : فرودار
و پست دار ، ۱۴۱
الخَفِضُ : فروداشتن ، ۶۶
[خفی] أَكَادُ أَخْفِيَهَا : می خواهم که
پنهان کنم او را ، ۱۲۷
خَفِي : پوشیده ، ۸۵
خَفِيَّة : پنهان ، ۱۸۲
خَلَائِف : جمع خَلِيفَة مِنَ الْخِلَافَةِ ،
۱۶۳ ؛ از پس دیگران نشینندگان
(م : خَلِيفَة) ، ۱۸۴
خِلَاف : برافروود ، ۱۱۲ ؛ پس ، ۱۷۰
الْخِلَافَة : ایستادن بجای کسی که پیش
از تو بوده باشد ، ۸۴
الْخِلَاق : آفریدگار عز و جل ، ۱۴۹
الْخِلَاق : النَّصِيب ، ۱۷۰
خِلَال : میانه ، ۱۰۶
[خلد] أَخْلَدَ : آرام گرفت و میل کرد ،
۱۸۰
الْخُلْد : پایداری و گوشوار ، ۴۰
جاویدی ، ۱۳۰
[خلط] مَا اخْتَلَطَ بِعَظْمٍ : آنچه
آمیخته بود باستخوان یعنی دنبه ،
۱۸۴
الْخُلْط : آمیختن ، ۱۷۱
الْخُلْطَاء : انبازان (م : خَلِيط) ، ۹۲
الْخُلْع : جامه و نعلین بیرون کردن ،
۱۲۷
[خلف] فَخَلَفَ : پس ایستادند بجای
ایشان یعنی آمدند ، ۱۳۲ ؛ أَخْلَفْنِي :
خلیفه من باش ، ۱۷۸
خَلَف : پس ، ۴۶ ؛ سپس آیندگان ،
۱۳۲
خَلِيفَة : پس یکدیگر آینده و خلاف
کننده و آینده و شونده یعنی ثانویت
آن می رود و دیگری می آید ، ۱۱۵
[خلق] لَمْ يُخْلَقْ : آفریده نشد ، ۱۹
وَلِذَلِكَ خُلِقَ : و چون اندازه می کردی
۱۹۰
الْخُلُق : خو ، ۵۱
خُلُق : خوی ، ۱۱۳
الْخُلُق : آفریدن ، ۲ ؛ الإِخْتِلَاق ،
۱۰۶
خُلُق : برافتن ، ۱۱۳

خَلْفًا : از روی آفرینش ، ۳۴

[خلو] وَ إِذَا خَلُّوا : چون تنها شوند ،

۲۰۱

الْخُلُوءُ : گشتن و تهی شدن ، ۵۰

الْخُلُود : جاودانه شدن ، ۱۱

الْخُلُوص : جدا شدن ، ۱۵۸

الْخُلُوصُ وَالْخَالِصَةُ : ویژه شدن ، ۸۹

خَلِيفَةً : آنکه از پس دیگری نشیند ،

۱۸۴ ؛ خَلِيفَةً : بدلاً یعنی سپس

کسی نشانده ، ۲۰۵

خَمْرٌ : معجزها ، ۱۱۷

الخَمْرُ : می و وی خامست از آب انگور

چون بجوش آید و کفک اندازد ،

۲۱۱

خَمْرٌ : می ، ۷۹

خَمْرًا : انگور ، ۱۵۶

الخُمْسُ : پنج یک ، ۱۷۴

خَمْسِينَ أَلْفَ سَنَةٍ : پنجاه هزار سال

۴۸

خَمَطٌ : درخت اراك ، ۹۹

الْخُمُودُ : فرو رفتن آتش ، ۹۶

الْخَنَاسُ : بازپس شونده و سر در کشنده ، ۲

الْمُخَنَزِيرُ : خوک (ج : الْمُخَنَازِيرُ) ،

۱۴۸

الْمُخَنَسُ : بازپس شوندگان یعنی باز-

گردندگان (م : مُخَنَسٌ) ، ۲۹

الْمُخَنُوسُ : بازپس شدن ، ۲

الْخَوَاءُ وَالْخَوَى : افتادن و تهی شدن ،

۵۰

الْخَوَارُ : بانگ گلو ، ۱۲۹

الْخَوَالِفُ : زنان که خلیفه شویان باشند

در خانه چون بغزو روند ، ۱۷۰

خَوَانًا : نیک نارس است ، ۱۹۵

الْخَوَاضُ : درکاری شدن ، ۴۳

خَوَاضِهِمْ : شورش و فتنه ایشان ، ۱۸۳

الْخَوْفُ : ترسیدن ، ۶

[خون] لَمْ أَخْنُهُ : ناراستی نکردم او

را ، ۱۵۶ ، تَخْتَانُونَ أَنْفُسَكُمْ :

ناراستی می کنید با تنهای خود ، ۲۰۹

الْخَوْنُ وَالْخِيَانَةُ وَالْخَائِنَةُ وَالْإِخْثِيَانُ :

ناراستی و ناستواری کردن ، ۵۷

الْغِيَامُ : سایانها (م : غَيْمَةٌ) : ۶۹

الْغَيْبَةُ : نومید شدن ، ۱۷

الْخَيْرُ : مال ، ۱۰

الخَيْرَةُ : الإِخْتِيَار ، ۱۰۲	خير : نیکی ، ۱۰ ؛ خِصْبٌ وَسَعَةٌ ، ۱۶۲
الخَيْطُ الْأَبْيَضُ : سپیدی روز یعنی سپیده دم ، ۲۰۹	خَيْرًا : مثلاً ، ۲۰۹
الخَيْطُ الْأَسْوَدُ : سیاهی شب یعنی تاریکی ، ۲۰۹	الخَيْرَات : نیکیها ، ۲۰۸
خَيْفَةً : ترسی ، ۷۳ ؛ رَهْبَةً مِنْ عَدْلِهِ ، ۱۸۱	خَيْرَات : نیکوخوان (: خَيْرَةٌ) ، ۶۹ ؛ خَيْرٌ أَمَلًا : بهتر است از روی امید ، ۱۳۷
الخَيْلُ : اسبان ، ۶۳	خَيْرٌ مَرَدًا : بهتر در آخرت یا در منفعت ، ۱۳۳
خَيْلِكَ : سواران خود ، ۱۴۳	خَيْرًا مِنْ ذَلِكَ : بهتر ازان ، ۱۱۴

د

يعني ديدار خداوند سبحانه وتعالى ، ۱۶۴	دَائِمِينَ : همیشه ، ۱۵۱
دَارَ الْمُقَامَةِ : سرای باشیدن ، ۹۸	دَائِرَةُ السَّوْمِ : گردش بسی و بد یعنی گردش زمانه به بدی ، ۷۶
الدَّيْبُ : نرم رفتن ، ۸۱	الدَّأْبُ : عادت ، ۸۸ ؛ الدَّأْبُ وَالذُّؤْبُ : پیوسته کاری کردن بیجده و رنجیدن ، ۱۵۱ ؛ دَأْبًا : پیایی ، ۱۵۶
الدَّبْرُ : پس (ج : الْأَذْبَار) ، ۱۵۵/۶۳	دَابَّةٌ : جنبیده (ج : الدَّوَاب) ، ۸۱
الدَّبُّور : پشت دادن ، ۴۳	دَابَّةُ الْأَرْضِ : مورچه چوب خوار ، ۹۹
الدَّخُو : گسترانیدن ، ۳۴	الدَّائِر : الْأَصْل ، ۱۴۹
دُحُورًا : دور کردنی ، ۹۳	دار السَّلام : بهشت و زیادت واقزونی
الدَّحُوض : باطل شدن حجت ، ۸۵	
الدُّخَان : دود ، ۸۲	

[دخل] اَدْخُلِي : درآی ، ۲۰ ،

فَلَمَّا لَمْ تَكُونُوا دَخَلْتُمْ : پس

اگر دخول نیاورده باشید بایشان ،

۱۹۲

الدَّخَل : تباهی و خیانت ، ۱۴۷

الدَّخُور : خوار شدن ، ۸۸

الدَّخُول : درآمدن ، ۴

[دره] اِدْرَؤُا : بازدارید ، ۲۰۴

الدَّرَّة : دفع کردن ، ۱۰۹ ، الدَّفْعُ والعَوَج

۲۰۶

دَرَاهِم : درهمها (م : دِرْهَم) ، ۱۵۴

الدَّرَايَةِ : دانستن ، ۴۶

دَرَجَاتٌ : طبقات ، پایگاهها ، ۲۰۴

الدَّرَجَةِ : پایه ببالتر (ج : الدَّرَجَات) ،

۶۴

الدَّرْسُ والدِّرَاسَةُ : علم خواندن ، ۵۳

الدَّرْكُ والدَّرَك : پایگاه فروسو یعنی طبق

زیرین ، ۱۹۷

دَرَكَآ : دریافتنی ، ۱۲۹

الدَّرَكَةُ : پایه بفروتر ، ۶۴

الدُّرُور : فرو باریدن ، ۴۷

الدَّرُوس : کهنه شدن ، ۱۸۳

دُرِيٌّ : دور کننده تاریکی ، ۱۱۸

دُرِّيٌّ : روشن مانند در ، ۱۱۸

الدَّسُّ : پنهان کردن ، ۱۴۶

دُسْرُ : میخهای کشتی (م : دِسَار) ، ۷۰

الدَّعْعُ : راندن بد رشتی و دور کردن ، ۵

الدُّعَاءُ : خواندن ، ۱۳ ، دُعَاءُكُمْ :

خواندن شما ، ۱۱۶

[دعو] يَدْعُوْا : بخواند ، ۲۵ ، آتِ

مَاتَدْعُوا : هر کدام را بخوانید ، ۱۴۴

الدَّعْوَةُ : خواندن ، ۱۳

دَعْوَاهُمْ : دُعَاءُهُمْ ، ۱۶۳

دِفَا : آنچه بوی گرم شدن آید از پشمینه ها

چون لباس و گلیم و نمند و جزآن ، ۱۴۵

الدَّفَاءُ والدَّفَا : گرم شدن ، ۱۴۵

[دفع] فَادْفَعُوا لِتَبِيْهِمْ : پس بدهید

بایشان ، ۱۹۱ ، دَفَعُوا : دوردارید

دشمن را ، ۲۰۴

الدَّفْعُ : بازداشتن ، ۴۸

الدَّفَقُ : ریزانیدن آب ، ۲۳

الدَّكَّ : کوفتن تا بازمین برابر شود ، ۲۰

دَكَّآ ، پاره پاره یعنی خورد و مرد ، ۱۴۰

دَكَّاءُ : زمین هموار ، ۱۴۰

الدَّلَّالَةُ والدَّلَّالَةُ : راه نمودن ، ۶۱

الدَّلُّو : مَعْرُوفٌ ، ۱۵۴

دُلُوكِ الشَّمْسِ : فرورفتن آفتاب ، ۱۴۳

دَلِيلًا : راهبر ، ۱۱۵

الدِّمَاءُ : خون ها (م : دَم) ، ۱۲۴

الدِّمْدِمَةُ : هلاك كردن ، ۱۸

الدَّمَخُ : باطل كردن و خوار كردن و سر

شكستن چنانكه بمغز رسد ، ۱۲۵

الدُّنُو : نزديك شدن ، ۳۹

الدُّنْيَا : نزديك تر ، ۲۲

الدَّوَائِرُ : گشتهای زمانه ، ۱۷۱

الدَّوَامُ : همیشه بودن ، ۴۹

الدَّوْرُ والدَّوْرَانُ : بگشتن ، ۷۷

الدَّوْلَةُ : آنچه دست بدست داده شود ،

۶۳

[دوم] مَا دُمْتُ حَيًّا : تا زنده باشم ،

۱۳۲ ، إِلَّا مَا دُمْتُ عَلَيْهِ قَائِمًا :

إِلَّا مَدَّةَ دَوَامِكَ عَلَيْهِ يَا صَاحِبَ

الْحَقِّ ، ۲۰۰

دُونُ : جز ، ۴۸

الدَّهَّانُ : اديب سرخ (م : دُهْن) ، ۶۹

الدَّهْرُ : روزگار ، ۳۸

[دهن] لَوْتُ دُهْنِي : کاشکی نرمی کنی

تو بموافقت ، ۵۲

الدَّهْنُ : روغن ، ۱۱۹

دِيَارُ : سرایها (م : دَار) ، ۶۲

دِيَارًا : کسی گرونده ، خداوند سرای ،

۴۸

دِيَّةٌ : خونبهای ، ۱۹۵

[دین] لَا يَدِينُونَ : طاعت ندارند ،

۱۶۷

الدِّينُ : جزا دادن و حکم كردن و فرمانبردار

گشتن و مقهور كردن ، ۲ ، كِيش ،

۴ ؛ الدِّينُ الْقَيِّمُ : دین راست ، ۱۰۶ ؛

دِينِ اللَّهِ : حکم خدای ، ۱۱۶ ؛

دِينِ الْحَقِّ : كِيش راست ، ۱۶۷ ؛

الدِّينُ الْقَيِّمُ : شمار راست و كِيش

راست ، ۱۶۸

الدِّينُ : وام ، ۱۹۱

ذ

الذَّارِیَات : بادهای بردارنده و شتاباننده
و پراکنده کننده ، ۷۲

الذَّائِم : الدَّائِم ، ۱۷۶

ذَانِکَک : این دو ، ۱۰۹

ذَا النُّون : صَاحِبُ الْحُوتِ صَلَّواتُ اللَّهِ
عَلَیْهِ ، ۱۲۶

ذَاتَ بَیْنِکُمْ : آنچه میان شماست از
احوال ، ۱۷۳

ذَاتَ الشَّمَال : بسوی چپ ، ۱۳۵

ذَاتِ الصُّدُور : رازهای سپنه ها ، ۵۵

ذَاتَ لَهَبٍ : بازبان یعنی زبان زنده ، ۳

ذَاتَ الِیَمِین : بسوی راست ، ۱۳۵

الدُّبَاب : مگس ، ۱۲۵

الذَّبَّیح : سمل کردن ، ۹۴ ؛ ذَبَّیح :
گوشتی که کشتن را شاید یعنی قربانی ،

۹۴

الذَّبْدِیَّة : جنبانیدن ، ۱۹۶

الذَّرْم : آفریدن ، ۵۶

الدَّرَاع : رش یعنی استخوان دست تا
آرنج ، ۱۳۵

ذِرَاعِیْهِ : دو بازوی خود را ، ۱۳۵

ذَرَّةٌ : مورچه ، ۱۰

الدَّرْع : بگزی میموند ، ۵۱

[ذَرَوْ] تَذَرُوهُ : می برداروا ، ۱۳۷

الذَّرْو : بیاد بردادن و برداشتن باد چیزی
را ، ۷۲

الذَّرِیَّة : فرزندان ، و بریکی افتد (ج :
الذَّرِیَّات) ، ۶۶ ؛ ذَرِیَّتَهُمْ و

ذَرِیَّاتِهِمْ : آبناء هم ، ۹۶

[ذَکَر] یَتَذَكَّرُ : پندگیرد ، ۳۰ ؛

ذَکَرَهُ : یاد کندش ، ۳۱ ؛ یَتَذَكَّرُ

: یاد آرد ، ۳۴

الدَّکَر : نر ، ۱۶

الدَّکَر : تورا به ، ۱۲۷ ؛ الدَّکَرُ الْحَکِیم :

قران محکم یا با حکمت ، ۲۱۰

ذَکَر : یاد کردن و بزرگی ، ۱۵ ؛ یاد

کردن ، ۹۲

الدَّکَرِی : یاد کردن ، ۲۰

ذَکَرُهَا : یاد کردن وی یعنی دانستن وی ،

۳۴

الذَّلَّ: رام کردن ، ۵۵ ؛ خواری ، ۱۴۴
الذَّلَّةُ والذَّلَّ: خواری و خوار شدن ،
۴۹

ذُلُّا: مُنْقَادَة ، ۱۴۶
ذَالِكُ: آن ، ۵ ؛ ذَالِكُ الْكِتَابِ:
این نامه یا این آن نامه است که ، ۲۰۴
ذَلُولًا: فرمانبردار (ج: ذُلُلًا) ،
۵۵

الذَّلِيل: خوار ، ۶۴
الذَّم: نکوهیدن ، ۵۴
ذِمَّة: زینهار ، ۱۶۶
الذَّنْب: گناه ، ۱۸
ذُنُوبًا: بهره ، ۷۴
ذُو: با ، ۵۸ ؛ ذَوَى عَدْلٍ: دو مرد
با راستی ، ۵۸

ذُو الْأَوْتَاد: خداوند میخها ، ۹۱
ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَام: با بزرگی ذات
و صفات یعنی بزرگوار و بنده نواز ،
۶۸

ذُو سَعَةِ: با فراخی ، ۵۸
ذُو الطُّول: با فضل ، ۸۷
ذُو عُسْرَةٍ: با تنگدستی ، ۲۱۴

ذُو الْكِفْلِ: الباس ، ۱۲۶
[ذوق] لَا ذَقْنَاكَ: هراینه بچشانیدی
ترا ، ۱۴۳

الذَّوْق: چشیدن ، ۳۶
[ذهب] لِيْ ذَهَبٌ: برو ، ۳۳ ؛ ذَهَبَ
بِهِ: برد او را ، ۸۴ ؛ لَا تَذْهَبْ
نَفْسُكَ: مرودا تن تو ، ۹۷ ؛
لِيْ ذَهَبُوا بِقَمِيصِي: بپیرید پیراهن
من را ، ۱۵۸

الذَّهَب: زر ، ۸۴
الذَّهَاب: رفتن ، ۳۰
الذَّهْوُل: مشغول شدن ، ۱۲۱
ذِي: با ، ۱۸
ذِي ظُمُر: مرغ با چنگال و ستور با
سُم ، ۱۸۴

ذِي الْقَرْنَيْنِ: اسکندر رومی که نام او
عبدالله بن الضحاک ابن سعد بود ،
۱۳۹

ذِي الْمَعَارِج: خداوند درجات یعنی
پایگاهها (م: مَعْرَج، مَعْرَج)،
۴۸

الذَّئْب: گرگ ، ۱۵۴

ر

- الرَّأْسُ : سر ، ۱۳۱
 الرَّأْفَةُ وَالرَّافِقَةُ : مهربانی کردن ، ۶۵
 [رَأَى] لَتَرَوْنَ : هراینه بینید شما
 هراینه هراینه ، ۸ ، يَرَهُ : بیندش ،
 ۱۰ ، آوْنَا : بنمای مارا ، ۸۶ ،
 آرَأَيْتُمْ : خبرکنید مرا ، ۸۷ ،
 فَلَمَّا تَرَيْنَا : پس اگر هراینه هراینه
 بینی تو زن ، ۱۳۲ ، آرَأَيْتَكَ :
 اُدیدى تو مرد یعنی مرا بگوی و خبر
 کن مرا ، ۱۴۲
 رِيَاءً : سیرابی و تازگی ، ۱۳۳
 رَأَى الْعَيْنَ : بچشم دیدار ، ۱۹۸
 الرُّؤْيَا : خواب دیدن ، ۷۸
 رَابِعٌ : چهارم ، ۶۴
 رَابِيعَةٌ : افزون شدن و بالا گرفتن ، ۵۰
 الرَّاجِفَةُ : لرزنده ، ۳۳
 الرَّادِفَةُ : از پس درآینده ، ۳۳
 الرَّاسِخُونَ : استوار شدگان ، ۱۹۸
 رَاسِيَّاتٌ : استوار ایستاده بردیگ پایها
 که نتوان فرود آوردن از بزرگی ، ۹۹
 رَاضِيَةٌ : پسندیده ، ۹
 رَاعِنَا : کم خرد و مست رای ، ۱۹۳
 ۲۰۷
 رَافِعُكَ لِىَ : بدارنده توام بر آسمان ،
 ۲۰۰
 رَاقٍ : فسونگر ، ۴۱
 رَبًّا : افزونی ، ۱۰۵
 رَبَائِبٌ : دختران زن (م : رَبِيبَةٌ) ،
 ۱۹۲
 رَبُّ الْعَالَمِينَ : پروردگار عالمیان ، ۱
 رَبُّ الْعِزَّةِ : بی همتا ، ۹۵
 رَبَاطُ الْخَيْلِ : اسبان بسته ، ۱۷۵
 رَبَّاعٌ : چهارگان چهارگان ، ۹۷
 الرَّبَّانِيُّ وَالرَّبِّيُّ : مردخدای ، ۱۸۸
 الرَّبَّانِيُّونَ : خدای پرستان ، ۱۸۸
 الرَّبَّةُ : الفِرَقَةُ ، ۲۰۳
 الرَّبْحُ وَالرَّبَّاحُ ، سود و سود کردن ،
 ۲۰۵
 [رَبَطَ] رَبَطْنَا : بستیم ، ۱۳۴ ، رَابِطُوا :
 پیوسته جهاد کنید ، ۲۰۴

الرَّبْطُ : بستن ، ۱۰۷

الرَّبْعُ : چهاربک ، ۱۹۱

رَبَّكَ : مهترتو ، ۱۵۶

رُبَّمَا وَرُبَّ : بسا وچندا ، ۱۴۸

الرُّبَا : الْفَضْلُ الْخَالِي عَنْ الْعِوَضِ

لِتَأْخِيراً الْأَجَلَ فِي الْمِثْلَيْنِ ، ۲۱۴

الرَّبْوَةُ : زمین بلند ، ۱۲۰

رَبِّيُّونَ : خدای پرستان (م : الرَّبِّيَّةُ) ،

۲۰۳

الرُّتْعُ وَ الرِّتَاعُ : بشره خوردن ، ۱۵۴

رَتَقًا : بسته ، ۱۲۵

الرُّتُوعُ وَ الْإِرْتَاعُ : چرا کردن ، ۱۵۴

الرَّجَّ : چسبانیدن ، ۶۶

الرَّجَاءُ : امید داشتن و ترسیدن ، ۳۶

رَجَالٌ : مردان (م : رَجُلٌ) ، ۴۵

رَجَالًا : پیادگان (م : رَاجِلٌ) ، ۱۲۳

رَجَزٌ : سخت ترین شکنجه ، ۸۱

رَجَزُ الشَّيْطَانِ : وسوسه دیو ، ۱۷۳

الرَّجْسُ : پلیدی ، ۱۰۲

[رَجَع] اِلْرَجْعِي : بازگرد ، ۲۰ ،

يَرْجِعُ بَعْضُهُمْ اِلٰى بَعْضٍ

الْقَوْلُ : گرداندلختی ازیشان به

بعضی گفتار را ، ۱۰۰ ؛ يَرْجِعُونَ :

بازگردانیده شوند ، ۱۰۷

الرَّجْعُ : باران ، ۲۳ ؛ بهم بازگشتن ،

۲۱۱

رَجْعِي : بازگردانیدن وی ، ۲۳

الرَّجْعِي : بازگشتن ، ۱۳

الرَّجْفَانُ : لوزیدن ، ۳۳

الرَّجْفَةُ : الزلزله ، ۳۳

رَجُلَانِ : یعنی کالب بن یوفتا و یوشع

بن فون ، ۱۸۷

الرَّجُلَةُ : پیاده ماندن ، ۱۲۳

رَجُلِكَ : پیادگان خود (م : رَاجِلٌ) ،

۱۴۳

رَجُلٌ مِّنَ الْقَرِيبَتَيْنِ : مردی ازین

دودیه ، ۸۳

رَجُلٌ مُّؤْمِنٌ : یعنی حزیل ، ۸۸

رَجُلَيْنِ : دومرد ، ۱۳۶

[رَجَم] اَنْ تَرَجُمُونِي : سنگسار

کنید مرا یعنی کشید مرا ، ۸۲ ،

لَرَجَمْنَاكَ : کشتیمی ترا بسنگ ،

۱۶۲

الرَّجْمُ : انداختن و سنگسار کردن و

به پنداشت سخن گفتن ، ۵۵

رَجْمًا : گمان بردنی ، ۱۳۵

الرَّجُوع : بازگشتن ، ۱۳

رُجُومًا : اندازندگان (م : رَجْم) ، ۵۴

الرَّحَال : یاردانها (م : رَحْل) ، ۱۵۷

الرَّحْب : فراخ شدن ، ۱۶۷

الرَّحْلَة : بار برنهادن ، ۶

الرَّحْم : بخشودن ، ۱

رَحِم : خویشی وزهدان ، ۶۱

رُحَمَاء : نرم دلان (ج : رَحِيم) ، ۷۸۰

الرَّحْمَة : بخشودن ، ۱

رَحْمَة : باران ، ۱۱۱ ؛ بخشودن ، ۲۰۳

رَحْمَتِهِ : بهشت وی ، ۴۰

الرَّحْمَن : بزرگ بخشایش ، ۱

رَحِيق ، شرابی خالص یعنی بی آمیغ ،

۲۷

الرَّحِيم : همیشه بخشاینده ، ۱

رُحَاء : نرم ، ۹۲

الرَّء : بازگردانیدن ، ۱۴

الرَّء : یار ، ۱۰۹

[رَدَد] يَرْتَدُّ إِلَيْكَ طَرَفُكَ : باز

گردد بتو چشم زدن تو یعنی تا چشم

برهم زنی ، ۱۱۱ ؛ اِرْتَدَّ : بازگشتند

؛ لَا يَرْتَدُّ إِلَيْهِمْ طَرَفُهُمْ :

نشانند چشم برهم زدن ، ۱۵۱ ؛

فَارْتَدَّ بَصِيرًا : بینا شد ، ۱۵۹ ؛

مَنْ يَرْتَدَّ : هر که برگردد ، ۱۸۸ ؛

فَتَرَدَّهَا عَلَيَّ أَذْبَارِهَا : پس

گردانیمش پس پشت یعنی رویهای

ایشانرا پشت گردانیم ، ۱۹۳

الرَّءْف : از پس درآمدن ، ۳۳

الرَّءْم : رخنه برآوردن ، ۱۴۰

رُدْمًا : حاجزی استوار ، ۱۴۰

[رَدَى] تَرَدَّى : فرو افتاد یعنی درآتش ،

۱۶

الرَّءَى : هلاك شدن ، ۱۲۷

الرَّزَق : روزی دادن ، ۵۸

رِزْق : روزی ، ۱۹

رِزْقًا حَسَنًا : ماحلٌ مِنْ نِعَمِهِ ،

۱۴۶

رِزْقٌ كَرِيمٌ : روزی نیکو ، ۱۱۷

الرَّس : چاه ، ۷۴

رِسَالَات : پیغامها (م : رِسَالَة) ، ۴۶

[رسل] أَرْسَلْنَا : برگماشتیم ، ۱۳۳

الرُّسُلُ : پیغامبران فرستاده ، ٣٧

الرُّسُو : استوار شدن ، ٣٧

الرُّسُوخ : استوار و بیخاور شدن ، ١٩٧

رَسُول : پیغامبر فرستاده ، ١١

الرُّشْدُ و الرُّشْدُ و الرُّشَاد : راه راست

و راه راست یافتن ، ٤٥

رَشِيد : راست ، ١٦٢

الرَّصَّ : استوار کردن بنا و جفت بر آوردن ،

٦١

رَصَدًا : نگاهبان و نگاهبانان (م : رَاصِد) ،

٤٦

الرَّصْدُ و الرُّصُود : چشم داشتن و نگاه

داشتن ، ٤٦

الرَّضَاء : خشنود شدن ، ١٢

الرَّضَاعَةُ : شیر خوردگی ، ١٩٢

الرَّضَاعَةُ و الرِّضَاع : شیر خوردن ، ١٩٢

[رَضُو] بِرَضَى : خشنود شود ، ١٧ ؛

تَرَضَيْتُمْ : بهم رضا دارید یعنی

بخشنودی یکدیگر کردید ، ١٩٢

الرَّضْوَان : خشنود شدن ، ١٢

رَضِيًّا : پسندیده ، ١٣١

الرُّطَب : خرمای تر ، ١٣٢

رَطَب : تر ، ١٨٢

الرُّطُوبَةُ : تر شدن ، ١٨٢

الرَّعَاء : شبانان (م : رَاعٍ) ، ١٠٨

الرَّعَايَةُ : نگاه داشتن ، ٤٩

الرَّعْب : ترس ، ٦٢

الرَّعْد : تندر ، ١٥٢

الرَّعُونَةُ : بی‌خرد شدن ، ٢٠٧/١٩٣

[رَعَى] لِرَعَوٍ : بچرانید ، ١٢٨

الرَّعَى : چرانیدن ، ١٠٨

[رَغِب] و لَا يَرْغَبُوا بِأَنْفُسِهِمْ

عَنْ نَفْسِهِ : و نه زُفْتی کنند بتهنهای

خویش از تن وی ، ١٧٢ ، و مَن

يَرْغَب : و هر که رغبت بگرداند یا

رغبت نگرداند ، ٢٠٧

الرَّغْب : خواهان شدن ، ١٥

الرَّغْبَةُ : خواهان شدن ، ١٥

رَغْدًا : فراخ ، ١٤٨

رُفَاتًا : استخوان ریزیده ، ١٤٢

الرَّقَّت : خورد و مرد کردن ، ١٤٢

الرَّقَّت : الجِمَاع ، ٢٠٩

الرَّقْد : عطا دادن ، ١٦٢

رَقَرَف : شادروانها ، ٦٩

(م : رَاكِب) ؛ کاروان قریش،

۱۷۴

الرُّكُزُ : آواز نرم ، ۱۳۴

[رَكْض] مِنْهَا يَتَرُكُظُون : از وی

می تاخند ، ۱۲۵

الرُّكْضُ : جنبانیدن پای ، ۹۲

[رَكَم] يَتَرَكُمَهُ : برهم نهدش ، ۱۷۴

الرُّكْمُ : برهم نشاندن ، ۷۲

الرُّكْنُ : تبار ، ۷۳

رُكْنٌ شَدِيدٌ : کرانه سخت و استوار ،

۱۶۱

الرُّكُوبُ : برنشتن ، ۲۵

الرُّكُوبُ وَالرُّكُوبَةُ : آنچه برنشتن

را شاید ، ۹۷

الرُّكُودُ : ایستادن آب و باد و کشتی ،

۸۵

الرُّكُوعُ : پشت خم دادن ، ۳۸

الرُّكُوءُ : گرایستن ، ۱۴۳

رِمَاحُ : نیزه ها (م : رُمَح) ، ۱۸۹

رِمَادُ : خاکستر ، ۱۵۰

الرُّمَانُ : انار ، ۶۹

الرُّمَّةُ : پوسیده شدن استخوان ، ۷۳

الرُّفْعُ : بلند گردانیدن و برآوردن و

برداشتن ، ۱۵

رَفِيعٌ : بلند یا بلند کننده بردارنده ، ۸۸

الرَّفِيقُ : یار ، ۱۹۴

الرُّقْ : آن پوستی که بروی نبیستند ، ۷۲

الرُّقَابُ : گردنها ، ۷۸

الرُّقَابُ (فِی الرُّقَابِ : دربندگان خویشتن

خریده) ، ۱۶۹

[رَقَب] لَا يَرْقُبُوا : نگاه ندارند و چشم

ندارند ، ۱۶۶

الرُّقْبَةُ وَالرُّقُوبُ : نگاهداشتن ، ۱۳۰

الرُّقْمُ : نبشتن ، ۲۶

رِقٌّ مَنشُورٌ : صحیفه بازگشاده ، ۷۲

الرُّقُودُ : خفتن ، ۹۶

رُقُودٌ : خفتگان (م : رَاقِد) ، ۱۳۵

الرُّقِيّ : بیالا بردن ، ۴۱

رَقِيبٌ : نگاهبانی ، ۷۵

الرُّقِيَّةُ : فسون کردن ، ۴۱

الرَّقِيمُ : وادی است پیش فلسطین که

کھف در آنجا بود ، ۱۳۴

الرُّكَّابُ : شتران بارگی ، ۶۳

الرُّكْبُ : شتر سواران یعنی عیبر

- الرَّمْزُ : اشارت کردن یعنی بدست و سر
و چشم و ابرو نمودن ، ۲۰۰
الرَّمَضُ : سوخته شدن پای از گرمی زمین
و گرم شدن روز ، ۲۰۹
الرَّمْضَاءُ : سنگ نفسنده ، ۲۰۹
رَمَضَانُ : سوزنده گناه و گرم کننده دلها
به پند گرفتن ، ۲۰۹
[رَمَى] يَرْمُونَ : دشنام می دهند ، ۱۱۷
الرَّمَى : انداختن ، ۷
الرَّمِيمُ : پوشیده و فرسوده ، ۷۳
الرَّوَّاحُ : رفتن بشبانگاہ ، ۹۹
رَوَاسِي : کوههای استوار (م : رَاسِيَّة) ،
۳۷
رَوَاكِدُ : ایستادگان ، ۸۵
[رود] مَاذَا أَرَادَ : چه خواست ، ۴۳ ؛
يُرَادُ : خواسته می شود ، ۹۱ ؛ لِنْ
أَرَدْنَا : نخواستیم ، ۱۹۳ ؛ رَاوَدْتُهُ
عَنْ نَفْسِهِ : بخود خواند او را ،
۱۵۴
الرُّوحُ : جبرئیل ، ۱۲ ؛ الرَّحْمَةُ ، ۶۵ ؛
جان بقول بیشتر مفسران ، ۱۴۴
رَوْحٌ : برآسودنی ، ۶۸
رَوْحُ اللَّهِ : فَرَجِهِ ، ۱۵۸
رُوحُ الْقُدُسُ : جبرئیل ، ۱۴۸
رُؤُسُ : سرها (م : رَأس) ، ۶۰
رَوْضَاتُ : مرغزارها (م : رَوْضَة) ، ۸۵
الرَّوْعُ : ترس و ترسیدن ، ۱۶۱
الرَّوْعُ : پنهان سوی کسی یا چیزی رفتن ،
۷۳ ، گرایستن ، ۹۴
الرَّؤْفُ وَالرَّءْفُ : مهربان ، ۶۵
الرُّومُ : رومیان (م : رُومِيَّة) ، ۱۰۵
رُؤْيَايَ : خواب من ، ۱۵۶
الرُّؤْيَا : دیدن ، ۴
رُؤِيْدًا : اندک ، ۲۳
رِهَانٌ : گروها (م : رِهْن) ، ۲۱۴
[رهب] وَلِيَّائِي قَارِهَبُونَ : وازمن
بترسید و بس ، ۲۰۵
رُهَبَانُ : زاهدان و خدای پرستان (م :
رَاهِب) ، ۱۶۸
الرُّهْبَانِيَّةُ : زاهدی و وزیدن ، ۶۶
الرُّهْبَةُ وَالرَّهْبُ وَالرُّهْبُ : ترسیدن ،
۶۳
الرَّهْطُ : گروهی از سه تاده ، ۱۱۱
رَهْطُكَ : تبار تو ، ۱۶۲

[رهق] أرهقه صَعُوداً : دروسانمش

بعقبه که دشوار است برآمدن وی،

۴۲

الرّهق : فرو پوشیدن ، ۳۲

رهقاً : آمدن بناشایسته‌های معنی تباهی کردن،

۴۵

الرّهق : گرو کردن ، ۴۳

رهقاً : آرامیده ، ۸۲

رهقة : گرو ، ۴۳

الریاء : بروی کار کردن ، ۵

ریاء : از بهر نمایش مردمان ، ۱۷۵

[ریب] لیرتبتّم : بگمان افتادید ، ۶۵

الرّیب : بگمان آوردن ، ۲۰۵

رّیب : گمان ، ۲۰۵

رّیب المّنون : حوادث روزگار ، ۷۲

رّیبة : شکّی ، ۱۷۲

رّیح : بوی ، ۱۵۹

الرّیحان : سهرغم و روزی ، ۶۸

رّیح صرصر : باد سخت آواز ، ۵۰

رّیحکم : دولت شما ، ۱۷۵

الرّیش : پر مرغ ، ۱۷۶

الرّیش والرّیاش : جامه نیکو ، ۱۷۶

الرّیّع والرّیّع : جای بلند ، ۱۱۳

الرّین : غلبه کردن گناه بردل ، ۲۶

ز

الزّاد : توشه ، ۲۱۰

الزّاجرات : رانندگان ، ۹۳

الزّانی : مرد پلیدکار ، ۱۱۶

الزّاهیدین : ناخواهندگان ، ۱۵۴

زاهق : نیست شده و مرده ، ۱۲۵

الزّبانیة : دوزخ بانان (م : زبّیة) ،

۱۳

زبدأ و آبیا : کفکی بر سر آب آینده ، ۱۵۳

الزّبور : نبشتن ، ۷۰

الزّبور : نبشته‌ها (م : زبّور) ، ۷۰

زبّراً : کتابها (م : زبّور) ، ۱۲۰

زبّراً : پاره پاره (م : زبّرة) ، ۱۲۰

الزّبور : کتاب داود علیه‌السلام ، ۷۰

زّجاجة : آبگینه ، ۱۱۸

زّجّرة واحدة : یک بانگ برزدنی ،

۳۳

شوی، ۳۳	الزَّحْرَحَة : الإِبْعَاد ، ۲۰۴
الزَّكْوَة : حقّ خدای تعالی ، ۱۱	الزَّحَف : خزیدن بانبوهی سوی دشمن
زَكْوَة : طَهَارَة ، ۱۳۹	شدن ، گروهی انبوه که بیکبار پیش
زَكِيَّة وَ زَاكِيَّة : پاک ، ۱۳۸	دشمن شوند ، ۱۷۴
زَكِيًّا : پاکیزه ، ۱۳۱	زَحَفًا : انبوهی کنندگان ، ۱۷۴
الزَّلْزَال : جنبانیدن ، ۱۰	زُخْرَفًا : زرو آرایش ، ۸۳
[زَلَزَلَ] زَلَزَلُوا : جنبانیده شدند یعنی	زَرَابِي : شادروانها (م : زَرَبِيَّة) ، ۲۱
ترسانیده شدند ، ۲۱۱	الزُّرَاع : کشاورزان (م : زَارِع) ، ۷۸
الزَّلْزَلَة : جنبانیدن ، ۱۰	الزَّرْع : رویانیدن و کشت کردن ، ۶۷
زُلْفَة : با نزدیکی ، ۵۶ ، پاره از شب ،	زُرْقًا : گریه چشمان یعنی کبود چشمان
۱۶۳	(م : أَرْزَق) ، ۱۳۰
زُلْفَى : نزدیکی ، ۸۹	الزَّعْمُ وَالزَّعْمُ : گفتن بر همانا ، ۵۹
الزَّلِيلُ وَالزَّلِيل : بلغزیدن ، ۱۴۷	زَعِيم : پذیرفتار ، ۵۳
زُمَرًا : گروهان (م : زُمَرَة) ، ۹۰	الزَّفِير : دم بر آوردن ، ۱۶۲
الزَّمْهَرِير : سرمای سخت ، ۳۹	زَفِيرٌ : نالبدنی یعنی خروشی و زاری ،
زَنْجَبِيل : چیز است معروف در عرب	۱۶۲
خوشبوی و خوشمزه ، ۳۹	زَفِيرًا : ناله عظیم باخروشیدن ، ۱۱۴
الزَّنَى وَالزَّنَاء : پلیدکاری کردن ، ۶۲	الزَّفِيفُ وَالزَّوْفِيف : شتافتن ، ۹۴
زَنِيم : آنکه خویشتن بر تو می بندد و از	الزَّرْقُوم : درختی است در دوزخ ، ۶۷
ایشان نباشد ، ۵۲	الزَّكَاة : بصلاح آمدن ، ۱۱۶
الزَّوَال : گشتن ، ۹۸	[زَكُوا] هَلْ لَكُمْ إِلَى أَنْ تَزَكُوا :
[زوج] زَوْجَنَا كَتَمًا : بزنی دادیمت	هیچ خواهی هست مرترا بآنکه پاک

اورا يعنى اورا زن تو گردانيديم ،

۱۰۲

زَوْجَيْنِ : جفتى ، ۷۴ ، نروماده ، ۱۶۰

الزَّوْدُ وَالزِّيَادُ : راندن ، ۱۰۸

الزُّورُ : دروغ ، ۶۴

الزَّهَادَةُ : بى رغبت شدن ، ۱۵۴

الزَّهْرَةُ : آرايش وشكوفه ، ۱۳۱

[زهق] تَزْهَقُ أَنْفُسُهُمْ : برايد

جانهاى ايشان ، ۱۶۹

الزُّهُوقُ : نيست شدن و برآمدن جان ،

۱۲۵

زَهْوَقًا : نيک نيست شونده ، ۱۴۴

الزِّيَارَةُ : پيرشش رفتن ، ۸

[زيد] فَمَا تَزِيدُونَنِي : پس افزوني

نمي كنيد مرا ، ۱۶۰

زَيْدٌ : مردى بود كه پيغامبر صلى الله

عليه و سلم اورا به پسرى پذيرفته

بود ، ۱۰۲

[زيف] مِنْ بَعْدِ مَا كَادَ تَزِيغُ : از

پس آنكه خواست كه بگردد يعنى

نزديك بود كه بگرايستي ، ۱۷۲ ؛

لَا تَزِيغُ : مگردان و از جاى مير ،

۱۹۸

الزِّيغُ : بگشتن ، ۶۱

[زين] لَزِيَّتُ : آراسته شد ، ۱۶۴

الزِّيْتُ : روغن زيتون ، ۱۱۸

الزِّيْتُونُ : درخت معروف كه زيت روغن

وى است ، ۱۴

الزَّيْنَةُ : آرايش ، ۵۴

س

سَاءَ سَبِيلًا : بد راهى است راه وى ،

۱۴۲

سَائِغٌ : گوارنده ، ۹۷ ؛ سَائِغًا :

گوارنده ، ۱۴۶

السَّائِلُ : خواهنده ، ۱۶

السَّائِبَةُ : ماده شتريله كرده يعنى آن شتر

كه بسبب ندرى آزاد كردندى و از

آب و گياه باز نداشتندى ، ۱۸۹

السَّائِحُونَ : روزه داران يا روندگان

در زمين از بهر پندگرفتن ، ۱۷۲

بَسَائِل : خواننده ، پرسنده ، ۴۸
 سَاءَ مَثَلًا الْقَوْمُ الَّذِينَ : بد داستان
 است داستان این گروه ، ۱۸۰
 السَّابِحَات : شناوندگان ، ۳۲
 سَابِيع : هفتم ، ۶۴
 سَابِغَات : زرهای تمام و فراخ (م) :
 سَابِغَةٌ ، ۹۹
 السَّابِقَات : پیشی گیرندگان ، ۳۲
 السَّاحَةِ : میان سرای ، ۹۵
 السَّاحِر : دانا ، ۸۴
 السَّاحِل : کرانه دریا ، ۱۲۸
 سَادَتَنَا : مهتران ما (م : سَيِّد ، ج :
 سادات) ، ۱۰۳
 سَادِس : ششم ، ۶۴
 السَّارِقُ وَ السَّارِقَةُ : مرد و زن دزد ،
 ۱۸۸
 السَّاعَةِ : قیامت ، ۳۴
 سَاعَةُ الْعُسْرَةِ : وقت دشواری از همه
 رویها ، ۱۷۲
 سَافِل : زیر ، ۱۶۱
 سَاق : سختی ، ۵۳
 سَاكِنًا : دائما یعنی پیوسته ، ۱۱۵

[سَأَلَ] فَاسْأَلْ : پس پرس ، ۱۲۱
 السَّالِم : تندرست ، ۵۳
 السَّامَةِ : پستوه آمدن یعنی سیر شدن ،
 ۸۷
 سَامِدُونَ : غافلان و بازی کنندگان
 (م : السَّامِد) ، ۷۲
 سَامِر : افسانه گویندگان بشب ، ۱۲۰
 السَّامِرِيُّ : زرگری منافق بوده نام او
 موسی بن ظفر منسوب بسامره و آن
 قبیله بود از بنی اسرائیل ، ۱۲۹
 السَّاهِرَةُ : روی زمین یعنی صحرای
 قیامت ، ۳۳
 سَاهُونَ : غافلان ، ۵
 السَّبِّ : دشنام دادن ، ۱۸۳
 سَبَا : شهری است معروف ، ۹۹
 السَّبَات : آسایش تن ، ۳۵
 السَّبَاحَةُ : شنا کردن در آب ، ۹۶
 سَبَبٍ : رسی ، ۱۲۲
 سَبَبًا : علم هر چیزی ، ۱۴۰
 السَّبْت : شنبهی کردن یعنی شنبه رابزرگ
 داشتن و روز شنبه ، ۱۴۸
 [سَبَحَ] لَوْلَا تُسَبِّحُونَ : چرا بپاکی باد

نمی کنید خدا را ، ۵۳

السَّبَّحُ : شتافتن ، ۳۲

سَبَّحاً : تصرفی یعنی گشتی ، ۴۴

سُبْحَانَ اللَّهِ : بپاکی یاد کنید خدا را ،

۱۰۵

سُبْحَانَ رَبَّنَا : پاكا ، يا پاك می گوئیم

پاك گفتنی ، ۵۳

السَّبْعُ : دده (ج: السَّباع) ، ۱۸۵

السَّبْعُ : شکستن گرگ چیزی را و دریدن ،

۱۸۵

سَبْعُ : هفت ، ۱۵۶

سَبْعاً : هفت آیت سوره فاتحه یا هفت

سوره درازتر از اول قرآن ، ۱۴۹

سَبْعاً شِدَاداً : هفت آسمان سخت ،

۳۵

سَبْعَةُ أَبْحُرٍ : هفت دریا ، ۱۰۵

سَبْعَ طَرَائِقَ : هفت آسمان زیر یکدیگر ،

۱۱۹

سَبْعُونَ ذِراعاً : هفتاد گز ، ۵۱

[سبق] لَوْ لَا كِتَابٌ مِّنَ اللَّهِ سَبَقَ :

اگر نه کتابی استی از خدای پیش رفته ؛

۱۷۵ ؛ فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ : پس

پیش دستی کنید در نیکیها ، ۲۰۸

السَّبَقُ : پیشی گرفتن ، ۳۲

السَّبِيلُ : راهها ، ۱۸۴

سَبِيلَ السَّلَامِ : راههای خدای ، ۱۸۷

سَبِيلاً فَيَجْتَا : راههای فراخ (م) :

سَبِيلُ ، فَجَّ) ، ۴۷

السَّبُوعُ : تمام شدن ، ۹۹

السَّبِيلُ : راه ، ۳۱

سَبِيلٌ : لِئَنَّمْ ، ۲۰۱

سَبِيلَ اللَّهِ (فِي سَبِيلِ اللَّهِ : در غازیان

درویش یا حاجیان فرومانده) ، ۱۶۹

سَيِّئَةٌ : شش ، ۱۷۷

السَّتْرُ : پوشانیدن ، ۱۴۲

[سجد] أَنْ لَا يَسْجُدُوا : أَيْ - لِأَنَّ

لَا يَسْجُدُوا ، از بهر آنکه تا سجده

نیارند ، ۱۱۱

سُجِّدَ : سر بر زمین نهندگان (م) :

سَاجِدٌ ، ۱۱۵ ؛ سجده کنندگان ،

۱۵۹

[سجر] يُسْجَرُونَ : پر کرده شوند یعنی

اندرون ایشان پر شود از آتش ، ۸۹

السَّجِيلُ : نامه حکم ، ۱۲۶

السَّجْنُ : زندان ، ۱۵۶

السَّجْنُ : در زندان کردن ، ۱۱۲

السَّجْوُ : بیارامیدن ، ۱۵

السَّجُودُ : سر بر زمین نهادن ، ۱۳

سَجَّيْلٌ : سنگت گل ، ۷

سَجَّيْنٌ : زیر هفت زمین ، ۲۶

السَّحَابُ : ابر ، ۷۲

سَحَابًا : ابرها ، ۱۷۷

السَّحَّارُ : نیک جادو ، ۱۷۹

[سحب] يُسَحَّبُونَ : کشیده شوند ، ۸۹

السَّحْبُ : کشیدن ، ۷۰

السُّحْتُ : حرام یعنی پاره و رشوه ،

۱۸۸

السُّحْتُ وَالْإِسْحَاتُ : الإِهْلَاكُ ،

۱۲۸

[سحر] تَسْخَرُونَ : فریفته می شوید ،

۱۲۱

السَّحَرُ : جادوی کردن ، ۴۳

السَّحَرُ : الصَّبْحُ (ج : الْأَسْحَارُ) ، ۷۰

السَّحَرَةُ : جادوان (م : سَاحِرٌ) ، ۱۷۸

السَّحْحُ : دور شدن ، ۱۲۳

سُحْقًا : دوری باد ، ۵۵

سَحِيقٌ : دور ، ۱۲۳

السَّخْرَةُ وَالسَّخَرُ وَالسَّخَرِيَّةُ :

افسوس کردن ، ۷۶

سُخْرِيًّا : بیگار ، افسوس ، ۸۳

السَّخْطُ وَالسَّخَطُ : ناخشنود شدن و خشم

گرفتن ، ۱۶۹

السَّدُّ : استوار شدن ، ۹۵

السَّدْرُ : گونه از درخت (م : السِّدْرَةُ) ،

۶۷

سِدْرَةُ الْمُنْتَهَى : درختسیت در آسمان

هفتم ، ۷۱

السَّدُّسُ : شش یک ، ۱۹۱

السَّدُّ وَالسَّدُّ : کوه ، ۹۵

سُدِّيٌّ : فروگذاشته ، ۴۲

سَدِيدًا : راست و استوار ، ۱۰۳

السَّدَّيْنِ : دو کوه ، ۱۴۰

سِرًّا : نهان ، ۹۸ ، زِنًى : ۲۱۲

السَّرَّاءُ : شادی ، ۱۷۸ ، شادی و فراخی

و آسانی ، ۲۰۲

سَرَابًا : نمایش آب ، ۳۵

سَرَّابِيلٌ : پیراهن ها و زره ها (م : سِرْبَالٌ) ،

۱۴۷

سِرَاجًا وَهَاجًا : چراغ تابان ، ۳۵

سُرَادِق : سرای پرده ، ۱۳۶

سِرَاعًا : شتابندگان (م : سَرِيع) ، ۴۹

السَّرَائِر : نهانیا (م : السَّرِيرَة) ، ۲۳

سَرَبًا : راهی ، ۱۳۸

السَّرْح : بهجرا گذاشتن ستور بامداد ،

۱۴۵

السَّرْد : زره بافتن ، ۹۹

سُرُور : نختها (م : سَرِير) ، ۲۱

[سرع] كَانُوا يُسَارِعُونَ : می شتافتند ،

۱۲۶

السَّرْع : زود شدن ، ۴۹

السَّرْفَة : دزدی کردن ، ۶۲

سَرْمَدًا : همیشه پیوسته ، ۱۱۰

السَّرُوب : رفتن ، ۱۵۲

السَّرُوح : بهجرا شدن ، ۱۴۵

السَّرُور : شاد کردن ، ۲۵

السَّرَى : رفتن شب ، ۱۹

السَّرِي : جوی خورد و مهتر ، ۱۳۲

السَّطْح : گستردن ، ۲۱

السَّطْرُ وَالْإِسْطَار : نبشتن ، ۵۱

السَّطْو : برجستن و سخت گرفتن ، ۱۲۴

السَّعَادَة : نیک بخت شدن ، ۱۶۲

السَّعَة : فراخ شدن و گنجیدن ، ۵۸

سَعَة : فراخی : ۵۸ ؛ توانگری ، ۲۱۲

السَّعْد : نیک کردن ، ۱۶۲

سَعُر : آتشهای افروخته (م : سَعِير) ، ۷۰

[سعی] جَاءَكَ يَسْعَى : آمد بتو می کوشید ،

۳۰

السَّعَى : کوشش ، ۱۶

سَعِيد : نیک بخت ، ۱۶۲

سَعِيرًا : آتش افروخته ، ۲۵

السَّقَاهَة : بی خرد شدن ، ۴۵

السَّقْح : خون ریختن ، ۱۸۴

سَقَرَة : نپسندگان ، ۳۱

السَّقْع : گرفتن ، ۱۳

السَّقْك : خون ناحق ریختن ، ۲۰۵

السَّقْلَى : فروتر ، ۱۶۸

السَّقْهَاء : زنان و کودکان خورد که مال

بناجایگاه خرج کنند بگزاف ، ۱۹۱

السَّقِينَة : کشتی ، ۱۰۶

سَقِيه : بی خرد (ج : سَقْهَاء) ، ۴۵

سَقِيهَا : جاهلًا مَحْجُورًا عَلَيْهِ ،

۲۱۴

- السَّقَابِيَّةُ : السَّقْفُ ، ۱۶۷
- سِقَابِيَّةُ الْحَاجِّ : كَسْهَى آبِ دَادَن حَجَّ
کَنَدَنگان یعنی آب دهنندگان حاجیان
را ، ۱۶۷
- السَّقَابِيَّةُ وَالصُّوَاعُ : مَشْرَبُهُ كَهْ بَارِ آبِ
خُورَنَد وِیْمَانِه ، ۱۵۷
- سَقَرٌ : دُوزَخ ، ۴۳
- [سَقَطَ] سَقَطَ : افْتَادَه شَد ، ۱۷۸
- السَّقْفُ : آسْمَانِه (ج : السَّقْفُ) ،
۷۲
- السَّقْفُ الْمَرْفُوعُ : آسْمَانِی افْرَاشْتِه ،
۷۲
- السَّقْمُ : بَیمَار شَدَن ، ۹۴
- السَّقُوطُ : افْتَادَن ، ۷۲
- [سَقَى] يُسَقُّونَ : آبِ دَادَه شُونَد ، ۲۷
- السَّقَى : آبِ دَادَن ، ۲۱
- السَّقْبَا : آبْخُور ، ۱۸
- سَقِيمٌ : بَیمَار ، ۹۴
- سُكَّرَائِيٌّ : مِثْلَانِ (م : سَكَّرَان) ،
۱۲۱
- السُّكْبُ : رِیزَانِیدَن ، ۶۷
- السُّكْرُ وَالسُّكَّرُ : مِثْلُ شَدَن ، ۱۲۱
- سَكَّرًا : خَمَر ، ۱۴۶
- سَكَّرَةُ الْمَوْتِ : سَخْتِی مَرگِش ، ۷۵
- سَكَّرَتِهِمْ : مِثْلِی اِشْأَن ، ۱۴۹
- سَكَّنَ : آرَامِی اِست ، ۱۷۱
- سَكَّنَا : آرَامْگَاهِی ، ۱۴۷
- السُّكُوتُ : خَامُوشِ بُودَن وِیَارَامِیدَن ،
۱۷۹
- السُّكُونُ : آرَامِیدَن ، ۵۸
- السُّكَّيْنُ : كَارْد ، ۱۵۵
- السُّكَيْنَةُ : آرَامِ دَل ، ۷۶
- سُكَيْنَةُ : آرَامِی ، ۲۱۲
- السَّلَّ : كَشِیدَن شَمِشِیر وِجَزْآن ، ۱۰۴
- سَلَسِلَاتٌ : زَنْجِیرْهَا (م : سَلْسَلَةٌ) ، ۳۸
- سَلَالَةٌ : پَارَهْ نُطْقَهْ بَیرون آورده شده ،
۱۰۴
- السَّلَالَةُ : خَالِصِ چِیزِی ، ۱۰۴
- السَّلَامُ : رِستَن وِ دُرُود ، ۱۲ ؛ بَی آفْت ،
۶۳ ، تَحِیَّةُ الْإِسْلَام ، ۱۹۵
- سَلَامٌ : دُرُود ، ۱۶۱
- السَّلْبُ : رِیُودَن ، ۱۲۴
- [سَلَخَ] لِنَسَلَخَ : بَیرون آمَد ، ۱۸۰
- السَّلَخُ : بَیرون آوَرَدَن چِیزِی وِ پُوسْتِ
بَاز کَرَدَن ، ۹۶

سَلَسْبِيل : چشمه است در بهشت ، ۳۹

[سَلَط] لَسَلَطَهُمْ : بگماشتن ایشانرا ،

۱۹۵

سُلْطَان : حجتی پیدا ، ۱۳۵

سُلْطَانِيَّة : پادشاهی و تسلط من بر

مردمان ، ۵۱

السَّلَف : گذشتن ، ۸۴

سَلَفًا : گذشتگان (م : سَالِف) ، ۸۴

السَّلَاق : بزبان آزدن ، ۱۰۱

[سَلَك] أَسْلُوكُ : درآر ، ۱۰۹ ؛

فَأَسْلُوكِي : درآید ، ۱۴۶

السَّلَكُ : درآوردن ، ۴۳

[سَلَم] يُسَلِّمُ وَجْهَهُ لِيَلَى اللَّه : بسپارد

دین خودرا بخدای یعنی توکل بروی

کند ، ۱۰۵ ؛ أَسَلَمْتُ وَجْهِي :

أَخْلَصْتُ نَفْسِي : ۱۹۹

السَّلَم : آشتی ، ۸۰

سُلِّم : نودبان ، ۷۲

سَلَمًا وَسَلَامًا وَسَلِيمًا : خالصاً یعنی

بی انبازی ، ۹۰

السُّلُوف : از پیش شدن ، ۸۴

السُّلُوك : سپردن یعنی درآمدن ، ۴۳

السَّلَوَى : ورتج ، ۱۲۹

سَلِيم : تندرست ، ۹۴

السَّمَاء : آسمان (ج : السَّمَوَات) ،

۱۷ ؛ سَقَفُ خانهِ ، ۱۲۱ ؛ باران ،

۴۷

سَمَاء : ابر ، ۱۶۰

سَمَاعُون : جاسوسان یعنی خبرجویان

(م : سَمَاع) ، ۱۶۹

سَمَاعُونُ لِلْكَذِب : یعنی بنو قریظه

۱۷۷

سَمُ الْخِيَّاط : سوراخ سوزن ، ۱۷۷

سِمَان : فروهان (م : سَمِين) ، ۱۵۶

السَّمْعُ وَالسَّمَاع : شنودن ، ۲۱

السَّمْعُ وَالسَّمْعُ وَالْإِسْمَعُ : گوش

داشتن ، ۹۳

سَمَك : آسمانه ، ۳۴

السَّمَن : فربه شدن ، ۱۵۶/۷۳

[سَمُو] سَمَيْتُمُوها : نام کردید ایشانرا ،

۱۵۶

السُّمُو : بلند شدن ، ۱۷

السُّمُود : بازی کردن ، ۷۲

سَمُوم : باد گرم کشنده ، ۶۷

وی ، ۱۴۲	سَمِيئاً : همنامی ، ۱۳۱
سُوء : یسی ، ۱۲۸ ، جنون ، ۱۶۱	سَمِيحاً : شنوا ، ۳۸
سُوءُ الْحِسَاب : سختی شمار ، ۱۵۳	سَمِين : قریه (ج : سیمان) ، ۷۳
سُوء لَكْ : حاجت خواسته تو ، ۱۲۸	سَنًا : روشنائی ، ۱۱۸
السُّوءُ وَالْمَسَاءَةُ : غمگین کردن ، ۵۶	سُنْبُلَات و سَنَابِل : خوشه ها (م :
سَوَاءٌ : یکسانست ، ۶۰ ؛ میانه یعنی	سُنْبُلَةٌ) ، ۱۵۶
راست ، ۲۰۰	السَّنَةُ : سال ، ۱۰۵
سَوَاءَ السَّبِيل : راه راست ، ۶۱	سَنَةٌ : غنودن یعنی خواب سبک ، ۲۱۳
سَوَات : عورتها (م : سَوَّة) ، ۱۳۰	السَّنَةُ : نهاد ، ۷۷
سَوَاعاً : نام بتی است ، ۴۷	سُنَّةُ اللَّهِ : سُنَّةُ اللَّهِ فِي إِهْلَاكِ
السُّوَال : پرسیدن ، ۸	الْأَوَّلِينَ ، ۱۳۷
السُّوَأَى : بدتر ، ۱۰۵	سُنْدُس : دلباه ، ۴۰
سُود : سیاهان (م : آمُود) ، ۹۸	سُنَن : شَرَايع ، ۱۹۲ ؛ راهها و عبادتها
السُّور : باره ، ۶۵	وگروهان (م : سُنَّة) ، ۲۰۲
السُّورَةُ : پاره از قرآن ، ۷۹	سِينَاء : نیکو ، ۱۱۹
سَوَطَ عَذَاب : تازیانه شکنجه و رنج	السَّيْنين : سالهای قحط (م : سِنَة) ،
۱۹	۱۷۸
السَّوْغ : آسان بگلو فروشدن و روا بودن ،	سَيْنين : سالها ، ۱۳۵/۱۱۲
۱۴۶	السُّوء : رنج و بدی و یسی و دیوانگی ،
سوف : زود ، ۸ ، زود بود ، ۱۷	۶۱
سُوق : جمع ساق ، ۷۸	[سوء] لِبَسُوء : نااندوهگین کند ، ۱۴۱ ؛
السُّوقُ وَالْمَسَاق : راندن ، ۴۲	سَاءَ سَبِيلاً : بد راهی است راه

السَّيَّارَةُ وَالْعَيْرُ : كاروان ، ۱۵۴	السُّومُ : رنج و خوارى چشانیدن ، ۱۵۰
سَيَّاتٌ : بدیها (ج : سَيَّئَةٌ) ، ۵۷	السُّومَةُ : العَلَامَةُ ، ۱۴۵
سَيَّئَةٌ : بدی ، ۱۴۲	[سوى] سَوَّاكَ : راست كرد ترا ، ۲۸ ؛
سَيَّئَةٌ : بدی وى ، ۱۴۲	لِذُنُسُوَيْكُمُ : چون برابر كردیم
سَيِّدُهَا : شوى ویرا ، ۱۵۵	شمارا ، ۱۱۳ ؛ لِسَتَوَى : مستولى
[سیر] سِيرُوا : بروید ، ۲۰۲	شد و پادشاه شد ، ۱۲۷ ؛ لِسَتَوَتْ :
السَّيْرُ : رفتن ، ۷۲	راست ایستاد ، ۱۶۰
سَيْرَتُهَا الْأُولَى : رفتار پیشین وى ،	سَوِيًّا : راست و بى آفت ، ۵۶ ؛ تندرست
۱۲۸	و تمام خلق ، ۱۳۱
السَّيْطَرَةُ : برگماشته شدن ، ۲۱	السَّهْرُ : غافل شدن ، ۵
[سیل] سَالَتْ : روان شد ، ۱۵۲	سُهُولٌ : زمینهای نرم (م : سَهْلٌ) ، ۱۷۷
السَّيْلُ : هین آب روان غالب ، ۹۹	السَّيَّاحَةُ : در زمین رفتن و روزه داشتن ،
سَيِّمًا : نشان ، ۶۹	۵۷

ش

الشَّائِنُ : دشمن ، ۵	الشَّاطِئُ : کرانه رود ، ۱۰۹
شَاهِدٌ : گواه ، ۲۳	شَاعِرٌ : قافیت گوی (ج : شُعْرَاء) ،
الشَّئَاءُ : زمستان ، ۶	۵۱
الشَّجَرُ : درخت (م : الشَّجَرَةُ) ، ۶۷	شَاكِرًا وَشَكُورًا : سپاس دارنده ، ۳۸
الشَّجَرُ وَالشُّجُورُ : اختلاف افتادن ،	شَامِخَاتٌ : کوههای بلند (م : شَامِخَةٌ) ،
۱۹۴	۳۷
شَجَرَةٌ خَبِيثَةٌ : درخت حنظل ، ۱۵۱	شَتَانٌ : کاری ، ۳۲

- شَجَرَة طَيِّبَة : درخت خرما ، ۱۵۱
 الشَّجَرَة الْمَلْعُونَة : درخت زقوم ،
 ۱۴۲
 الشَّح : زُفْتی یعنی بخیلی کردن ، ۵۹
 الشَّحْن : المَسْلَأ ، ۹۴
 شَحُوم : پیهها (م : شَحْم) ، ۱۸۴
 الشَّخُوص : از جای بجای شدن و پهن
 بازماندن چشم ، ۱۲۶
 الشَّد : استوار کردن ، ۴۰
 [شدد] أَشَدُّ عَلَيَّ قُلُوبِهِمْ : وسختی
 بردلهای ایشان افکن ، ۱۶۵
 شَدِيد : سخت یعنی زُفْت ، ۱۰
 شَدِيدُ الْقُوَى : جبرئیل ، ۷۱
 الشَّرَّ : بدی ، ۲
 شَرٌّ : بدتر ، ۱۵۸
 شَرُّ الْبَرِيَّةِ : بدترین آفریدگان ، ۱۱
 شَرٌّ مَكَانًا : بترند از روی جایگاه ،
 ۱۱۵
 الشَّرَاب : آشامیدنی ، ۳۶
 الشَّرْب : بهره از آب ، ۷۰
 الشَّرْب : آشامیدن ، ۲۷
 الشَّرَح : گشاده کردن دل و پدید کردن ،
- ۱۴
 الشَّرْذِمَة : گروهِ اندك ، ۱۱۲
 الشَّرَر : سرشك آتش ، ۳۸
 الشَّرْع : پدید کردن ، ۸۲
 شُرْعًا : بر روی آب آمدگان (م : شَارِع)
 ۱۷۹
 الشَّرْق : بر آمدن آفتاب ، ۴۴
 شَرْقِيًّا : آنكه سوى آفتاب بر آمدن
 باشد ، ۱۳۱
 شَرْقِيَّة : سوى آفتاب بر آمدن ، ۱۱۸
 شِرْك : انبازی ، ۸۰
 شُرَكَاء : انبازان (م : شَرِيك) ، ۵۳
 الشُّرُوع : در آب شدن و در کاری شدن ،
 ۸۲
 [شری] اِشْتَرَوْا : بدل گرفتند ، ۱۶۶
 الشُّرَى : خریدن و فروختن ، ۱۵۴
 الشَّرِيعَةُ وَالشَّرْعَة : راه دین ، ۸۲
 الشَّطَاء : اول برگشت کشت ، ۷۸
 شَطْر : سوى ، ۲۰۸
 الشَّطَط : دوری ، ۴۵
 شَطَطًا : گنگنار دور از حق ، ۱۳۵
 الشَّطُون : دور شدن ، ۳۰

۱۷۷	شَعَائِر : آنچه آنجا فرستند برای قربان
الشَّقْع : جفت ، ۱۹	(م : شَعِيرَة) ، ۱۲۳
شُقَعَاء : خواهشگران (م : شَافِع) ،	شَعَائِرِ اللَّهِ : اَعْلَامِ شَرِيعَتِهِ ، ۱۲۴
۱۶۴	الشَّعْر : دانستن ، ۷۶
الشَّقَق : سرخی که پس فرو رفتن آفتاب	الشَّعْر : سخن موزون با قافیت معنی دار ،
بود ، ۲۵	۹۷
شَقِيعٌ : خواهشگری ، ۱۶۳	الشَّعْرَى : ستاره است که بنوخزاعه
الشَّك : بگمان افتادن ، ۸۲	پرستیدندی ، ۷۱
شَكٌ : گمانی ، ۸۲	شُعُوباً : قبیله های بزرگ (م : شَعْب) ،
شَكٌ مُرِيبٌ : گمانی قوی ، ۱۰۰	۷۶
الشُّكَايَةُ وَالشُّكُوى وَالشُّكَاة : گله	الشَّغَاف : پرده دل ، ۱۵۵
کردن و نالیدن ، ۱۵۸	الشَّغَف : دوستی بمیان دل رسیدن ،
الشُّكْرُ وَالشُّكُور : سپاس داشتن یعنی	۱۵۵
آزادی کردن ، ۳۸	الشَّغَف : شیفته کردن ، ۱۵۵
شَكْل : مانده ، ۹۳	الشُّغْل : مشغول کردن ، ۷۷
شَكُور : نیک سپاس دارنده ، ۸۵	شُغْلٌ : مشغولی ، ۹۶
الشَّمْس : آفتاب ، ۱۷	الشِّفَاء : بهتری دادن ، ۸۷
الشَّمُوخ : بلند شدن ، ۳۸	شَفَّاجِرُف : کرانه آب گنده یعنی
الشَّنَان : دشمن داشتن ، ۵	مغاک ، ۱۷۱
الشُّوب : آمیختن ، ۹۴	الشِّفَاعَة : خواهش کردن ، ۴۳
شَوْباً : آمیزشی ، ۹۴	شَفَّتَيْن : دول ، ۱۸
شُورَى : مشورت کردن ، ۸۵	[شَفَع] فَيَشْفَعُوا : ناخواش کنند ،

[شهد] بِشَهْدَهُ: حاضر آیدنش، ۴۲۷

شَهِدَ اللَّهُ: حَكَمَ اللَّهُ، ۱۹۸

شَهْر: ماه، ۱۲

الشَّهْرَ الْحَرَامَ: یعنی رجب، ۱۸۵

شَهْوَة: از بهر آرزو، ۱۷۸

الشُّهُود: حاضر آمدن، ۲۴

شُهُود: گواهان یا حاضران، ۲۴

الشَّهِيد: گواه، ۱۰

شَهِيداً: بگواهی، ۷۸

الشَّهِيق: دم فرو بردن، ۱۶۳

شَهِيقٌ: بانگ یا دم فرو رفتن یعنی

گنگی، ۱۶۲

شَهِيقاً: بانگ سهمناکی چون بانگ خور،

۵۵

الشَّيْءُ: بریان کردن، ۱۳۶

الشَّيَاطِين: دیوان، ۹۴

شَيَاطِينِهِمْ: رؤسایِ هِم، سران ایشان،

۲۰۵

شَيْباً: سپید سران (م: أَشْيَب)، ۴۵

شَيْباً: از روی پیری، ۱۳۱

الشَّيْبَة: پیری، ۱۰۶

شَيْبَة: نشان و رنگ، ۲۰۶

الشُّوكَة: پیری و سختی یعنی سلاح و

اصل دروی خارا است، ۱۷۳

الشُّوْى: کراتها یعنی دست و پای (م:

شَوَاة) ۴۹

الشَّقُّ: شکافتن چیزی، ۳۱

شِقٌّ: دشواری، ۱۴۵

الشَّقُّ وَالْمَشَقَّة: دشوار آمدن و دشواری

نهادن بر کسی، ۱۰۸

الشَّقَاء: در رنج افتادن، ۱۲۷

الشَّقَاقُ وَالْمُشَاقَّة: خلاف کردن، ۶۲

الشَّقَاوَة وَالشَّقْوَة: بدبختی و بدبخت،

۱۲۱

الشَّقَّت: مسافت دشوار، ۱۶۸

[شَقُوا] شَقُّوا: بدبخت شدند، ۱۶۲

شَقِيٌّ: بدبخت، ۱۶۲

شَقِيّاً: رنج بینده، ۱۳۱

شِهَابٌ مُبِينٌ: ستاره روشن، ۱۴۸

الشَّهَادَة: آشکارا، ۵۹

شَهَادَات: گواهیها، ۴۹

شَهَادَتُنَا: يَمِينُنَا: ۱۹۰

شُهْباً: ستارگانی که شب و روزند چون

آتش (م: شِهَاب)، ۴۵

شُبُوحاً : پیران (م : شیخ) ، ۸۹
 الشُّبُوع : آشکارا شدن ، ۱۱۶
 [شبی] مَن شَاءَ : هر که خواهد ، ۳۰
 مَا تَشَاؤُنَ : نخواهید ، ۳۰ ؛ آتَى
 شِئْتُمْ : هر چگونه خواهید ، ۲۱۱
 الشَّيْءُ : چیزی ، ۳۱
 شَيْئاً : چیزی ، ۲۸
 شَيْئاً فُكِيلاً : گرایستن اندک ، ۱۴۳
 الشَّيْءُ وَالْمَشْيَةِ : خواستن ، ۱۲

الشیخ : خواجه ، ۸۹
 شَيْخٌ كَبِيرٌ : پیری بزرگ ، ۱۰۸
 شَيْخاً : در حال پیری ، ۱۶۱
 الشَّيْءُ : بگج کردن بنا و افراشتن آن ،
 ۱۲۴
 الشَّيْط : هلاک شدن و سوخته شدن ، ۳۰
 شَيْطَانٍ رَجِيمٍ : دیوی رانده ، ۳۰
 الشَّيْعَةُ : گروه همدل (ج : الشَّيْع ،
 ج ج : الْأَشْيَاع) ، ۷۰

ص

صَاغِرُونَ : خواران (م : صَاغِر) ، ۱۱۱
 الصَّافَات : صف زندگان ، ۹۳
 صَافَات : باز کنندگانی بالها را در هوا ،
 ۵۵
 صَادِقِينَ : راست گویان ، ۱۵۴
 الصَّافِيَات : آن اسبانی که بر سه دست و
 پا ایستاده باشند و برکناره سنب چهارم ،
 ۹۲
 صَالِحاً : پسری ، ۱۸۱
 الصَّالِحَات : کارهای نیک (م :
 الصَّالِحَةِ) ، ۸۰

ص : موگند باین حرف یا باین سوره ،
 ۹۱
 الصَّابِثُونَ : نوعی اند از ترسایان (م :
 صَابِي) ، ۱۲۲
 صَاحِب : یار ، ۱۵۶
 الصَّاحِبِ بِالْجَنُب : یار سفر ، ۱۹۳
 الصَّاحِبَةُ : زن ، ۳۲
 صَاحِبِ الْحَوْت : یار ماهی ، یونس بن
 مَتَّى عَلَيْهِ السَّلَام ، ۵۴
 الصَّاحَّة : بانگ کر کننده ، ۳۱
 الصَّاعِقَةُ : آتشی که از ابر جهد ، ۷۴

صَامِتُون : خاموش باشندگان ، ۱۸۱

صَبَّار : نیک شکیا ، ۱۰۵

الصُّبُو : از دینی بدینی شدن ، ۱۲۲

الصَّبَّاح : بامداد ، ۹۵

الصَّبَب : بریختن ، ۱۹

[صَبَب] صَبَبْتَا : بریختیم ، ۳۱

[صَبَح] أَصْبَحْتُ : شده ، ۵۲ ،

لَيُصْبِحُنَّ : هراینه هراینه شوند ،

۱۲۰ ، تَصْبِيحُ : شود ، ۱۲۴

صُبْحًا : در وقت سپیده دم ، ۹

[صَبَر] وَاصْبِرْ نَفْسَكَ : و بازدار

نفس خود را ، ۱۳۵

الصَّبْر : شکبایی کردن ، ۸

الصَّبْغ : نان خورش ، ۱۲۰

صِبْغَةَ اللَّهِ : یعنی دین الله ، ۲۰۸

الصَّبْوَةُ وَ الصَّبْوُ وَ الصَّبَا : گراستن

بنادانی و جوانی ، ۱۵۵

صَبِيًّا : کودک در حال کودکی ، ۱۳۱

صِحَاف : کاسه های بزرگ (م : صَحْفَة) ،

۸۴

[صَحَب] يُصْحَبُونَ : باز داشته شوند ،

۱۲۵ ؛ لَا تُصَاحِبْنِي : یار من

مباش ، ۱۳۹

صُحُف : کراسه ها (م : صَحِيفَة) ،

۱۱

الصَّخ : کر کردن ، ۳۱

الصَّخْر : سنگ سخت ، ۱۹

الصَّخْرَة : الحجر ، ۱۳۸

الصَّدَّ : بگردانیدن ، ۵۹

الصَّدْر : بازگشتن ، ۱۰

الصَّدْع : شکافتن یعنی شکافتن زمین

برستن درختان ، ۲۳ ، آشکارا کردن

وشتافتن و بجای آوردن فرمان و حکم

کردن ، ۱۴۹

الصَّدَقَاتِ وَالصَّدَقَاتِ : دو کرانه دو کوه ،

۱۴۰

الصَّدَق : راست گفتن و راست کردن

و عده ، ۵۳

صَدَقَات : کابینها (م : صَدَقَة) ، ۱۹۰

الصَّدَقَة : آنچه بدرویشان دهند چون عطا

و زکوة (ج : الصَّدَقَات) ، ۶۴

الصَّدُود : بگشتن ، ۵۹

صِرَّ : سرمای سخت ، ۲۰۱

صِرَاط : راهی است ، ۱۴۹

الصُّرَاطُ الْمُسْتَقِيمُ : راه راست ، ۲

صَرَّةٌ : بانگی ، ۷۳

صَرْحًا : کوشکی بلند ، ۸۸

[صَرَر] لَمْ يُصِرُّوا نه ایستند برگناه یعنی

پای نه افشارند ، ۲۰۲

الصَّرْعُ : افکندن ، ۵۰

صَرَعِيٌّ : افتادگان (م : صَرِيع) ، ۵۰

[صَرَف] لَا تَصْرِفُ : اگر نگردانی ،

۱۵۵

صَرَفًا : گردانیدنی ، ۱۱۴

الصَّرْفُ وَالتَّصْرِيفُ : گردانیدن و پیدا

کردن ، ۸۱

الصَّرْمُ : بریدن یعنی باز کردن میوه و

درودن کشت و انگور ، ۵۲

الصَّرِيخُ : فریاد رس و فریاد ، ۹۶

الصَّرِيمُ : دُروده و بریده ، ۵۲

صُدُورٌ : سینه ها (م : الصَّدْر) ، ۲ /

۱۵۹

الصَّدُوفُ : بگشتن و روی بگردانیدن ،

۱۸۲

الصَّدِيدُ : بانگ داشت ، ۸۴

صَدِيدٌ : زرداب ، ۱۵۰

الصَّدِيقُ : نیکو راست گوی ، ۶۵

صَدِيقٌ : دوست ، ۱۱۳

صَعْدًا : سخت دشوار ، ۴۶

الصَّعَقُ : بیهوش شدن و مردن ، ۷۲

الصَّعَقُ : بیهوش کردن ، ۷۲

صَعَقًا : بیهوش ، ۱۷۸

الصَّعُودُ : بالا بردن ، ۹۷

الصَّعِيدُ : روی زمین و خاک و راه ، ۱۳۴

صَعِيدًا : هموار یکسان ، ۱۳۴

صَعِيدًا زَلَقًا : زمین سپید که لغزنده شود

بروی ، ۱۳۶

صَعِيدًا طَيِّبًا : خاك پاك ، ۱۸۶

الصَّغَارُ : خوار شدن ، ۱۱۱

الصَّغْيُ وَالصَّغْوُ وَالصَّغْيُ وَالصَّغْيُ :

میل کردن ، ۵۶

صَغِيرَةٌ : گناه خورد ، ۱۳۷

الصَّفُّ : رسته رسته کردن ، ۲۰

الصَّفَا وَالْمَرَوَةُ : دوکوه است بمکه ،

۲۰۸

الصَّفْحُ : روی گردانیدن و عفو کردن ،

۵۹

صَفْرٌ : زرد ، ۳۸

صَفْرَاءُ فَاقِعٌ لَوْنُهَا : سخت زرد
گونه وی ، ۲۰۶

صَفْصَفًا : هامون یعنی هموار و راست
بی فراز و نشیب ، ۱۳۰

صَفْوَانٌ : سنگ ساده و لغزان (م) :
صَفْوَانَةٌ ، ۲۱۳

الصَّفْوُونُ : بر سه پای ایستادن اسب و بر
کناره سبب چهارم ، ۹۲

الصَّكَّ : زدن ، ۷۳

الصَّلَاحُ : نیک شدن ، ۸

الصَّلَاةُ : نماز (ج : الصَّلَوَاتُ) ، ۵
صَلَوَاتُهُ : دُعَاءُهُ ، ۱۱۸

صَلَاةُ الْعِشَاءِ : نماز خفتن ، ۱۱۹

الصُّلْبُ ، پشت مازه ، ۲۳

[صَلَح] أَصْلَحَ : بصلاح آر ، ۸۰

صُلْحًا : آشتی دادنی یا آشتی کردنی ،
۱۹۶

صَلَصَالٌ : گل خشک ، ۶۸

[صَلَو] صَلَّ : نماز کن ، ۵ ، يُصَلِّي :

بخشاید و درود دهد ، ۱۰۲

صَلَوَاتٌ : کنشتهای جهودان (م : صَلَوَةٌ) ،
۱۲۴

صَلَوَاتِ الرَّسُولِ : دعاهاى پیغمبر

صَلَوَاتُ اللَّهِ وَسَلَامُهُ عَلَيْهِ ، ۱۷۱

[صَلَّى] يَصَلُّونَهَا : در آیند در وی ، ۲۸۰

الصَّلِيِّ : سوخته شدن و گرم شدن
بآتش ، ۳

الصَّمُّ : کران (م : أَصَمَّ) ، ۸۴

الصَّمْتُ : خاموش بودن ، ۱۸۱

الصَّمَدُ : پناه نیازمندان ، ۳

[صَنَعَ] لِمَصْنَعَتِكَ : برگزیدیم ترا ،
۱۲۸

الصَّنْعُ : کردن و نیکوئی کردن ، ۹۷

الصَّنْعُ وَالْإِصْطِنَاعُ : نیکوئی کردن ،
۱۲۸

الصَّنْعَةُ : نیکو تعهد کردن ، ۱۲۶

صِنْوَانٌ : خرمابنایی از یک اصل رسته

(م : صِنْو) ، ۱۵۲

صَوَافٌ : صف زدگان ، ۱۲۴

صَوَامِيعٌ : جایهای عبادت (م : صَوْمَعَةٌ) ،
۱۲۴

[صَوَّب] أَصَابَ : خواست ، ۹۲

الصُّورُ : آن شاخ که اسرافیل علیه السلام

در وی دمدم ، ۳۵

صَيَّاصِي : حصارها (م : صَيْصِيَّة) ،

۱۰۱

الصَّيَّامُ وَالصَّوْمُ : روزه داشتن ، ۶۴

صَيْبٌ : باران ، ۲۰۵

الصَّيْحَةُ : دمیدن اسرافیل در صور ، ۵۹

صَيْحَةٌ : بانگی ، ۵۹

الصَّيْدُ : شکار کردن ، ۱۸۴

الصَّيْرُورَةُ : گشتن ، ۵۵

الصَّيْفُ : تابستان ، ۶

صُورَةٌ : چهره ، ۲۸

الصُّورُ وَالصَّبِيرُ : به حسابیدن و پاره پاره کردن

۲۱۳

الصَّوَاعِقُ : آوازه های سخت (م : صَاعِقَةٌ) ،

۲۰۵

[صول] لَصَالُوا الْجَحِيمِ : اندر آیند گانند

در دوزخ ، ۲۶

صَوْمًا : صَمْتًا ، یعنی خاموشی ، ۱۳۲

الصَّهْرُ : گدازانیدن چربو ، ۱۲۲

الصَّهْرُ : داماد و خُسْرُ ، ۱۱۵

ض

شادی ، ۱۶۱

الضُّحْكُ وَالضُّحِيكُ : خندیدن ، ۲۷

الضُّحَى : چاشت گاه ، ۱۵

الضُّحِيَّةُ : در آفتاب بودن و خوی گرفتن ،

۱۳۰

ضَحَى : روشنائی ، ۱۷

الضَّدَّ : ناهمراست و خلاف چیزی : ۱۳۳

ضِدًّا : دشمنان و مخالفان ، ۱۳۳

الضَّرَّ : گزند رسانیدن یعنی زیان کردن ،

۴۶

ضَائِقٌ : تنگ شونده است ، ۱۶۰

ضَاحِكَةٌ : خندان ، ۳۲

ضَالٌ : راه گم کرده ، ۱۵

ضَامِرٌ : شتر بار یک میان یعنی نزار و لاغر ،

۱۲۳

الضَّالِّينَ : بیراهان ، ۲ ، نادانان پیش از

وحی ، ۱۱۲

الضَّانُّ : میش (م : ضَائِنٌ) ، ۱۸۳

ضَبَّحًا : در حال آواز دم زدن ایشان ، ۹

[ضَحْكٌ] ضَحِيكٌ : خندید ساره از

الضَّرَّ: سختی یعنی گرسنگی ، ۱۵۸

ضَرَّ: گزند و سختی ، ۸۹

الضَّرَاءُ: سختی ورنج و گزند و بیماری ،

۸۷ ؛ تنگی و دشواری و سختی و بد

حالی و بیماری ، ۲۰۲

[ضرب] فَضْرَبَ الرُّقَابَ: پس برنید

گردن‌ها را زدن ، ۷۸ ؛ أَفْتَضْرِبُ:

اُپس بگردانیم ، ۸۳ ؛ وَلْيَضْرِبَنَّ

بِخُمْرِهِنَّ عَلَىٰ جُيُوبِهِنَّ:

وَلْيُلْقِينَ مِقَالَهُنَّ ، برافکنند

معجره‌ها را ، ۱۱۷ ؛ لِضَرْبٍ: پیدا

کن ، ۱۳۷ ؛ ضَرَبْتُ: لازم کرده

شد : ۲۰۱

الضَّرَبُ: رفتن و زدن و پدید کردن ، ۴۵

[ضرر] لَا تُضَارَّ: گزند مرساندا ، ۲۱۲ ؛

أَضْطَرُّهُ: بیجان کنم او را ، ۲۰۷

ضَرِيعٌ: خار خشک زهر دار ، یعنی دیو

پنجه ، ۲۱

الضَّعْفُ: سست شدن ، ۴۶

ضِعْفًا: دوچندان ، ۹۳ ؛ ضِعْفُ الْحَيَاةِ:

دو مانند عذاب ابن جهان ، ۱۴۳ ؛

ضِعْفُ الْعَمَلَاتِ: دو مانند عذاب

آن جهان ، ۱۴۳

الضُّعْفَاءُ: جمع ضَعِيفٌ ، ۸۸ ؛ کاهلی

و سستی کنندگان یعنی نیک پیران و

برجای ماندگان و خردان و دیوانگان

و نایبانیان ، ۱۷۰

ضَعِيفًا: ضَبِيًّا أَوْ شَبِيحًا مُخْبِلًا:

۲۱۴

ضِعْنًا: دسته گیاه یا زغاک درخت ، ۹۲

الضَّفَادِعُ: جفران (م: ضِفْدَع) ،

۱۷۸

[ضلل] وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُضِلَّ: و نبود

خدای تا گمراه کند گروهی را ،

۱۷۲ ؛ أَنْ تَضِلُّوا: که گم کنید ،

۱۹۳ ؛ أَنْ تَضِلَّ: که فراموش کند

وی زن ، ۲۱۴

ضَلَالِكَ الْقَدِيمِ: خطاه دیرینه تو ،

۱۵۹

الضَّمُّ: فراهم آوردن ، ۱۰۹

الضُّمُورُ: باریک میان شدن ، ۱۲۳

ضَنْكًا: تنگ ، ۱۳۰

الضَّنُّ: زُفْتی کردن ، ۳۰

ضَبْنِينَ: زفت : ۳۰

ضیاء : روشنائی ، ۱۱۰

الضیئر : گزند و گزند کردن ، ۱۱۲

الضیئر : بیداد کردن و کم کردن ، ۷۱

ضیئر : چسبیده از حق ، ۷۱

الضیئف : مهمان ، ۷۰

[ضیق] ضاقَ یهییم ذرُعا : تنگ شد

بایشان از روی طاقت ، ۱۰۶

ضیق : تنگی ، ۱۱۲

ط

الطائر : فال بد و عمل ، ۹۵

طایمین : فرمان برداران ، ۸۶

طائف : بلائی یا هلاکی گردنده ، ۵۲

غضب ، ۱۸۱

طائف و طیف و طیف : وسوسه ،

۱۸۱

طائفه : گروهی ، ۴۵ ، گروهی یعنی

اندکی ، ۱۷۲ ، طایفتان : دو

گروه ، ۲۰۲

طارِد ، راننده ، ۱۱۳

الطاریق : شب آینه ، ۲۲

طاعة : آی امرنا طاعة ، کارما

فرمان برداری است ، ۱۹۴

طاعة معروفة : این طاعتی است شناخته

از شما بزرگان نه باعتقاد ، ۱۱۸

الطاغوت : بت و دیو از حد در گذرنده ،

۸۹ ، دیو ، ۱۹۳

الطاغیة : از حد در گذشتن ، ۱۳ ، بانگ

از حد در گذرنده در سختی و دشواری ،

۵۰

الطاقة : توانائی ، ۲۱۳

طالوت : مردی بود دانای بخدای و علم

و حرب و وی سقا بوده است باز

ملک شد ، ۲۱۲

الطامة : غلبه کننده یعنی چیره ، ۳۴

طباقاً : طبقها یعنی زیر یکدیگر (م :

طبقة ، طبق) ، ۴۷

الطبع : مهر کردن ، ۵۹

طباقاً عن طباق : برحالی پس حالی ،

۲۵

الطحو : گسترده ، ۱۷

طرائق قیداً : راههای پراکنده (م :

طَرِيقَة وَقِدَّة (٤٦ ،

الطَّرَاوَةُ وَالطَّرَاءَةُ : تازه شدن ، ٩٧

الطَّرْح : افکندن ، ١٥٣

[طرد] فَتَطَرَّدَهُمْ : تا برانی ایشانرا ،

١٨٢

الطَّرْف : چشم ، ٦٩

طَرَفَى النَّهَار : دوکرانه روز ، ١٦٣

الطَّرُوق : شب آمدن ، ٢٢

الطَّرِيقَة : راه ، ١٢٩

طسم : بحق طول و سنا و ملکت من ،

١٠٧

الطَّعَام : خوردنی ، ٥

[طعم] لِمِ سَتَطْعَمًا : خوردنی خواستند ،

١٣٩ ، وَمَنْ لَمْ يَطْعَمَهُ : و هر که

نچشد او را ، ٢١٢

الطَّعْم : خوردن ، ١٠٢

طَعْم : مزه ، ٧٩

الطَّعْنُ وَالطَّعَّان : عیب کردن ، ١٦٦

الطَّغْرَى : از حد درگذشتن ، ١٣

الطَّغْيَان : از حد درگذشتن ، ١٣

[طفا] أَطْفَأَهَا : فرو میراند او را ،

١٨٨

الطُّفْل : کودک خورد (ج : الأَطْفَال) ،

٨٩

طَلَّ : باران نرم و خورد قطره ، ٢١٣

الطَّسْلَاق : پای گشاده کردن شرعی ،

٢١١

الطَّلَح : درخت موز (م : طَلْحَة) ،

٦٧

[طلع] تَطَّاعٍ : دیده و رشود یعنی براید

و برسد ، ٧ ؛ إِذَا طَلَعَتْ : چون

برآمدی ، ١٣٥

طَلَع : شکوفه ، ٧٤

[اطلق] لَا يَنْطَلِقُ : گشاده نشود ، ١١٢

الطَّلُوع : برآمدن آفتاب ، ٧٥

[طمان] إِذَا اطْمَأْنَنْتُمْ : چون

بیارامید یعنی ای بیم شوید ، ١٩٥

[طمس] مِنْ قَبْلِ أَنْ نَطْمِسَ

وُجُوهًا : پیش از آنکه ناپدید کنیم

رویهای ایشانرا ، ١٩٣ ؛ لِمِ طَمِسَ

عَلَى أَمْوَالِهِمْ : خواسته های ایشان

را سنگ گردان ، ١٦٥

الطَّمَس : ناپدید کردن ، ٣٧ ؛ مجامعت

کردن و بسودن ، ٦٩

طَوَلَا : از روی فزونی و فراخ دستی یعنی

توانگری ، ۱۹۲

طَوَى : نام وادی است ، ۳۳

طَوِيلًا : دراز ، ۴۰

طه : سوگند است باین سوره یا نام این

سوره است ، ۱۲۷

الطَّهَّارَةُ : پاک شدن ، ۴۰

طَهْوَرًا : نیک پاک ، ۴۰

[طیب] مَا طَابَ : آنچه خوش شود ،

فَلَنْ طَيِّبٌ لَّكُمْ : اگر بخوش دلی

دهند شمارا ، ۱۹۰

الطَّيِّبُ : پاک شدن و خوش شدن ، ۹۰

الطَّيِّبَاتُ : سخنان پاک یا زنان پاک ،

۱۱۷

طَيِّبَاتٌ : خوشبها (م : طَيِّبَةٌ) ، ۸۱ ،

طَيِّبَةٌ : خوش ، ۹۹

الطَّيِّبُونَ : مردان پاک ، ۱۱۷

الطَّيِّرُ : مرغ ، ۲۱۰

طَيْرٌ : مرغ (م : الطَّائِرُ) ، ۶

الطَّيِّفُ : خیالی که پیش آید ، ۱۸۱

طَيِّفٌ : جنون ، ۱۸۱

الطَّيَّ : درنوردیدن ، ۹۰

طِينٌ : گِلی ، ۷۳

الطَّمَعُ : امید داشتن ، ۴۲

الطَّوَّافُ : برگشتن ، ۳۹

طُوبَى لَهُمْ : خنک مرایشانرا یعنی

زندگانی خوش ، ۱۵۳

الطُّودُ : کوه بزرگ بلند ، ۱۱۳

الطُّورُ : کوه موسی علیه الصَّلوةُ وَالسَّلَامُ ،

۷۲

طُورِ سَيْنِينَ : کوه بابرکت ، ۱۴

[طوع] اِنْ اسْتَطَعْتُمْ : اگر توانید ،

۶۹ . لَمْ تَسْتَطِعْ : نتوانستی ؛

لَمْ تَسْتَطِعْ : لَمْ تَسْتَطِعْ ،

۱۳۹ ، تَطَوَّعَ : زاد علی مسکین

أَوْ صَامَ مَعَ الْفِدَاءِ ، ۲۰۹

الطَّوَّعُ : فرمان بردن ، ۸۶

طَوَّعًا : طاعت دارنده ، ۸۶ ؛ بخوش

منشی ، ۲۰۱

الطُّوفَانُ : آب عذاب که گرد عالم

در گرفت ، ۱۰۶

[طول] أَقْطَالَ عَلَيْكُمْ الْعَهْدُ :

اُپس درازگشت مدت مفارقت من

بر شما ، ۱۲۹

الطُّوْلُ : دراز شدن و درازی ، ۶۵

ظ

الظَّالِم : ستمکار ، ۱۱۵ ؛ ظَالِمِي
أَنْفُسِهِمْ : ستمکاران تنهای خوداند ،

۱۴۶

الظَّاهِر : پیدا بهستی ، ۶۵

ظَاهِرِينَ : غلبه کنندگان ، ۶۱

الظُّعْن : رفتن ، ۱۴۷

الظُّفْر : ناخن ، ۱۸۴

ظِلًّا ظَلِيلًا : سایه سایه ناک یعنی دائم ،

۱۹۳

ظِلَال : سایه ها (م : ظِلٌّ) ، ۳۹

ظُلُل : سایبانها (م : ظُلَّة) ، ۸۹

[ظلم] ظَلَمْتُ : ستم کرد یعنی کفر

آورد ، ۱۶۴

الظُّلْم : ستم کردن و کم کردن ، ۴۰

الظُّلُمَات : تاریکیها (م : الظُّلْمَةُ) ،

۵۹

الظُّلُول : روز گذاشتن و شدن ، ۶۷

ظَلُّومًا : نیک ستمکار ، ۱۰۳

ظَلِيل : پوشیده یعنی تمام و همیشه ، ۳۸

الظُّمَاء : تشنه شدن ، ۱۱۸

الظُّمَان : تشنه ، ۱۱۸

الظَّن : گمان بردن ، ۲۵

ظَنَّ السَّوء : گمان بد ، ۷۷

[ظنن] أَ لَا يَظُنُّ : اُنَه پندارد ، ۲۶

ظَنَنْتُ : دانستم ، ۵۰ ؛ ظَنُّوا :

بی گمان شدند یعنی یقین دانند ،

۱۳۷

ظَنِينَ : نهمت زده ، ۳۰

[ظهر] ظَاهَرُواهُمْ : هم پشت شدند با

ایشان یعنی یاری دادند ایشانرا ، ۱۰۱ ؛

لَمْ يَظْهَرُوا : دیده ور نشدند و

واقف نشدند ، ۱۱۷ ؛ إِنَّ يَظْهَرُوا

عَلَيْكُمْ : اگر دست یابند بر شما ،

۱۳۵ ؛ أَنْ يَظْهَرُوهُ : که بر شوند

بر روی ، ۱۴۰

ظَهَرَ : پشت ، ۱۵

الظُّهْرِي : آنچه فراموش کنند و پشت

بدان آرند ، ۱۶۲

الظهور : دست یافتن و آشکارا شدن و
 بر شدن و دیده ور شدن ، ۶۱
 الظهيرة : وقت نماز پیشین ، ۱۱۹
 ظهیر : هم پشت ، ۵۶

ع

عائِل : درویش ، ۱۵
 عابِدُون : پرستندگان ، ۴
 عابِرِی سَبِيل : راهگزیان ، ۱۹۳
 عاتِیة : از حد درگذرنده ، ۵۰
 العاجِلَة : این جهان ، ۴۰
 عَاد : فرزندان عاد بن عوض بن ارم بن
 سام بن نوح : ۱۹
 عَاد : درگذرنده ، ۲۰۹
 العَادِیْنَ : شمرندگان ، ۱۲۱
 العَادِیَات : اسبان دونده یا شتران حاجیان ،
 عَارِضاً : ابری پیش آینده که سایه افکند ،
 ۸۱
 عَاشِر : دهم ، ۶۴
 عَاصِيف (يَوْمِ عَاصِيف : روز سخت
 بادوی) ، ۱۵۰
 العَاصِيفَات : بادهای سخت جهنده یا
 فرشتگان که بروند زود بفرمان حق
 چون باد ، ۳۷
 عَاقِبَةُ الْأُمُور : بازگشت کارها ، ۱۰۵
 عَاقِرًا : نازاینده ، ۱۳۱
 عَالِمِ الْغَيْب : دانای نهان ، ۹۸
 عَالَمِينَ : آدمی و پری ، ۱۱۴
 الْعَالَمِينَ : آئی : عالمی زَمَانِكُمْ ، ۲۰۰
 عَالِي : زبر ، ۱۶۱
 عَالِيًا : گردنکش ، ۸۳
 عَالِيَةً : بلند ، ۲۱
 عَالِيَهُمْ : زبر ایشان ، ۴۰
 عَامِلَةً : کارکننده ، ۲۰
 الْعَامِلِينَ عَلَيْهَا : آئی السَّعَةِ یعنی
 ستانندگان زکوة و صدقات ، ۱۶۹
 عَامِينَ : دوسال ، ۱۰۴
 الْعَاكِف : باشنده یعنی شهری ، ۱۲۲
 عَاكِفِينَ : مُقِمِينَ ، ۱۱۳
 [عَبَا] مَا يَعْبُوْكُمْ : چه باك داشتنی بشما ،
 ۱۱۶

الْعِبَادَةُ : پرستیدن ، ۲

الْعِبَارَةُ : خواب گزاردن ، ۱۵۶

الْعَبَثُ : بازی کردن ، ۱۱۳

عَبَثًا : بازی کننده یا از بهر بازی ، ۱۲۱

الْعَبْدُ : ننگ داشتن ، ۸۵

الْعَبْدُ : بنده (ج : الْعِبَادُ وَالْعَبِيد) ،

۱۳

الْعَبْرَةُ : پند ، ۳۴

الْعَبْقَرِيُّ : جامه های گرانبهایه ، ۶۹

الْعُبُورُ : گذشتن ، ۱۹۳

الْعُبُوسُ : روی ترش کردن ، ۳۰

عُبُوسٌ : ترش ، ۳۹

[عَب] اِنْ يَسْتَعْثِبُوا : اگر خشنود

کردن خواهند ، ۸۶

الْعَثَلُ : بدرشتی کشیدن ، ۸۳

عَثَلٌ : درشت طبع و ناپاک ، ۵۲

[عَثَر] عَثَوْا : بیرون آمدند و روی

گردانیدند ، ۱۷۸

الْعَثْوُ وَالْعِثْيُ : از حد درگذشتن و

بغایت پیری رسیدن ، ۵۰

عَثِيدٌ : حاضر ، ۷۵

الْعَثِيقُ : دیرینه و آزاد کرده و بزرگوار

و گرامی یعنی کعبه ، ۱۲۳

[عَثَر] اِنْ عَثِرَ : اگر برشافیده شود یعنی

دانسته شود ، ۱۹۰

الْعَثَى وَالْعُثُو : تباهی کردن ، ۱۰۶

عُجَابٌ : سخت شگفت ، ۹۱

عِجَافٌ : لاغران (م : اَعْجَفَ) ،

۱۵۶

الْعَجَبُ : شگفت داشتن و شگفت ، ۴۵

الْعَجَزُ : ناتوان شدن ، ۱۸۷

[عَجَل] اَلْوَيْعَجَلُ اللهُ : واگرشتابانیدی

خدای ، ۱۶۳

عَجَلٌ : شتاب زدگی ، ۱۲۵

عِجَلٌ : گوساله ، ۷۳

الْعَجَلُ وَالْعَجَلَةُ : شتابن ، ۴۱

عَجُوزٌ : گنده پیر ، ۷۳

عَجُولًا : نیک شتاب زده ، ۱۴۱

عِدَّةٌ : پاکی که جماع نبود در وی ، ۵۷

عِدَّةٌ : سازی یعنی زاد و سلاح و آمادگی ،

۱۶۸

[عَدَد] اَعِدُّوا : ساخته و آماده کنید ،

۱۷۵

عَدَدًا : مَعْدُودَةٌ یعنی شمرده ، ۱۳۴

العَدَس : نَرَسَك ، ۲۰۵

العَدَل : فدا دادن و برابر کردن و مانند

آن ، ۵۸

[عدل] عَدَلْتُكَ : برابر گردانید ترا ،

۲۸ ؛ وَلِنْ تَعْدِلْ : واگر فدا دهد ،

۱۸۲ ؛ فاعْدِلُوا : پس راست گوئید ،

۱۸۴

عَدَلُ ذَالِكْ : مانند آن از غیر جنس

یعنی بَدَلِ آن ، ۱۸۹

العَدُو : دویدن ، ۹ ؛ درگذشتن ، ۱۳۶

العُدُوَّة : کرانه رود یعنی لب رود ،

۱۷۴

العَدُو : دشمن (ج : الأعداء) ۵۹

عَدُو : دشمنان ، ۱۱۳

العُدُول : از راه بگشتن ، ۱۱۱ ، الإِعْرَاض ،

۱۸۱

العُدُوو العُدُوَان : از حد درگشتن ، ۴۹

عَدَاب : شکنجه ، ۴۸

عَدَابُ الهُوْن : خواری ، ۸۱

عَدَب : خوش ، ۹۷

عُدْرًا أَوْ نُذْرًا : از بهر حجت آوردنی

یا بیم کردنی ، ۳۷

عَدَقًا : بسیار ، ۴۶

العَرَاء : زمین تهی ، ۵۴

عُرْبًا و عُرْبًا : شوی دوستان (م :

عُرُوب) ، ۶۷

العَرَبِيَّة : تازی زبان ، ۸۰

العَرَج : لنگ شدن ، ۷۷

العُرْجُون : چوب خوشه خرما که چون

خرما از وی باز کنند و خشک شود

کُز شود چون کمان ، ۹۶

العَرَش : تخت و خانه چوب پوش ، ۲۴ ،

بلند برآوردن بنا و ایج رز ، ۱۴۶

العَرَض : عرضه کردن یعنی پیش کسی

آوردن ، ۵۰ ؛ پهن ، ۶۶ ؛ پیش آمدن

و عرضه کردن ، ۸۱

العَرَض : هر چه پیش آید از منافع دنیا ،

۱۱۸

عُرْضَةٌ : بهانه یعنی دست افزار ، ۲۱۱

[عرف] عَرَفَهَا لَهُمْ : خوش بوی کرد

اورا از بهر ایشان ، ۷۸ ؛ لَتَعْرِفَنَّ

هراینه بشناسی تو هراینه هراینه ، ۷۹

العُرْف : المَعْرُوف یعنی کار نیکو ، ۱۸۱

عَرَفَات : آنجا که حج کنند ، ۲۱۰

العُزَّى : درختی بود که غطفان پرستیدند

۷۱

العَزِيز : بی همتا و غلبه کننده ، ۲۴

عَزِيز : دشوار ، ۹۷ ، عَزِيزٌ : سخت

و دشوار است ، ۱۷۳

عَزِيزٌ : گروهان پراکنده گوئی هر گروهی

بکسی دیگر باز خوانده می شود (م) :

عِزَّةٌ ، ۴۹

العُسْرُ : دشواری ، ۱۵

عُسْرَةٌ : تنگدستی ، ۲۱۴

العُسْرَى : دشواری یعنی دوزخ ، ۱۶

العُسْفَسَةُ : روی نهادن تاریکی شب و

پشت دادن یعنی رفتن ، ۲۹

عَسَلٌ مُصَفًّى : انگبین صافی کرده یعنی

روشن ، ۷۹

[عَسَى] فَهَلْ عَسَيْتُمْ اِنْ تَوَلَّيْتُمْ

اَنْ تَنْفُسُوْا : پس هیچ نزدیک

شدید اگر روی گردانید یا پادشاهی

یابید که تباهی کنید ، ۷۹

عَسَى : شاید بود ، ۵۳

عَسِيرٌ : دشوار ، ۴۲

عِشَاءٌ : در شبانگاه ، ۱۵۴

العَرَم : موش دشتی ، ۹۹

العُرْوَةُ الْوُثْقَى : گوشه استوارتر ، ۱۰۵

العُرُوج : بیابا بر شدن ، ۴۸

عُرُوشِهَا : سقفونها ، ۱۳۶

العُرَى : برهنه شدن ، ۱۳۰

العَزَّ : غلبه کردن ، ۹۲

العِزَّة : عزیز شدن و نایافت شدن و سخت

آمدن چیزی بر کسی ، ۶۰ - حَمِيَّت

جاهلیت ، ۲۱۱

عِزَّةٌ : اِسْتِكْبَارٌ ، ۹۱

[عَزَز] عَزَّزْنَا : غَلَبْنَا ، چیرگی دادیم ،

عَزَّزْنَا : قَوَّيْنَا ، ۹۵

عَزَلَ [فَلَنْ] اَعْتَزَلُوْكُمْ : پس اگر جدا

شوند از شما ، ۱۹۵

العَزْلُ : عزل کردن از زن و جدا کردن ،

۱۰۲

العِزْلَةُ : جدائی ، ۱۶۰

لِعَزْمٍ : دل بر کاری نهادن ، ۷۹

عَزَمِ الْأُمُور : کارهایی که قطعاً کردنی

است ، ۸۵

العَزْوُ : بکسی باز خواندن ، ۴۹

العُرُوبُ : دور شدن ، ۹۸

عَصِيّاً : بی فرمان ، ۱۳۱	العِشَار : شتران ده ماهه آبستن (م) :
عَصِيب : سخت و دشوار ، ۱۶۱	العُشْرَاء (۲۹)
العَصْ : گزیدن ، ۱۱۵	عَشْرُ أَمْثَالِهَا : ده ماندهای وی ،
العَصْد : بازو ، ۱۰۹	۱۸۴
عَصْدًا : یاری گران ، ۱۳۷	العَشْوُ والعُشْوُ : خویشتن کور ساختن ،
العَصْل : بازداشتن از شوی کردن ، ۱۹۱	۸۳
عِضِينَ : پاره ها یعنی پاره پاره (م) :	العِشِيَّةُ والعِشِيَّ : شبانگاه ، ۳۴
عِصَّة (۱۴۹)	عَشِيرَات : خویشان (م : عَشِيرَةٌ) ،
[عَطَى] يُعْطِيكَ : بدهد ترا ، ۱۵ :	۱۶۷
أَعْطَى : بداد ، ۱۶ ؛ إِنَّ أَعْطُوا :	العَصَا : چوب دست (ج : العِصِيَّ) ،
اگر داده شوند ، ۱۶۹	۱۰۹
عَقْرِيَّت : ستمه ، ۱۱۱	العُصْبَةُ : گروه بسیار ، ۱۱۰ ؛ گروهی
[عَفْو] يَعْفُونَ : يَتْرُكْنَ شَيْئاً ، ۲۱۲	از ده تا چهل ، ۱۵۳
العَفْو : درگذاشتن ، ۵۹ ؛ البَدَل ،	العَصْر : نماز دیگر ، ۸ ؛ افشردن یعنی
۲۰۹ ؛ زیادتى مال یعنی آنچه فاضل	شیره کردن و رستن ، ۱۵۶
آید از حاجت و نفقه عیال ، ۲۱۱	العُصْرَةُ : النَجَى ، ۱۵۶
العَفْوُ : درگذارنده ، ۶۴	العَصْف : سخت جستن باد ، ۳۷
العَفْوُ : بسیار شدن ، ۱۷۸	عَصَف : برگ کشت ، ۷
عِظَامًا : استخوانها (م : عَظْم) ، ۳۳	عِصَمِ الْكَوَافِر : نکاحهای زنان ناگرویده
عَظْم : استخوان ، ۱۸۴	(م : عِصْمَةٌ) ، ۶۲
عَظِيم : بزرگ ، ۲۶	العِصْمَةُ : نگاه داشتن ، ۶۲
العَقَب : فرزندان و پاشنه ، ۸۳	عِصْمَةٌ : پیوند ، ۶۲

عَقَبَة : صراط ، ۱۸

العُقْبَى والعُقْبُ والعاقِبَة : پایان کار ،

۱۸

العُقْد : گرهها (م : العُقْدَة) ، ۳۰

عُقْدَة : گرهی یعنی بستگی ، ۱۲۸

العُقْدُ والتَّعْقِیدُ والمعاقِدة : سوگند

بقصد خوردن یعنی عزم بر وفا و اصل

در وی گره بستن است ، ۱۸۹

العَقْرُ : پی کردن و کشتن ، ۱۸

العَقْرُ والعَقَارَة : نازاینده شدن ، ۱۳۱

[عقل] أَقْلَمْتُ تَكُونُوا تَعْقِلُونَ :

اُپس هُش نمی داشتید ، ۹۶

العَقْل : کار بستن خرد و خردمند شدن ،

۵۵

العُقُود : عهد ها ن خدای عز و جل :

۱۸۴

العُكُف : بازداشتن ، ۷۷

العُكُوف : مقیم شدن یعنی در جای

باشیدن ، ۱۱۳

عَسَلَام : نیک دانای ، ۱۹۰

عَلَامَات : نشانه ها ، ۱۴۵

عَلَانِيَة : آشکار ، ۹۸

الْعَلَق : خونهای بسته (م : العَلَقَة) ، ۱۲

[علم] أَقْلَا يَعْلَمُ : اُپس نمی داند ؛

۱۰ ؛ عَلِمْتُ نَفْسٌ : داند هرتنی ،

۲۸

الْعِلْم : دانستن ، ۸

عِلْمٌ : نشانی است ، ۸۴

عِلْمَاءُ بَنِي إِسْرَائِيل : یعنی عبدالله بن

سلام و یاران او ، ۱۱۴

[علو] تَعَالَى : بلند شد ، ۴۵ ؛ لَا تَعْلُوا :

گردن کشی مکنید ، ۸۲ ؛ مَا عَلُوا :

هر چیزی که استیلا یافتند بر وی ،

۱۴۱

الْعُلُو : بلند شدن ، ۲۱

الْعَلَى : براز همه ، ۱۰۰

عَلَى : بر ، ۲ ؛ فِی ۲۱۴

الْعُلَى : جمع العُلَا یعنی بلند ، ۱۲۷

الْعُلَا : برتر ، ۱۶۸

عَلَى اللَّهِ : برخدای است ، ۱۵۹ ؛

مِنْ اللَّهِ ، ۱۹۱

عَلَى رُسُلِكَ : عَلَيَّ سُنَّةُ رُسُلِكَ ،

۲۰۴

عَلَى سَفَرٍ : بر جناح سفر یعنی بر سر

عِمْرَان : نام مردی است ، ۵۷
 الْعُمَرَة : زیارت خانه ، ۲۱۰
 [عَمَل] يَعْمَلُ : کند ، ۱۰ ؛ لِعَمَلُوا :
 کار کنید ، ۱۶۲
 الْعَمَل : کار کردن و کار ، ۸
 عَمَلٌ : کاری ، ۱۶۰
 الْعَمَّة : سرگشته شدن ، ۱۱۰
 عَمُون : کوردلان (م : عَمٍ) ، ۱۱۲
 الْعَمَى : کور شدن و پوشیده شدن و
 کوردل شدن ، ۱۱۰/۸۷
 الْعُمَى : کوران (م : أَعْمَى) ، ۸۴
 عُمَى : کوری ، ۸۷
 عُمَيَانًا : عُمَيًا ، ۱۱۶
 عَمِين : کوردلان ، ۱۷۷
 عَيْنًا : انگور ، ۳۱
 [عَنْت] مَا عَيْنْتُمْ : آنچه در رنج افتید ،
 ۱۷۳
 الْعَنْت : بزه مند شدن و درکاری افتادن
 که از او نتوان بیرون آمدن ، ۷۶ ؛
 الزَّئِنَى : ۱۹۲
 عَيْدٌ : نزد ، ۱۷۶/۱۲
 الْعَسْكَبُوت : غنده تننده ، ۱۰۷

راه ، ۱۸۶ ؛ آئِي - مُسَافِرِينَ ، ۲۱۴
 عَلَيْكُمْ أَنْفُسَكُمْ : نگاه دارید تنهای
 خود را ، ۱۹۰
 عَلِيماً حَكِيماً : دانای استوار کار درست
 گفتار ، ۴۰
 عَلَيْهَا : بروی ، ۲۲
 عَتِيهِمْ : برایشان باد ، ۱۷۱
 عَلَيْنِ : زیر آسمان هفتم ، ۲۶
 الْعَمَّ : برادر پدر (ج : الْأَعْمَام) ،
 ۱۰۲
 عَمٌّ : از چه ، ۳۴
 الْعِمَاد : ستون ، ۱۹
 الْعِمَارَة : آبادان کردن ، ۷۲
 الْعِمَاقَة : ژرف و دور شدن ، ۱۲۳
 عَمًّا قَلِيلٌ : بعد از ندکی بس زود ،
 ۱۲۰
 الْعَمَّة : خواهر پدر (ج : الْعَمَّات) ،
 ۱۰۲
 عَمَدٌ : ستونها (م : عَمُود و عِمَاد) ، ۷
 الْعُمَرُ : زندگانی ، ۹۷ ؛ پیری و خرفی
 یعنی نود سالگی ، ۱۲۱
 عُمْراً : گاهی یعنی چهل سال ، ۱۶۴

[عنو] عَنَتٌ : فروتنی کردند و اسیر

گشتند ، ۱۳۰

عَنَهُ : از وی ، ۳

عَنْ يَدٍ : بدست خویش ، ۱۶۷

عَنِيداً : مخالف یعنی ستهنده ، ۴۲

العَوَان : میانه نه پیر نه جوان ، ۲۰۶

عَوَجٍ : کژی ، ۹۰

العَوْدُ : الرجوع : ۶۴

العَوْدُ : پناه گرفتن ، ۲

عَوْرَةٌ : ناستوار است ، ۱۰۱

العَوَلُ : میل و جور کردن ، ۱۹۰

[عهد] هَاهُذَ اللَّهِ : عهد کرد با خدای ،

۱۷۰ : عَهْدُنَا إِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ :

فرمودیم او را ، ۲۰۷

العَهْدُ : وصیت کردن و پیمان کردن ،

۹۶

هَهَذَا : قیل کلمه شهادت ، ۱۳۳

عَهْدٌ : پیمان ، ۴۹

العِيَنُ : چشم رنگین ، ۹

العَيَّ : درماندن و عاجز شدن ، ۷۴

العَيْبُ : باعیب کردن ، ۱۳۹

عِيداً : جشنی یعنی شادی بازگردنده یعنی

آینده ، ۱۹۰

عَيْشَةٌ : زندگانی ، ۹

العَيْشُ وَالْمَعَاشُ : وقت زیستن ، ۳۵

العَيْلَةُ : درویش شدن ، ۱۵

عَيْنٌ : فراخ چشمان (م : عَيْنَاء) ،

۶۷

عَيْنًا : چشمه ، ۲۷

عَيْنٌ جَارِيَةٌ : چشمه روان ، ۲۱

عَيْنَ الْيَقِينِ : دیدن بی گمان ، ۸

[عَيْ] لَمْ يَعْ : درماند ، ۸۱

غ

الغَارِمِينَ : فام زدگان یعنی وام داران ،

۱۶۹

الغَافِلُ : بی آگاه ، ۹۵

الغَافِلَاتُ : پاکدلان از مکرو و فواحش ، ۱۱۷

غَاشِيَةٌ : چیزی دور از چشم ، ۱۱۲

غَائِبِينَ : دور شوندگان ، ۲۸

الغَائِطُ : حدث واصل در وی زمین پست

و نشیب است ، ۱۸۶

بود و در وی میقات موسی بود از طور،

۱۰۹

غَرْبِيَّةٌ : سوی آفتاب فرو شدن ، ۱۱۸

[غرر] لَا يَغْرُرُكَ : مفربدا ترا ، ۸۷

غُرْفٌ وَ غُرَفَاتٌ : حجره ها و برواره ها

(م : غُرْفَةٌ) ، ۸۹

الغُرْفَةُ : یک مشت آب ، یک بار آب

برداشتن ، ۲۱۳

الغُرُقُ : بآب فرو رفتن ، ۱۶۵

الغُرُقُ : الإِغْرَاق ، ۳۲

غَرَقًا : تنگ سخت در کشیدنی یا غرق

کردنی ، ۳۲

الغُرْمُ وَالْمَغْرَمُ : تاوان دادن ، ۱۶۹

الغُرُورُ : فریفتن ، ۲۸

الغُرُورُ : نیک فریبنده ، ۹۷

الغُرْلُ : ریمان ریشتن ، ۱۴۷

الغُرُو : قصد دشمن کردن و کشتن کافر ،

۲۰۳

غُرَيٌّ : غازیان (م : غَارِي) ، ۲۰۳

الغَسَاقُ : خون و ریم دوزخیان ، ۳۴

غَسَقٌ : تاریکی یعنی وقت نماز خفتن ،

۱۴۳

غَافِلِينَ : غافلان ، ۱۸۴

الْغَافِرُ وَالْغَفُورُ وَالْغَفَّارُ : آمرزگار ، ۲۴

الْغَاسِقُ : شب تاریک ، ۳

غَاشِيَةً : پوشاننده ، ۱۵۹

الْغَالِيُونَ : چیرگان ، ۱۲۶

الْغَاوُونَ : بیراهان (م : الْغَاوِي) ،

۱۱۳

الْغَبْرَةُ : گرد ، ۳۲

الْغُبُورُ : باقی ماندن و گذشتن ، ۹۴

غُثَاءٌ : خشک ریزه شده چون خس و

خاشاک سیر آب ، ۲۲

غَدٌ : فردا ، ۶۳

غَدَاءُ نَا : چاشت ما ، ۱۳۸

[غِدو] غَدَوْتُ : بامداد رفتی ، ۲۰۲

الْغُدُوُّ وَالْغَدَوُ : بامداد کردن و رفتن در

آن وقت ، ۵۲

غُرَابًا : زاغی را ، ۱۸۷

غُرَابِيْبٌ : نیک سیاهان (م : غِرَابِيْب) ،

۹۸

غَرَامًا : هلاک و زبانی لازم بشوژکننده ،

۱۱۵

الْغَرَبِيُّ : آن جای که در سوی مغرب

الغَسَلُ : شستن ، ۱۸۶

غِسْلِينَ : آنچه ببالاید از اندام دوزخیان ،

۵۱

الغُسُوقُ : تاریک شدن شب ، ۳

غِشَاوَةٌ : پوشش ، ۸۲

[غشی] یَغْشِي عَلَيْهِ : بیهوشی افتد بروی ،

۱۰۱ ؛ یَغْشِي : می پوشاند ، ۱۷۷ ؛

تَغْشَبُهَا : فراز آمد باوی یعنی صحبت

کردش و باوی نزدیکی کرد ، ۱۸۰

الغَشِيَانُ : فرو پوشیدن ، ۱۶

الغَضَبُ : بستم کشتی را در بستن ، ۱۳۹

الْفَصَّةُ وَالْفَصَصُ : طعام درماندن بگلو ،

۴۴

الغَضَبُ : خشم گرفتن ،

الغَضُّ : فرو گذاشتن آواز و چشم فرو

خوابانیدن ، ۷۶

[غضض] يَغْضُو مِنْ أَبْصَارِهِمْ : تا

فرو خوابانند چشمهاشانرا ، ۱۱۷

الغِطَاءُ : پوشش ، ۷۵

[غفر] وَلَا تَغْفِرْ لِي : واگر نیامرزی

مرا ، ۱۶۰

غُفْرَانُ : آمرزیدن ، ۲۱۵

الغَقْلُ : بی خبر شدن ، ۹۵

الغُلُ : دست باگردن بستن ، ۵۱

غِلًّا : کینه ، ۶۳

غِلَازٌ : درشتان (م : غَلِيطٌ) ، ۵۷

غِلَامَيْنِ : دو کودک خورد یعنی اصرم

و صُرَيْمٍ ، ۱۳۹

غُلْبًا : بسیار درخت ، ۳۱

الغَلْبَةُ : چیره شدن ، ۶۴

الغِلَظُ : درشت و ستر شدن ، ۵۷

غِلْظَةٌ : درشتی ، ۱۷۳

غُلْفٌ : بر مثال غلافهاست (م : غِلَافٌ) ؛

در پرده ها و پوششهاست که علم و پند

نمی رسد (م : أَغْلَفُ) ، ۱۹۷

[غلل] غُلَّتْ : باگردن بسته باد ، ۱۸۸

غِلْمَانٌ : کودکان (م : غُلَامٌ) ، ۷۲

الغُلُوُّ : از حد در گذشتن ، ۱۸۸

الغُلُولُ : الخيانة ، ۲۰۴

الغُلَى : جوشیدن ، ۸۳

غَلِيطَ الْقَلْبِ : سخت دل یعنی بی رحم ،

۲۰۴

غَمٌّ : اندوهی ، ۱۲۲

غَمًّا بِغَمٍّ : اندوه بر اندوه نخست

گشتن ، ۲۰۳

الْغَمُّ وَالْغَمَّةُ : كَالْكَرْبِ وَالْكَرْبَةِ ،

۱۶۵

الْغَمَامُ : ابر پوشنده آسمان ، ۱۱۵

غُمَّةٌ : پوشیدگی که از آن بیرون شد

ندانند ، ۱۶۵

الْغَمَرُ : فرو پوشیدن ، ۷۳

غَمَرَاتٌ : سختیها ، ۱۸۳

غَمَرَةٌ : نادانستی و سختی که مردم درو

خیره شود ، ۷۳

غَمَرْتَهُمْ : سرگردانی و گمراهی و غفلت

شان ، ۱۲۰

الْغُنْمُ : غنیمت گرفتن ، ۱۷۴

لَغْنَمٌ : گوسپند و گوسپندان ، ۱۲۶

[غنی] مَا أَغْنَى : کفایت نکرد و دور

نکرد ، ۳ : مَا يَغْنِي : کفایت نکند ،

۱۶ : يَغْنِيهِ : مشغول کندش ، ۳۲

الْغِنَى : بودن بجائی یعنی باشیدن ، ۱۶۱

غَوَّاشٌ : پوششها (م : غَاشِيَةٌ) ،

۱۷۷

غَوَّاصٌ : بدریا فروشونده و گوهر برآورنده ،

۹۲

غَوَّرَ : بزمین فرو شونده ، ۵۶

الْغَوَّاصُ : بدریا فروشدن ، ۹۲

الْغَوَّلُ : هلاک کردن و ناگاه گرفتن ، ۹۳

غَوَّلَ : رفتن خرد ، ۹۴

غَوَّيٌّ : بیراه ، ۱۰۸

غَبِيًّا : وادی است در دوزخ ، ۱۳۳

غِيَابُ الْجُبِّ : تک چاه ، ۱۵۴

الْغَيُّ وَالْغَوَايَةُ : بی راه شدن ، ۷۱

الْغَيْبُ : ناپیدا ، ۳۰ : آيِ الْغَائِبِ یعنی

خدای ، ۲۰۵

الْغَيْبَةُ : دور شدن ، ۲۸

الْغَيْثُ : باران ، ۶۵

الْغَيْثُ أَوْ الْغَوْتُ : باران دادن یا فریاد

رسیدن ، ۱۵۶

غَيْرٌ : جز و نه ، ۲

غَيْرُ صَالِحٍ : نانیکو ، ۱۶۰

غَيْرُ مَجْدُودٍ : بی پایان ، بی نقصان ، ۱۶۲

غَيْرُ مَسْكُونَةٍ : ناباشیده درو ، ۱۱۷

غَيْرُ مُسْمَعٍ : ناشناییده ، ۱۹۳

غَيْرُ مَكْدُوبٍ : بی دروغ ، ۱۶۱

غَيْرُ نَاطِرِينَ : ناپایندگان ، ۱۰۲

الْغَيْظُ : خشم و بخشم آوردن ، ۵۵

ف

[فتح] الْفَتْحُ : حکم کن ، ۱۷۸
 الْفَتْحُ : گشادن ، ۴
 فَتْرَةٌ : مسّتی یعنی انقطاع و روزگاری
 که میان دو پیغامبر بود در آمدن ، ۱۸۷
 الْفَتْقُ : گشادن ، ۱۲۵
 الْفَتْلُ : تافتن ، ۱۴۳
 [فتن] يَفْتِنُوكَ : بگردانند ترا ، ۱۸۸
 الْفَتْنُ : سوختن و در فتنه افکندن ، ۲۴
 الْفِتْنَةُ : الْعُقُوبَةُ ، ۷۳ ، آتش ، ۱۶۹
 فِتْنَةٌ : مَفْتُونِينَ ، آزمودگان ، ۶۲
 أَيْ مَوَاضِعَ فِتْنَةٍ ، ۱۶۵ ؛
 آزمایشی ، ۱۷۶
 الْفِتْنَةُ وَالْمَفْتُونُ : آزمودن ، ۲۴
 [فتو] تَسْتَفْتِيَانِ : می پرسید ، ۱۵۶ ؛
 يُفْتِيْكُمْ : جواب می دهد شمارا ،
 ۱۹۶
 الْفُتُوْ : الْفُتُوْر ، ۱۵۸
 الْفُتُوْر : سست شدن ، ۱۲۵
 فُتًى : بنده ، ۱۳۸
 فُتَيَات : کنیزکان (م : فُتَاة) ، ۱۱۷

فَاتِنِينَ : بی راه کنندگان ، ۹۵
 فَاحِشَةٌ : ناشایستی چون رباخوردن و
 زنا کردن ، ۲۰۲
 الْفَاحِشَةُ وَالْفَحْشَاءُ : کار زشت چون
 زنا و ناسازواری و پلید زبانی ، ۵۷
 فَارِضٌ : پیرگاو فرو مانده از زادن ،
 ۲۰۶
 الْفَارِهُ : زيرك و نيك استاد ، ۱۱۳
 فَارِهِيْن وَفَرِهِيْن : زيركان و شادكامان ،
 ۱۱۳
 فَافِرَةٌ : کار بزرگ که بشکند مهره پشت
 را ، ۴۱
 الْفَاكِهَةُ : میوه تر (ج : الْفَوَاكِه) ، ۳۱۰
 فَاكِهِيْن : خوش منشان یعنی شادمانان ،
 ۲۷
 الْفَتَاءُ : جوان شدن ، ۱۳۴
 الْفَتَاءُ وَالْفُتُوْ : سست شدن و فروایستادن ،
 ۱۵۸
 الْفَتَّاحُ : داور و گشاینده کارهای دشوار ،
 ۱۰۰

- فِتْیَان : دوجوان از غلامان ملک، ۱۵۵
 فِتْیَة : جوانان (م : فِتْیَّ) ، ۱۳۴
 الْفَتَّیْل : آنچه در میان دو انگشت پلید
 آید چون بمالی، ۱۴۳
 الْفُجَّار : نابکاران ، ۲۶
 فَجَّ عَصِیقٍ : راه دور، ۱۲۳
 الْفَجَّر : سپیده دم ، ۱۲
 الْفَجَّر : روان کردن ، ۱۴۴
 فَجْوَة : فراخی جائی ، ۱۳۵
 الْفُجُور : بی‌فرمانی کردن و بدی کردن
 و دروغ و بی‌سامانی و تباہکاری کردن،
 ۱۷
 الْفَتْخَار : سفال ، ۶۸
 الْفَتْخَر : نازیدن ، ۶۶
 فَتْخُور : نیک نازنده ، ۶۶
 الْفِیْدِیَّةُ وَالْفِیْدَاءُ وَالْفِیْدِیُّ وَالْفِیْدِیُّ :
 باز خریدن ، ۶۵
 فِیْدِیَّةٌ : بدلی : ۲۰۹
 فَرَاتًا : خوش ، ۳۸
 فَرَادَی : یک یک ، ۱۰۰
 الْفِرَارُ وَالْمَفَرَّ : گریختن ، ۳۱
 الْفِرَاش : پروانه ، ۹
 فِرَاشًا : بی‌سأطاً ، ۲۰۵
 الْفِرَاغ : پرداختن ، ۱۵
 فِرَاقٌ : جدائی ، ۱۳۹
 الْفِرَاقُ وَالْمُقَارَقَة : جدا شدن ، ۴۱
 الْفِرَاحَة : زیرک و شاد کام شدن ، ۱۱۳
 الْفَرَثُ : علف تباه شده در شکم ستور
 یعنی بسر قین شکنجه ، ۱۴۶
 الْفَرَج : شکافتن ، ۳۷
 فَرَحٌ : شادمان ، ۱۶۰
 الْفَرَح : شاد شدن ، ۶۶
 فَرْدًا : تنها ، ۱۲۶
 الْفِرْدَوْس : بوستان آراسته بانواع میوه‌ها ،
 ۱۱۹
 الْفَرَشُ وَالْمَهْدُ : گسترانیدن ، ۷۴
 فَرَشًا : شتران خورد ، ۱۸۳
 فُرُش : بسترها (م : فِرَاش) ، ۶۷
 [فَرَض] فَرَضٌ : واجب کرد ، ۱۱۰
 الْفَرَض : فربضه کردن و پیدا کردن و
 عطا دادن و باز بریدن ، ۵۶
 [فَرَط] مَا فَرَطْنَا : فرونگداشتیم ، ۱۸۲
 فَرُطًا : ضیاعاً یعنی ضایع کرده شده ، ۱۳۶
 الْفَرُطُ وَالْفُرُوط : بشتابیدن بر کسی

یعنی پیش دستی کردن؛ الْفَرَطُ وَالْفَرُوطُ
 وَالْفَرَّاطُ : از پیش شدن ۱۲۸
 فَرَعٌ : شاخ ، ۱۵۱
 فِرْعَوْنُ : لقب کافری است که نام وی
 الولید بن مِصْعَب بود ، ۱۹
 [فَرَعٌ] سَنَقَرُغٌ لَكُمْ : زود باشد که
 پردازیم شمارا یعنی قصد شما و جزاء
 شما کنیم ، ۶۸
 [فَرَقٌ] فَتَقَرَّقَ بِكُمْ : تا بپراکنند
 شمارا ، ۱۸۴
 الْفَرَقُ : ترسیدن ، ۱۶۹
 فِرْقٌ : پاره جدا شده ، ۱۱۳
 فَرَقَانَا : نصرأ ، ۱۷۴
 الْفَرُقَانُ : کتابی که حق از باطل جدا
 کند ، ۱۱۴
 فِرْقَةٌ : جماعت ، ۱۷۲
 فَرُوجٌ : شکافها (م : فَرَجٌ) ، ۴۹
 الْفَرَهْ : خوش منش ، ۱۱۳
 [فَرَى] أَفْتَرَى : اُبر بافت ، ۹۸
 فَرِيًّا : عجب ، ۱۳۲
 فَرِيضَةٌ : آئی - فَرَضَ اللَّهُ فَرِيضَةً ،
 ۱۷۰

الْفَرِيقُ وَالْفَرِيقَةُ : گروه ، ۸۵
 الْفَرَعُ : ترسیدن ، ۹۱
 الْفَرَعُ الْأَكْبَرُ : نفخه آخرین ، ۱۲۶
 الْفَسَادُ : تباهی و تباه شدن ، ۱۹
 الْفَسْحُ : جای فراخ کردن ، ۶۴
 [فسد] أَنْ تُفْسِدُوا : که تباهی کنید ،
 ۷۹
 الْفُسُوقُ : از فرمان بیرون شدن ، ۶۰
 [فشل] أَنْ تَفْشَلَا : که بددلی کنند ،
 ۲۰۲
 الْفَشَلُ : بددل شدن ، ۱۷۵
 الْفِصَالُ : از شیر باز کردن ، ۸۰
 الْفَصْلُ : جدا کردن ، ۲۳
 فَصْلَ الْخِطَابِ : پیدا کردن و جدا کردن
 سخن ، ۹۱
 الْفُصُولُ : بیرون شدن ، ۱۵۸
 الْفَصِيلَةُ وَالْعَشِيرَةُ وَالرُّكْنُ : دودمان ،
 ۴۸
 الْفَضْحُ وَالْفَضِيحَةُ : رسوا کردن ، ۱۴۹
 الْفَضْلُ : فزونی ، ۴۵
 فَضْلًا : سودی یا مزدی ، ۱۸۵
 [فضی] أَفْضَى : خَلا بِلَا حَائِلٍ ، ۱۹۲

الفَطْرُ : آفریدن و آغاز کردن ، ۸۳

الْفِطْرَةُ : آفرینش ، ۱۰۵

فُطُورٌ : شکافها (م : فَطْرٌ) ، ۵۴

فَطْرًا : درشت خو ، ۲۰۳

فَعَّالٌ : نیک کننده ، ۲۴

[فعل] مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ : آنچه

می کردند ، ۲۸

الْفِعْلُ : کردن ، ۶

الْفَعْلَةُ : کردار ، ۱۱۲

الْفَقْدُ : جستن گم شده ، ۱۵۷

الْفَقْرُ : پشت شکستن ، ۴۱

الْفُقَرَاءُ : درویشان (م : فَقِيرٌ) ، ۶۳

[فقه] لَا يَكَادُونَ يَفْقَهُونَ : نمی خواهند

که دریابند ، ۱۹۴

الْفِقْهَ : دریافتن و دانستن ، ۵۹

الْفُكَاهَةُ : خوش منش شدن ، ۲۷

فَكَ رَقَبَةً : بازگشادن گردنی یعنی

آزاد کردن بنده ، ۱۸۴

[فلاح] تَغْلِيحُونَ : نیکبخت شوید ،

۲۰۴

الْفَلَقُ : سپیده دم ، ۲ ؛ شکافتن چیزی

را ، ۱۸۳

الْفَلَكَ : چرخ آسمان که ستارگان در

وی گردند ، ۹۶

الْفُلُكُ : کشتی ، ۸۱

الْفَنَاءُ : نیست شدن ، ۶۸

[فند] لَوْ لَا أَنْ تُفَنَّدُونَ : اگر نه آنستی

که بفرتوتی نسبت می کنید مرا ، ۱۵۹

فَوَاقٍ : توقفی ، ۹۱

الْفَوْتُ : درگذشتن ، ۱۰۰/۶۲

الْفَوْرُ : جوشیدن ، ۵۵

[فوز] فَأَفْوَزَ : تا گرفتمی از غنیمت ، ۱۹۴

الْفَوْرُ وَالْمَفَازَةُ : رستن ، ۲۴

فَوْقَكُمْ : زیر شما ، ۳۵

الْقَوْمُ وَالْثَوَمُ : سیر ، ۲۰۵

الْقَى : بازگشتن ، ۷۶

فِي : در ، ۲

فَيْثَ : گرومی ، ۱۳۷

[فیض] أَفَضْتُمْ فِيهِ : درشدید در وی ،

۱۱۶

الْفَيْضُ : کم کردن آب و کم شدن ، ۱۵۲ ؛

روان شدن ، ۱۷۱

الْفَيْلُ : پیل ، ۶۰

فَيْمَ : در چه ، ۳۴

ق

ق : قُضِيَ الْأَمْرُ یعنی گزارده شد کار،

۷۴

قَائِمٌ : حَاضِرٌ ، ۱۵۳

قَائِمًا بِالْقَيْسُطِ : بپای کننده داد، ۱۹۸

قَائِمًا عَلَى رَأْسِهِ : مُتَوَكِّلًا عَلَيْهِ

بالمُطَالَبَةِ : ۲۰۱

قَائِمَةٌ : برخیزنده ، ۱۳۶

قَائِمُونَ : استادگی کنندگان ، ۴۹

قَابَ قَوْسَيْنِ : اندازه دو کمان عربی ،

۷۱

الْقَادِرُونَ : الْمُقَدِّرُونَ ، اندازه کنندگان ،

۳۷

الْقَارِعَةُ : کوبنده یعنی قیامت ، ۹

قَارِعَةٌ : سختی یا سپاهی گران ، ۱۵۳

قَارُونَ : نام کافری است ، ۸۸

الْقَاسِيَةُ : سخت ، ۹۰

الْقَاسِيَةُ قُلُوبَهُمْ : سخت شوند

دلهاشان یعنی سخت دلان ، ۱۲۴

قَاصِدًا : آسان ، ۱۶۸

قَاصِرَاتُ الطَّرَفِ : زنانی که جز بشوی

خود نشگرند ، ۶۹

قَاصِفًا : بادشکننده کشتی ، ۱۴۳

الْقَاصِيَةُ : مرگی ، ۵۰

الْقَالِينَ : دشمن دارن ، ۱۱۴

قَانِتٌ : ایستنده ، ۸۹

الْقَانِعِ : خواهنده ، ۱۲۴

قَبَائِلُ : تبارها (م : قَبِيلَةٌ) ، ۷۶

الْقَبْحُ : نفرین کردن و از نیکی دور

کردن ، ۱۰۹

قَبَسٌ : پاره آتش ، ۱۱۰

[قَبْضٌ] فَقَبَضْتُ : پس گرفتم ، ۱۳۰

الْقَبْضُ : باز گرفتن و فراز گرفتن به پنجه

و بشتاب رفتن و تنگ کردن ، ۵۵

گرفتن بسرهای انگشتان ، ۱۳۰

الْقَبْضَةُ : یک مشت چیز ، ۹۰

قَبْضَةٌ : یک مشت ، ۱۳۰

قَبْلٌ : پیش ، ۴۷

قَبْلٌ : طاقت ، ۱۱۱

قَبْلٌ : پیش ، ۱۵۵

قُبُلًا : أَنْوَاعًا (م : قَبِيلٌ) ، ۱۳۷

مُسْتَقْبِلًا یعنی پیش آینده ، ۱۳۸

قَبْلًا : مُعَايَنَةً ، ۱۳۷

القَبِيلَةُ : معروف ، ۲۰۸

قَبِيلَكَ : سوی نو ، ۴۹

القُبُورُ : گورها (م : قَبْر) ، ۱۰

القَبُولُ : پذیرفتن ، ۸۵

قَبِيلًا : پذیرفتار ، ۱۴۴

قَبِيلُهُ : گروه وی و اتباع یعنی سپاه و

فرزندان وی ، ۱۷۶

الْقَتَرُ وَالْقُتُورُ وَالْإِفْتَارُ وَالتَّقْتِيرُ :

نفقه تنگ داشتن ، ۱۱۶

قَتَرَةٌ : گردی ، ۳۲

[قَتَلَ قَاتِلَهُمْ] : نیست کند ایشانرا یا

لعنت کند ایشانرا ، ۵۹ ؛ أَلَا تَقَاتِلُونَ :

آیا کارزار نکنید ، ۱۶۶ ؛ تَقْتُلُونَ :

شما آنانید که می کشید ، ۲۰۶

الْقَتْلُ : کشتن و فرین کردن و دانستن ،

۲۳

الْقَتْلَى : کشتگان (م : قَتِيل) ، ۲۰۹

الْقِثَاءُ : خیار ، ۲۰۵

[قَحَم] فَلَاحْتَحَمَ الْعَقَبَةَ : پس

نگاشت برنج و سختی از بالا ، ۱۸

الْقَدَرُ : درانیدن ، ۱۵۵

[قَدَرَ قَدِيرًا قَضِيًّا] ، ۷۰ ؛ مَا قَدَرُوا اللَّهَ

حَقَّ قَدْرِهِ : بزرگ نداشتند خدا را

سزای بزرگ داشتن وی ، ۹۰

قَدَرٍ : اندازه یعنی زادن ، ۳۷ ؛ تَقْدِيرٍ

۱۲۸

الْقَدَرُ : تنگ کردن روزی ، ۱۹

قَدَرًا مَقْدُورًا : حکم تقدیر کرده ،

۱۰۲

الْقُدْرَةُ : توانا شدن ، ۱۸

الْقَدَمُ : در پیش رفتن ، ۱۶۲

الْقِدَمُ : دیرینه شدن ، ۹۶

الْقَدَمُ : پیش پای (ج : الْأَقْدَام) ، ۶۹

قَدَمٌ صِدْقٍ : منزلت بلند ، ۱۶۳

[قَدُوا] إِقْتَدِهِ : اقتدا کن ، ۱۸۳

قُدُورٌ : دیگکها (م : قِدر) ، ۹۹

الْقُدُوسُ : پاک ، ۶۰

الْقُدُومُ : آمدن ، ۱۱۵

الْقَدِيمُ : دیرینه ، ۹۶

[قَذَفَ] يَقْذِفُ بِالْحَقِّ : فرستد حق

را ، ۱۰۰ ؛ إِقْدَفِيهِ : ببندازش ،

۱۲۸

القَدَف : انداختن ، ۶۲

القَرْنُ : وقت بی‌تمازی و وقت پاکی

(ج : قُرُون) ، ۲۱۱

القُرآن : خواندن ، ۱۲ ؛ نبی ، ۲۴

قُرآن الفَجَر : نماز بامداد ، ۱۴۳

القِرَاءَة : خواندن ، ۱۲

القَرَار : آرام گرفتن ، ۱۰۲

قَرَارِ مَكِين : آرامگاهی استوار یعنی

رحم مادر ، ۳۷

[قَرَب] لَا يَتَقَرَّبُوا : نزدیک مشوند ،

۱۶۷ ، قَرَبًا : قربان کردند ، ۱۸۷

قُرْبَات : نزدیک‌ها (م : قُرْبَة) ،

۱۷۱

القُرْبَان : آنچه بوی نزدیکی جویند

بخداوند تعالی ، ۸۱ ، نزدیک چیزی

شدن ، ۱۴۲

القُرْبَى : خویشی ، ۶۳

القُرَّة : روشنائی چشم (ج : القُرَات) ،

۱۰۲

القُرَّةُ والقُرُور : روشن شدن چشم

از شادی ، ۱۰۲

القَرَحُ والقَرْحُ : خستگی ، ۲۰۲ ، خسته

کردن ، ۲۰۳

قِرْدَة : کپیان (م : قِرْد) ، ۱۸۰

[قَرَر] كَيَّ تَقَرَّرَ : تاروشن شود ، ۱۰۷ ،

قَرَّرَى عَيْنًا : روشن شواز روی چشم

یعنی چشمت روشن باد ، ۱۳۲

القَرَضُ : بگشتن از چیزی ، ۱۳۵

قَرَضًا حَسَنًا : وامی نیکو ، ۴۵

القِرْطَاس : کاغذ (ج : قِرَاطِيس) ،

۱۸۲

القَرَعُ : کوفتن ، ۹

قَرْن : گروهی (ج : قُرُون) ، ۷۵

القُرَى : دیبها ، ۹۹

قُرَى ظَاهِرَة : دیبهای پیدا ، ۱۰۰

القُرْبَة : دیه (ج : القُرَى) ، ۵۸ ،

کسان آن دیه را ، ۱۵۸

قُرَيْش : قبیله است در عرب ، ۶

القَرَيْن : یار (ج : قَرْنَاء) ، ۷۵

القِسْطُ : دادوراستی ، ۶۶ ، داد ،

۱۹۸

القِسْطَاس : ترازو ، ۱۱۴

قَسَمَ : سوگند ، ۱۹

القِسْمَة : بخش کردن و بخش ، ۷۰

القَسْوَة : سخت دل شدن ، ۶۵

قَسْوَة وَ قَسَاوَة : سختی ، ۲۰۶

قَسَوْرَة : تیر و تیراندازان ، ۴۳

قِسَیْسِین : پیشوایان ترسایان و سران

ایشان (م : قِسِیس) ، ۱۸۹

قِصَاصٌ : بدل گرفتن است ، ۱۸۸

القِصَاصُ وَالْمُقَاصَّةُ : مانند آنکه داده باشی ستدن یا سرسیر کردن و اصل وی

برابر است ، ۱۸۸

القَصْد : میانه کاری کردن و برمیانه

رفتن ، ۱۰۴

قَصْدُ السَّبِيلِ : راه میانه ، ۱۴۵

القَصْر : کوشک ؛ اصل درخت و گردنهای

شتران ، ۳۸

القَصْر : بازداشتن و کم کردن و پرده

فرو گذاشتن ، ۶۹

[قصص] يَقْصُ : برمی گوید یا بر پی

می رود ، ۱۸۲

القَصَص : قصه برگفتن و بر پی رفتن ،

۸۹

القَصْف : شکستن ، ۱۴۳

القَصْم : شکستن و هلاک کردن ، ۱۲۵

قُصُوراً : کوشکها ، ۱۱۴

القُصُوی : دور تر ، ۱۷۴

القَصَى : دور شدن ، ۱۳۱

قَصِیّاً : دور ، ۱۳۱

القَضَاء : گزاردن ، ۳۱

قَضِیّاً : سپست تری ، ۳۱

[قضى] قَضَیْهِمْ : تمام کرد ایشانرا ،

۸۶ ؛ لَا يَقْضِی : حکم کرده نشود ،

۹۸ ؛ قَضِی تَحْبَةً : گزارد پیمان

خود را یعنی بمرد ، ۱۰۱ ؛ قَضِی عَلَيْهِ :

تمام کرد بر وی یعنی بکشتن ، ۱۰۷ ؛

لِیَقْضُوا تَفَنَّهُمْ : زایل کنند اشوخ

و ریم خود را ، ۱۲۳ ؛ فَاَقْضِ مَا

أَنْتَ قَاضٍ : یعنی بکن آنچه تو

کننده ، ۱۲۹ ؛ قَضَیْنَا : وحی

فرستادیم ، ۱۴۱ ؛ قَضِی الْأَمْرُ :

رانده شد کار ، ۱۵۶ ؛ يَقْضِی :

حکم می کند ، ۱۸۲

القِیْطُ : نامه و بهره ، ۹۱

القِطْرُ : مس گذاخته ، ۱۴۰/۹۹

قَطْرَان : آنچه در شتر گرگین مالند ،

می زد از پشیمانی ، ۱۳۶	[قطع] ثَمَّ لَيَقْطَعُ : باز برّدا یعنی
الْقَلْبُ : برگردانیدن ، ۱۰۶	خویشتن خسته کنده و بیاویزدا ، ۱۲۲ ،
قَلْبُ سَلِيمٍ : دلی رسته از آفت کفر و	قُطِعَ : بریده شد ، ۱۷۳ ، قَطَعْنَا :
نفاق و بدعت و گناه ، ۱۱۳	پراکنده کردیم ایشانرا ، ۱۷۹ ،
الْقَلَمُ : خامه تراشیده ، ۱۲	لَيَقْطَعُ طَرَفًا : تا هلاک کند گروهی
قُلُوبُ : دلها (م قَلْب) ، ۲۶ ، قُلُوبُنَا :	را ، ۲۰۲ ،
دلهای ما ، ۱۹۷ ، قُلُوبِهِمْ : دلهای	قِطْعٍ : پاره ، ۱۴۹ ،
ایشان ، ۱۳۴	قَطْعُ الدَّائِرِ : عبارة "عَنِ الْإِسْتِيصَالِ ،
الْقَلِي : دشمن گرفتن ، ۱۵	۱۷۳
الْقَلِيلُ : اندک ، ۳۸	قِطْعٌ مُتَجَاوِرَاتٌ : پاره های زمین
قَلِيلًا مَّا : نیک اندک ، ۵۱	پیوسته بیکدیگر ، ۱۵۲
قَلِيلُونَ : تفسیر شِرْذِمَةٌ است ، ۱۱۳	الْقِطْمِيرُ : پوست تنک برپیچیده بردانه
الْقَمَرُ : ماه ، ۱۷	خرما ، ۹۷ ،
قَمِيصٌ : پیراهن ، ۱۵۴	قَطُوفٌ : بارهای درخت (م : قِطْف) ،
قَمَطَرِيْرًا : سخت ترش ، ۳۹	۳۹
الْقَمْعُ : خوار کردن ، ۱۲۲	قُعُودٌ : نشستگان (م : قَاعِد) ، ۲۴۰
الْقَمْلُ : ملخ پیاده یعنی ديفز ، ۱۷۸	القُعُودُ : نشستن ، ۲۴
القَنَاطِيرُ الْمُقَنْطَرَةُ : قنطارهای گرد	قَعِيدٌ : هم نشین ، ۷۵
کرده ، ۱۹۸	القَمُورُ وَالْقَمُورُ : التَّلَوُّ ، ۱۴۲
قَنْتٌ [أَقْنَعِي : طاعت دار و فرمانبردار	الْقَلَائِدُ : گردنبندها (م : قِلَادَة) ،
باش ، ۲۱۰	۱۸۵
قِنْطَارٌ : برّی پوست گاوزر ، ۲۱۰	[قلب] يُقَلَّبُ كَقَبِهِ : دست بر دست

الْقَوْلُ : گفتن ، ۲ ، گفتار ، ۱۰۰ ؛

سخن ، ۱۵۳

[قوم] یَسْتَقِیْم : راست باشد ، ۳۰ ؛

أَقِیْمُوا : راست کنید ، ۶۸ ؛ فَنَأْقِیْمْ
وَجْهَکَ لِالدِّینِ الْقَیِّمِ : پس راست

کن روی خود سوی دین راست ،

۱۰۶ ؛ أَقَامَهُ : راست کردش ،

۱۳۹ ؛ إِذَا قُمْتُمْ : چون برخیزید ،

۱۸۶

الْقَوْمُ : گروهی مردان که بکارها برخیزند ،

۴۷

قومِ آخَرِین : جهودان خیر ، ۱۸۸

قَوْمٌ مِنْ قَوْمٍ : رِجَالٌ مِنْ رِجَالٍ ،

۷۶

الْقَوَى : توانا ، ۱۶۱

الْقَهَّارُ : شکنده کامها ، ۹۳

الْقِیَامُ : برخاستن ، ۲۶

قیام : ایستادگان (م : قَائِم) ، ۹۰

قیاماً : صَلاَحاً وَآمَناً ، ۱۸۹ ؛ رَاسِیْ

کار ، ۱۹۱

قِیْعَة : زمینهای راست و فراخ (م :

قَاع) ، ۱۱۸

قِنْطَاراً : مال بزرگ و بسیار ، ۱۹۲

الْقِنْطَرَة : برهم نهادن یعنی گنج نهادن

و استوار کردن ، ۱۹۸

قِنْوَان : خوشه‌های خرما (م : قِنْوَة) ،

۱۸۳

الْقِنْوَت : فرمان برداری کردن و در نماز

ایستادن و دعا کردن ، ۵۷

الْقِنْوُط : نومید شدن ، ۸۵

قَنْوُط : نومیدی که اثر نومیدی بر وی

پدید بود شکسته شده باشد ، ۸۷

الْقِنْوُوع : خواستن ، ۱۲۴

قَوَارِیر : آبگینه‌ها یعنی شیشه‌ها (م :

قَارُورَة) ، ۳۹

القَوَاعِد : آن زنانی که از حیض وزادن

فرو ایستاده باشند (م : قَاعِیدَة) ،

۱۱۹ ؛ بِنَادِهَا (م : قَاعِیدَة) ، ۲۰۷

قَوَاماً : عَدَلاً یعنی راست ، ۱۱۶

قَوَامِینَ : نیک ایستادگی کنندگان ،

۱۸۷

قُوَّة : نیروئی ؛ ۲۳ ؛ سَلاَحی ، ۱۷۵

[قول] قَالُوا سَلاماً : گفتند درود

می‌دهیم درود دادنی ، ۱۶۱

قَيْمًا : راست ، ۱۸۴

قَيْمَةً : راست ، ۱۱

قِيلِيهِ : گفتار وی ، ۸۵

الْقَيْلُولَةُ : خواب نیمروزی ، ۱۱۵

الْقَيْمُ : راست ، ۱۶۸

ك

[کِبَب] کُبَّتْ : درافکنده شد ، ۱۱۲

الکُبَّتْ : بر روی افکندن و خوار کردن

و نیست کردن ، ۶۴

کِبَرٌ : بارنامه ، ۸۸

الکِبَرُ والمَكْبَرُ : بزد برآمدن یعنی

بزرگ سال شدن ، ۱۹۱

کُبْرَاءُ : بزرگان (م : کَبِير) ، ۱۰۳

الکِبَرِيَاءُ : بزرگواری و پادشاهی ، ۸۲

کَتَبَدَ : رنج و سختی ، ۱۸

الکَبْكَبَةُ : نگوسار کردن ، ۱۱۳

الکُبْرَى : زن بزرگتر (ج : الکُبْر) ،

۲۲

الکَبِيرُ : بزرگ ، ۲۴

الکِتَابُ : نبشته ، ۱۲۷

کِتَابٌ : نامه ، ۸۰

کِتَابًا : نبشتنی یا نبشته شده یا در نامه

نبشته ، ۳۶ ؛ نبشته ، ۱۹۵

کَ : همجو ، ۷ ؛ بکردار ، ۲۰۰

کَاتِبًا : دبیری ، ۲۱۴

کَاتِبِينَ : نویسندگان ، ۲۸

کِتَابِ ح : کارکننده ، ۲۵

کَذِبَةٌ : دروغ گوی ، ۱۳ ؛ دروغ گفتن ،

۶۶

کَذَفَةٌ : بازدارنده ، ۱۰۰

الکَافِرُونَ : ناگرویدگان ، ۴

کَافُورٌ : معروف ، ۳۹

کَالِحُونَ : روی ترش کنندگان ، ۱۲۱

کَامِلَةٌ : تمام شده ، ۱۴۵

کَأَن : گویی که ، ۳۴

کَاهِنٌ : فال گوی ، ۵۱

کَأَيِّنْ وَكَمْ : چند ، ۵۸

کَبَائِرُ : گناهان بزرگ (م : کَبِيرَةٌ) ،

۷۱

کُبَّارًا : سخت بزرگ ، ۴۷

کِتَابُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ : نگاه دارید فرموده

خدایا ، ۱۹۲

کِتَابُ حَقِیْظ : لوح محفوظ ، ۷۴

الکِتَابُ وَ الْمُکَاتِبَةُ : بنده را بیهای

معلوم بوی فروختن ، ۱۱۷

الکِتَابُ وَ الْکُتُبُ وَ الْکُتُبُ : نوشتن ،

۳۶

کُتُب : نوشتها ، ۱۱۰

الکِتْمَان : پوشیدن راز ، ۸۸

[کَثَر] لَا تَمْنُنْ تَسْتَكْثِرُ : نعمت

مده نا بیشتر بازستانی ، ۴۲

الکَثْرَةُ : بسیار شدن ، ۶۰

الکَثِيب : توده ریگ ، ۴۵

کَثِیراً : بسیار ، ۶۰

الکَذْح : کار کردن ، ۲۵

الکِذَاب : دروغ گفتن ، ۱۳

کِذَّاباً : تکذیباً : ۳۶

[کَذِب] مَا یُکَذِّبُکَ : چه بدروغ

گفتن می دارد ترا ای آدمی ، ۱۴

کُنْتُمْ بِه تَکْذِبُونَ : بدروغ

نسبت می کردید او را ، ۲۶

الکِذْب : دروغ گفتن ، ۱۳

کِذْب : تازہ ، ۱۵۴

کَذِب : دروغین ، ۱۵۴

کِرَاماً : گران مایگان ، ۲۸ ؛ مُعْرِضِین ،

۱۱۶

الکِرَاهَةُ وَ الْکِرَاهِيَّة : دشوار داشتن

و ناپسند داشتن ، ۶۱

الکَرْب : غم ، ۹۴

الکَرَّة : دولت و غلبه ، ۱۴۱

کَرَّةً : بازگردانیدن ، ۳۳

کَرْتِینَ : باری از پس باری ، ۵۴

الکُرْسِی : آنچه بروی نشسته شود ،

۲۱۳

کُرْسِی : معروف ، ۹۲

کُرْهاً : ناپسند دارنده ، ۸۶ ؛ بِنَاخُوشِ ،

۲۰۱

کُرْهاً : بدشواری ، ۸۰

الکَرِیم : بزرگوار و گرامی (ج :

الْأَکْرَام) ، ۲۸

کَرِیم : گرامی ، ۲۹ ؛ بِنَافِعَت ، ۶۷

کَرِیماً : نیکو یعنی نرم ، ۱۴۱

کَسَالِ : کاهلان (م : کَسَلَان) ،

۱۶۹

کِفَاتًا : گردکننده ، ۳۷
 الْكَفْتُ : فراهم آوردن ، ۳۷
 [کفر] كفروا : کافر شدند یعنی نگریدند ،
 ۱۱ ؛ مَا أَكْفَرَهُ : چه مایه ناسپاس
 است وی ، ۳۱ ؛ كَفَرُوا : کفر
 آوردند ، ۵۴ ؛ كُفِرَ : جُحِدَ ،
 ۷۰ ؛ لَنْ تُكْفَرُوهُ : هرگز ناسپاسی
 کرده نشوید او را یعنی از پاداش او
 محروم نمائید ، ۲۰۱
 الْكُفْرُ : کافر شدن یعنی ناگرویدن بخدای
 عزوجل ، ۴
 الْكُفْرَانُ : الْكُفُور ، ۱۲۶
 الْكُفْرَةُ الْفَجْرَةُ : ناگرویدگان نابکاران ،
 ۳۲
 الْكِفْلُ : بهره ، ۶۶
 كُفُوا : همتائی ، ۳
 الْكُفُورُ : ناسپاسی کردن ، ۳۸
 كُفُورًا : نیک بی شکر ، ۳۸
 [کفی] كَفَيْتَاكَ : کفایت کردیم ما از تو ،
 ۱۴۹ ؛ أَوَلَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ :
 اُ بَسْنده نیست پروردگار تو ، ۸۷ ؛
 أَلَنْ يَكْفِيَكُمْ : اُ هرگز بسنده

الْكَسَادُ : ناروا شدن ، ۱۶۷
 الْكَسْبُ : ورزیدن ، ۳
 الْكِسْفُ [و] الْكِسْفَةُ : پاره از آسمان
 (ج : الْكِسْف) ، ۷۲
 الْكِسْوَةُ : پوشانیدن ، ۱۱۹
 الْكَشَطُ : باز بردن چیزی از روی چیزی
 یعنی گشاده کردن ، ۲۹
 [کشف] يَكْشِفُ : گشاده کرده شود
 یعنی پیدا کرده شود ، ۵۳ ؛ لِيَكْشِفَ :
 بگشای ، ۸۲
 الْكَعْبَةُ : خانه خدای ، ۱۸۹
 الْكَعْبَيْنِ : دوشالتک (م : الْكَعْب) ،
 ۱۸۶
 الْكَفْ : پنجه دست ، ۱۳۶
 الْكَفْ : بازداشتن ، ۷۷
 الْكُفَّارُ : ناگرویدگان ، ۶۲/۲۷ ؛
 کشاورزان (م : كَافِر) ، ۶۵
 كُفَّارًا : نیک ناسپاس ، ۴۸
 كَفَّارَةٌ : پوشاننده یعنی چیزی که گناه
 را پاک کند ، ۱۸۸
 الْكَفَالَةُ : پذیرفتاری کردن ، ۱۰۷
 الْكِفَايَةُ : بسنده کردن و بس شدن ، ۷۸

نموده شمارا، ۲۰۲، فَسَيَكْفِيكَهُمُ :

پس زود بود که کفایت کندت ایشانرا

یعنی شرا ایشانرا از تو دفع کند ، ۲۰۸

كُلٌّ : هر و همه ، ۷

كَلٌّ : عیالست و گرانی است ، ۱۴۷

كَلًّا : نه چنانست ، ۷ ؛ هرگز مباد ؛

۱۳۳

كُلًّا : هر یکی ، ۱۶۳

الْكِلَالَةُ : الحِفْظُ ، ۱۲۵

الْكِلَالَةُ : بی پدر و مادر شدن ، ۱۹۱

كِلَالَةٌ : جز مادر و پدر و فرزندان ،

۱۹۱

كِلَاهُمَا : هر دو ، ۱۴۱

كِلْتَا : هر دو ، ۱۳۶

الْكَلِمُ : خسته کردن ، ۱۱۲

الْكَلِمُ الطَّيِّبُ : سخنهاى پاك ، ۹۷

كُلَّمَا : هر بار ، ۵۵

الكَلِمَةُ : يك جزو از سخن (ج :

الْكَلِمَاتُ وَالْكَلِم) ، ۷۷

كَلِمَةً : سخنى ، ۱۶۴

كَلِمَةً بَاقِيَةً : سخنى پاينده ، ۸۳

كَلِمَةُ التَّقْوَى : سخن پرهيزگارى ،

۷۷

كَلِمَةً خَبِيثَةً : كَلِمَةُ شَرِّك ، ۱۵۱

كَلِمَةً طَيِّبَةً : كَلِمَةُ شَهَادَت ، ۱۵۱

كَلِمَةُ الْفَصْلِ : قضاء سابق ، ۸۵

الْكُلُوحُ : روى نرش کردن ، ۱۲۱

كَمًّا : چنانكه ، ۲۰۵

الْكَمَّالُ : تمام شدن ، ۱۴۵

الْكَبَنُ : پوشیدن و نهفت داشتن ، ۶۷

الْكُنُسُ : پنهان شوندگان (م : كُنَيس) ،

۲۹

الْكُنُودُ : ناسپاس ، ۱۰

الْكُنُوزُ : گنجها (م : كُنْز) ، ۱۱۰

الْكُنُوسُ : در آشیان شدن آهو و پنهان

شدن ، ۲۹

الْكُوكِبُ : ستارگان (م : الكوكب) ،

۲۸

الْكُوتَرُ : نیكى بسیار ، وجوى است

در بهشت ، ۵

[كُود] كَادُوا يَكُونُونَ : خواستند كه

بُودند ، ۴۶

[كُور] يَكُورُ : در آرد ، ۸۹

كُوكَبُ : ستاره ، ۱۵۳

كُوكَبًا : ستاره يعنى زهره ، ۱۸۲

[کون] کانت : شود ، ۳۵

الکون : بودن ، ۳

الکثف : شکاف در کوه ، ۱۳۴

کهلان : در حال کھلی ، ۱۹۰

کھیمص : بحق این سوره یا بحق این

حروف ، ۱۳۱

الکئی : داغ کردن ، ۱۶۸

کئی : تا ، ۶۳

[کید] کیدنا : الهام کید دادیم ، ۱۵۷

کئید : بدسگالیدن ، ۶

کئیدی متین : کید من استوار است .

۵۳

کئیف : چگونه ، ۶

ل

ل : هراینه (لَـتَرُونْ) : هراینه بینید

هراینه هراینه) ، ۸

ل ا : از بهر (لِحَبُّ الْحَبِيرِ . از بهر

دوستی مان) ، ۱۰

لا : نه ، ۴

لا اِلَـهَ اِلاَّ هُوَ لَا اِلَـهَ اِلاَّ هُوَ لَا اِلَـهَ اِلاَّ هُوَ : نه ازین

سو و نه ازان سو ، ۱۹۷

اللات : بتی است که ثقیف پرستیدندی

بطائف ، ۷۱

لات : نیست ، ۹۱

لا جرّم : حقّاً ، ۸۸

لازب : برچفستده ، ۹۳

لاغیة : سخن یهوده ، ۲۱

لا قبل : لا طاقت ، ۱۱۱

لا مَرَحَباً بِهِمْ : فراخی مباد بایشان ،

۹۳

لا هیة : غافل و مشغول ، ۱۲۵

لا یزال : همیشه ، ۱۷۲

اللّب : خرد ، ۵۹

لباس : سَتَرٌ عَنِ الْحَرَامِ ، ۲۰۹

لباساً : پوششی که همه چیزها را پوشد

بتاریکی ، ۳۵

لباس الثّقوی : پوشش پرهیز یعنی

کار نیک ، ۱۷۶

البث [لبثت] : درنگ کردی ، ۱۲۸

اللّبث : درنگ کردن ، ۳۴

لُبْدأ : بسیار برهم نهاده ، ۱۸

لِبْدَأٌ : گروهان انبوهی کنند (م) :

لِبْدَةٌ (۴۶) :

اللَّبْسُ : شوریده کردن کار برکسی ، ۷۴

اللَّبَنُ : شیر ، ۷۹

اللَّبُوسُ : زره و هرچه در پوشند ، ۱۲۶

اللَّجَأُ : پناه گرفتن ، ۱۶۹

اللُّجَّةُ : میان دریا ، ۱۱۱

اللَّجَاجُ : ستهیدن ، ۵۵

اللَّحَاقُ وَاللَّحُوقُ : در رسیدن ، ۶۰

[لحد] يُلْحِدُونَ فِي أَسْمَائِهِ : بتانرا

خدایان نام می کنند ، ۱۸۰

لَحْمٌ طَبِيرٌ : گوشت مرغ ، ۶۷ ؛ لَحْمًا

طَبِيرًا : گوشت تازه ، ۹۷

لَحْنُ الْقَوْلِ : معنی گفتار ، ۷۹

اللَّحْيَةُ : موی روی (ج : اللُّحْيَةُ) ،

۱۳۰

اللَّعْبُ : بازی کردن ، ۴۹

لَعَلَّةٌ : مگروی ، ۳۰

لَعَمْرُكَ : بزندگانی تو یعنی بجان سر

تو ، ۱۴۹

لُدًّا : سخت خصومتان (م : أَلْدَ) ،

۱۳۴

لَدُنْهُ : نزد وی ، ۱۳۴

لَدَى وَلَدُنْ : نزد ، ۴۴

اللَّذَاقَةُ وَاللَّذَّةُ : مزه یافتن ، ۸۴

لَذَّةٌ : بامزه ، ۷۹

لِزَامًا : لازماً دائماً یعنی برچسبیده

پیوسته ، ۱۱۶

اللزُّوبُ : برچسبیده شدن ، ۹۳

[لزم] أَتَلَزِمُكُمْوهَا : اُ به گردن

در آوریم شما را ویرا ، ۱۶۰

لِسَانًا : زبانی ، ۱۸

لِسَانٌ صِدْقٍ : ثنای نیکو ، ۱۱۳

لِسَانًا عَرَبِيًّا : لسانی تازی ، ۸۰

اللُّغَا : بیهوده گفتن ، ۸۶

اللُّغُو : ناهرجام گفتن ، ۲۱ ؛ آن سوگند

که ساقط شود و حکم بوی متعلق

نبود ، ۱۸۹ ؛ انداختن و ناکردن ،

۱۱۶

لُغُوبٌ : ماندگی و مانده شدنی ، ۷۵

اللَّطِيفُ : دورین ، ۵۵

لَطَّى : آتش ، ۴۸

اللَّفْتُ : گردانیدن ، ۱۶۵

اللَّفْحُ : الإِحْرَاقُ ، ۱۲۱

الْلَفْظُ : گفتن و از دهن بیفکندن ، ۷۵

[لَفَفَ] التَّفَتِ السَّاقُ بِالسَّاقِ : پریچیده

شود ساق بساق ، ۴۱

لَفِيفًا : همه آمیخته با یکدیگر ، ۱۴۴

الْلَفَاءُ : دیدن ، ۷۸

الْلَفَّاحُ : آبتن شدن شتر ، ۱۴۸

لَقَدْ : بدرستی ، ۱۴

[لَقَطَ] يَلْتَقِطُهُ : تا برگیرد او را ، ۱۵۴

لَقْمَانُ : مردی بود با حکمت ، ۱۰۴

[لَقِيَ] أَلْقَتْ : افکند ، ۲۵ ، يُلْقِي

الرُّوحَ : فرو فرستد قرآنا ، ۸۸

لَتَمُتَّعَنِي : هراینه داده شوی ، ۱۱۰

إِذَا التَّقِيْتُمْ : چون بهم رسیدید ،

۱۷۵ ، لَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ :

مفکنید تنهای خود را ، ۲۱۰

لَكَ : ترا ، ۱۴

لَكُمْ : مر شماراست ، ۵

لَكِنَّ وَلَكِنَّ : آئی - لَكِنَّ أَنَا يَعْنِي

چرا آنکه من ، ۱۳۶

لِكَيْلًا وَلِكَيْلًا : تانه ، ۱۰۲

لَهُ : مر خدا برا ، ۱

لَمَّا : مگر ، ۲۲ ، چون ، ۴۶

لَمَّا : گرد کردنی ، ۲۰

الْلَمْحُ : نگریستن ، ۷۰

[لَمَزَ] يَلْمِزُكَ : عیب می کند ترا ،

۱۶۹

الْلَمَزُ : عیب کردن ، ۷۶

الْلَمَزَةُ : بدگوی در روی ، ۷

الْلَمْسُ : بسودن ، ۴۵

الْلَمَمُ : گناه خورد ، ۷۱

لَو : اگر ، ۸ ، کاشکی ، ۴۸ ، هر چند ،

۱۵۴

[لَوْ] وَإِنْ تَلَوُّوا : واگر روی بگردانید

یا زبان برگردانید ؛ إِنْ تَلَوُّوا :

اگر روی بر آن آرید یعنی بخود آرید ،

۱۹۶

لَوَّاحَةٌ : گرداننده رنگ ، ۴۳

الْلَوَاذِ وَالْمُلَاوَذَةُ : در پس یکدیگر پنهان

شدن ، ۱۱۹

لَوَّاذٍ : اللدخسیدنی و پناه جستن ، ۱۱۹

لَوَّاقِحُ : بردارندگان ابرهای باران و با

منفعت (م : لَوَّاقِحَةُ) ، ۱۴۸

الْلَوَّامَةُ : نیک سرزنش کننده ، ۴۱

الْلَوَّحُ : رنگ گردانیدن ، ۴۳

اللّٰی : پیچانیدن سر و روی و بازپس کردن ، ۱۹۳ ، الإقامةُ والإِثِفات	لُوح : تخته (ج : الألواح) ، ۲۴
یعنی مقام کردن و بازنگریستن ، ۲۰۳	لَوَا : اگر نه ، ۱۶۴
لِی : مراست ، ۵	لَوَا وَلَوْما : چرانه ، ۶۰
لَبَّأ : گردانیدن و نافتن ، ۱۹۳	لُؤْلُؤًا مَنفُورًا : مروارید بزرگ پراکنده کرده شده یعنی افشانده ، ۴۰
لَبَّالٍ عَشْر : شبهای ده ، ۱۹	[لوم] لُمْتُنَّی : سرزنش کردید مرا ، ۱۵۵
لَبَّتَی : کاشکی من ، ۲۰	اللَّوْمُ وَاللَّوْمَةُ : نکوهیدن ، ۴۱
لَبَّتَهُمَا : کاشکی وی ، ۵۰	تَوْمَةً لَا لَیْم : نکوهش نکوهنده ، ۱۸۸
[لیس] أَلَسْتُ بِرَبِّکُمْ : اُنستم من پروردگار شما ، ۱۸۰	لَهُ : مرورا ، ۳۱
لَبَّسَ : نیست ، ۱۴	اللَّهْتُ : زبان از دهان بیرون افکندن سگ ، ۱۸۰
اللَّیْل : شب ، ۱۵	اللَّهُو : بازی و غفلت وزن و فرزند ، ۶۰
لَبَّالًا : شبی یعنی یک شب ، ۱۴۰	لَهُوَ الْحَدِیْث : مشغول کننده سخن را ، ۱۰۴
لَبْلَةُ الْقَدَر : شب اندازه کردن ، ۱۲	اللَّهْی : مشغول شدن ، ۱۲۵
لَبْلَةُ مَبَارَكَةٍ : شبی خجسته ، ۸۲	
اللَّیْن : نرم شدن ، ۹۰	
لَبَّيْنَا : نرم ، ۱۲۸	
اللَّیْنَةُ : درخت خرما ، ۶۳	

۴

المَّآب : جای بازگشت ، ۳۵	۱۲۷
مَآرِب : حاجتها (م : مَآرِبَةٌ وَمَآرِبَةٌ) ،	مَآرِبًا : آمده شده یعنی آینده ، ۱۳۳

مُبَارَكَا : باافزونی و بسیاری و فراخی ،

۷۴

المُبَاشَرَة : باز ن فراز آمدن ، ۲۰۹

المُبَاعَدَة وَالتَّبْعِيد : دور کردن ، ۱۰۰

المُبَايَعَة : بیعت کردن ، ۶۲

المُبْتَلَوُث : پراکنده کرده شده ، ۹

مُبْرَوْن : بیزار کرده شدگان ، ۱۱۷

مَبْسُوطَة : گشاده ، ۱۸۸

مُبْصِرًا : بینا ، ۸۸

المُبْطِل : نقیض المَحْقَق

مُبْطِلُون : آرندگان باطل ، ۱۰۶

مُبْعَدُون : دور کردگان ، ۱۲۶

مَبْعُوثُون ، برانگیختگان ، ۲۶

مَبِوءٌ صِدْقٍ : جای فرود آمدن نیک

و پسندیده ، ۱۶۵

مُبَيَّنَة : پیدا کرده شده ، ۵۷

مُتَاعًا : از بهر برخورداری ، ۳۱

مُتَاعُ الغُرُور : کالای با عیب که

برخرنده بپوشاند تا مغرور شود ، ۶۶

مُتَبَرِّ : نیست کرده شده است ، ۱۷۸

مُتَبَرِّجَات : گشاده باشندگان پیش مردان

نا محرم ، ۱۱۹

مَتَا كَوْل : خورده شده ، ۷

مَتَا مَنْ : جای بی بیم شدن ، ۱۶۶

الْمَتَاوَى : جای باز آمدن ، ۳۴

ما : آنچه ، ۲ ، چه ، ۱۷ ، چیست ، ۴۹

نیست ، ۱۸۸

المَاء : آب ، ۳۱

مِائَة جَلْدَة : صد تازیانه ، ۱۱۶

مَاء دَافِق : آب با ریختن ، ۲۳

مَائِدَة : خوان آراسته ، ۱۹۰

مَاء مَهِين : آب سست یعنی نطفه ، ۳۷

الْمَارِجُ وَالشَّوَاظ : زبانه آتش بی دود ،

۶۸

مَارِدٌ وَمَرِيد : ستنه یعنی نیک بد ، ۹۳

مَأْكِيْن : دالیمین ، ۱۳۴

الْمَاعُون : زکوة ، ۶

الْمَال : خواسته (ج : الأَمْوَال) ، ۳

الْمَالِيك : پادشاه ، ۲

مَالِيك : نام فرشته است که خازن دوزخ

است ، ۸۵

مَالِيكُ الْمُلْك : متصرف پادشاهی ،

۱۹۹

مَالِيكُ يَوْمِ الدِّين : پادشاه روز قیامت ، ۱

مُتَحَرِّفاً : گردنده و بیک سوی شونده ،

۱۷۴

مُتَحَيِّزاً : جوینده جانی ، ۱۷۴

مُتَّخِذِ أَخْدَانٍ : گیرندگان دوستان

که زنا کنند با ایشان در نهان ، ۱۸۶

مُتَرَاكِباً : برهم نشسته ، ۱۸۳

مُتَرَبَّةٌ : درویشی ، ۱۸

المُتَرَدِّيةُ : از بالا در افتاده و مرده ،

۱۸۵

مُتَرَفِيهاً : بناز پروردگان ویرا ، ۱۴۱

مُتَشَابِهاً : بیکدیگر مانده در راستی و

نیکوئی ، ۹۰

مُتَشَابِهَاتٌ : آنها (= آن آیتها) است

که چند معنی را محتمل بوده ، ۱۹۸

مُتَشَاكِسُونَ : بدخویی کنندگان یعنی

ناسازندگان ، ۹۰

[مَتَّعَ] تَمَتَّعَ : برخوردار ، ۸۹ ؛ مَنَ

تَمَتَّعَ : هر که برخوردار را گیرد

بعمره تا وقت حج ، ۲۱۰ ؛ مَتَّعُوهُنَّ :

متعهد دهید ایشانرا ، ۲۱۲

الْمُتَعَالِي : بلند یعنی بری از عیبها ،

۱۵۲

مُتَقَرِّقُونَ : پراکنده شده ، ۱۵۶

مُتَّكَاً : تونج ، ۱۵۵

مُتَّكَاءٌ : تونج ، ۱۵۵

الْمُتَّكِبُ : بزرگوار ، ۶۳

مُتَّكِبٌ : گردنکشی ، ۸۸

الْمُتَّكِلُفُ : آنکه از خویشتن چیزی

نماید که در وی نباشد ، ۹۳

الْمُتَلَقَّيَانِ : دوفرشته راست و چپ که

بر آدمی موکلند ، ۷۵

الْمُتَنَافِسُونَ : خواهانی نمایندگان ، ۲۷

الْمُتَوَسِّمِينَ : فراست برندگان ، ۱۴۹

مُتَوَقِّعٌ : گیرنده توام از زمین بتمام

یا خواباننده توام یا میراننده توام ،

۲۰۰

مَتًى : کی ، ۵۶

مُتَّابِتاً : مَرَجِعاً یعنی جای بازگشت ،

۲۰۷

الْمَتَّانِي : سوره های قرآن دراز و کوتاه ،

۱۴۹

مَتَّانِي : بازگردانیده ها (م : مُثْنِيّ

أَوْ مُثْنِيّ) ، ۹۰

مُتَّبُوراً : هلاک شده ، ۱۴۴

المَجد : بزرگوار شدن ، ۲۴
 مَجْدُود : بریده ، ۱۶۲
 مَجْرَاهَا : راندن وی ، ۱۶۰
 مَجْمَع : جای بهم آمدن ، ۱۳۸
 مَجْمَعُ الْبَحْرَيْنِ : آنجا که دریای
 روم و فارس بهم می پیوندد ، ۱۳۸
 مَجْنُون : دیوانه ، ۳۰
 الْمَجْسُوس : گبران یعنی مغان (م :
 مَجْسُوسِي) ، ۱۲۲
 الْمَجْجِي : آمدن ، ۴
 الْمَجِيد : بزرگوار ، ۲۴
 الْمُحَاجَّة : حجت آوردن ، ۸۵
 الْمُحَادَّة : با کسی جنگ کردن و خلاف
 کردن ، ۶۴
 الْمُحَارَبَة : با کسی جنگ کردن ، ۱۷۱
 مُحَارِب : جابه‌ای بزرگ (م :
 مُحْرَاب) ، ۹۹
 الْمُحَالُ وَالْمُحَالَّة : با کسی مکر
 و کید کردن و قوت و عقوبت ، ۱۵۲
 الْمُحَاوَرَة : التَّحَاوُر ، ۱۳۶
 مُحَبَّة : دوستی ، ۱۲۸
 مُحْتَضِر : جای حاضر آمدنی ، ۷۰

مِثْقَال : هم سنگ ، ۱۰
 الْمِثْل : داستان ، ۴۳
 مِثْل : مانند ، ۱۹
 مَثَلًا : عِبْرَة ، ۸۴
 الْمَثَلَات : عقوبتهای که داستان زده شود
 بآنها (م : مَثَلَة) ، ۱۵۲
 الْمَثَلُ الْأَعْلَى : صفت برتر ، ۱۰۵
 مَثَلَة : گوش و بینی بریدن ، ۱۵۲
 الْمُثْلَى : فاضل‌تر و بهتر و راست‌تر ،
 ۱۲۹
 مَثْنَى : دوگان دوگان ، ۹۷
 مَثُوبَة : ثواباً یعنی پاداشی ، ۱۸۸
 الْمَثْوَى : جای باشیدن ، ۷۸
 الْمُجَادَلَة وَالْجِدَال : پیکار سخت
 کردن با یکدیگر ، ۶۴
 الْمُجَازَاة : الجزاء ، ۹۹
 مَجَالِس : جایهای نشست (م : مَجْلِس) ،
 ۶۴
 الْمُجَاوَرَة وَالْجِوَار : با کسی
 همسایگی کردن ، ۱۰۳
 الْمُجَاوَرَة : درگذشتن ، ۱۶۵/۱۳۸
 الْمُجَاهِدَة وَالْجِهَاد : کارزار کردن ، ۵۷

مَحْجُوبُونَ : بازداشتگان ، ۲۶

مُحَدَّث : نوکرده سماع وی یعنی تو

شنوده ، ۱۱۲

المِحْرَاب : جای عبادت بر بالا (ج :

المَحَارِيب) ، ۹۱

مُحَرَّرًا : خالص گردانیده از بهر

خدمت بیت المقدس ، ۱۹۹

المَحْرُوم : بی روزی ، ۴۹

المُحْسِنِينَ : داندگان ، ۱۵۶

مَحْسُورًا : رنجانیده ، ۱۴۱

المَحَقُّ : الإِهْتِلَاك یعنی کم و کاست

کردن و برکت بردن ، ۲۰۳

المُحْصَنَات : زنان پارسا ، ۱۱۷ ؛ زنان

آزاد را ، زنان بشوی داده ، ۱۹۲

مُحْصَنَات : پارسایان ، ۱۹۲

مُحْصَنَةٌ : نیک استوار کرده ، ۶۳

مُحْصِنِينَ : زن خواهندگان ، ۱۸۶

مَحْفُوظ : نگاه داشته شده ، ۲۴

المَحِلَّ : جای قربان کردن ، ۷۷

مُحِلِّي الصَّيْد : حلال دارندگان شکار ،

۱۸۴

مُحَمَّد : پیغامبر ماصلى الله عليه وسلم ،

۲۰۳

مَحْمُودًا : ستوده ، ۱۴۴

المَحْوُ : پاک کردن ، ۸۵

مَحَبًا : زندگانی ، ۸۲

مَحْيَايَ : زندگانی من ، ۱۸۴

مَحِيض : گریز جای ، ۷۵

المَحِيضُ وَالْحِيض : بی نماز شدن زن ،

۵۸

مُحِيط : گرد بر گرد گرفته ، ۲۴

المُخَادَعَةُ : فریفتن ، ۱۹۶

المَخَاض : درد زادن ، ۱۳۲

المُخَالَطَةُ : با کسی آمیختن ، ۲۱۱

المُخَالَفَةُ وَالْخِلَاف : ناسازواری بودن

با کسی و پشاپشت شدن ، ۱۱۹

المُخْبِتِينَ : فروتنی کنندگان ، ۱۲۳

مُخْتَال : خرامنده ، ۶۶

مُخْتَلِفًا : گوناگون ، ۱۴۵

مُخْتَلِفُونَ : خلاف کنندگان ، ۳۵

مَخْتُوم : مهر کرده ، ۲۷

مَخْذُولا : فرو گذاشته ، ۱۴۱

المَخْرُ : شکافتن کشتی آب را ، ۹۷

مَخْرَجًا : بیرون شوی ، ۵۸

مُخَصِّصِينَ : بی آمیغ کنندگان ، ۱۱

مُخَضَّرَةٌ : سبز ، ۱۲۴

مَخْضُود : خار زده ، ۶۷

مُخَلَّدُونَ : جاودانه کرده شدگان که

هرگز نمیرند ، ۴۰

المُخَلَّفُونَ : باز پس ماندگان ، ۱۷۰

مُخَلَّفَةٌ : صورت پدید آورده یعنی تمام

خلقت ، ۱۲۱

مَخْمَصَةٌ : گرسنگی ، ۱۷۲

المَدَائِن : شهرها ، ۱۷۸

المِداد : آنچه بدو افزونی کرده شود ،

۱۴۰

المُدَاوِلَةُ : گردانیدن دست بدست ،

۲۰۳

المُدَبِّرَاتِ أُمَرَاءُ : نگرندگان در پایان

کاری ، ۳۳

المُدَحِّضِينَ : از قرعه برافتادگان و

ماندگان ، ۹۵

مَدَحُورًا : رانده و دور کرده از رحمت ،

۱۴۱

مُدْخَلًا : جای در آمدنی تنگ یعنی

سوراخ در زمین که پنهان شوند درو ،

۱۶۹

مُدْخَلًا كَرِيمًا : جای در آوردنی نیکو

یعنی بهشت ، ۱۹۲

مَدْخَلٌ صِدْقٍ : إِدْخَالًا مَرْضِيًّا یعنی

در آوردن پسندیده ، ۱۴۴

الْمَدَّة : کشیدن ، ۲۵

مُدَّتِهِمْ : وقت ایشان ، ۱۶۶

[مَدَد] فَكَيْمَدُّدٌ : پس باز کشدا ، ۱۲۲

لَا تَمُدُّنَّ : دراز مکن ، ۱۳۱

فَكَيْمَدُّدٌ : پس فرو گذاردا یعنی وی

را بوی ماندا ، ۱۳۳ ؛ يَمُدُّهُمْ :

فرو گذارد ایشانرا و زمان دهد ایشانرا

و افزون کند ایشانرا ، ۲۰۵

الْمَدَد : افزونی : ۱۴۰

مُدْرَارًا : بسیار ریزنده ، ۴۷

مُدَّ كِيرٍ : پند گیرنده ، ۷۰

مُدْهَامَةٌ : باغی که گیاهش سیاه نماید از

سبزی و سیرابی ، ۶۹

مَدِينٍ : دیه شعیب پیغامبر علیه الصَّلوةُ

وَالسَّلَام ، ۱۰۶

الْمَدِينَةُ : شهر بزرگ ، ۶۰ ؛ شهر

طرطوس ، ۱۳۵

مَرَجُوًّا : امید داشته یعنی امیدوار ، ۱۶۱

الْمَرْحَمَةُ : بخشودن ، ۱

الْمَرَدَّ : بازگردانیدن ، ۱۴

مَرَدًّا : جای بازگشت ، ۱۳۳

مُرْدَفِین : سپس آیندگان ، ۱۷۳

مُرْدَفِین : سپس آوردگان ، ۱۷۳

مَرْدُوْدُون : بازگردانیده شدگان ، ۳۳

المُرُوْد : عادت کردن ، ۱۷۱

[مرر] مَرَّ : اِسْتَمَرَّ عَلَیْ عَادَةً

الشَّرْكَ ، ۱۶۳

مِرَّة : قوت ، ۷۱

مَرَّتَین : دوبار یعنی کشتن و عذاب ،

۱۷۱

المَرَّاح : نشاطی شدن ، ۸۹

المُرْسَلَاتِ عُرْفًا : فرستادگان پیاهی

یعنی فرشتگان فرستاده بکار نیکو ،

۳۶

مُرْسِلُهَا : ایستانیدن وی ، ۱۶۰

مُرْشِدًا : راهنمایی ، ۱۳۵

مَرَصِدًا : رهگذر یعنی جای نگاهبان ،

۱۶۶

المِرْصَاد : راه گذر ، ۱۹

مَدِیْنُون : پاداش داده شدگان ، ۹۴

مَلَدَ بَدَیْن : سرگردانان یعنی میان دو

گروه ماندگان ، ۱۹۶

مَلَدَ عَیْنِین : گردن دادگان ، ۱۱۸

مَلَدَ کَر : پند دهنده ، ۲۱

مَلَدُوْمًا : نکوهیده ، ۱۷۶

الْمَرَّة : مرد ، ۳۲

الْمَرَارَةُ : تلخ شدن ، ۷۰

الْمَرَاضِع : شیردهندگان (م : مَرَضِع)

یا پستانها (م : مَرَضِع) ، ۱۰۷

الْمُرَاعَاة : پائیدن یا نگاه داشتن ، ۱۹۳

مُرَاَعَمًا : جای هجرت کردن ، ۱۹۵

الْمَرَاتِق : آرنجها (م : مِرْفَق) ،

۱۸۶

الْمُرَاوَدَةُ : چیزی درخواستن از کسی ،

۷۰

مُرْتَفَقًا : تکیه گاهی ، ۱۳۶

الْمَرَّج : درهم گذاشتن ، ۶۸

الْمَرَجَّان : مروارید خورد ، ۶۸

الْمَرَجِيع : بازگشتن ، ۱۳

الْمُرْجِفُون : خبرهای ناخوش افکنندگان

بدروغ ، ۱۰۳

مِرْصَاداً : حدی که در وی نگاهبانان

بوند ، ۳۵

مِرْصُوص : استوار بر آورده ، ۶۱۰

المَرَضُ : بیماری ، ۴۳

مِرْضَاة : خشنودی ، ۵۶

مِرْضَى : بیمار (م : مَرِض) ، ۴۵

مِرْضِيَّة : پسندیده ، ۲۰

المَرْعَى : چراگاه ، ۲۲

مَرْفَعاً : آنچه بوی منفعت گیرند ، ۱۳۵

مَرْفُوعَة : افراشته ، ۲۱

مَرَقَد : خوابگاه ، ۹۶

مَرَقُوم : نبشته ، ۲۷

المَرَكُومُ والرَّكَام : برهم نشانده ،

۷۲

المُرُور : گذشتن ، ۲۷

مِرْبِيَّة : گمانی ، ۸۷۰

مَرَبِج : شوریده ، ۷۴

مَرِيَم : مادر عیسی ، ۵۷ ؛ خدای پرست

و خدمت گار بود در لغت عبری ،

۱۹۹

المِرْزَاج : آمیزش ، ۲۷

مِرْجَاة : رد کرده و رانده و ناروا یعنی

کاسد ، ۱۵۸

مِرْدَجَر : جای باز زده شدنی ، ۶۹

المِرْمَلُ والمُدَثِّر : جامه در خود

پیچیده ، ۴۴

المِرْن : ابرسید ، ۶۷

مَرِيد : جای افزونی ، ۷۵

المَسَّ : بسودن ، ۴۹ ؛ دیوانگی ، ۲۱۴

المَسْأَلَة : پرسیدن ، ۸

المُسَابَقَة : بر یکدیگر پیشی گرفتن ،

۶۶

المَسَاجِد : مزارکها (م : مَسْجِد) ،

۴۶

المُسَارَعَة : شتافتن و شتابانیدن ،

۱۲۰

مَسَّاس : بسودن ، ۱۳۰

مَسَافِحِين : پلیدکاران ، ۱۸۶

المُسَافِحَة : الزنی جهاراً ، ۱۸۶

مَسَاكِين طَيِّبَة : جایهای پاک پاکیزه ،

۶۱

مَسَاكِين : درویشان ؛ کشتی بانان ،

۱۳۹

المُسَاوَاة : برابر کردن ، ۱۴۰

- الْمُسْتَهْزِئِينَ : فسوس کنندگان ، ۱۴۹
 مَسْجِد (عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ : نزد هر
 نمازی) ، ۱۷۶
 الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى : مزکت دورتر یعنی
 بیت المقدس ، ۱۴۰
 الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ : مسجد مکه ، ۷۸ ؛
 مسجد حرام ، ۱۶۷
 الْمَسْجُونِينَ : در زندان کرده شدگان ،
 ۱۱۲
 الْمَسْحُ : بسودن و بریدن ، ۹۲
 الْمُسْحَرُ : آنکه او را جادوی بسیار کرده
 باشند و بآشش یعنی بطعام و شراب
 محتاج ، ۱۱۳
 الْمُسْحَرِينَ : جادوی کردگان یا نیازمند
 کردگان بطعام و شراب ، ۱۱۳
 مَسْحُورًا : جادویی کرده ، ۱۴۲
 الْمَسْخُ : از صورت برگردانیدن ، ۹۶
 مَسَدٌ : لیف سخت تافته ، ۴
 مَسْرُورًا : شاد کرده شده ، ۲۵
 [مَسَسَ] فَتَمَسَّكُمْ : تا که بساود
 شما را ، ۱۶۳
 مَسْغَبَةٌ : گرسنگی ، ۱۸
 الْمُسَاهَمَةُ : با کسی قرعه زدن ، ۹۴
 الْمُسَبِّحِينَ : نماز کنندگان ، ۹۵
 مَسْبُوقِينَ : عاجزین ، ۶۷
 مُسْتَأْنِسِينَ : بی بزمانی جویندگان ،
 ۱۰۳
 مُسْتَبْشِرَةٌ : شادان ، ۳۲
 مُسْتَبْصِرِينَ : بینادلان ، ۱۰۶
 الْمُسْتَبِينَ : پیدا و روشن ، ۹۴
 مُسْتَخْفٍ : پنهان شونده ، ۱۵۲
 مُسْتَسْلِمُونَ : گردن دادگان ، ۹۳
 مُسْتَطَرٌ : نبشته شده ، ۷۱
 مُسْتَطِيرًا : پراکنده ، ۳۹
 الْمُسْتَقَرَّ : آرامگاه ، ۴۱
 مُسْتَقَرَّهَا : رحم مادر یا بهشت یا دوزخ ،
 ۱۵۹
 الْمُسْتَقِيمُ : راست ، ۲
 مُسْتَمِرٌّ : همیشه و قوی تلخ ، ۶۹
 مُسْتَنْفِرَةٌ : سخت رمنده ، ۴۳
 مُسْتَنْفَرَةٌ : رمانیده شده ، ۴۳
 مُسْتَوْدَعُهَا : جای زینهار نهادن وی
 یعنی صلب پدر یا شکم زمین ، ۱۵۹
 مُسْتَوْرًا : پوشیده از چشمها ، ۱۴۲

المَشْج : آمیختن ، ۳۸	مُسْفِرَة : روشن و تابان ، ۳۲
المَشْحُون : پر کرده ، ۱۱۳	مُسْفُوْحاً : ریخته شده ، ۱۸۴
المَشْرِق : جای برآمدن آفتاب (ج : المَشَارِق) ، ۴۴	المَسْكَنَة : بیچارگی ، ۲۰۱
المُشْرِكِين : انبازگویان (م : المُشْرِك) ، ۱۱	مَسْكُوب : ریزانیده شده ، ۶۷
المَشْعَرِ الحَرَام : المَعْلَم المَمْنُوع یعنی مزدلفه ، ۲۱۰	المِسْكِين : بیچاره یعنی نیک درویش ، ۵
المِشْكُوة : روزنی که گذاره ندارد در دیوار ، ۱۱۸	مُسْلِمًا : مسلمان ، ۱۵۹
مَشْكُورًا : سپاس داشته یعنی پاداش داده ، ۴۰	مُسْلَمَةٌ : سپرده ، ۱۹۵ ؛ سلامت داده یعنی رسته از همه عیبها ، ۲۰۶
مَشْهَد : جای گرد آمدن ، ۱۳۲	مُسْمَع : شنوانیده ، ۱۹۳
مَشْهُود : گواهی داده شده بروی ، ۲۳	مُسْنَدَة : پشت بدیوار باز نهاده ، ۵۹
مَشْهُودًا : حاضر آمده شده ، ۱۴۳	مَسْنُون : متغیّر یعنی بوی گرفته ، ۱۴۸
مَشِيد : بگج کرده یا برافراشته ، ۱۲۴	مُسَوِّدًا : سیاه ، ۸۳
مُشِيدَة : برافراشته یعنی استوار و بلند برآورده یا بگج کرده ، ۱۹۴	مُسَوِّمَة : نشان کرده ، ۷۳
المُصَابِرَة : باهم بصبر نبرد کردن ، ۲۰۴	المَسِيح : عیسی صَلَوَاتُ الرَّحْمَنِ عَلَيْهِ ، ۱۶۷ ؛ عیسی ، ۱۸۸
مَصَابِيح : چراغها (م : مِصْبَاح) ، ۵۴	مُسَاطِر : برگماشته و نگاه بان ، ۲۱
	المَشَامَة : دست چپ ، ۱۸
	مَشَاء : نیک رونده ، ۵۲
	المُشَارَكَة : انبازی کردن ، ۱۴۳
	المُشَاوَرَة : با یکدیگر برای زدن و سگالیدن ۲۰۴
	مُشْتَبِهًا : مانده یکدیگر بدینار ، ۱۸۳

المُصَاحِبَةُ : صحبت داشتن ، ۱۰۴
 مَصْرَاعٍ : کوشکهای افروخته یا حصارها
 یا آبگیرها ، ۱۱۳
 مِصْرٌ : نام شهری است : ۸۴
 مُصْرِخِكُمْ : فریاد رس من (ج) :
 مُصْرِخِينَ) ، ۱۵۱
 مَصْرِفًا : گریزگامی ، ۱۳۷
 الْمُصْطَفِينَ : گزیدگان ، ۹۲
 مُصْفَرًّا : زرد ، ۶۵
 مُصَلًّى : نمازگاه ، ۲۰۷
 الْمُصَلِّينَ : نمازکنندگان ، ۵
 الْمَضَاءُ وَالْمُضْيَا : گذشتن ، ۸۳
 الْمَضَاجِعُ : خوابگاهها (م) : مُضْجَعُ
 ۱۰۴
 مُضَارٌّ : گزند رسانیده ، ۱۹۱
 الْمُضَارَّةُ وَالضَّرَارُ : یکدیگر را گزند
 رسانیدن ، ۵۸
 الْمُضَاعَفَةُ : افزون کردن ، ۵۹
 مُضَاعَفَةٌ وَمُضْعَفَةٌ : دوچندان کرده ،
 ۲۰۲
 الْمُضَاهَاةُ : مانستن ، ۱۶۷
 مُضْطَرٌّ : بیچاره ، ۲۰۹ ، ۱۱۱

المَضْغُ : خائیدن ، ۱۱۹
 الْمُضْفَةُ : پاره گوشت آن مقدار که
 خائیده شود ، ۱۱۹
 مَطَاعٌ : فرمان برده ، ۲۹
 [مطر] أَمْطَرَتْ : باریده شد ، ۱۱۵
 مَطَرُ السَّوْءِ : باران بد ، ۱۱۵
 الْمُطْفِفُونَ : کم پیمایندگان ، ۲۶
 الْمُطَّلَعُ : وقت برآمدن یعنی دمیدن ،
 ۱۲
 الْمُطْوَعِينَ : آنها که بخوش دلی دهند
 صدقه یعنی بر سبیل تبرع نه آنکه بر
 ایشان چیزی واجب بود ، ۱۷۰
 مُطَهَّرَةٌ : پاکیزه کرده شده ، ۱۱
 مُطَهَّرُكَ : مُمَيِّزُكَ وَمُخْرِجُكَ
 مِنْ بَيْنِهِمْ ، ۲۰۰
 الْمُظَاهَرَةُ وَالظَّهَارُ : كَالْتَّظَاهِرِ ، ۶۲
 مَعَ : با و پس ، ۱۵
 الْمُعَاجِزَةُ : پیشی گرفتن ، مُعَاجِزِينَ
 پیشی کنندگان ، ۹۸
 الْمُعَادَاةُ : با کسی دشمنی کردن ، ۶۲
 مَعَاذَ اللَّهِ : پناه می گیرم بخدای ، ۱۵۵
 مَعَاذِيرُ عُدْرَاهَا (م) : مَعْدِرَةٌ ، ۴۱

- مَعَاشاً : وقت زیستن یعنی زندگانی کردن ،
۳۵
المُعَاشَرَةُ : زندگانی کردن و آمیختن
وصحبت کردن ، ۱۹۲
المُعَاقِبَةُ والعِقَاب : شکنجه کردن
و کار بنوبت کردن و غنیمت یافتن .
۶۲
المُعَاهَدَةُ : پیمان کردن ، ۷۷
مُعَايِش : زندگانیها ، ۱۴۸
مُعَايِنَةُ : دیدن ، ۸
مُعْتَدٌ : از حد در گذرنده ، ۲۶
المُعْتَرَّ : آنکه نیاز نماید و نخواهد ،
۱۲۴
مَعْدُودَةٌ : شمرده ، ۱۵۴
مَعْدِرَةٌ : وَعَظْنَا مَعْدِرَةً أَوْ هَذِهِ
مَعْدِرَةٌ : ۱۷۹
المُعْتَدِرُونَ : الْمُقْصِرُونَ یعنی مستی
کنندگان ، ۱۷۰
مَعْرَةٌ : رنجی ، ۷۷
المَعْرِفَةُ والعِرْفَان : شناختن ، ۲۷
مَعْرُوف : نیکوئی ، ۵۸
المَعَزَّ : بز (م : مَاعِز) ، ۱۸۳
- مَعَزَلٍ : کرانه ، ۱۶۰
مَعَزُولُونَ : دور کردگان ، ۱۱۳
مِعْشَار : ده یک ، ۱۰۰
المِعْشَر : گروه ، ۶۹
المُعْصِرَات : ابرهای نزدیک بباریدن ،
۳۵
المُعْصِيَةُ والعِصْيَان : بی فرمانی
کردن ، ۳۳
مُعَقَّب : باز دارنده و فسخ کننده ، ۱۵۳
مُعَقَّبَات : فرشتگانی که بر پی یکدیگر
آیند بنگاه داشتن بنده ، ۱۵۲
المُعَلَّقَةُ : آویخته مانده ، ۱۹۶
المُعَوِّقِينَ : باز دارندگان ، ۱۰۱
مَعِيشَةٌ : زندگانی ، ۱۱۰
المُعَادَرَةُ : التَّرْك ، ۱۳۷
مَفَارَات : شکافها در کوه (م : مَفَارَةُ) ،
۱۶۹
مُغَاضِباً : خشمناک ، ۱۲۶
المُغْتَاضِبَةُ : الغَضَب ، ۱۲۶
مَغَانِم : غنیمتها (م : مَغْنَم) ، ۷۷
مُغْتَسِلٌ : جای سرو تن شستن ، ۹۲
المُغْتَرِب : جای فرو رفتن آفتاب (ج :

المَغَارِبُ (، ۴۴

مُغْرَمٌ : تاوانی ، ۵۴

مُغْرَمُونَ : تاوان زدگان ، ۶۷

الْمَغْشَى عَلَيْهِ : بیهوش شده ، ۷۹

الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ : خشم گرفته بر

ایشان ، ۲

الْمَغْفِرَةُ وَالْغُفْرَانُ : آمرزیدن و

درگذاشتن ، ۷۹

مَغْلُوبَةٌ : بسته با گردن ، ۱۴۱

الْمُغِيرَاتُ : تاراج کنندگان ، ۹

مَقَاتِحُ : کلیدها (م : مِفْتَاح) ، ۱۱۰

مَقَاتِیحُ : کلیدها (م : مِفْتَاح) ،

۱۸۲

الْمُقَادَاتُ وَالْقِدَاتُ : بازخریدن بندی ،

۲۰۶

مُقْتَرِيَاتُ : برافته ها ، ۱۶۰

الْمُقْتُونُ : آزموده کرده شده ، ۵۱

الْمَقَرَّ : گریختن ؛ جای گریز ، ۴۱

مُقَرِّطُونَ : از حد درگذرندگان ،

۱۴۶

مُقَرِّطُونَ : فراموش کردگان ، ۱۴۶

الْمَقَابِرُ : گورستانها (م : الْمَقْبَرَةُ) ، ۸۰

الْمُقَاتِلَةُ وَالْقِتَالُ : کارزار کردن ،

۴۵

الْمُقَاسَمَةُ : سوگند خوردن از بهر

کسی ، ۱۷۶

مَقَاعِدُ : جایهای نشستن و ایستادن از

ثبات گویی نشسته اند ، ۲۰۲

مَقَالِيدُ : کلیدها (م : مِقْلِيد) ، ۸۵

مَقَامُ : جای ایستادن ، ۳۴

مَقَامًا : در جایی ، ۱۴۴

مَقَامِيعُ : تازیانه ها (م : مِقْمَعَةٌ) ، ۱۲۲

الْمَقْبُوحُ : الْمَطْرُودُ الْمُبْعَدُ ، ۱۰۹

الْمَقْتُ : دشمن داشتن ، ۶۱

مَقْتًا : دشمن داشته ، ۱۹۲

مُقْتَحِمٌ : خویشتن در افکننده ، ۹۳

مُقْتَدِرٌ : توانا ، ۷۱

الْمُقْتَرِ : درویش ، ۲۱۲

مُقْتَرِنِينَ : بهم آمدگان با یکدیگر ،

۸۴

الْمُقَسَّمَاتُ أُمَرَاءُ : بخش کنندگان کاری

را یعنی کارها را ، ۷۳

الْمُقْتَسِمِينَ : بخش کنندگان یا باهم

سوگند خورندگان ، ۱۴۹

مُقْتَصِدٌ : میانه رونده است ، ۹۸

مِقْدَارٌ : اندازه ، ۴۸

المُقَدَّسُ : پاکیزه کرده شده ، ۳۳

مَقْرَبَةٌ : خویشی ، ۱۸

المُقَرَّبُونَ : نزدیک گردانیده شدگان ،

۲۷

مُقَرَّبِينَ : بهم بستگان یعنی دست با

گردن بسته ، ۹۲ برسن بستگان ،

۱۵۱

مَقْصُورَاتٌ ، زنان پردگی ، ۶۹

مَقْضِيًّا : گزارده ، ۱۳۱

مَقْعِدٌ صِدْقٍ : جایگاه پسندیده ، ۷۱

مَقْعِدِهِمْ : قُعُودِهِمْ ، ۱۷۰

مُقْتَحُونَ : سر برداشتهگان ، ۹۵

مُقْنِعِي رُؤُسِهِمْ : بلند کنندگان سر

های خود یعنی سر برآرندگان ، ۱۵۱

مُقِنًّا : توانا و نگاهبان و گواه ، ۱۹۴

مُقِيمٌ : پیوسته ، ۱۸۸

المُقِيمِي الصَّلَاةِ : برای دارندگان

نماز ، ۱۲۳

مُكَاءٌ : شغولیدنی ، ۱۷۴

المَكَانُ وَالْمَكَانَةُ : جای ، ۷۵

مَكَانًا : از روی جایگاه ، ۱۵۸

مَكَانًا عَلِيًّا : جای بلند ، ۱۳۲

المَكَانَةُ : جای گیر شدن ، ۲۹ ، دستگاه

و منزلت و توانایی و آهستگی ،

۱۶۲

مَكَانٌ قَرِيبٌ : جای نزدیک ، ۷۵

مَكَانَكُمْ : بپاشید بر جای خویش ،

۱۶۴

[مَكَثٌ] اُمُكُثُوا : درنگ کنید ، ۱۰۸

المَكَثُ : درنگ کردن ، ۸۵

مُكْثٌ : آهستگی ، ۱۴۴

المُكْدُ بَيْنَ : دروغگوی دارندگان ، ۲۶

المُكْدُوبُ : دروغ ، ۱۶۱

المُكْرُ : بدسگالیدن ، ۴۷

مُكْرَاللهِ : تَدْبِيرُهُ الخَفِيِّ ، ۱۷۸

مُكْرَ السَّيِّئِ وَالْمُكْرَ السَّيِّئِ : سگالش

بد ، ۹۸

مُكْرَمَةٌ : گرامی کرده شده ، ۳۱

مُكْظُومٌ وَكُظِيمٌ : غمناك ، ۵۴

مُكَلِّبِينَ : شکار آموزانندگان و دانایان

بتعلیم شکار یعنی شکار کنندگان بسگ ،

۱۸۶

[مکن] مَكْنِي : آئ - مَكْنِي ،

۱۴۰

المَكْنُون : دُر در صدف یا در خزانه ،

۶۷

المِکْنِيَال : پیمانہ ، ۱۶۲

مکین : بامکان ، ۲۹

مِلْء : پری ، ۲۰۱

[مَلَأ] مَلِئْتُ : پر کرده شدی ، ۱۳۵

المَلَأ : پُر کردن ، ۴۵

المَلَأ : گروهی که چشم ازیشان پر شود ، ۸۴

المَلَأِ الْأَعْلَى : گروه برتر یعنی

فرشتگان ، ۹۳

المَلَائِكَةُ : فرشتگان (م : المَلِک) ،

۱۲

المَلَائِقَات : دیدن ، ۲۵

مُلَاقِي : بیننده ، ۲۵

المُلَامَسَةُ : التَّمَسُّس ، ۱۸۶

مُلْتَحِداً : پناهگاهی ، ۴۶

المُلْتَجَا : الوَزَر ، ۸۵

مُلْتَجَاً : جای پناه ، ۱۶۹

المِلْح : نمک ، ۹۷

مِلْحٌ : شور است ، ۹۷

المُلْقِيَاتِ ذِكْرًا : آرندگان وحی ،

۳۷

[مَلِك] لَا تَمِيْكُ : نتواند ، ۲۸ ،

مَلَكْتُ : متصرف شد ، ۴۹ ، مَا

أَمَلِكُ : نمی توانم ، ۶۱

المَلِكُ : پادشاه ، ۲

المَلِك : پادشاه ، ۲

المَلِكُ : پادشاهی ، ۲

مَلِكٌ : یعنی جُلَسَنَدی ، ۱۳۹

مَلِكِنَا : اختیار ما ، ۱۲۹

المَلِكُوت : پادشاهی ، ۲

المِلَّةُ الْآخِرَةُ : دین باز پسین ، ۹۱

مِلَّةَ آبِيكُمْ : دین پدر خود را ، ۱۲۵

مَلُوكًا : پادشاهان ، ۱۸۷

مَلِيًّا : روزگار دراز ، ۱۳۲

المَلِيك : پادشاه ، ۲

مُلِيم : سزاوار ملامت شده ، ۷۳

مِم : از چه ، ۲۲

مَمَات : مردن ، ۸۲

مُمَرَّد : لغزان و هموار کرده ، ۱۱۱

المَمْلُوكَةُ : پادشاهی ، ۲

مَمْلُوكًا : درم خریده ، ۱۴۷

مُتَّهَلِّها : بکرانه علم وی رسیدن ، ۳۴
 الْمُتَخَنِّقَة : خفه شده برسن صیاد ،
 ۱۸۵
 مُنْذِر : بیم کننده ، ۳۴
 الْمُنْشَاءَة : عصا ، ۹۹
 الْمُنْشَكُّ وَالنُّشْكُ : قربان کردن از
 بهر خدای تعالی و طاعت کردن ، ۱۲۳
 مُنْشِيَا : فراموش کرده ، ۱۳۲
 مُنْشُورًا : باز کرده ، ۱۴۱
 مُنْطَلِقُ الطَّيْرِ : زبان مرغان ، ۱۱۰
 الْمَنْعُ : باز داشتن ، ۶
 مُنْفَكِّين : جدا شوندگان ، ۱۱
 الْمُنْفُوشُ : از هم باز کرده ، ۹
 مُنْقَلَب : جای بازگشتن یا بازگشتن ،
 ۱۱۴
 الْمُشْكِرُ : زشت و بد و بدی ، ۶۴
 زشت ، ۱۰۶
 مُشْكِر : کاری ناشناخته در شرع و سخنی
 که طبع مسلمانان از آن نفرت گیرد ،
 ۱۸۹
 [مَن] لَا تَمْنُنْ تَسْتَكْثِرُ : نعمت
 مده تا بیشتر بازستانی ، ۴۲ ، يَمْنُون :

مِمَّنْ : از آنکه ، ۱۶۰
 مَمْنُون : بریده یعنی کاسته ، ۱۴
 مَن : هر که ، ۹ ، کیست ، ۱۶۰
 مِین : از ، ۱۲/۲
 الْمَن : بریدن و منت نهادن و نعمت
 دادن ، ۱۴ ، ترانگبین ، ۱۲۹
 مَنَاء : سنگی بوده که هُدَیْل و خزاعه
 پرستیدندی ، ۷۱
 الْمُتَنَادَاةُ وَالنِّدَاءُ : بخواندن ، ۳۳
 الْمُتَنَازَعَة : خصومت کردن ، ۱۲۴
 مَنَازِل : جایهای فرود آمدن (م : مَنَزِل) ،
 ۱۶۳
 مَنَافِع : سودهایی (م : مَنَفَعَة) ،
 ۱۲۳ ، شبر و بچه ، ۱۴۵
 الْمُتَنَافِقَةُ وَالنِّفَاق : با کسی دورویی
 کردن ، ۵۷
 مَنَکِيب : کرانه ها (م : مَنَکِيب) ، ۵۵
 مَنَام : خواب یا چشم ، ۱۷۵
 مُنْبِتًا : پراکنده ، ۶۶
 مُنْصَرِّين : خروشتن نگاه دارندگان
 بیاری یکدیگر ، ۷۴
 الْمُنتَهَى : جایگاه بنهایت رسیدن ، ۷۱

- منت می نهند ، ۷۶ ، تَمْنُهَا عَلَیَّ :
 سپاس می نهی بر من ، ۱۱۲ ، مَنَنْتَا
 عَلَیْكَ : نعمت دادیم ترا ، ۱۲۸ ؛
 کُنْتُمْ تَمْنُونَ : آرزو می برید ،
 ۲۰۳
 مَنُوعاً : نیک بازدارنده ، ۴۹
 مِیْنَهَا جَا : راهی روشن یعنی راست ،
 ۱۸۸
 مَنَی : آب پشت ، ۴۲
 المَنَی : تقدیر کردن ، ۴۲
 المُنیر : روشن ، ۹۷
 مَوْتِلاً : وزیراً ، ۱۳۸
 المَوءُودَةُ : دختر زنده بگور کرده ، ۲۹
 المَوَافَقَةُ : با کسی عهد بستن ، ۱۸۶
 المَوَافَقَةُ : الاتخاذ ، ۹۸
 مَوَاحِر : شکافندگان آب را یعنی روان ،
 ۹۷
 المَوَادَّةُ وَالْوِدَادُ : با یکدیگر دوستی
 داشتن ، ۶۴
 المَوَارَاةُ : پوشیدن ، ۱۷۶
 المَوَازَرَةُ : یاری دادن ، ۷۸
 المَوَازِینُ : سنجیده ها (م : موزون و
 مِيزَان) ، ۹
 المَوَاطَاةُ وَالْوَطْأُ : سازواری کردن ،
 ۱۶۸
 مَوَاطِنُ : جایهای جنگ (م : موطین) ،
 ۱۶۷
 مَوَاقِعُ : جایهای افتادن ، ۶۸
 المَوَاقِعَةُ : زیر یکدیگر افتادن ، ۱۳۷
 مَوَاقِعُهَا : فرود آیندگان وی اند ،
 ۱۳۷
 مَوَاقِیتُ : وقتهای پیدا کرده ، ۲۱۰
 مَوْبِقاً : جای هلاکی ، ۱۳۷
 [موت] اَمَتْنَا اثْنَتَيْنِ : میرانیدی ما
 رادوبار ، ۸۷ ؛ فَيَمُوتُوا : تا بمیرند ،
 ۹۸
 المَوْتُ : مردن ، ۲۲
 المَوْتَفِکَاتُ : شارستانهای قوم لوط که
 که برگشت و نگوسار شد ، ۵۰
 المَوْتِی : مردگان ، ۴۲
 مَوْبِقاً : عهدی استوار ، ۱۵۷
 المَوَجُ : جنبیدن دریا ، ۱۰۵
 المَوَدَّةُ : دوست داشتن ، ۶۱
 المَوْرُ : گردیدن ، ۵۵

المَرُود : آورده شده ، ۱۶۲

المُورِيَات : آتش بیرون آرندگان ، ۹

مَوَزُون : مُقَدَّرٌ مَعْلُومٌ ، ۱۴۸

مُوسِعُونَ : قَادِرُونَ ، ۷۴

مُوصِدَّة : در بسته ، ۷

مَوْضُوعَةٌ : نهاده ، ۲۱

مَوْطِئًا : جایی از بلاد کفر ، ۱۷۲

المَتَّوْعِد : جای وعده یا وقت وعده یا

نفس وعده ، ۱۲۸

المَتَّوْعُود : نوید داده ، ۲۳

مَوْفُورًا : تمام کرده ، ۱۴۲

المُوقَدَّة : آتش افروخته شده ، ۷

مَوْقُوتًا : بهنگام ، ۱۹۵

المُوقُودَةُ : زده شده بچوب یا سنگ تا

مرده بود ، ۱۸۵

مَوْلَاهُ : صَاحِبِهِ الَّذِي يَتْلَى أَمْرَهُ

وَيَعْلُوْلَهُ ، ۱۴۷

المُؤَلَّفَةُ قُلُوبُهُمْ : گرد آورده شده

دل‌های ایشان یعنی بزرگانی از عرب

که پیغامبر صلوات الله علیه ایشانرا

چیزی می داد برای دلگرمی را باول

اسلام تا برنگردند که هنوز مسلمانان

اندك بودند ، ۱۶۹

المَوْلُودِلَهُ : پدر ، ۲۱۱

المَوْلَى : دوست و خداوند و یار و پسر

عم و آزاد کننده و آزاد کرده (ج :

المَوَالِي) ، ۵۶

مَوْلَى : یاری گر و خداوندگار ، ۲۱۵

مَوْلَايَكُم : آولیایِ بَیْكُمْ یعنی مزاوارتر

بشما ، ۶۵

مَوْلَاهُمَا : گرداننده روی خود است

سوی وی ، ۲۰۸

مُؤْمِن : راست گوی دارنده ، ۱۵۴

المُؤْمِنِينَ : گروندگان ، ۱۱۸/۲۴ ،

المُؤْمِنُونَ : گروندگان ، ۱۷۲

المُهَاجِرَةُ : بریدن از خان و مان از

برای دین ، ۶۲

المُهَاجِرِينَ : یاران مکه ، ۱۷۱

المِهَاد : بستر و آرامگاه ، ۳۵

المَهَانَةُ : خوار و حقیر شدن ، ۵۲

المَهْد : گاهواره و آرامگاه ، ۸۳

مُهْطِعِينَ : شتابندگان ، ۱۵۱

المُهْل : دردی روغن زیت ، ۴۸

المَهْلِكُ : الإِهْلَاكُ وَوَقْتُهُ ، ۱۳۸

المِيزَان : ترازو ، ۶۶	مَهْمَا : آئی شییء : یعنی هر کدام
المِيزُ والتَّمْيِيز : جدا کردن ، ۱۷۴	چیزی ، ۱۷۸
المِيسِر : قمار باختن چون شطرنج و نرد	مَهِيْلًا : فرو ریخته و روان کرده شده ،
و جز آن ، ۱۸۹	۴۵
مِيسِرَة : فراخ دستی ، ۲۱۴	المُهَيِّم : گواه راست ، ۶۳
المِيعَاد : نوید ، ۸۹	مَهِين : خوار ، ۵۲
مِيقَات : وقت ، ۱۷۸	المَيِّتُ والمَيِّتَة : مردار ، ۷۶
مِيقَاتًا : گاهی ، ۳۵	مَيِّتًا وَمَيِّتًا : مرده ، ۷۶
[میل] يَمِيلُون : می گرایند بحمله ،	المِيثَاق : عهد ، ۶۵
۱۹۵	مِيثَاقًا غَلِيظًا : پیمانی استوار ، ۱۰۱
مَيَّلًا : چسبیدنی ، ۱۹۲	المَيِّد : بگردیدن ، ۱۰۴
مَيَّلَة وَاحِدَة : یک حمل ، ۱۹۵	المِيسِر : طعام آوردن ، ۱۵۷
المِيمَنَة : دست راست ، ۱۸	المِيرَاث : معروف ، ۶۵
	مِيرَاث : خزان ، ۲۰۴

ن

النَّار : آتش ، ۱۶۲	ن [= نون تأکید ثقیله] : هراینه هراینه ،
نَارًا : آتشی ، ۳	۸
النَّازِعَات : کشندگان جانها ، ۳۲	نَاجٍ : رسته است ، ۱۵۶
النَّاس : مردمان ، ۱۶۳/۲	نَاخِرَة : آواز کننده ، ۳۳
نَاشِئَة اللَّيْلِ : برخاستن شب ، ۴۴	نَادِمِينَ : پشیمانان ، ۱۲۰
النَّاشِرَات : آن فرشتگان که باز کنند	النَّادِي : انجمن ، ۱۳

بالها را در هوا وقت آوردن وحی یا
 بپراکنند شرایع را در زمین یا زنده
 کنند مردگان کفر و جهل را ، ۳۷
 النَّاشِطَات : ستاندگان جان بآسانی و
 زودی ، ۳۲

نَاصِيَة : رنج بیننده ، ۲۰
 النَّاصِيَة : موی پیشانی (ج : النَّوَاصِي) ،
 ۱۳

نَاصِيْرَة : تازه ، ۴۱

نَاعِمَة : تازه از اثر نعمت ، ۲۱

النَّافِلَة : فرزند فرزند یعنی نبیره ،
 ۱۶۲

نَافِلَة : عبادتی افرونی خاصه بر تو که
 فریضه است ، ۱۴۴

نَاقَة - الله : ماده شتر خدای ، ۱۸

النَّاقُور : صُور ، ۴۲

نَاكِیُّون : گشتگان ، ۱۲۱

النَّائِي : دور شدن ، ۸۷

[نَبَأ] أَتُنَبِّئُونَ : آگاه می کنید ،
 ۱۶۴ ، آءُ تُبَشِّرُكُمْ : بیاگاهانم

شمارا ، ۱۹۸

النَّبَأُ : خبر (ج : الْأَبَاء) ، ۳۴

نَبَاتًا : گیاه ، ۳۵ ؛ رستنی ، ۴۷
 [نَبَتْ] تَنَبَّتُ بِالذُّهْنِ : می روید با
 روغن یا می رویاند روغن را ، ۱۱۹
 [نَبَذَ] فَتَنَبَّذَ لِإِلَهِهِمْ : بینداز سوی
 ایشان ، ۱۷۵

النَّبَذُ : انداختن ، ۷

النَّبُوءَة : پیغامبری ، ۶۶

النَّبِیَّ : پیغامبر آگاه کننده (ج :

الْأَنْبِیَاءُ وَالنَّبِیُّونَ) ، ۵۶

النَّتَقُ : از بیخ برکندن و برداشتن و
 جنبانیدن ، ۱۸۰

النَّشْرُ : بیفشاندن و پراکنده کردن ، ۴۰

النَّجَاة : رستن و رستگاری ، ۸۸

النَّجْدُ : راه بر بالا ؛ النَّجْدَین : دوراه ،
 ۱۸

نَجَسَ : پلید ، ۱۶۷

النَّجْمُ ، گیاه بی ساق ، ۶۸ ؛ پروین :
 ۷۱

النَّجْمُ الثَّاقِبُ : ستاره روشن و تابان ،
 ۲۲

[نَجَوُ] نُسَجِّیْ : برهانیم ، ۱۲۶ ؛

نُتَجِّیْكَ وَنُتَجِّیْكَ : دور کنیم

ترا از قعر دریا یعنی برون آریم ترا،

۱۶۵

النَّجْمُوم : ستارگان (م : نَجْم) ، ۲۹

النَّجْوَى : رازگفتن و رازگویندگان ،

۶۴

نَجِيًّا : همراز ، ۱۳۲ ؛ رازگویندگان ،

۱۵۸

النَّحَّاس : دود ، ۶۹

النَّحْب : النَّذر ، ۱۰۱

النَّحْت : تراشیدن ، ۹۴

النَّحْر : شترکشتن و دست بر سینه نهادن

در نماز ، ۵

النَّحْس : بداختر شدن ، ۸۶

النَّحْل : کبکان عسل (م : النَّحْلَة) ،

۱۴۶

نَحْلَة : دهشی و بخششی ، ۱۹۰

النَّحْلَة وَ النَّحْل : عطا دادن و بخشیدن

بخوش منشی : ۱۹۰

النَّحْر : پوسیده شدن ، ۳۳

نَحْرَة : پوسیده میانه کاکاوا که باد در

وی گذرد آوازی شنیده آید ، ۳۳

النَّحْل وَ النَّحِيل : خرماستان ، ۳۱

النَّحِير : آوازکردن ، ۳۳

النَّدَامَة : پشیمان شدن ، ۷۶

نَدِيًّا : نادیا ، ۳۳

النَّذْر : آنچه بر خود واجب کند (ج :

النَّذْر) ، ۳۹

النَّذْر : بیم کنندگان یا بیم ها ، ۸۱

نَزَاة : نیک کشنده است یعنی برترده ،

۴۹

[نزع] تَنَازَعُوا : خصومت کردند و

یکدیگر را خلاف کردند ، ۱۲۸

النَّزْع : کشیدن ، ۳۲

[نزع] نَزَعَ الشَّيْطَان : تباهی میکند

دیو ، ۱۵۹

النَّزْع : درهم افکندن و تباهی کردن ،

۸۶

النَّزْف : مست شدن و سهری شدن شراب ،

۶۶

[نزل] لَوْلَا نَزُلَ : چرا فرستاده نشد ،

۱۱۵ ؛ مَاذَا أَنْزَلَ : چه فرستاد ،

۱۴۶

النُّزُل : روزی ، ۶۷

نُزُلًا : جای فرود آمدنی ، ۱۴۰

نَزْلَةٌ أُخْرَى : بکث فرود آمدنی ، ۷۱

النُّزُول : فرود آمدن ، ۶۵

النَّذِير : ترساننده ، ۹۸

النَّسء : راندن ، ۹۹

النِّسَاءُ وَالنِّسْوَةُ : زنان (م : مَرَأَة) ،

۵۷

النَّسَب : بکسی بازخواندن ، ۹۵ ، خویشی

(ج : الْأَنْسَاب) ، ۱۱۵

[نسخ] مَا نَنْسَخُ : هرچه منسوخ کنیم

یعنی حکم وی برداریم و بگردانیم

بحکم دیگر ، ۲۰۷

النَّسخ : منسوخ کردن یعنی باطل کردن

و بردن و زایل کردن حکم ، ۱۲۴

النَّسْخَةُ : بازگردانیده یعنی آنچه از جای

باز نویسند ، ۱۷۹

النَّسْف : برکندن بنیاد و بیاد بردادن ،

۳۷

النَّسْل : زه و زاد یعنی فرزندان ، ۱۰۴

النَّسْلَان : پوئیدن ، ۹۶

نُسْكِي : عبادتی ، ۱۸۴

[نسی] نَسُوا : همانند ، ۱۷۹ ،

نُتْسِهَات : فراموش گردانیمت ویرا

با بترك وى فرمائيم ، ۲۰۷ ، وَلَا

تَنْسَوُ الْفَضْلَ : وَلَا تَنْتَرُكُو

الْإِفْضَالَ ، ۲۱۲

النَّسِي : بازپس افکندن جزای ماهی

بماهی دیگر ، ۱۶۸

نَسِيًا : رَكْوَى حیض وهر چیز بی قیمت

و خوار که بیندازند ، ۱۳۲

نَسِيًا : فراموش کاران ، ۱۳۳

النَّسِيَان : فراموش کردن ، ۲۲

النَّشَاءَةُ وَالنَّشَاءَةُ : الخلق ، ۶۷

النَّشْر : باز کردن ، ۲۹

نُشْرًا : زنده کنندگان (م : نَشُور) ،

خوش ، ۱۷۷

النَّشْط : کشیدن و گره بستن ، ۳۲

النَّشُوز : برخاستن و برتر نشستن و نا

ساختن زن و شوی با یکدیگر ، ۶۴

النَّشِيءُ وَالنَّشُوء : بریالیدن ، ۸۳

النَّصَارَى : ترسایان (م : نصْرَانِي) ،

۱۲۲

النَّصَب : بتان سنگی که بر آنجا قربان

کردندی (م : نِصَاب) ، ۱۸۵

النَّصَب : پهای کردن ، ۲۱

النَّصَبُ : رنجه شدن ، ۱۵

النَّصْبُ وَالنَّصْبُ وَالنَّصْبُ : آنچه

بپای کنند پس پرستند چون علم و جز

آن (ج : الْأَنْصَابُ) ، ۴۹

نُصِبَ : رنجی ، ۹۲

نَصَبًا : رنجی ، ۱۳۸

النَّصْحُ وَالنَّصُوحُ : نیک خواستن ، ۱۰۷

[نصر] [لِنَنْصُرْ] : انتقام کن ، ۷۰ ،

إِلَّا تَنْصُرُوهُ : اگر یاری نکنید

اورا ، ۱۶۸

النَّصْرُ : یاری کردن ، ۴

النَّصْفُ : نیمه ، ۴۴

نَصِيبٌ : بهره ، ۸۵

نَصَاخَةٌ : برجوشیده یعنی آب بردماننده ،

۶۹

النَّضِجُ : پخته شدن و سوخته و بریان

شدن ، ۱۹۳

النَّضِجُ : برجوشیدن آب از چشمه ، ۶۹

النَّضْدُ : برهم نهادن ، ۶۷

النَّضْرَةُ : تازگی و تازه روی کردن و تازه

روی شدن ، ۲۷

نَضِيدٌ : برهم نهاده ، ۷۴

النُّطْقَةُ : آب پشت ، ۳۱

[نطق] [إِن كَانُوا يَنْطِقُونَ] : اگر

سخن می گویند ، ۱۲۶

النُّطْقُ وَالْمَنْطِقُ : سخن گفتن ، ۳۸

النَّطِيجَةُ : سرون زده یعنی بزخم سرون

مرده ، ۱۸۵

[نظر] [أَفْسَلًا يَنْظُرُونَ] : اُپس ننگرند ،

۲۱ ، لِيَنْظُرَ : بنگرد ، ۳۱

النَّظَرُ : نگرستن ، ۲۱

نَظِيرَةٌ وَنَظِيرَةٌ : زمان دادن ، ۲۱۴

النُّعَاسُ : غلودن یعنی آغاز خواب ، ۱۷۳

نَعَجَةٌ : ماده میش (ج : النُّعَاجُ) ، ۹۱

[نعنق] [نَعِيقَ] : بانگ برگوسفند زده شبان ،

۲۰۹

نَعْلَتَيْكَ : نعلین خود را ، ۱۲۷

نَعَمٌ : آری ، ۱۱۲

نِعْمٌ : نیکا یعنی نیک ، ۳۷

النَّعْمَاءُ : حال نیکو و آسایش ، ۱۵۹

نِعِمًّا هِيَ : نیک چیز است آن خصلت ،

۲۱۳

النَّعْمَةُ : نیکویی ، ۱۶ ، خوش عیش

شدن ، ۲۱

نِعْمَةٌ رَبِّي : عصمت ربی ، ۹۴

النَّعِيم : آسایشها و نیکوئیهها (م) :

النَّعْمَةُ ، ۸

النَّعْمَات : زنان دردمنده ، ۳

النَّعَاز : سپری شدن ، ۹۳

النَّعْتُ : دردمیدن ، ۳

النَّفْح : دمیدن بوی ، ۱۲۶

نَفْحَةٌ : اندکی ، ۱۲۶

النَّفْخ : دردمیدن ، ۳۵

[نَفَد] يَنْفَدُ : سپری شود ، ۱۴۷

النَّقَر : گروه ، ۴۵ ؛ گروهی از سه تا

نه ، ۱۱۱

النَّقَر : بیرون شدن حاجیان ، ۱۶۸

النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ : تن آرام گرفته با

حق ، ۲۰

نَفْس : تن ، ۱۷ ؛ نَفْسٌ : هیچ تنی ،

۲۸ ؛ نَفْسًا : تنی را ، ۲۰۶

النَّفْش : از هم باز کردن پشم و پجه :

چرا کردن گوسفند پشب بی شبان ، ۹

[نَفْع] فَنَنْفَعُهُ : تا سود کندش ، ۳۰

فَنَنْفَعَهَا : پس سود داشتش ، ۱۶۵

النَّفْع : سود کردن ، ۲۲

نَفَقًا : سوراخی ، ۱۸۲

نَفَقَات : هزینه ها (م : نَفَقَةٌ) ، ۱۶۹

النُّفُود : گذشتن ، ۶۹

النُّفُور : رمیدن ، ۵۵

النُّفُوس : تنها ، ۲۹

النَّفَى : راندن و دور کردن و نیست کردن ،

۱۸۷

النَّفِيرُ وَالنُّفُور : بیرون شدن بسفر ،

۱۶۸

النَّقَب : سوراخ کردن ، ۱۴۰

النَّقَر : النَّفْخ ، ۴۲

النَّقِير : سوراخک پشت دانه خرما ،

۱۹۳

[نقص] لَمْ يَنْقُصُوكُمْ شَيْئًا : کم

نکردند شما را چیزی ، ۱۶۶

النَّقْص : کم کردن ، ۴۴

[نقص] لَمْ يَنْقُصُوكُمْ شَيْئًا : نشکستند

شما را عهدی ، ۱۶۶

النَّقْص : شکستن عهد و باز کردن بنا

و تاب باز دادن ریسمان ، ۱۴۷

نَقَعًا : گردی به بوی ، ۹

النَّقْمَةُ : ناپسند داشتن ، ۲۴

نَمَارِیقُ : نیم بالشتهای برنشستنی (م) :

نَمْرُوقَةٌ (۲۱۰)

النَّمْلُ : مور (م : النَّمْلَةُ) ، ۱۱۰

نَمِیم : سخن چینی کردن ، ۵۲

النَّوْءُ : بگرانی برخاستن و گران کردن و

بیفتادن ، ۱۱۰

نُوراً : روشنائی ، ۴۷

نُورُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ : راه نمای

آسمان و زمین ، ۱۱۸

النَّوْصُ وَالْمَنَاصُ : گریختن ، ۹۱

النَّوْمُ وَالْمَنَامُ : خفتن و خواب ، ۳۵

النَّوْیُ : دانه خرما (م : النَّوَاةُ) ، ۱۸۳

النَّهَارُ : روز ، ۱۶

النَّهْرُ : بانگ زدن ، ۱۶

لَنْهَى أَلَمْ أَتَهَكِّمًا : اُ باز نداشتم

شمارا ، ۱۷۶

النَّهْيُ : باز داشتن ، ۱۳

النَّهْيُ : خردها (م : نَهْيَةٌ) ، ۱۲۸

لَنْهَى أَلَمْ أَتَهَكِّمًا : پرسد ایشانرا ، ۱۷۷

النَّيْلُ : یافتن ، ۱۰۱

نَقِيب : سالار ، ۱۸۷

النُّكَاحُ : بزنی کردن و شوی کردن ،

۶۲

نِكَاحاً : استطاعت یعنی توانائی زن

خواستن ، ۱۱۷

النُّكَالُ : شکنجه ، ۳۴

نَكَّالاً : عقوبت و پند و عبرت ، ۱۸۸

عبرتی ، ۲۰۵

النُّكْثُ : شکستن پیمان و تاب باز دادن

ریسمان ، ۷۷

نَكِدًا : بی خیر ، ۱۷۷

نُكْرًا : سهمناك و مُنْكَرٌ ، ۵۸ ، مُنْكَرًا

یعنی بیم ناك ، ۱۴۰

النُّكْرُ وَالنُّكْرَةُ : ناشناختن ، ۱۶۱

[نكس] نَاكِسُوا رُؤُسِهِمْ : فرو

افکنندگان سرهای خود بودند ، ۱۰۴

نَكِسُوا عَلَى رُؤُسِهِمْ : سرها در

پیش افکندند ، ۱۲۶

النُّكُوبُ : از راه بگشتن ، ۱۲۱

النُّكُوصُ : باز پس گشتن ، ۱۲۰

نَكِيرٌ : انكار ، ۵۵

و

الْوَتْرُ : طاق ، ۱۹ ، کم کردن ، ۸۰	وَا : بحق ، ۹۳/۹/۸
الْوَتَيْنِ : رنگ دل که چون بگسلد مردم	وَابِلٌ : باران بزرگ قطره ، ۲۱۳
بمیرد ، ۵۱	وَأَحِيْدَةٌ : یک کلمه ، ۱۰۰
الْوَتَاقُ : بند استوار ، ۲۰	وَادٍ (كَلٌّ وَادٍ : هر راهی و هر نوعی
الْوَجْدُ : توانگری ، ۵۸	از سخن) ، ۱۱۴
الْوَجَلُ : ترسیدن ، ۱۷۳/۱۲۰	الْوَادِي : رود (ج : الْأَوْدِيَّة) ، ۱۹
وَجِلَّةٌ : ترسان ، ۱۲۰	وَارِدُهُمَا : درآینده وی است ، ۱۳۳
الْوُجُوبُ وَالْوَجْبَةُ : افتادن ، ۱۲۴	وَأَسِيعَةٌ : فراخ است ، ۸۹
الْوُجُودُ : یافتن ، ۱۵	وَأَصِيبٌ : همیشه ، ۹۳
وُجُوهٌ : رویهائی ، ۲۰	وَأَقٍ : نگاه دارنده ، ۱۵۳
[وجه] وَجْهَتُ وَجْهِي : آوردم روی	الْوَأَقِعةُ : قیامت ، ۶۶
خود یعنی خالص کردم دین خویش	وَالٌ : استادگی کننده و یاری گر ، ۱۵۲
را از بهروی ، ۱۸۳	الْوَالُ وَالْوُؤُولُ : پناه گرفتن بکسی و
الْوَجْهُ : روی ، ۱۷	رستن ، ۱۳۸
وَجْهَةٌ : جَهَةٌ ، سوی است که روی	الْوَالِدُ : پدر ، ۱۸
بدان آرند ، ۲۰۸	الْوَالِدَاتُ : مادران (م : وَالِدَةٌ) ، ۲۱۱
وَجْهَ رَبِّهِ الْأَعْلَى : خشنودی پروردگار	وَالِدَتِي : مادر و پدر من ، ۴۸
برتر خود ، ۱۷	الْوَبَالُ : عقوبت ، ۵۹
وَجْهَ النَّهَارِ : در اول روز ، ۲۰۰	الْوُبُوقُ وَالْوَبَقُ : هلاک شدن ، ۱۳۷
وَجْهَةٌ : ذات وی ، ۱۱۰	وَبِيلًا : سخت ، ۴۵

گیریم از وی یعنی ستانیم و بگردانیم ،

۱۳۳

الْوَرْدُ : آبجور ، ۱۶۲۰

وَرْدًا : نشنگان ، ۱۳۳

وَرْدَةٌ : گلگون ، ۶۹

الْوَرَقُ : برگ درخت (م : الِوَرَقَةُ) ،

۱۳۰

وَرِيقٌ : سیم ، ۱۳۵

الْوَرُودُ : بآب آمدن و درآمدن ، ۱۰۸

[وزر] سَاءَ مَا يَزُرُّونَ : بد است آنچه

برمی دارند یعنی بارگناه ، ۱۴۵

الْوَزْرُ : پناهگاه ، ۴۱

الْوِزْرُ : گناه کسی برداشتن ، ۷۱

وَزْرٌ : بار ، ۱۵

وِزْرٌ أُخْرَى : بار تن دیگر را ، ۸۹

الْوَزْعُ : بازداشتن ، ۸۶

الْوَزِيرُ : دستور ، ۱۱۵

الْوَسَاطَةُ : بزرگوار شدن ، ۲۰۸

[وسع] وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ : رسیدی

بهرچیزی ، ۸۷

الْوُسْعُ : الطَّاقَةُ ، ۷۴

وُسْعٌ : توانائی ، ۲۱۲

الْوَجِيفُ : طپیدن ، ۳۳

وَجِيفًا : روی شناخته ، ۱۰۳

وَحْدَةٌ : یگانگی وی ، ۶۱

الْوُحُوشُ : چهارپایان دشتی رمنده از

مردم ، ۲۹

[وحی] يُوْحُونَ : يُوْسُوْسُونَ ، ۱۸۳

الْوَحْنُ : الهام دادن و پوشیده گفتن :

۷۱

وَحِيدًا : تنها ، ۴۲

وُدًّا : نام بتی است ، ۴۷ ، دوستی ،

۱۳۴

الْوُدُّ وَالْوَدَادُ : دوست داشتن ، ۴۸

الْوَدَادَةُ : آرزو بردن ، ۴۸

الْوَدْقُ : باران ، ۱۰۶

الْوَدُودُ : دوست دار فرمانبرداران ، ۲۴

[وذر] يَذَرُونَ : می مانند ، ۴۰

وَرَاءَ : پس و پیش ، ۲۴

وَرَاءَ ذَلِكَ : جز آن ، ۴۹

الْوَرَاثَةُ : میراث یافتن یا میراث گرفتن ،

۱۱۰

[ورث] أَوْرَثْتُمُوهَا : میراث داده

شدید اورا ، ۱۷۷ ، تَرِثُهُ : میراث

الْوَسْوَاسُ : دیو وسوسه کننده ، ۲

وَسْوَاسَةٌ : اندیشه بد ، ۲

وَسْطًا : عدلاً میانه یعنی گزیده ، ۲۰۸

الْوُسْطَى : میانگین یعنی نماز دیگر ،

۲۱۲

[وَسَقَ] لِتَسْقَ : بهم آمد و تمام شد ،

۲۵

الْوَسَقُ : گرد کردن ، ۲۵

الْوَسْمُ : داغ کردن ، ۵۲

الْوُسُوطُ : درمیان شدن ، ۹

الْوَسِيلَةُ : نزدیکی ، ۱۴۲

الْوَصْفُ وَالْصِفَةُ : نشان دادن ، ۸۵

الْوُصُولُ : رسیدن ، ۱۰۹

الْوَصِيَّةُ : اندرز و اندرز کردن ، ۱۹۰

وَصِيَّةٌ : فَعْلِيَّتُهُمْ وَصِيَّةٌ ، ۲۱۲

الْوَصِيدُ : درگاه ، ۱۳۵

[وَضَعَ] وَضَعَتْ : بار نهاد ، ۱۹۹

الْوَضْعُ : نهادن ، ۱۵

الْوَضْنُ : بجواهر مرصع کردن ، ۶۶

وَطَنًا : از روی سازواری ، ۴۴

الْوَطَرُ : حاجت ، ۱۰۲

الْوَطْئُ : وَ الْمَوْطِئُ : سپردن ، ۷۷

[وَعَدَ] لِمَا تُوْعِدُونَ : مرا آنچه را که

نوبت داده می شوید ، ۱۲۰

الْوَعْدُ ، نوبت دادن ، ۲۳

وَعْدًا مَسْئُولًا : نوبدی خواسته شده ،

۱۱۴

وَعْدُ الْآخِرَةِ : وعده قیامت ، ۱۴۴

الْوَعْظُ وَالْمَوْعِظَةُ : پند دادن ، ۵۸

الْوَعْيُ : نگاه داشتن و یاد داشتن ، ۵۰

الْوَعِيدُ : نوبت بد ، ۷۴

وَعِيدٌ : بیم من ، ۱۵۰

وِفَاقًا : درخور ، ۳۶

وَقْدًا : سواران کیرامی کرده شده (م) :

وَأَفِيدَ ، ۱۳۳

الْوَقْدُ وَالْوُقُودُ وَالْوِقَادَةُ : نزدیک

پادشاه شدن ، ۱۳۳

الْوُقُورُ : الإِتِّمَامُ ، ۱۴۲

[وَفَى] بِوَقِيَّتِهِمْ : هراینه هراینه تمام

دهد ایشانرا ، ۱۶۳ ؛ أَوْفَى : تمام

کن ، ۱۵۸ ؛ تَوَقَّيْنِي مُسْلِمًا :

مسلمان میران مرا ، ۱۵۹

الوقار : آهستگی کردن و بآرام شدن ،

۱۰۲

وقاراً : بزرگداشتی ، ۴۷

الوقر : گران کردن گوش و گران شدن ،

۸۶

وقر : گرانی ، ۸۶ ؛ وقراً : گرانی

از شنودن حق ، ۱۳۸

وقراً : بارگران را ، ۷۲

[وقع] فقعوا : پس افتید ، ۹۳ ؛ آن

تقع : تا که نه افتد یا از آنکه بیفتد ،

۱۲۴ ؛ وقع : واجب شد ، ۱۹۵

الوقوف : ایستانیدن ، ۹۳

الوقوف : درآمدن ، ۳

الوقود : افروخته شدن آتش ، ۲۴

الوقود : فروزینه ، ۲۳

الوقور : در خانه نشستن ، ۱۰۲

الوقوع : بیفتادن و فرود آمدن ، ۳۷

[وقی] ویقفه : و نرسد از وی ، ۱۱۸

الوکر : مشت زدن ، ۱۰۷

الوکیل : کاروان ، ۴۴

الولادة : زادن ، ۳

الولاية : یاری دادن و ولایت راندن و

دوستی داشتن ، ۱۳۷

الولاية : پادشاهی ، ۱۳۷

الولاية والولاية : بدوستی گرفتن و

بذات خود بکاری قیام نمودن ، ۱۳۷

ولايتهم : نصرتهم ، ۱۷۶

[ولد] ولد : زاده شد ، ۱۳۱

الولد : فرزند ، ۴۵

ولد : زاد ، ۱۸

ولدان : کودکان خورد (م : ولد) ،

۳۹

الولت : شافتن در دروغ گفتن ، ۱۱۶

الولوج : درآمدن ، ۶۵

[ولی] ان تولیتهم : اگر روی گردانید ،

۷۹ ؛ تولیه ما تولی : باز گذاریم

او را بآنکه دوستی داشت ، ۹۵ ؛

تولیت : هراینه پشت دادی ،

۱۳۵ ؛ يتولى : بخود گیرد و پذیرد

۱۸۱ ؛ من يتولهم : و هرکه

دوستی دارد با ایشان ، ۱۸۸ ؛ اينما

تولوا : هرکجا روی آرید ، ۲۰۷ ؛

ماوليتهم : چه گردانید ایشانرا ،

فلنوليكنك : پس هراینه هراینه

الْوَهْجَانُ : درخشیدن ، ۳۵	بگردانیم ترا ، وَلَّ وَجْهَكَ :
الْوَهْنُ : سست شدن ، ۸۰	بگردان روی خود را ، ۲۰۸
وَهْنًا عَلَى وَهْنٍ : سستی بر سستی ، ۱۰۴	الْوَلَّى : نزدیک شدن ، ۱۷۳
الْوَهْیُ : سست شدن ، ۵۰	وَلَّى : ناصبر ، ۱۴۴
وَيْلٌ : وای و گویند وادی است در دوزخ ، ۵	الْوَلِیَّةُ : دوست خالص ، ۱۶۷
وَيْلَتْنَا : وای ما ، ۱۳۷	وَلِيدًا : نوزاد گگک ، ۱۱۲
وَيْلَتَكَ : وای تو ، ۸۱	وَلِیِّی : دوست من ، ۱۸۱
	[وئی] لَا تَنْبِیَا : سستی مکنید ، ۱۲۸
	[وهب] هَبَّ : ببخش ، ۹۲
	الْوَهْبُ وَالْهَبَةُ : بخشیدن ، ۸۵

چاه بابل نگوسار آویخته ، ۲۰۶	هَاءٌ مُ : بگیرید ، ۵۰
هَالِكٌ : نیست شونده ، ۱۱۰	هَاءُ أَتَاذًا : اینکم من ، ۲۰۰
هَامَانٌ : وزیر فرعون ، ۸۸	هَاءُ أَتْنُمُ أَوْلَاءَ : اینک شما آنانید ، ۲۰۱
هَامِدَةٌ : فرو مرده ، ۱۲۱	هَاءُ أَتْنُمُ هَوَلَاءَ : اینکید شما ، ۲۰۰
هَامِوَةٌ : افتاده ، ۹	هَاتُوا : بیارید ، ۱۱۰
هَامِيَةٌ : دوزخ ، ۹	هَاتِيْنِ : این دوزن ، ۱۰۸
الهَبَاءُ : گرد هوا ، ۶۶	هَاتِرٌ : آئی هاتیر یعنی فرو رفته و فرو ریخته ، ۱۷۱
الهَبُوطُ : التَّزُولُ ، ۱۳۰	هَارُوتٌ وَمَارُوتٌ : دو فرشته اند در
الهَجْرُ : بریدن از کسی ، ۴۲ ؛ دست باز داشتن و بیهوده گفتن ، ۱۲۰	

الهَجُوع : خفتن ، ۷۳

الهَمَّة : شکستن ، ۱۳۴

هَدَا : هَدَمًا ، ۱۳۴

الهِدَايَةُ : راه نمودن ، ۲

الهُدُودُ : معروف ، ۱۱۰

[هدی] هُدُوا : راه نموده شدند ، ۱۲۱

يَهْدِي وَيَهْدِي وَيَهْدِي : راه

راست یابد ، ۱۶۴ ؛ لَيْنٌ لَمْ

يَهْدِي : اگر راه راست ندادی مرا ،

۱۸۳

الهُدَى : راه راست ، ۱۳ ؛ راه نمودن

در دین ، ۱۶

هُدًى : راه نماینده ، ۲۰۵

الهُدَى : قربانی که بمکه فرستند ، ۷۷

الهِدْيَةُ : آنچه فرستاده شود بر دوستان

از بهر دلگرمی را ، ۱۱۱

هَذَا : این ، ۶

هَذِهِ الْقَرْيَةُ : دیه سدوم ، ۱۶

الْهَرَبُ : گریختن ، ۴۶

الْهَزْ : التَّحْرِيكُ ، ۱۳۲

[هَزَزَ] لَمْ يَهْتَزَّ : جنبان شد ، ۱۲۱

الْهَزَلُ : سخن نادرست ، ۲۳

الْهَزَمُ : لشکر شکستن ، ۷۰

[هَزَوْا] يَسْتَهْزِئُ بِهِمْ : يُجَارِيهِمْ

جَزَاءً اسْتَهْزَأَ بِهِمْ ، ۲۰۵

هَزُّوْا : فسوس ، ۸۱

الْهَشَّ : برگ از درخت ریزانیدن برای

گوسپند ، ۱۲۷

الْهَشَمُ : شکستن ، ۷۰

الْهَشِيمُ : گیاه خشک و درهم شکسته ،

۷۰

الْهَفْصُ : شکستن و کم کردن حق کسی ،

۱۱۳

مَقْصُماً : کم کردنی از حق کسی ، ۱۳۰

هَضِيمٌ : لطیف باریک ، ۱۱۳

هَلٌّ : هست ، ۱۹ ؛ بدرستی ، ۲۰

الْهَلَالَةُ : صَوْتُ يَقَعُ بِالْأَرْضِ ،

۲۰۹

الْهَلَاكُ : نیست شدن ، ۵۱

هَلُمَّ : بیارید ، ۱۸۴

هَلُمَّ لَنَا : سوی ما آید ، ۱۰۱

هَلُوحًا : ناشکیبا ، ۴۹

الْهَمُّ : قصد کردن ، ۸۷

هَمَّارٌ : بدگوی ، ۵۲

الهِمَز : عیب کردن ، ۵۲/۷

هِمَزَات : وسوسه ها ، ۱۲۱

الهِمَزَة : بدگوی از پس ، ۷

الهِمَس : آواز نرم کردن ، ۱۳۰

هِمَسًا : آوازی نرم ، ۱۳۰

[مهم] هَمَمَت : خواستند ، ۲۰۲

هُنَالِكَ : آنجا ، ۸۹

هِبْنًا مَرِيئًا : گوارنده و خوش ، ۳۸

هُو : وی ، ۳

هُوَاءٌ : خالی است از فهم و خرد و

قوت ، ۱۵۱

[هود] هُذْنَا : بازگشتیم ، ۱۷۹

الهُودُ : جهود شدن و بازگشتن ، ۶۰

هُودٌ : پیغامبر قوم عاد ، ۱۷۷

هُودًا : جهودان ، ۲۰۷

الهُورُ وَالْهُيُورُ وَالْإِنْهِيَارُ : فرورفته

شدن ، ۱۷۱

هُونًا : آهسته و نرم ، ۱۱۵

[هوی] تَهْوِي بِهِ : فرود اندازد او را

و فرود افکندش ، ۱۲۳ ؛ تَهْوِي :

فرود آید و گراید ، ۱۵۱

الهِوَى : گرایستن دل بدانچه نشاید

(ج : الَاهْوَاء) ، ۳۴

الهِوَى : فرو افتادن از بالا ، ۹

هِی : آن ، ۹

[هیئ] هَيْئَتُ لَسَكَةٍ : ساخته و آماده

شده ام مرترا ، ۱۵۴

الهِیئَة : شکل و صورت ، ۱۹۰

هِبْنَة (كَهْبَنَةِ الطَّيْرِ : بگرداو مرغ) ،

۲۰۰

الهِبَاج : خشک شدن گیاه ، ۶۵

هِبَّتَ لَكَ : پیشتر آید و بشتاب ، ۱۵۴

الهِبَل : فرو ریزانیدن ، ۴۵

الهِیْم : شتران تشنه (م : الَاهْمِیْم) ،

۶۷

الهِیُومُ وَالْهِیْمَانُ : روی بهجائی نهادن

از عشق و جز آن ، ۱۱۴

هِبْهَاتِ هِبْهَاتٍ : نیک دوری باد ،

۱۲۰

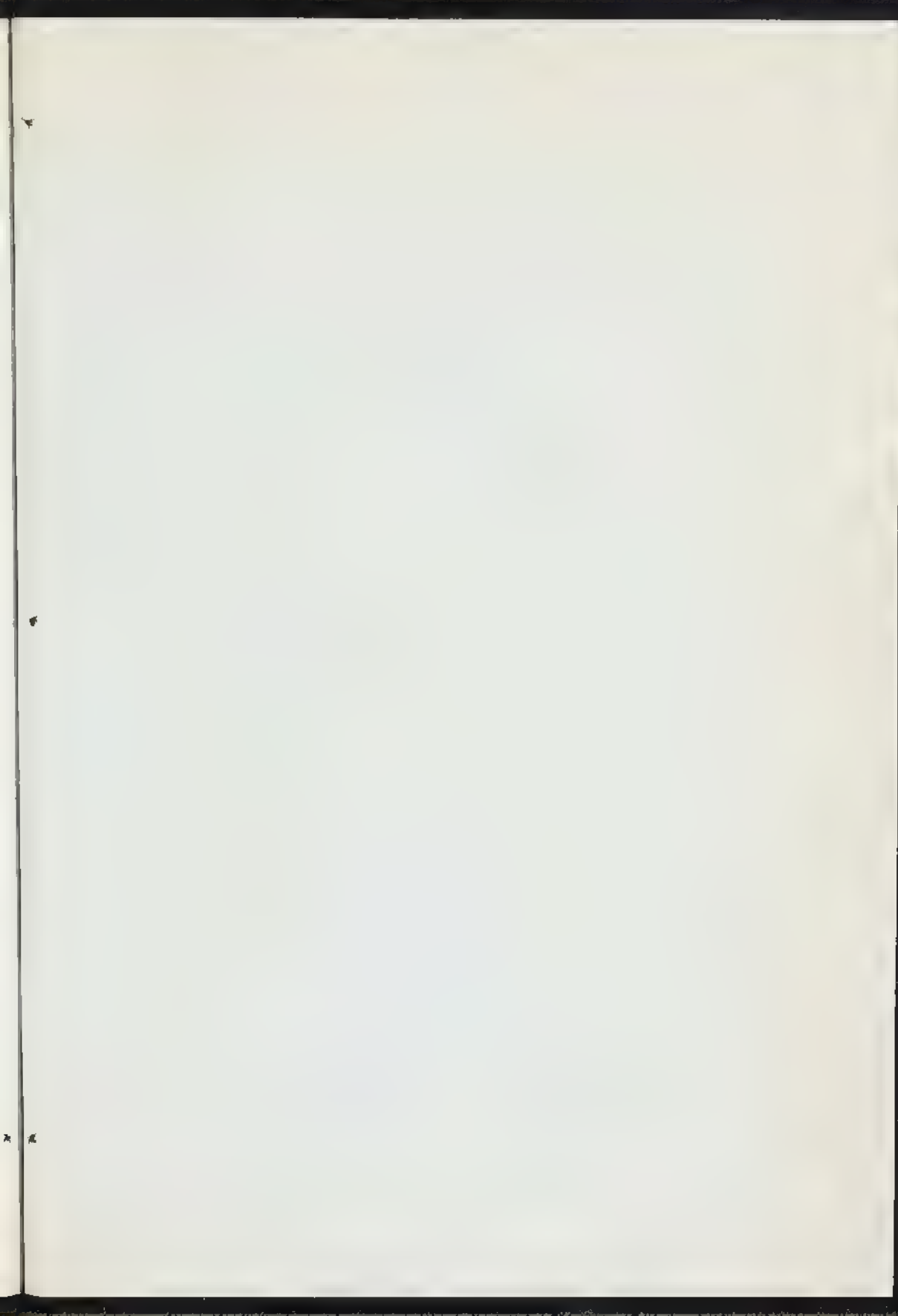
هِیْنًا : آسان ، ۱۱۶

هِیْلُنَا : اینجا ، ۵۱

ی

- یَا : ای ، ۱۵۳/۱۳۲
- یَا آسَفَا : ای اندوها ، ۱۵۸
- یَا أَبْنُهَا : ای ، ۲۰
- یَا أَبُهَا : ای ، ۴
- یَابِیسَ : خشک ، ۱۸۲
- یَابِیْسَات : جمع یَا یَسَقِیعنی خشک ، ۱۵۶
- یَا جُوجُ وَمَا جُوجُ : دو گروه اند که ذوالقرنین بریشان سد ساخته است ، ۱۲۶
- [یَاسَ] أَفَلَمْ یَیَّاسْ : اُپس ندانست ، ۱۵۳ ؛ لَا تَیَّاسُوا : نومید مباشید ، ۱۵۸
- الْیَاسَاس : نومیدی و دانستن ، ۵۸
- الْیَاقُوت : معروف ، ۶۹
- یَانِیع : میوه های پخته و رسیده ، ۱۸۳
- یَا لَیْسَنی : کاشکی من ، ۲۰
- یَا وَبَلَّتَنَا : ای وای ما ، ۱۳۷
- الْیَبَس : خشک شدن ، ۱۵۶
- یَبَسَا : خشک ، ۱۲۹
- الْیَتِیم : بی پدر (ج : الِیتَامی) ، ۱۵/۵
- یَثْرِب : مدینه رسول صلی الله علیه و سلم ، ۱۰۱
- الْبَحْمُوم : دود سیاه ، ۶۷
- یَحْیی : یحیی را یحیی از آن گفتند که رحم نازاینده بوی زنده شد ، ۱۹۹
- یَد : قدرت ، ۵۴
- یَد (عَنْ یَد : بلمست خویش) ، ۱۶۷
- یَدَا آتِی تَهَب : دودست آن ناگرویده که کنشش ابی لهب است ، ۳
- اِیس : ای مردم ، ۹۵
- یُسْرَا : آسانی ، ۱۵
- الْیُسْرَى : آسانی یعنی بهشت ، ۱۶
- یَسِیرَا : آسان ، ۲۵ ؛ اندکی ، ۱۰۱
- یَعُوق : نام بنی است ، ۴۷
- یَغُوث : نام بنی است ، ۴۷
- الْیَقِین : دیدن بی گمان ، ۸ ؛ الموت ، ۴۳ ؛ مرگ ، ۱۵۰
- یَقْطِین : درخت کتو ، ۹۵
- یَنْابِیع : چشمه ها (م : یَنْبُوع) ، ۹۰
- یَنْعِه : پختن وی و پختنهای وی ، ۱۸۳

اليَمَّ : دریا ، ۷۳	يَوْمَ التَّلَاقِ وَيَوْمَ التَّنَادِ : روز قیامت ،
الْيَمِينِ : سوگند و دست راست و قوت ،	۸۸
۵۱ ، يَمِينِهِ : قدرت وی ، ۹۰ ،	يَوْمَ الْحَجِّ الْأَكْبَرِ : در روز عرفة ،
يَمِينِكَ : دست راست تو ، ۱۲۷	۱۶۶
يَأُوسَ : نومید ، ۸۷	يَوْمُ الزَّيْنَةِ : روز عید ، ۱۲۸
الْيَوْمِ : امروز ، ۲۷	يَوْمَ الْفَصْلِ : روز قیامت ، ۳۵
يَوْمَئِذٍ : آن روز ۸۰	الْيَهُودِ : جهودان (م : يَهُودِي) :
يَوْمَ التَّقِي الْجَمْعَانِ : یعنی روز بزر ،	۱۶۷
۱۷۴	



برخی از لغات و تعبیرات فارسی

بازن فراز آمدن : ۲۰۹	آب جامه : ۱۵۷
باشگونه : ۹۶	آب جای : ۳۹
باشیدن : ۱۱، ۱۶۱	آب دستان : ۲۱
بافزونی شدن : ۱۰۶	آبگینه : ۱۱۸
بالشت : ۲۱	آزادی کردن : ۳۸
بایکدیگر خواهانی نمودن : ۲۷	آزور : ۴۹
بُدم آینده : ۱۴۳	آسمانه : ۷۲
برآغالدن : ۱۳۴	آشش : ۱۱۴
برافروود : ۱۱۲	آوه : ۱۶۱
برافروود شدن : ۵۴، ۳۵	اشتروار : ۱۵۷
برافرووده : ۱۶	اندخسیدن : ۱۱۹، ۱۶۰، ۱۹۹
بربافته‌ها : ۱۶۰	انگشت نمای : ۳۴
برچسپنده : ۹۳، ۱۱۶	ایج : ۱۴۶
برشافیدن : ۱۹۰	ایستنده : ۸۹
برگه کشت : ۷	بار برنهادن : ۶
برواره : ۸۹	بارنامه : ۸۸
بروی کار کردن : ۵	باز کاویدن : ۱۸۶

پاژ نامه : ۷۶	بزرگ منشی کردن : ۸۸
پاکی جستن : ۱۷	سمن کردن : ۹۴
پایگاه فروسو : ۱۹۷	بسندہ : ۱۹۴
پای گشادن : ۵۷	بسوز کردن : ۸۰
پای گشاده کردن : ۲۱۱	بشکوه داشتن : ۷۷
پای مزد : ۱۲۰	بکسی باز خواندن : ۹۵
پایہ بیالاتر : ۶۴	بگتر پیمودن : ۵۱
پایہ بفروتر : ۶۴	بلایہ : ۱۳۱
پذرفتار گردانیدن : ۹۱	بندی : ۲۰۶
پذیرفتار : ۵۳	بہادہ : ۷۸
پش : ۳۶	بہم آمدگان با یکدیگر : ۸۴
پشتاپشت : ۱۱۹	بی آمیغ : ۸۹
پشت مازہ : ۲۳	بی بزمانی کردن : ۱۰۳
پشوز کردن : ۲۱۳	بی بیم کردن : ۶۰
پنہا : ۶۶	پیخاور : ۱۹۷
پویانیدن ستور : ۶۳	بیراہان : ۲
پیچ : ۱۹۳	بیراہ شدن : ۲
پیش دستی کنندگان : ۱۹۱	بی سامان کار : ۱۳۱
پیموده ستدن : ۲۶	بی سامانی کردن : ۱۷
تاوان زدگن : ۶۷	پیشی : ۱۸۹
ترانگبین : ۱۲۹	بی فرمانی کردن : ۳۴
تفسانیدن : ۱۶۸، ۲۹	پرہ : ۱۸۸

تفسنده : ۲۰۹	خوش منش : ۱۱۳
تک چاه : ۱۵۴	دده : ۱۸۵
تبغ زده : ۱۸۳	دراژ خشیدن : ۹۰
جاویدانگان : ۱۱	دراموزانیدن : ۱۲
جای باش : ۱۴۷	درنگی شدن : ۱۹۴
جای باشیدن : ۷۸	دروا : ۱۰۴
جفر : ۱۷۸	دروغین : ۱۵۴
جوانه : ۲۰۶	درهم نشانیدن : ۲۸
چربو : ۱۲۲	دزدیده گوش داشتن : ۱۴۸
چربی کردن : ۱۳۵	دژم شدن : ۴۱
چسبیدن از حق : ۷۱	دستادست : ۱۶۷
چشم داشتن : ۴۲	دست افزار : ۲۱۱
چمایه : ۳۱	دست برنجن : ۴۰
حاله : ۲۰۲	دست ور : ۱۰۹
خانه های ناباشیده درو : ۱۱۷	دستور : ۱۱۵
خدره : ۳۸	دمادم : ۱۲۰
خرماستان : ۳۱	دوات : ۱۴۰
خسر : ۱۱۵	دوتاه : ۱۵۹، ۱۲۱
خنور : ۳۹	دیباه : ۴۰
خوانا کردن : ۲۲	دیرینه شدن : ۹۶
خواهشگر : ۱۶۳	دیفژ : ۱۷۸
خوردنی دادن : ۶	دیو پنجه : ۲۱

ستارچه : ۳۸	رستین : ۵۱
ستنبه : ۹۳	راه نمودن : ۲
ستهنده : ۴۲	راه یافته تر : ۵۶
صرای باشیدن : ۹۸	رای زدن بایکدیگر : ۲۱۲
سرشک آتش : ۳۸	رشن : ۱۳۵
سرقین : ۱۴۶	رگو : ۱۳۲
سُرُون : ۱۸۵	رود آورد : ۱۵۳
مگالش به : ۶	رودگانی : ۷۹
سُمج : ۱۳۸، ۱۸۲	رویاری : ۶۶
سنب : ۹۲	ریم : ۳۶
سیک : ۴۵	زاد : ۱۸
شارستان : ۵۰	زغاك : ۹۲
شب گناشتن : ۱۱۵	زفتی : ۱۶
شمالگ : ۱۸۶	زمان دادن : ۲۳
شحولیان : ۱۷۴	زنان پردگی : ۶۹
شمارگیرن : ۱۲۶	زه وزاد : ۱۰۴
شده : ۹۶	سازوار گردانیدن : ۱۶۲
شبهی کردن : ۱۴۷	سازواری : ۴۴
شوخ : ۱۲۳	سازواری دادن : ۶
شوریده کردن کار بر کسی : ۷۴	سایه سینه نك : ۱۹۳
صورت های انگیخته : ۹۹	سپار کردن : ۱۵۶
غریمز : ۱۴۸	سپست : ۳۳۶
غریزماك : ۱۴۰	سپید : ۱۰۴

کنده : ۲۳	غنده تننده : ۱۰۷
کوهه زدن : ۱۰۵	غنودن : ۱۷۳
گرایستگان : ۱۱	فام زده : ۱۶۹
گرایستن : ۱۳۵	فراست بردن : ۱۴۹
گریه چشمان : ۱۳۰	فرخجی : ۸۰
گردنان : ۱۱۲	فروزینه : ۲۳
گردن دادن : ۷۸	فرو کشتن آتش : ۶۱
گریز جای : ۷۵	فرو مرده : ۱۲۱
گزر رد پیمان : ۱۰۱	فرو میرانیدن : ۱۸۸
گزر رد حروف : ۴۴	فیرنده : ۱۰۹، ۷۰
گزارد سخن : ۱۸۰	فیرندگی : ۱۷۵
گزارد فرمان : ۹۲	قربچاپ : ۲۱۳
گر گین : ۱۵۱	کار ران : ۴۴
گفتن بر همان : ۵۹	کار ساز : ۴۴
گنده پیر : ۷۳	کاواک : ۱۰۱، ۳۳
لیشه : ۱۴۲	کبتان : ۱۴۶
لیف : ۴	کبسته : ۱۵۱
ماننداک : ۱۹۷	کپان : ۱۱۴
مزکت : ۱۴۰، ۴۶	کپیان : ۱۸۰
مخ : ۱۳۷، ۱۱۸	کلواده : ۱۷۱
منش زده : ۷۱	کفک : ۲۱۱، ۱۵۳
میانگین : ۲۱۲	کفلیز : ۲۱۳
ناچیز کردن : ۶	کم پیمودن : ۲۶

نافرجام گفتن : ۲۱	نهاد دین : ۸۲
ذاکرویدگان : ۶۲	نهالین : ۲۱
نان خورش : ۱۲۰	نیک دوری باد : ۱۲۰
ناهمت : ۱۳۳	ورتیج : ۱۲۹
نُبی : ۲۴	وشت : ۱۷۴
نیرگان پسرینه : ۱۴۶	ویژه شدن : ۸۹
نرسک : ۲۰۵	ویژه کردن از بهر خود : ۱۵۷
نرمساری : ۱۴۱	هم سنگ : ۱۰
نشطی شدن : ۸۹	هین : ۹۹
نماز خفتن : ۱۱۹	یاری گر : ۱۵۲
نهاد : ۷۷	بخنی : ۲۰۰

موارد اصلاح نسخه

صفحه سطر	نسخه خطی	اصلاح شده	صفحه سطر	نسخه خطی	اصلاح شده
۸	۷	گرویدند	۳۴	۱۹	شبنگاه
۱۰	۳	بعثر	۳۵	۱	التجج : ریخته الشج :
۱۳	۲۲	بازایستید			شدن
۱۶	۱۵	لَسْتَنَّا	۳۵	۱	التجج : ریزان الشجیع :
۱۷	۵	ترضی			ریزان
۲۰	۲۰	فروخواب ناییده	۴۲	۴	تُمنی
۲۱	۷	شادرونها	۴۴	۱۸	لَدَى
۲۱	۱۵	گسترده	۴۷	۱۴	صَوَّاع
۲۲	۶	احوا	۵۰	۱۸	صَرَعا
۲۴	۵	گرویدگان	۵۲	۷	سوگندخواره
۲۴	۶	پوشنده که	۵۸	۱۸	نومید شدن
۲۴	۹	بزرگوار شد	۶۰	۱۹	داده شدن
۲۹	۲	کَوْرَة	۶۰	۱۹	فرموده شدن
۲۹	۱۹	بگور کردن	۶۱	۸	یفتَرینه
۳۰	۵	الجنّة	۶۱	۹	نیورو
۳۲	۲۳	پیشین گرفتن	۶۲	۵	ناگربودگان
۳۳	۲۲	آراه	۶۲	۲۲	خلاف کردن

اصلاح شده	صفحه سطر	نسخه خطی	اصلاح شده	صفحه سطر	نسخه خطی
پیشی	۹۸	۲۱ پیشین	من ذی	۱۶	۶۵
بدانستند	۹۹	۲ بدانستن	عروض	۵	۶۶
النَّسْ	۹۹	۲۳ النِّسَاء	خارزده	۱۳	۶۷
فرادى	۱۰۰	۱۰ فرادا	ظَلَلْتُمْ	۱۵	۶۷
الانتظار	۱۰۱	۱۲ الانتظام	التَّعَاطَى	۲۳	۷۰
فروخفتن	۱۰۶	۲۰ فروختن	خزاعه	۲۲	۷۱
قَضَى	۱۰۷	۲۳ قَضَا	الاهوى	۱	۷۲
دودختر	۱۰۸	۹ دختر	پیشی مکنید	۲۲	۷۵
التَّرَائى	۱۱۳	۶ التَّرَاى	خوابانیدن	۵	۷۶
فَاجْلِدُوهُمْ	۱۱۶	۱۷ فَاجْلِدُوهُ	تَعَسَا	۱۷	۷۸
اولو	۱۱۷	۲ الو	بستوه	۲۱	۸۰
رَجَالًا	۱۲۳	۱ رَجُلًا	أُولُوا الْعَزْمَ	۱۴	۸۱
حُرُمَات	۱۲۳	۷ حَرَامَات	هَزُوءٌ	۲۲	۸۱
التَّهْدِيمِ	۱۲۴	۱۴ التَّهْدِيبِ	لَا يَسْتَعْتَبُوا	۹	۸۶
نُنَجِّى	۱۲۶	۴ نَجِّى	نمى آمدن	۱۶	۸۸
خواسته	۱۲۸	۱۰ خواسته	مى شدید	۴	۸۹
گشتن کردند، گشند	۱۳۰	۲ کردن، گشتن کردند، گشند	بردارها	۱۸	۸۹
کردش	۱۳۰	۱۰ کردنش	جمع جِیَاد	۱۱	۹۲
مکن	۱۳۱	۱ مى کند	برباد کردی	۱۵	۹۲
خوار	۱۳۲	۳ خار	فَتَانِينَ	۳	۹۵
مَوَّل	۱۳۸	۳ مَوَّل	خواب گاه	۷	۹۶
أَوَيْنَا	۱۳۸	۳ آوینا	پیشی	۲۰	۹۶

صفحه سطر	نسخه خطی	اصلاح شده	صفحه سطر	نسخه خطی	اصلاح شده
۱۷۷ ۱۸	ناگرویده	ناگرویده	۱۳۸ ۵	نَبَغِي	نَبَغِي
۱۷۹ ۶	مَسَلَتَنَا	مَسَلَتَنَا	۱۴۲ ۶	بِخَلَّاف	بِخَلَّاف
۱۸۰ ۳	كِبَان	كِبَان	۱۴۵ ۷	اِهْوَى	اِهْوَى
۱۸۳ ۱۴	النَّوَى	النَّوَى	۱۵۱ ۱۲	جَنَزَل	جَنَزَل
۱۸۳ ۱۴	تَصَاعَدُ	تَصَاعَدُ	۱۵۵ ۶	شَدَن	شَدَن
۱۸۴ ۷	الْحَوَايَا	الْحَوَايَا	۱۵۶ ۱۱	صِفَّةٌ	صِفَّةٌ
۱۸۶ ۹	بِائِم	بِائِم	۱۶۰ ۴	مُرْسَاها	مُرْسَاها
۱۸۷ ۲۲	رَجُلَيْنِ	رَجُلَيْنِ	۱۶۳ ۲۰	دَعَوَاهُم	دَعَوَاهُم
۱۸۸ ۳	يَقْتَنِوْنَكَ	يَقْتَنِوْنَكَ	۱۶۴ ۱۴	دَارِالسَّلَامِ	دَارِالسَّلَامِ
۱۹۵ ۱۷	فِيهَا	فِيهَا	۱۶۴ ۱۴	لَفْتَدَت	لَفْتَدَت
۲۰۴ ۱۲	السُّنَّةُ	السُّنَّةُ	۱۷۰ ۸	الْوُ	الْوُ
۲۰۵ ۱۶	فَمَا رِيَحَتْ	فَمَا رِيَحَتْ	۱۷۲ ۱۱	بِضِلٌ	بِضِلٌ
۲۱۲ ۲۲	الإِغْرَافِ	الإِغْرَافِ	۱۷۲ ۱۱	گريوندگان	گريوندگان
۲۰۸ ۳	فَلَنُؤَلِّيَنَّكُمْ	فَلَنُؤَلِّيَنَّكُمْ	۱۷۳ ۱۹	رِجْسِ	رِجْسِ

توضیح - برخی از موارد مذکور در این فصل را می توان مربوط به قراءه و رسم الخط دانست

مشخصات مأخذ و مدارك

- ۱- تاریخ بیهقی ، باهتمام دكتر غنى و دكتر فياض ، تهران ۱۳۲۴ ش .
- ۲- تاريخ سيستان ، باهتمام ملك الشعرى بهار ، تهران ۱۳۱۴ ش
- ۳- تراجم الاعاجم ، نسخه عكسى شماره ۷۶۷ كتابخانه مركزى دانشگاه تهران
- ۴- ترجمه احياء العلوم غزالى ، نسخه عكسى شماره ۱۱۷ كتابخانه ملى فرهنگ
- ۵- ترجمه تفسير طبرى ، باهتمام حبيب يغمائى ، جلد اول تهران ۱۳۳۹ ش
- ۶- تفسير ابوالفتح رازى ، چاپ دوم ، تهران ۱۳۲۰ ش
- ۷- ديوان فرخى ، بكوشش محمد دبیرسیاقى ، تهران ۱۳۳۵ ش
- ۸- ديوان منوچهرى دامغانى ، بكوشش دبیرسیاقى ، تهران ۱۳۲۶ ش
- ۹- ديوان ناصر خسرو ، با مقدمه سيد حسن تقى زاده ، تهران ۱۳۰۴-۱۳۰۷ ش
- ۱۰- زبان پاك ، كسروى ، تهران ۱۳۳۲
- ۱۱- صحاح الفرس ، هندوشاه نخجوانى ، تهران ۱۳۴۱
- ۱۲- فرهنگنامه هاى عربى بفارسى ، عليقى متزوى ، تهران ۱۳۳۷ ش
- ۱۳- كشف الاسرار وعدة ابرار ، باهتمام على اصغر حكمت ، تهران ۱۳۳۱-۱۳۳۹ ش
- ۱۴- كشف الطنون عن اسامى الكتب ولفنون ، حاجى خليفه ، استانبول ۱۹۴۱ م
- ۱۵- گنج بازيافته ، گردآورده دبیرسیاقى ، تهران ۱۳۳۴ ش
- ۱۶- لسان الترتيل ، نسخه خطى شماره ۷۷۵ فارسى كتابخانه ملى فرهنگ
- ۱۷- مثنوى مولوى ، باهتمام نيكسن ، ليدن ۱۹۲۵-۱۹۳۳ م
- ۱۸- معجم البندان ، ياقوت حموى ، لپزيك ۱۸۶۷ م

1

Handwritten text, possibly a title or heading, centered on the page.

1

Handwritten text at the bottom of the page, possibly a signature or date.

1

Lesan āl- Tanzil

(Circa 11 th Cent. A.D.)

Edited and supplemented with a Glossary

by

Mehdi Mohaqqueq

**Center for Scientific &
Cultural Publications**

Tehran 1983





COLUMBIA LIBRARIES OFFSITE

CU59636858

ME18332

Lisan al-tanzil : za

کتاب لسان التنزیل از متون بالنسبه کهن زبان فارسی است و تاکنون کتابی در ترجمه لغات قرآن بتفصیل این کتاب در دسترس اهل دانش نبوده است. مؤلف کتاب لغات مفرد و مرکب قرآن را بفارسی روان ترجمه و گاهی هم معانی مجازی و کنائی و استعاری آن‌ها را بیان کرده است و در موارد مقتضی اشاره بپاره‌ای از قواعد صرفی و نحوی و بیانی نیز نموده است. مصحح کتاب همه لغات عربی را اعراب گذاری کرده، و از کتابهای تفاسیر فارسی و سایر کتب لغات قرآن در تصحیح آن استعانت جسته، و فرهنگی الفبائی از همه لغات عربی و همچنین صورتی از نوادر لغات و تعبيرات فارسی ضمیمه کتاب کرده است و چون اسلوب نگارش فارسی آن کهن بوده خصائص صرفی و نحوی و لغوی و رسم الخطی آن را نیز در آغاز ذکر نموده است. خواندن این کتاب برای فارسی زبانان که با قرآن سر و کار دارند عموماً و برای طلاب دینی و دانشجویان الهیات و ادبیات خصوصاً بسیار مفید و آموزنده است.